علی میرفطروس

دکتر محمّد مصدّق

آسیب شناسی یک شکست

(از انقلاب مشروطه به انقلاب اسلامی)

Sample output to test PDF Combine only

Scanned with CamScanner

دکتر محمّد مصدّق؛

آسیب شناسی یک شکست

(از انقلاب مشروطیّت به انقلاب اسلامی)

علی میرفطروس

متن کامل

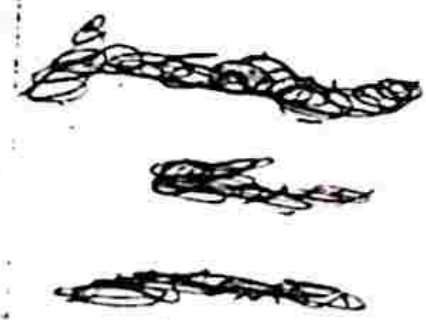

چاپ دوم

شرکت کتاب

کتابخانه تخصصی تاریخ معاصر ایران
@IRAN_MA
Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

دکتر محمد مصدق؛ آسیب‌شناسی یک شکست
از انقلاب مشروطیت به انقلاب اسلامی
علی میرفطروس
طرح روی جلد: محمدمهدی مرادی
چاپ دوم: پاییز ۱۳۸۷ خورشیدی - ۲۰۰۸ میلادی-۲۵۶۷ خورشیدی ایرانی
چاپ اول: ۲۰۰۸ میلادی
ناشر: شرکت کتاب

Mohammad Mosaddeq
Pathology of A Failure
Ali Mirfetros
2nd Edition- Fall 2008
First Edition- 2008
Published by: Ketab Corp. USA

I S B N: 1-59584 - 202 - 0
© Copyright Ali Mirfetros. 2008

Ketab Corp.
1419 Westwood Blvd.
Los Angeles, CA 90024 U.S.A.
Tel: (310) 477-7477
Fax: (310) 444-7176

Website: www.Ketab.com
e-mail: Ketab1@Ketab.com

کانال تلگرام کتابخانه های تاریخ معاصر ایران
@M_TA_MA
Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

به زندهٔ بیدار

به خاطرهٔ ایران یارِ بزرگوار؛ منوچهر فرهنگی

که یاد و نامش ـ همواره ـ با من است.

کانال تخصصی ناگفته‌های تاریخ معاصر ایران
@NA_TA_MA

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

آنچه می‌خوانید

دیباچه ۱۵-۳٤

انقلاب مشروطیّت و مصالحهٔ مشروطه‌خواهان و مشروعه‌طلبان ـ انقلاب ۱۹۱۷ روسیه و تحوّلات جدید در منطقه و ایران ـ رضاشاه در رقابت دو اَبَرقدرت روسیهٔ کمونیست و امپراطوری انگلیس ـ سقوط رضاشاه و درایت و کاردانی محمّد علی فروغی ـ آغاز سلطنت محمّد رضاشاه جوان: «عصر ترور و آشوب» ـ مصدّق نمایندهٔ آرمان‌های عدالتخوهانه و ضداستعماری مردم ایران ـ عصبیّت در تاریخ ایران ـ تاریخ ایدئولوژیک و ایدئولوژیک کردن تاریخ ـ سایهٔ سنگین «۲۸ مرداد ۳۲» بر حافظهٔ تاریخی روشنفکران و رهبران سیاسی ایران ـ دکتر مصدّق، از فرصت‌سازی‌ها تا فرصت‌سوزی‌ها ـ روش تحقیق ـ عامل «تک علّتی» (دولت بیگانه) در آسیب شناسی دکتر مصدّق، گمراه کننده است ـ ضرورت تبدیل کردن «گذشته» به «تاریخ» ـ کتابی در همدلی و دوستی

۱ ـ تأمّلاتی در بارهٔ انقلاب مشروطیّت ۳۵-٤۸

بی‌خبری فتحعلی‌شاه قاجار از تحوّلات جهان در اواسط قرن نوزدهم ـ اوضاع اجتماعی ایران به روایت «گاسپار درورویل» ـ حکومت قانون، اولین شعار رهبران و روشنفکران جنبش مشروطیّت ـ بافت اقتصادی ـ

Sample output to test PDF Combine only

Scanned with CamScanner

اجتماعی ایران در آستانهٔ انقلاب مشروطیّت ـ شکست ایران در دو جنگ با روسیه و تأثیر آن در جامعهٔ ایران ـ انقلاب مشروطیّت، انفجاری در مرز پوسیدگی و انحطاط ـ جنبش مشروطیّت، بزرگ‌ترین جنبش اصلاح‌طلبانهٔ تاریخ معاصر ایران ـ مبانی فکری روشنفکران جنبش مشروطیّت ـ عارف قزوینی، ترانه‌سرای بزرگ انقلاب مشروطیّت ـ کامیابی‌ها و ناکامی‌های جنبش مشروطیّت.

۲ ـ دکتر محمّد مصدّق؛ آسیب‌شناسی یک شکست ۳۶۸-۴۹

غوغای نفت:
رضاشاه قرارداد «دارسی» را در آتش انداخت ـ دو سنگ آسیاب (قدرت‌های روس و انگلیس) و «هنر تحقّق ممکنات» ـ پس از تهدید نظامی انگلیسی‌ها، رضاشاه بناچار قرارداد جدید را می‌پذیرد ـ دولت ساعد مراغه‌ای و قرارداد «گس ـ گلشائیان» ـ دولت شوروی و تقاضای امتیاز نفت شمال ـ سرلشکر رزم‌آرا: «ملّی کردن صنعت نفت، بزرگ‌ترین خیانت است» ـ دکتر مصدّق خطاب به رزم‌آرا: «به وحدانیّت حقّ در همین مجلس (شورای ملّی) شما را می‌کُشم ـ قتل رزم‌آرا توسّط فدائیان اسلام
فکر ملّی کردن صنعت نفت از کیست؟:
در فضای ترس و تهدید و وحشت، عموم نمایندگان مجلس، یک‌شبه، طرفدار ملّی کردن صنعت نفت شدند.
... که عشق آسان نمود اوّل، ولی افتاد مشکل‌ها:
ملّی کردن صنعت نفت، خواست تاریخی ملّت ایران ـ خوش‌بینی‌های ساده‌لوحانهٔ یاران مصدّق در فروش نفت به جهانیان ـ احساسات و عصبیّت‌ها ـ مصدّق: «این مسئلهٔ (ملّی کردن صنعت نفت) یک مسئلهٔ سیاسی است» ـ مصدّق دست خالی از آمریکا برمی‌گردد ـ مصدّق: «ما نمی‌بایست تصوّر کنیم عایدات نفت داریم».
انتخابات شوم:
نظر کارل پوپر در بارهٔ وظیفهٔ یک سیاستمدار صدیق ـ شاه و پیشنهاد

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

نخست‌وزیری به الهیار صالح و حسین مکّی ـ مصدّق و سیاست «همه چیز یا هیچ چیز» ـ استعفای مصدّق و شورش ۳۰ تیر ۱۳۳۱.

پوپولیسم و مصدّق:

پوپولیسم، محصول توسعه‌نیافتگی جامعه ـ رهبران پوپولیست، هم «آشوب‌زا» و هم «آشوب‌زی» ـ مولّفهٔ دین در جنبش‌های پوپولیستی ـ پوپولیسم، انتقال پارلمان به خیابان و استقرار یک «دیکتاتوری خیابانی» ـ رهبران پوپولیست و «توهّم توطئه».

برخی خصلت‌ها و خلقیّات دکتر مصدّق:

۱ ـ مصدّق و مذهب ۲ ـ اعتقاد به قدرت انگلیس ۳ ـ مصدّق و قانون اساسی ٤ ـ مصدّق و مجلس ٥ ـ مصدّق و دادگستری ٦ ـ مصدّق و آزادی مطبوعات ۷ ـ از مریضی تا تمارض! ۸ ـ مصدّق در جلسات هیأت دولت.

مصدّق و قوام‌السلطنه:

قوام‌السلطنه و مصدّق در جنبش مشروطیّت ـ نظر قوام و مصدّق در بارهٔ تشکیل حزب و نهادهای حزبی ـ قوام‌السلطنه و جدائی دین از سیاست ـ مصدّق در برزخ سنّت و تجدّد ـ قوام‌السلطنه و مصدّق: منافع ملّی یا وجاهت ملّی؟

اقتدار حکومت یا حکومت اقتدار؟:

«قانون امنیّت اجتماعی» و تحکیم قدرت و اقتدار مصدّق ـ یاران نزدیک مصدّق علیه او طغیان می‌کنند ـ حزب توده: مصدّق، یک «شعبده‌باز پیر» ـ جسین مکّی: از «سرباز فداکار وطن» تا «سرباز خطاکار وطن» ـ حسین مکّی: مصدّق مرتکب اشتباهی می‌شود که زیان‌های فاحش و جبران‌ناپذیری برای ایران دارد ـ غمده شدن «جنگ داخلی» و فراموش شدن مسئلهٔ نفت.

خلیل ملکی: اندیشمند تنها:

نظر ملکی در بارهٔ رهبر و رهبری ـ انشعاب از حزب توده ـ «نیروی سوم» بعنوان یک نیروی چپ مستقل و ملّی ـ ملکی و «بروتوس»های وطنی ـ مهم‌ترین ویژگی‌های شخصیّت ملکی: استقلال اندیشه، عقلانیت،

Sample output to test PDF Combine only

Scanned with CamScanner

ایراندوستی و اصلاح‌طلبی ـ نظرات ملکی در بارهٔ امپریالیسم، روشنفکران، جلال آل‌احمد، دکتر مصدّق، جبههٔ ملّی، اصلاحات اجتماعی شاه و شورش ۱۵ خرداد خمینی ـ دیدار ملکی با شاه ـ خلیل ملکی و عبدالحسین نوشین.

تأمّلی در برخی واژگان و مفاهیم:

جعل تعریف کلماتی که در فرهنگ سیاسی و تاریخ معاصر ایران، منشأ و معنائی ندارند ـ تفاوت «مصالح ملّی» و «منافع شخصی» در ارزیابی شخصیّت‌های سیاسی ـ نام اصلی طرح عملیّات سازمان سیا، «ت.پ.آژاکس» و هدف اصلی آن، «پاکسازی ایران از حزب توده» بود.

صداها و سوداهای پنهان:

دکتر مصدّق، بعنوان یکی از بازماندگان خاندان قاجار و مخالفت پایدار او با رضاشاه ـ گزارش هندرسون در بارهٔ روحیّات دکتر مصدّق ـ شورش ۳۰ تیر ۱۳۳۱ و بازگشت مجدّد مصدّق به حکومت ـ قدرت مطلقهٔ دولت مصدّق: کسب «اختیارات فوق‌العاده» ـ ۸۰٪ اختلاف با شرکت نفت انگلیس خاتمه یافته تلقّی می‌شد ـ دکتر مصدّق: احمدشاه قاجار «پادشاه جوانبخت» و «شاه وطن‌پرست» ـ یاران و مشاوران نزدیک مصدّق و سودای «جمهوریخواهی» ـ حسین مکّی: دکتر مصدّق می‌خواست شاه را برکنار کند ـ شاه: «همه نوع حاضرم رضایت خاطر مصدّق را فراهم نمایم».

آخرین پیشنهادات آمریکا و انگلیس:

مصدّق در ترس و تردید عملی، مذاکرات نفت را به بن‌بست کشانید ـ «دوراندیشی، یگانه فضیلت لازم برای اندیشه و عمل سیاسی» ـ نظر کارشناسان و متخصّصان نفتی در بارهٔ آخرین پیشنهادات آمریکا و انگلیس ـ آیزنهاور، رئیس جمهور جدید آمریکا، باوجود خوش‌بینی‌های اولیّه‌اش در «حفظ مصدّق»، خواهان برکناری مصدّق گردید ـ اختلاف و انشعاب در جبههٔ ملّی ـ نظر دولت آمریکا: حزب توده، تنها میدان‌دار عرصهٔ سیاست آیندهٔ ایران.

Sample output to test PDF Combine only

Scanned with CamScanner

طرح کودتا:

انگلیسی‌ها دولت آمریکا را برای سرنگونی دولت مصدق، متقاعد می‌کنند ـ مخالفت برخی از دولتمردان و مسئولان سازمان سیا با کودتا ـ تظاهرات توانمند حزب توده در سالگرد ۳۰ تیر ـ طرح کودتا شتاب می‌گیرد ـ تعجب و ناباوری خلیل ملکی از تظاهرات عظیم حزب توده ـ «سفیر فوق‌العادهٔ شوروی» در ایران.

طرح کودتا؟ یا طرح کودکانه؟:

چرا سازمان سیا بخش مهمی از اسناد اوّلین و آسان‌ترین تجربهٔ کودتائی خود را از بین برده است؟ ـ اسناد وزارت امور خارجهٔ آمریکا و گزارش مهم «ویلبر» و دیگران ـ افسانه‌سازی‌ها و دروغپردازی‌های «کرمیت روزولت» ـ طرح سازمان سیا بیشتر به یک «طرح کودکانه» شبیه بود تا به یک «طرح کودتا».

مخالفت شاه با کودتا:

دکتر محمّد مصدّق، سخنگوی خشم و خروش تاریخی ملّت ایران علیه استعمار انگلیس ـ طرح کودتا: «شاه، محور اساسی عملیّات است» ـ مخالفت شاه با کودتا براساس اسناد سازمان سیا و وزارت امور خارجهٔ آمریکا.

نهم اسفند ۱۳۳۱، آغازی برای پایان حکومت مصدّق:

مخالفت آیت‌الله کاشانی، قوام‌السلطنه، مکّی و بسیاری از سیاستمداران دیگر با توافق شاه و مصدّق ـ شاه و ثریا در «کاخ تنهائی» ـ تصمیم شاه برای سفر به خارج از کشور ـ مخالفت علما و سیاستمداران با سفر شاه و تجمّع مردم در برابر کاخ سلطنتی ـ تظاهرات خشمگینانهٔ مردم علیه مصدّق که برای مشایعت شاه به کاخ آمده بود ـ رد آخرین پیشنهادات مناسب آمریکا و انگلیس در ۲۹ اسفند ۱۳۳۱.

کج‌تابی‌ها و کج‌راهی‌ها:

سیاست، یعنی: «هنر تحقّق ممکنات» ـ مصدّق: هدف ملّت ایران [از ملّی شدن صنعت نفت] پول نبود! ـ تبدیل مسئلهٔ مالی به مسئلهٔ سیاسی ـ از اصلاح‌طلبی تا انقلابی‌گری ـ شاه: مصدّق باید از طریق پارلمان برکنار شود ـ ربودن و قتل سرلشکر افشارطوس.

Sample output to test PDF Combine only

Scanned with CamScanner

انحلال مجلس:

از «آشوب‌زائی» تا «آشوب‌زیستی» ـ تفسیر قانون اساسی به نام «مصلحت اجتماعی» و حضور هیجانی «تودهٔ مردم» بعنوان «درستی عمل و قوهٔ تمیز و تشخیص مردم» ـ اختیارات فوق‌العادهٔ ٦ ماهه و یک ساله و تحقیر و تهدید نمایندگان مجلس ـ علل انحلال مجلس توسط مصدق ـ صدیقی خطاب به مصدق: «شما می‌خواهید وزیر دستگاه دولت، نوکر شما باشد!» ـ مصدق: «شاه فرمان عزل مرا نمی‌تواند بدهد و بر فرض هم بدهد، ما به او گوش نمی‌کنیم» ـ گریهٔ غلامحسین صدیقی برای بازداشتن مصدق از انحلال مجلس.

رفراندوم «دموکراتیک»:

هندرسون (سفیر آمریکا در ایران): «مصدق با روحیهٔ کنونی‌اش، هرج و مرج و انقلاب را به راحتی بر آنچه که او به مفهوم «تسلیم شدن به انگلیس» تلقی می‌کند، ترجیح می‌دهد ـ سالگرد ۳۰ تیر و حضور گسترده و توانمند حزب توده ـ رفراندوم انحلال مجلس: دو صندوق جداگانه برای موافقان و مخالفان!

سرلشکر زاهدی و مصدق:

زاهدی، آزاد کنندهٔ خوزستان نفت‌خیز از چنگ شیخ خزعل ـ زاهدی، زندانی نیروهای متفقین در حمله به ایران (۱۳۲۰) ـ زاهدی، وزیر کشور مصدق ـ زاهدی و اختلاف با مصدق ـ زاهدی خود را برای نخست‌وزیری آماده می‌کند ـ مصدق در زندان زاهدی.

«وحشت سرخ»: سلطهٔ کمونیسم (حزب توده) بر ایران:

موقعیت استراتژیک ایران در منطقه و خواب‌های روسیه و اتحاد جماهیر شوروی ـ ماجرای امتیاز نفت شمال و غائلهٔ آذربایجان ـ آمریکا در دیده و دیدگاه مصدق، فاطمی، مکی و دیگران ـ حمایت آمریکا از ناسیونالیسم و دولت‌های ملی در منطقه برای مقابله با کمونیسم ـ کودتای کمونیست‌ها در چکسلواکی (فوریه ۱۹٤۸) و جنگ کره (۱۹۵۰) ـ نگرانی آمریکا از «خطر استیلای وحشت سرخ بر ایران» ـ نظر رهبری حزب توده در بارهٔ جبههٔ ملی ـ مصدق، «خطر فروپاشی ایران و تهدید حزب توده» را عمده می‌کند.

Sample output to test PDF Combine only

Scanned with CamScanner

سازمان افسران حزب توده:

حملهٔ ارتش‌های متفقین به ایران و تار و مار شدن ارتش نوپای کشور در شهریور ۱۳۲۰ ـ تشکیل کانون «افسران ناسیونالیست» ـ «حماسهٔ استالینگراد»، الهام‌بخش افسران آرمانخواه ایران ـ حزب توده در آغاز یک حزب ملّی و میهنی بود ـ صف‌بندی‌های ارتش در آستانهٔ ۲۸ مرداد ۳۲ ـ سازمان افسران حزب توده؛ «سپاه عظیم و رزم‌دیدهٔ توده‌ای‌ها» ـ سازمان افسران و امکانات و قدرت فوق‌العاده و باورنکردنی آن ـ نفوذ اعضاء سازمان افسران حزب توده در مهم‌ترین و حسّاس‌ترین مقامات و موقعیّت‌های نظامی کشور ـ سازمان افسران حزب توده در تدارک کسب قدرت سیاسی؟ ـ سازمان افسران حزب توده و طرح و تکمیل کروکی و نقشهٔ پادگان‌های مهم تهران در قبل از ۲۸ مرداد ۳۲.

مذاکرات و مقدّمات سرنگونی دولت مصدّق:

شاه، خواهان برکناری مصدّق از طریق پارلمان یا به شیوهٔ قانونی است ـ نامهٔ حائری‌زاده (از بنیانگذاران جبههٔ ملّی) به دبیر کل سازمان ملل و متّهم کردن مصدّق به نقض حقوق بشر ـ «وحشت سرخ بر ایران» ـ عملیّات چکمه ـ مخالفت شاه با طرح کودتا.

تغییر طرح کودتا:

دو رویداد مهم، زمینه‌ساز تغییر طرح کودتا ـ انحلال مجلس توسّط مصدّق، بهترین فرصت قانونی برای شاه ـ طرح کودتا تغییر می‌کند.

فرمان عزل مصدّق و نقش سازمان افسران حزب توده:

عزیمت نصیری بسوی اقامتگاه مصدّق برای ابلاغ فرمان شاه ـ مصدّق: «دستخط مبارک به اینجانب رسید» ـ دستگیری غیرمنتظرهٔ سرهنگ نصیری توسّط ستوان شجاعیان، عضو سازمان افسران حزب توده ـ دستگیری فاطمی و دوستان همراه او ـ مصدّق، فرمان عزل را از وزیران کابینه‌اش پنهان می‌کند.

فرمان عزل مصدّق: ایرادها و انتقادها:

۱ ـ ابلاغ فرمان عزل دکتر مصدّق در نیمه شب

۲ ـ ارزش قانونی فرمان عزل

Sample output to test PDF Combine only

Scanned with CamScanner

وقوع «کودتا» در نیمه‌شب ۲۵ مرداد؟

جنگ روانی نشریات حزب توده در «احتمال وقوع کودتا» و تأثیر آن بر روان و روحیهٔ دکتر مصدق ـ آرایش نیروهای نظامی دکتر مصدق ـ آرایش نیروهای نظامی «کودتاچیان» (براساس روایت گزارشگر سازمان سیا) ـ واقعهٔ نیمه‌شب ۲۵ مرداد، یک «کودتا»؟! ـ خروج شاه از ایران.

دکتر حسین فاطمی؛ علامت سئوال!؟:

دکتر فاطمی: محمّد رضاشاه «پادشاه جوان و رئوف و دموکرات» ـ نظرات حسین مکّی، مهندس عزّت‌الله سحابی و محمّد علی موحّد در بارهٔ دکتر حسین فاطمی ـ همکاری فاطمی با انگلیسی‌ها یک تلقّی نادرست و ناروا ـ دشمنی دیرینهٔ سرلشکر زاهدی و حسین فاطمی ـ دکتر فاطمی: «حرف باد هواست! مدرک نمی‌خواهد!» ـ مقالات تند دکتر فاطمی علیه شاه در ۲۵-۲۷ مرداد ۳۲ ـ حزب توده: «باید با یک حملهٔ مردانه، قلعهٔ دژبار را گشود» ـ آیا دکتر فاطمی با رهبران حزب توده رابطه داشت؟

به سوی سرنوشت:

پخش نامتعارف و سئوال‌انگیز مقالهٔ پردشنام دکتر فاطمی علیه شاه از رادیو تهران در ۲۵ مرداد ۳۲ ـ اقدامات نیروهای حزب توده در تخریب مجسمه‌های رضاشاه و تعویض نام خیابان‌های تهران همراه با «پرچم سرخ» ـ ترس و نگرانی کسبه و پیشه‌وران و مردم عادی تهران از حضور دوبارهٔ «ارتش سرخ» ـ تغییر فضای روانی جامعه علیه مصدق ـ خواست مردم برای بازگشت شاه به ایران.

افسانهٔ شعبان جعفری:

جنبش‌های پوپولیستی و «اراذل و اوباش» ـ پدیدهٔ «لات» و «لوطی» در تاریخ اجتماعی ایران، پیشنهاد دکتر فاطمی برای استفاده از «لات»ها و «لوطی»ها در حمله به تظاهرات مخالفان ـ استخدام شعبان جعفری در ادارهٔ شهربانی دولت مصدق ـ شعبان جعفری و حمایت و احترام بسیاری از سران جبههٔ ملّی ـ شعبان جعفری: «آن زمان ما همه ـ دربست ـ در اختیار مصدق بودیم!» ـ شعبان جعفری، فدائیان اسلام و آیت‌الله کاشانی ـ شعبان جعفری تا شامگاه ۲۸ مرداد ۳۲ در زندان.

Sample output to test PDF Combine only

Scanned with CamScanner

۲۸ مرداد ۳۲: گزاره‌ها و گزارش‌ها:

مقدّمه ـ نظر دکتر سنجابی، مسعود حجازی، سرهنگ حسینقلی سرشته، سرهنگ نجاتی، سرتیپ ریاحی و بابک امیرخسروی: «در ۲۸ مرداد ۳۲ عموم تیپ‌های ارتش مستقر در پادگان‌های تهران به مصدّق وفادار بودند.»

ـ خلع سلاح شدن افراد گارد شاهنشاهی و انحلال آن در روز ۲۵ مرداد و فقدان هرگونه نیروی رزمی هوادار شاه برای دست زدن به «کودتای نظامی» در ۲۸ مرداد ـ اسناد وزارت امور خارجهٔ آمریکا در بارهٔ رویداد ۲۸ مرداد ۳۲ ـ گزارش «ریلیر»، (کارشناس سازمان سیا و از طرّاحان عملیّات سرنگونی دولت مصدّق ـ گزارش دکتر غلامحسین صدیقی، وزیر کشور دولت مصدّق ـ روایت بابک امیرخسروی، عضو کمیتهٔ مرکزی حزب توده و درگیر در صحنهٔ ۲۸ مرداد ـ روایت تورج جوادی، از اعضاء حزب زحمتکشان (دکتر بقائی)

سرتیپ محمّد دفتری: خدمت یا خیانت؟:

سرتیپ دفتری، «خائن شمارهٔ یک» و «جزر افسران اصلی در شبکهٔ کودتا»؟! ـ مصدّق از همدستی سرتیپ دفتری با «کودتاچیان»، آگاه است ـ انتصاب سرتیپ دفتری به ریاست کلّ شهربانی و فرمانداری نظامی تهران در صبح ۲۸ مرداد ۳۲ توسّط دکتر مصدّق ـ تصمیم آگاهانه و خردمندانهٔ دکتر مصدّق ـ مصدّق نه از نیروهای ارتشی و نه از مردم، درخواست کمک نمی‌کند ـ دکتر فاطمی: «این پیرمرد، آخر همهٔ ما را به کشتن می‌دهد!»

نقش و نقشهٔ دیگر مصدّق در روز ۲۸ مرداد:

مصدّق: «با مطالعاتی که کرده‌ام...» ـ تعجّب دکتر سنجابی ـ مهندس حسیبی: «مصدّق نقشهٔ خود را داشت و حاضر نبود در آن تغییری دهد» ـ مصدّق، مرد «اصلاح» نه «انقلاب» ـ مصدّق: خواهان بازگشت «اعلیحضرت همایونی شاهنشاه» به کشور.

نتیجه:

.....

«سلامت را نمی‌خواهند پاسخ گفت»:

«پیروزی، کینه می‌آفریند، چون شکست خوردگان ناخشنودند» ـ ۲۸ مرداد

Sample output to test PDF Combine only

Scanned with CamScanner

و تبدیل شدن «تاریخ» به «تقویم» و سقوط «عقل نقّاد» به «عقل نقّال» ـ روشنفکران و «مرداب‌های الکل».
اگر «کودتای ۲۸ مرداد» نبود!
ممکنات سیاسی و محدودیّت‌های تاریخی دکتر مصدّق ـ شکست مصدّق بعنوان محصول طبیعی ساختار اجتماعی و توسعه‌نیافتگی سیاسی جامعهٔ ایران ـ مشکل اساسی جامعهٔ ایران، یک مشکل ساختاری، معرفتی و فرهنگی است.

۳ ـ تأمّلاتی در بارهٔ انقلاب اسلامی ایران ۳۶۹-۴۲۴
(از انقلاب مشروطیّت به انقلاب اسلامی)

اشاره ـ انقلاب اسلامی، نالازم‌ترین و غیرضروری‌ترین انقلاب در تاریخ انقلاب‌های دو قرن اخیر ـ حکومت رضاشاه و گسست قطعی جامعهٔ ایران از مناسبات ایلی و قبیله‌ای ـ در بارهٔ خصلت «اسلامی» یا «غیراسلامی» انقلاب ایران ـ انقلاب ایران، یک «انقلاب شهری» ـ انقلاب ایران، یک «انقلاب جوان» ـ علل داخلی و عوامل خارجی انقلاب ـ رد تحلیل‌های عامیانهٔ مارکسیستی «استبداد = انقلاب» ـ روشنفکران و انقلاب ۵۷ ـ «بازگشت به خویش» یا «بازگشت به خیش»؟ ـ ادبیّات و انقلاب ـ آخرین شعر ـ خاطرات و خطرات.

کتابشناسی و منابع ۴۲۵-۴۳۷

نمایه (فهرست راهنما) ۴۳۹-۴۶۳

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

دیباچه

«زندگی، کوتاه است، ولی حقیقت، دورتر می‌رود
و بیشتر عُمر می‌کند، بگذار تا حقیقت را بگویم»
(؟)

جنبش عدالتخواهانه و تجدّدطلبانهٔ ایرانیان با انقلاب مشروطیّت (۱۹۰۶) خود را تثبیت کرد، امّا این انقلاب، بخاطر محدودیّت‌های تاریخی و ضعف نیروهای اجتماعی، نتوانست به برخی از خواست‌ها و آرمان‌های پیشگامان جنبش مشروطه دست یازد، بنابراین در یک، مصالحهٔ سیاسی بین نیروهای سنّتی (اشراف، درباریان و روحانیون شیعه) و رهبران و روشنفکران تجدّدخواه، برخی از خواست‌های جنبش مشروطیّت، تحقّق نیافت.

همسایگی ایران با روسیه و انگلیس (از طریق هندوستان) کشور ما را همواره عرصهٔ کشاکش‌های سیاسی و کشمکش‌های اقتصادی این دو اَبَرقدرت بدل ساخته بود و شخصیّت‌های سیاسی جامعه با توجه به منافع و مصالح خویش ـ گاه طرفدار روسیه و زمانی هوادار انگلیس بودند. دولتمردان معدود و مستقلّی نیز که

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

می‌خواستند، تنها بر مصالح ملّی تکیه کنند، چه بسا که در ترس و هراس‌های رایج سیاسی، مجبور به صبوری یا سکوت می‌شدند.

انقلاب روسیه (۱۹۱۷) و استقرار حکومت کمونیستی در آن کشور و نیز جنگ جهانی اول (۱۹۱۴-۱۹۱۸) تحوّلات جدیدی در منطقه پدید آورد و نیروهای نوینی را در عرصهٔ سیاست ایران پدیدار ساخت.

رضا شاه که در رقابتِ دو ابَرقدرت روسیهٔ کمونیست و امپراتوری انگلیس با یکدیگر، توانسته بود حضور و حاکمیّت سیاسی خود را بر آنان تحمیل کند[1]، باوجود لغو «قرارداد دارسی» (آذرماه ۱۳۱۱) و الغای بسیاری از امتیازات مالی، سیاسی و حقوقی دولت انگلیس در ایران، بخاطر تهدیدات نظامی انگلیس، در آخرین لحظات نتوانست «مسئلهٔ نفت» را پیروزمندانه به پیش ببَرد و لذا، در قرارداد جدید (۱۹۱۳) نیز سلطهٔ «شرکت نفت انگلیس» ـ به عنوان تجسّم عینی استعمار انگلیس در ایران ـ ادامه یافت.

۱ـ برای تحقیقی درخشان و مستند به اسناد وزارت امور خارجهٔ انگلیس نگاه کنید به: صباحی، سیاست انگلیس و پادشاهی رضاشاه، خصوصاً صص ۷، ۲۲۳-۲۴۷؛ غنی، ایران؛ برآمدن رضا خان، خصوصاً صفحات ۱۶۷-۱۸۳ و ۱۹۸، ۲۱۳، ۲۱۶، ۲۸۲-۲۸۳، ۲۸۹-۲۹۴، ۳۰۵ و...؛ کاتوزیان:

Http://goftman.blogfa.com/post-85.aspx

در بارهٔ «عدم مداخلهٔ واقعی انگلیس» در روی کار آمدن رضاشاه، جان فوران، فهرست بلندی از نظرات محقّقان خارجی را ارائه داده است. نگاه کنید به: مقاومت شکننده، ص۳۱۸

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

رضا شاه در میان دو سنگ آسیاب قدرت‌های روس و انگلیس، همانند برخی روشنفکران و رهبران سیاسی آن عصر، در رابطه با قدرت نوپای آلمان، راهی برای عزّت و استقلال ایران جستجو می‌کرد، امّا جنگ جهانی دوّم، حملهٔ نیروهای متّفقین و اشغال ایران (سوم شهریور ۱۳۲۰) و سپس، سقوط رضا شاه و تبعید وی، مهمن ما را دستخوش بی‌ثباتی‌های سیاسی و بی‌سامانی‌های اجتماعی تازه‌ای ساخت و اگر درایت و کاردانی دولتمرد برجسته‌ای مانند محمّد علی فروغی (ذکاءالملک) نمی‌بود، چه بسا که نظام سیاسی و خصوصاً تمامیّت ارضی ایران دچار صدمات جبران‌ناپذیری می‌گردید.

آغاز سلطنت محمّد رضا شاه جوان (۲۲ ساله) در ۱۳۲۰ با آشوب‌های سیاسی و آشفتگی‌های اجتماعی متعدّدی همراه بود، از جمله: تقاضای امتیاز نفت شمال از طرف دولت شوروی (۱۳۲۳)، غائلهٔ آذربایجان و ماجرای پیشه‌وری (۱۳۲٤)، قیام افسران خراسان (۲۵ مرداد ۱۳۲٤)، ترور احمد کسروی (۲۰ اسفند ۱۳۲٤)، ترور محمّد مسعود (۱۳۲٦)، سوء قصد به شاه در دانشگاه تهران (۱۵ بهمن ۱۳۲۷)، ترور هژیر، نخست‌وزیر و وزیر دربار (۱۳۲۸)، ترور احمد دهقان، صاحب امتیاز مجلّهٔ تهران مصوّر (۱۳۲۹)، فرار حیرت‌انگیز رهبران حزب توده از زندان (۲۵ آذر ۱۳۲۹)، ترور رزم‌آرا، نخست‌وزیر (۱٦ اسفند ۱۳۲۹) و غیره. دکتر محمّد علی

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

موحّد ـ بدرستی ـ این دوره را «عصر ترور و آشوب» نامیده است[۱].

در چنان شرایط ناهنجار و نامتعارفی، دکتر مصدّق با طرح «ملّی کردن صنعت نفت» کوشید تا نمایندهٔ آرمان‌های عدالتخواهانه و ضداستعماری مردم ایران در مقابله با «شرکت نفت انگلیس» گردد، کارزاری که بقول صاحب‌نظری: «امکان پیروزی در آن، ناچیز بود»[۲].

در واقع، مصدّق قدم به عرصهٔ آرمان‌ها و آرزوهائی گذاشته بود که تحقّق عملی یا عینی آن‌ها، بسیار بعید و درازمدّت بود چرا که نه مصدّق، نه جبههٔ ملّی، نه نیروهای هوادار آن و نه ـ خصوصاً ـ ساختار ایلی و روستائی جامعهٔ ایران، هیچیک، دارای ظرفیّت‌های لازم برای تحقّق آن آرمان‌ها و آرزوها نبود، هم از این روست که می‌بینیم، مصدّق اصلاح‌طلب و مشروطه‌خواه در کشاکش‌ها و کشمکش‌های عملی، گاه به سوی «اصلاح» و زمانی بسوی «انقلاب» کشیده می‌شود!

بررسی مباحثات سیاسی این دوران، تأئیدکنندهٔ سخن ناظران و دیپلمات‌های غربی در این عصر است:

«مباحثات سیاسی در ایران، چیزی جز خشم و هیاهوی ذهن‌های توسعه نیافته نیست!»[۳]

* * *

۱ ـ موحّد، خواب آشفتهٔ نفت، ج۱، ص۱۰۹.
۲ ـ عظیمی، تجربهٔ مصدّق در چشم‌انداز آیندهٔ ایران، صص ۳۰ و ۳۱.
۳ـ آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب، ص ۱۸۰

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

در ایران، با وجود سُنّت دیرپای تاریخ‌نویسی (مانند تاریخ طبری، تاریخ بیهقی، اخبارالطّوال و غیره) به علت حملات قبایل مختلف و گسست‌های متعدّد اجتماعی، تاریخ و تاریخ‌نویسی نیز رو به زوال گذاشت. استیلای دیرپای حکومت‌های قبیله‌ای، نوعی اخلاق و عصبیّت ایلی ـ قبیله‌ای را در جامعهٔ ما نهادینه کرد[۱]. در رفت و آمدها و کشاکش‌های حکومت‌های ایلی، جامعهٔ ایران از یک عصبیّت به یک عصبیّت دیگر پرتاب گردید. تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران ـ عموماً ـ بازتاب این عصبیّت‌ها و عصبانیّت‌هاست. این گذشتهٔ ایلی ـ قبیله‌ای، روان اجتماعی ما را شکل داده و در عرصهٔ سیاست، هنوز نیز عاملِ مهمّی در چگونگی کردارهای ما بشمار می‌رود[۲].

با پیروزی انقلاب کمونیستی در روسیه (اکتبر ۱۹۱۷) و نفوذ حزب توده در ایران، نوعی «تاریخ حزبی» یا «تاریخ ایدئولوژیک» به عنصر عصبیّت در فرهنگ سیاسی ما جان تازه‌ای بخشید آنچنانکه بخشی از نسل‌هائی که در تاریخ معاصر ایران زیسته‌اند، قربانی نوعی

۱ـ مفهوم «عصبیّت» را از بحث جالب ابن‌خلدون دربارهٔ پیدایش و زوال دولت‌ها گرفته‌ام. بنظر ابن‌خلدون: عصبیّت، ویژگی ذاتی جوامع قبیله‌ای است که با وحشی‌گری و روحیهٔ خودکامگی همراه است. نگاه کنید به: مقدمهٔ ابن‌خلدون، صص ۲٤۸، ۲۵۳، ۲۹٤-۲۹۵، ۳۲۷ و...

۲ـ برای گزارشی از هجوم‌های ایلات و عشایر مختلف و استقرار حکومت‌های قبیله‌ای در ایران و تأثیرات روحی و اخلاقی آن‌ها، نگاه کنید به: میرفطروس، ملاحظاتی در تاریخ ایران، ۱۹۸۸، بخش نخست.

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

«تاریخ ایدئولوژیک» شده‌اند. در واقع بخش مهمّی از تاریخ معاصر ایران در سیطره و سیادت تبلیغات و تفسیرهای حزب توده، مانند آئینهٔ شکسته‌ای است که تصاویر کج و معوجی از سیاستمداران ایران بدست می‌دهد. با چنین خصوصیّتی است که ما به تاریخ و شخصیّت‌های تاریخی‌مان نگاه می‌کنیم:

«شخصیّت‌های دلپذیر»ما آنچنان پاک و بی‌بدیل و بی‌عیب‌اند که تن به «امامان معصوم» می‌زنند (مانند میرزا تقی‌خان امیرکبیر، دکتر محمّد مصدّق و دکتر حسین فاطمی و...)، «شخصیّت‌های نادلپذیر» ما ـ امّا ـ آنچنان سیاه و ناپاک و نابکارند که فاقد هرگونه خصلت انسانی یا عملکرد مثبت اجتماعی می‌باشند (مانند رضاشاه، محمدرضا شاه، قوام‌السلطنه، دکتر مظفّر بقائی، سیّد حسن تقی‌زاده، رزم آرا، و ...) ما میراث‌خوارِ یک تاریخ عَصَبی و عَصبانی هستیم و چه بسا حال و آینده را فدای این عَصَبیّتِ ویرانساز کرده‌ایم.

در چنین فضائی از عَصَبیّت و احساسات و افسانه‌سازی و افسون، تاریخ عمیقاً به تعصّبات سیاسی آغشته است و لذا پرداختن منصفانه به زندگی و کارنامهٔ سیاسی دولتمردان معاصر ایران، انصاف و شجاعت اخلاقی فراوانی طلب می‌کند. به عبارت دیگر، نوشتن دربارهٔ زندگی و کارنامهٔ مردان سیاسی ایران، کار آسانی نیست و اگر این مردان سیاسی، از همروزگاران ما باشند، دشواری کار، دوچندان می‌شود چرا که بخاطر فقدان فاصله از رویدادها، ذهن و زبان نویسنده ـ چه بسا ـ می‌تواند آغشته به غرض‌ورزی‌ها وتعصّبات

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

سیاسی ـ ایدئولوژیک باشد. در این میان، زندگی و کارنامهٔ سیاسی دکتر محمّد مصدّق، بیش از هر دولتمرد یا سیاستمدار دیگری، موجب بحث‌ها و مجادلات پایان‌ناپذیر است. به جرأت می‌توان گفت که بسیاری از نوشته‌های موجود در بارهٔ زندگی و کارنامهٔ سیاسی دکتر مصدّق از هدف اصلی تحقیق ـ یعنی حقیقت‌جوئی و حقیقت‌گوئی ـ دور مانده و به مقالاتی در مدح و منقبت سیاسی ـ مذهبی تنزّل یافته‌اند.

* *

مصدّق، نظریه‌پرداز سیاسی نبود و از این رو، نوشته‌های وی در بارهٔ استقلال، آزادی و دموکراسی ـ مثلاً در مقایسه با گاندی یا نهرو ـ بسیار اندک است[1]. با اینهمه، با کاوش در نطق‌ها، نوشته‌ها و خصوصاً عملکردهای سیاسی مصدّق، می‌توان هندسهٔ فکری یا فلسفهٔ سیاسی وی را ترسیم کرد.

در سال‌های اخیر کتاب‌ها و مقالات متعدّدی از سوی محقّقان ایرانی دربارهٔ دوران کوتاه حکومت دکتر مصدّق منتشر شده‌اند، مانند تحقیقات ارزشمند مصطفی فاتح، منوچهر فرمانفرمائیان، فؤاد روحانی، مصطفی علم، فخرالدّین عظیمی، محمّد علی همایون کاتوزیان، فرهاد دیبا، بابک امیرخسروی، جلال متینی، علی رهنما و

۱ـ مجموعهٔ آثار منتشر شدهٔ گاندی حدود ۹۰ جلد است و یا گزیدهٔ نوشته‌های نهرو ۱۵ جلد می‌باشد و سخنرانی‌های وی نیز در ۵ جلد جداگانه منتشر شده‌اند. عظیمی: «تأملّی در نگرش سیاسی مصدّق»، نگاه نو، شمارهٔ ۳۶، صص ۸۹-۹۰.

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

خصوصاً تحقیق گرانسنگ محمّد علی موحّد[۱].

راگیلبرت رایل[۲] (فیلسوف انگلیسی) بدرستی می‌گوید: «تاریخ هنگامی آغاز می‌شود که غبار یادها فرونشسته باشد». نگارنده، نه دوران مصدّق را دیده و نه شاهد وقایع منجر به «۲۸ مرداد ۳۲» بوده است، و با این فاصله از رویدادها، سال‌ها پیش دربارهٔ مصدّق و دوران حکومت وی به نکاتی اشاره کرده است[۳] و اینک با نیم نگاهی به آن نکات و اشارات، در پرتو اسناد نو، ارزیابی نوینی از دوران حکومت مصدّق و جریانات منجر به «۲۸ مرداد ۳۲» ارائه می‌دهد. با چنین دیدگاهی، اگر بپذیریم که هر نسلی بر اساس اسناد و دیدگاه‌های تازه، نگاه تازه‌ای به تاریخ و شخصیت‌های تاریخی میهن خویش می‌افکند، کوشش تازهٔ ما برای درک و فهم دوران دکتر مصدّق و پیامدهای بعدی آن تا انقلاب اسلامی، شاید خالی از فایده نباشد. نگارنده خود را مدیون کوشش‌های همهٔ کسانی می‌داند که با

۱ـ نگارنده در معرّفی و نقد کتاب دکتر جلال متینی: «نگاهی به کارنامهٔ سیاسی دکتر محمّد مصدّق»، به برخی موضوعات و مضمون‌های تحقیق دقیق و منصفانهٔ دکتر محمّد علی موحّد (چاپ دوم، ۱۳۸٤) استناد کرده و آنها را در تحقیق حاضر نیز آورده است.

2 - Real, Ragilbert.

۳ـ نگاه کنید به: نشریهٔ راه آزادی، شمارهٔ ۳۹، آلمان، بهمن و اسفند ۱۳۷۳؛ فصلنامهٔ کاوه، شمارهٔ ۸۲، آلمان، بهار ۱۳۷۵؛ فصلنامهٔ کاوه، شمارهٔ ۹۲، زمستان ۷۹؛ نشریهٔ تلاش، شمارهٔ ۱۱، آذر- دی ۱۳۸۱؛ نشریهٔ تلاش، شمارهٔ ۱٤، خرداد - مرداد ۱۳۸۲. مجموعهٔ این «اشارات» در کتاب‌های زیر منتشر شده‌اند: گفتگوها، میرفطروس، آلمان، ۱۹۹۸؛ هفت گفتار، آلمان، ۲۰۰۱؛ برخی منظره‌ها و مناظره‌های فکری در ایران، آلمان، ۲۰۰٤.

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

تحقیقات ارزشمند خویش روشنگر این دورهٔ پرابهام بوده‌اند. اگر انگیزه و الهام دوست و استاد بزرگوارم دکتر جلال متینی نمی‌بود، کتاب حاضر نیز صورت تحقیق یا تحقّق نمی‌یافت.

* *

ما مردمی هستیم که دوستدار پیروزی‌ها و کامیابی‌های بزرگ و در عین حال آسان هستیم و آنجا که دچار شکست و ناکامی می‌شویم، بجای نگریستن به خویش و درک کمبودها و کم‌کاری‌های خود، متوسّل به «تئوری توطئه»، «دست انگلیسی‌ها» و «عوامل خارجی»می‌شویم... نمونه‌اش را در دو واقعهٔ بسیار نزدیک بهم می‌توان دید: یکی جریان ۳۰ تیر ۱۳۳۱ـ که بعنوان «قیام ملّی» از آن ستایش‌ها می‌کنیم ـ و دیگری: جریان ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ است ـ که از آن بعنوان «کودتای انگلیسی ـ آمریکائی» نام می‌بریم.

دورهٔ ۲۸ ماههٔ حکومت دکتر مصدّق و خصوصاً رویداد مهمّ ۲۸ مرداد ۳۲ چنان سایهٔ سنگینی بر حافظهٔ تاریخی روشنفکران و رهبران سیاسی ایران افکند که ـ سرانجام ـ در فضائی از کینه‌ورزی‌ها و عصبیّت‌ها و افسانه‌سازی‌های سیاسی، زمینه‌ساز انقلاب اسلامی (بهمن‌ماه ۱۳۵۷) گردید، پس شگفت نیست که برجسته‌ترین یاران دکتر مصدّق، در انقلاب ۵۷ و استقرار حکومت آیت‌الله خمینی، نقشی کارساز و حتّی تعیین‌کننده داشته‌اند. به عبارت دیگر: ظهور آیت‌الله خمینی و وقوع انقلاب اسلامی سال ۵۷ را می‌توان ـ از جمله ـ محصول کینه‌ها و کدورت‌ها و عصبیّت‌های

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

روشنفکران و رهبران سیاسی ایران بعد از ۲۸ مرداد ۳۲ بشمار آورد.

اینکه چرا گفتمان‌ها و شعارهای عرفی (لائیک) روشنفکران انقلاب مشروطه به «چاه ویل» شعارها و گفتمان‌های مشروعه‌طلبان در انقلاب ۵۷ سقوط کردند؟ و یا چگونه روشنفکران ایران در سال ۵۷ از تجدّدگرائی انقلاب مشروطه به تحجّرگرائی انقلاب مشروعه (اسلامی) تنزّل نمودند؟... موضوعی است که در پرتو بررسی دوران دکتر مصدّق و آسیب‌شناسی شکست وی، می‌توان به آن پرداخت.

به نظر نویسنده، دکتر مصدّق، پُل انتقال یا ارتباط تجربیّات تاریخی ملّت ما از انقلاب مشروطیّت به انقلاب اسلامی‌است، هم از این روست که پرداختن به عقاید و عملکردهای سیاسی مصدّق می‌تواند به ما برای درک علل تاریخی یا عوامل سیاسی انقلاب اسلامی نیز کمک و یاری نماید.

مصدّق، به عنوان یکی از برجسته‌ترین نمایندگان جنبش مشروطه‌خواهی، میراث‌خوار کمبودها، ضعف‌ها و محدودیّت‌های تاریخی جنبش مشروطیّت نیز بود، بنابراین: «آسیب‌شناسی شکست مصدّق»، آسیب‌شناسی تاریخی شکست ما در مهندسی اجتماعی (به تعبیر پوپر[1]) برای استقرار آزادی و جامعهٔ مدنی در ایران است. به عبارت دیگر، کارنامهٔ سیاسی دکتر مصدّق، کارنامهٔ ضعف‌ها، ظرفیّت‌ها، عصبیّت‌ها و اشتباهات همهٔ ما نیز می‌تواند

1 - Popper, Karl.

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

باشد، چرا که دکتر مصدّق بازتاب و بالیدهٔ جامعه‌ای است که در آن، از «قدّیس» تا «ابلیس» از «رهبری» تا «رهبُری»، از «سرباز فداکار وطن» تا «سرباز خطاکار وطن» راهی نیست، هم از این روست که چهره‌های برجسته‌ای چون قوام‌السلطنه، سید حسن تقی‌زاده، مظفّر بقائی، خلیل ملکی، حسین مکّی و دیگران در ضمیر مشکوک‌مان جائی ندارند.

مفهوم «آسیب شناسی» ـ اساساً ـ ناظر بر ضعف‌ها، نارسائی‌ها و اشتباهات است، از این رو، نویسنده ضمن احترام عمیق به شخصیّت‌های ممتاز تاریخ معاصر ایران، در تحلیل خود، از مدح و ثناهای رایج سیاسی پرهیز کرده است. به نظر نگارنده: هم رضا شاه، هم محمّد رضاشاه، هم قوام‌السلطنه و هم مصدّق، در بلندپروازی‌های مغرورانهٔ خویش، ایران را سربلند و آزاد و آباد می‌خواستند، هر چند که سرانجام، هر یک ـ چونان عقابی بلند پرواز ـ در فضای تنگ محدودیّت‌ها، ضعف‌ها و اشتباهات، پَر سوختند و «پَر پَر» زدند.

* *

عرصهٔ تحقیقات تاریخی، عرصهٔ نسبیّت‌ها و احتمالات و امکانات است و لذا نگارنده کوشیده تا بجای پیشداوری و طرح نظرات قطعی و حتمی، با طرح سئوالاتی، خواننده را به داوری و تأمّل فراخواند. همچنین، نگارنده بدنبال یک بررسی جامع و گسترده از ماجرای ملّی شدن صنعت نفت و شخصیّت‌های سیاسی دوران مورد بحث نیست، کمبودها و کاستی‌های احتمالی کتاب، هم از این روست.

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

این کتاب تنها تأمّلاتی است گذرا بر برخی از جنبه‌های رویداد مهمّی که کمتر مورد توجّه پژوهندگان بوده است. به عبارت دیگر، این کتاب بدنبال حقیقت‌های تحریف شده و ارزیابی تازه از واقعیّت‌هائی است که در غبار تعصّبات سیاسی یا تعلّقات ایدئولوژیک پنهان مانده‌اند، بنابراین، کتاب حاضر ـ از جمله ـ بدنبال پاسخ به این سئوالات است:

ـ با توجّه به اینکه: «در تیره‌ترین روزهای رابطهٔ شاه و مصدّق، شاه با روی کار آوردن زاهدی از راه کودتای نظامی مخالفت می‌نمود»[1]، آیا می‌توان رویدادهای منجر به سقوط دولت مصدّق را یک «کودتا» نامید؟

ـ نقش حزب توده در بازداشت غیرمنتظرهٔ سرهنگ نصیری توسّط عضو «سازمان افسران حزب توده» بهنگام ابلاغ فرمان عزل مصدّق و در نتیجه، آشفته کردن فضای سیاسی حاکم و تبلیغ و تلقّی این امر به «کودتای شب ۲۵ مرداد ۳۲» چه بود؟

ـ آیا اساساً در ۲۸ مرداد ۳۲، طرحی برای «کودتا» علیه دولت مصدّق وجود داشت؟

ـ اگر آری! پس چرا دکتر مصدّق در مقام وزیر دفاع و مسئول نیروهای نظامی و انتظامی و با وجود اصرار دکتر حسین فاطمی و دیگر یارانش در برابر «کودتا»، مقاومتی نکرد؟ و حتّی از تقاضای

۱ـ موخّد، ج ۲، ص ۹۵۵، مقایسه کنید با نظر عظیمی، مصدّق و کودتا، ص ۵۳، عظیمی، تجربهٔ مصدّق...، ص ۲۲

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

کمک مردمی از طریق رادیو خودداری نمود؟

ـ اگر نه! چه علل یا عواملی باعث سقوط دولت مصدق گردید؟

ـ آیا فلسفهٔ سیاسی دکتر مصدق ـ چنانکه می‌گویند ـ مبتنی بر لیبرالیسم یا لیبرال ـ دموکراسی بود؟

ـ با آغاز حکومت مصدق، کمک‌های مالی آمریکا به ایران بطور بی‌سابقه‌ای افزایش یافت آنچنانکه اگر کمک‌های مالی آمریکا نمی‌بود، دولت مصدق ـ چه بسا ـ بسیار زودتر سقوط می‌کرد. نیاز مالی دولت دکتر مصدق به این کمک‌های مالی، آنقدر بود که حتّی یک روز قبل از ۲۸ مرداد ۳۲، مصدق در ملاقات با سفیر آمریکا، هندرسون[1]، خواستار یک وام ۱۰ میلیون دلاری دیگر از آمریکا شده بود. از این گذشته، اعتماد و اطمینان مصدق به دولت آمریکا آنچنان بود که مصدق پیشنهاد کرد تا ترومن[2] رئیس جمهوری آمریکا، در اختلافات ایران با شرکت نفت انگلیس، حَکَمیّت کند. بنابراین: چه شد که در یک روند ۲ ساله، «نزدیک‌ترین و بهترین دوست ایران» (به قول مصدق)، در برابر سیاست‌های وی قرار گرفت؟

ـ آیا دکتر مصدق در یک فرصت‌سوزی زیانبار از «تحقّق مُمکنات» بازمانده بود و مانند عموم رهبران پوپولیست، با «آشوب‌زائی» یا «آشوب‌زیستی»، می‌خواست این فرصت‌سوزی

1 - Henderson, Loy
2 - Truman, Harry

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

زیانبار را پنهان کند تا چونان یک «قربانی مظلوم» جلوه نماید؟

ـ بر اساس مدارک موجود، در تحوّلاتی که به سقوط دولت مصدّق انجامید، منابع یا منافع نفتی ایران دارای اهمیّت دست دوم بود. در نزد دولتمردان آمریکا، حضور روزافزون و توانمند حزب توده در ایران و خصوصاً نفوذ حیرت‌انگیز این حزب در لایه‌های نظامی و انتظامی کشور (با نام «سازمان افسران حزب توده») مسئلهٔ اساسی بشمار می‌رفت، بدین ترتیب با توجه به مماشات یا «بازی»ی مصدّق با فعالیّت‌های این حزب غیرقانونی به عنوان «کارت»ی در مذاکره با آمریکا و انگلیس، با توجّه به جنگ کره (۱۹۵۰)، پیروزی کمونیست‌ها در چین و گسترش نفوذ شوروی و با توجّه به همسایگی آن کشور با ایران، آیا دولت آمریکا در شخصیّت دکتر مصدّق یک «دکتر بنش»[1] دیگری می‌دید که ایران را به دامن شوروی‌ها می‌انداخت؟[2]

ـ نامه‌ها و پیام‌های غیردوستانهٔ آیزنهاور و مسئولان وزارت امور خارجهٔ آمریکا و خصوصاً دیدار خصوصی هندرسون با مصدّق در شامگاه ۲۷ مرداد چه تأثیری بر اراده و تصمیمات مصدّق داشت؟

۱ـ Beneš, Edvard رئیس جمهور چکسلواکی که بخاطر مماشات با کمونیست‌ها، در سال ۱۹۴۸ این کشور را به کمونیست‌ها سپرد. بنش سرانجام توسّط کمونیست‌های چک از پنجرهٔ طبقهٔ هفتم عمارتی به پائین پرتاب شد!

۲ـ در سال‌های اخیر، کودتای محمد داودخان (نخست‌وزیر افغانستان، پسر عمو و شوهر خواهر محمّد ظاهرشاه) در انقراض رژیم سلطنتی و سپس استقرار یک رژیم کمونیستی وابسته به شوروی در افغانستان، مثال روشنی است.

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

ـ علّت ممنوعیّت تظاهرات ضدسلطنتی توسّط مصدّق یا فراخواندن هوادارانش برای ترک شهر یا ماندن در خانه‌ها در روز ۲۸ مرداد و یا ـ خصوصاً ـ پاکسازی خیابان‌ها از هواداران حزب توده از شامگاه ۲۷ مرداد چه بود؟

ـ و سرانجام: «اگر ۲۸ مرداد نبود» ـ با توجّه به ساختار اجتماعی ـ فرهنگی و محدودیّت‌های تاریخی جامعه، آیا مصدّق قادر به استقرار آزادی، دموکراسی و جامعهٔ مدنی در ایران بود؟

این‌ها سئوالاتی هستند که پس از گذشت بیش از ۵۰ سال و با «فرونشستن غبار یادها»، اینک می‌توان به آنها پرداخت.

روش تحقیق

اسناد سازمان اطّلاعات (MI6) و وزارت امور خارجهٔ انگلیس در بارهٔ مصدّق و ملّی کردن صنعت نفت، سرشار از کینهٔ سوزان انگلیسی‌ها نسبت به مصدّق‌اند. این اسناد ضمن اینکه نشان می‌دهند که اقدامات مصدّق تا چه اندازه علیه منافع دولت استعماری انگلیس بوده، در عین حال، مصدّق را مردی «نامتعادل و زوان‌پریش» جلوه می‌دهند. از این رو، نگارنده توجّه اساسی خود را بر گزارش‌ها و اسناد وزارت امور خارجهٔ آمریکا (در آرشیو ملّی ایالات متحده آمریکا)[1] معطوف ساخته که مسئولین آن بقول مصدّق «مانند یک

1 - US National Archives

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

برادر صمیمی» برای حلّ اختلافات نفتی بین دولت‌های ایران و انگلیس تلاش کرده بودند.

گزارش «دونالد ویلبر»[1] (کارشناس برجستهٔ سازمان سیا در امور ایران و از طراحان اصلی عملیّات علیه دولت مصدّق) مهم‌ترین و معتبرترین سندی است که چند ماه پس از ۲۸ مرداد ۳۲ (در سال ۱۹۵٤) نوشته و اخیراً منتشر شده است. این گزارش پرتو تازه و دقیقی بر جریانات منجر به «۲۸ مرداد ۳۲» افکنده است[2].

از این گذشته، در تاریخ‌نویسی نوین به روحیّات، خصوصیّات روانی و سود و سوداهای آشکار یا پنهان شخصیّت‌های سیاسی نیز توجّه شایانی می‌شود. این امر در بارهٔ سیاستمداران دورهٔ پرخروش نهضت ملّی کردن صنعت نفت و خصوصاً در تغییر مواضع یا تصمیم‌های متناقض رهبران سیاسی این عصر، قابل تأمّل بیشتری است. به عبارت دیگر: در شرایط حسّاس و سرنوشت‌ساز، مردان و رهبران بزرگ نیز دچار ترس و تردید می‌شوند: تصمیم ناگهانی و غیرمنتظرهٔ مصدّق در تغییر رئیس شهربانی کلّ کشور (سرتیپ مدبّر) و انتصاب شتاب‌زدهٔ سرتیپ محمّد دفتری بجای وی و همزمان، واگذاری مقام فرمانداری نظامی تهران به سرتیپ دفتری در صبح ۲۸ مرداد ۳۲ به چه معنا می‌توانست باشد؟

---

1 - Wilber, Donald

۲ـ سخنان نامتعارف وزیر امور خارجهٔ سابق آمریکا، خانم مادلین آلبرایت، در بارهٔ رویداد ۲۸ مرداد ۳۲، نشان می‌دهد که رویدادهای تاریخی می‌توانند برای مصالح یا مصالحه‌های سیاسی روزمره، فواید عملی داشته باشند!

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

ـ با توجّه به پیوندهای فامیلی بین مصدّق و سرتیپ دفتری و وابستگی آشکار سرتیپ دفتری به شاه و دربار، آیا مصدّق در آخرین لحظات با انتصاب وی به ریاست شهربانی کلّ کشور و فرمانداری نظامی تهران، می‌خواست تا با ایجاد نوعی «حفاظ فامیلی و امنیّتی»، خود و یارانش را از آسیب‌های احتمالی نیروهای مخالف، مصون و محفوظ بدارد؟

ـ اینکه در آخرین لحظات، مصدّق معتقد شده بود: «از پیشگاه اعلیحضرت همایون شاهنشاه درخواست شود تا هرچه زودتر به ایران مراجعت فرمایند... چون که تغییر رژیم، موجب ترقّی ملّت نمی‌شود»[1]... همه و همه آیا نشانهٔ این بود که با توجّه به حضور توانمند حزب توده و هشدار یاران صدیق مصدّق، او ادامهٔ نبرد را دیگر به سود خود و به صلاح ملّت ایران نمی‌دانست؟ و بهمین جهت ـ باوجود اصرار و پافشاری کسانی مانند دکتر فاطمی و حسیبی، تقاضای کمک مردمی از طریق رادیو و ایجاد یک «جنگ داخلی» را بی‌فایده و نادرست می‌دید؟ و...

این‌ها مسائل انسانی، شخصیّتی و روانشناختی هستند که با توجّه به پیری، بیماری و تنهائی دکتر مصدّق در آن لحظات حسّاس و سرنوشت‌ساز، می‌توانستند بر عزم و ارادهٔ وی تأثیری قاطع داشته باشند.

بنابراین: بنظر ما، عامل «تک علّتی» (دست خارجی) در

---

۱ ـ مصدّق، خاطرات و تأثلات، صص ۲۷۲-۲۷۳.

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

آسیب‌شناسی شکست دکتر مصدّق، بسیار گمراه کننده است بلکه در این باره، ضمن توجّه به ضعف ساختار اجتماعی و توسعه نیافتگی سیاسی جامعه، به ماهیّت متناقض، متنافر و شکنندهٔ بنیانگذاران «جبههٔ ملّی» ـ که هر یک بدنبال سود و سوداهای خویش بودند ـ نیز باید توجّه داشت. به عبارت دیگر: رویدادهای منجر به ۲۸ مرداد ۳۲، مجموعهٔ وقایع کوچک و بزرگی بودند که در یک دوران ۲ ساله، بسان جویبارهائی به هم پیوستند و سپس چونان سیلابی عظیم، دولت مصدّق را فرو بردند. بقول خلیل ملکی:

ـ «اگر ما پس از پیروزی [در ملّی کردن صنعت نفت] شکست خوردیم، تقصیر از خود ما بود...»[1]

* * *

پس از گذشت بیش از ۵۰ سال، «۲۸مرداد ۳۲» را (به هر نامی‌که بنامیم) بعنوان یک «گذشته»، باید به «تاریخ» تبدیل کرد و آن را «موضوع» مطالعات و تحقیقات منصفانه قرار داد. از یاد نبریم که ملّت‌هائی چون اسپانیائی‌ها، شیلیائی‌ها و آفریقای جنوبی‌ها، تاریخ معاصرشان بسیار بسیار خونبارتر و ناشادتر از تاریخ معاصر ماست، امّا آنان ـ با بلندنظری، آگاهی و چشم‌پوشی (نه فراموشی) و با نگاه به آینده ـ کوشیدند تا بر گذشتهٔ عَصَبی و ناشاد خویش فائق آیند و تاریخ‌شان را عامل همبستگی، آشتی و تفاهم ملّی سازند.

۱ـ ملکی، نهضت ملّی ایران و عدالت اجتماعی، ص۱۴۱. مقایسه کنید با نظر کاتوزیان: اقتصاد سیاسی ایران، بخش سوم، ص۲۸۴

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

داشتن شجاعت اخلاقی در نگاه فروتنانه به گذشته و دستیابی به تفاهم ملّی یا تاریخ ملّی ـ می‌تواند سقفی برای ایجاد جامعهٔ مدنی بشمار آید، چرا که جامعهٔ مدنی، تبلور یک جامعهٔ ملّی است و جامعهٔ ملّی نیز تبلور داشتن تفاهم ملّی پیرامون برخی ارزش‌ها (از جمله بر روی حوادث و شخصیت‌های مهم تاریخی) است.

آیندگان به تکرار دوبارهٔ اشتباهات ما نخواهند پرداخت به این شرط که امروز، ما ـ اکنونیان ـ گذشته و حال را از چنگ تفسیرهای انحصاری یا ایدئولوژیک آزاد کنیم. برای داشتن فردائی روشن و مشترک، امروز، باید تاریخی ملّی و مشترک داشته باشیم.[1]

* * *

بخش‌های اوّل و سوّم این کتاب، از متن مقالات و گفتگوهایم استخراج و تنظیم شده و در واقع، «مقدّمه» و «مؤخّره»ی این بحث بشمار می‌روند. از دوستان عزیزم مهندس مازیار قویدل و عباس احمدی (مزدک) برای همّت و محبّت‌شان در تهیّه و تنظیم این گفته‌های پراکنده، سپاسگزارم.

عکس‌های این کتاب ـ عموماً ـ از کتاب «خاطرات» اردشیر زاهدی و سایت‌های اینترنتی ایرانیان ـ دات ـ کام، جبههٔ ملّی اخذ شده‌اند که بدینوسیله از صاحبان آن‌ها سپاسگزاری می‌کنم.

در پایان، سپاس صمیمانه‌ام را به دوست عزیزم: دکتر مینا راد (بخاطر یاری‌های بیدریغ و نظرات ارزشمندش) ابراز می‌کنم. دوستان

۱ـ میرفطروس، رو در رو با تاریخ، ص ۷

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

بزرگوارم فریدون فلفلی و دکتر ساموئل دیان با یاری‌های ارزندهٔ خویش، مرا رهین منّت خود کرده‌اند. از عزیزان مهربانم: مهین آزادفر، آلیس آواکمیان، مسعود لقمان، محمّد مهدی مرادی، فرید زربخش، علی آذربا و باقر مرتضوی صمیمانه سپاسگزارم. از نقد و نظرهای سروران عزیز بر بخش‌هائی از این کتاب (منتشر شده در سایت‌های اینترنتی) نیز سپاسگزاری می‌کنم، هرچند شایسته‌تر می‌بود که آن نقدهای شتابزده و نظرهای ناروا پس از انتشار متن کامل کتاب منتشر می‌شدند چرا که جوهر این کتاب، همدلی با دولتمرد یا دولتمردان برجسته‌ای است که با همهٔ ضعف‌ها و ظرفیّت‌های خویش، ایران را آزاد و سربلند می‌خواستند، از این رو بقول احمد شاملو:

ـ «کتاب ما

محبّت است و زیبائی‌ست

تا زُهدان خاک

از تُخمهٔ کین

بار نبندد».

اگر این کتاب کوچک، پرتو کمرنگی بر یکی از مهمّ‌ترین و مبهم‌ترین رویدادهای تاریخ معاصر ایران بشمار آید، نویسنده، خود را مسرور و اجر خود را مشکور خواهد یافت.

علی میرفطروس

۸ ژانویه ۲۰۰۸ پاریس

Sample output to test PDF Combine only

Scanned with CamScanner

تأمّلاتی دربارهٔ جنبش مشروطیّت

کانال تخصصی نمایشنامه های تاریخ معاصر ایران
@NA_TA_MA

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

Sample output to test PDF Combine only

Scanned with CamScanner

«سفارت مآبا!

... وسعت ملک فرنگستان چقدر است؟ ثانیاً: فرنگستان عبارت از چند ایل‌نشین یا چادرنشین است؟ خوانین و سرکردگان ایشان کیانند؟ (آیا) فرانسه هم یکی از ایلات فرنگ است؟ بناپارت نام کافری که خود را پادشاه فرانسه می‌داند کیست و چکاره است؟ ... اینکه می‌گویند (مردم انگلیس) در جزیره‌ای ساکنند و ییلاق و قشلاق ندارند راست است یا نه؟ آیا لندن جزئی از انگلستان است یا انگلستان جزئی از لندن؟ احسن طُرُق برای هدایت فرنگیان گمراه به شاهراه اسلام و بازداشتن ایشان از اکل میتّت و لحم خنزیر کدام است؟ ...»[1]

این، سخنِ فتحعلی شاه قاجار در نامه‌ای به سفیرش در استانبول، بی‌خبری سلاطین قاجار از تحولات عظیمِ «فرنگستان» (غرب) در اواسط قرن نوزدهم را نشان می‌دهد. به عبارت دیگر: در قرن نوزدهم میلادی که اروپا مراحل تازه‌ای از پیشرفت و تمدّن و اکتشافات و اختراعات علمی‌را پشت سر می‌گذاشت، شناخت سلاطین قبیله‌ای قاجار از جهان آنچنان محدود و عقب‌مانده بود که فکر می‌کردند اروپا و آمریکا در عمق زمین قرار دارند بطوریکه

۱ـ روزنامهٔ باختر امروز، شمارهٔ ۱۷، چاپ خاورمیانه، مهرماه ۱۳۵۰.

Sample output to test PDF Combine only

Scanned with CamScanner

فتحعلی‌شاه قاجار بهنگام شرفیابی قنسول انگلیس از او می‌پرسد: «چند ذرع باید زمین را کَند تا به ینگه‌دنیا (آمریکا) رسید؟»

با چنین گذشتهٔ ایلی و روان فرهنگی ـ مذهبی، جامعهٔ ایران به آستانهٔ قرن بیستم قدم گذاشت. در واقع ـ غیر از دوران سامانیان و یکی دو دورهٔ دیگر ـ تا آستانهٔ انقلاب مشروطیّت (۱۹۰۶) بخاطر استیلای حکومت‌های ایلی و قبیله‌ای، جامعهٔ ایران ـ عمیقاً ـ در گذشته‌های ایلی و قرون‌وسطایی بسر می‌بُرد و با چشم‌های پرحسرت و حیرت، در افق‌های دور، نظاره‌گر تحولات عظیم غرب بود.

هر چند که نشانه‌های فراوانی از مفهوم «آگاهی ملّی»، وطن دوستی و «هویّت ملّی» در تاریخ و ادبیات ایران وجود دارد، امّا باید دانست که در ایران هیچگاه مفهوم دولت ـ ملّت[1] به معنای اروپایی آن، شکل نگرفت و هم از این روست که مفاهیم «دولتی» و «ملّی» در جامعهٔ ما، معنایی متفاوت با آنچه که در اروپا رایج است دارند[2].

بخاطر ساختار ایلی ـ قبیله‌ای حکومت‌ها و عدم شکل‌گیری طبقات اجتماعی در یک رَوَند هزار و چهار صد سالهٔ بعد از اسلام،

---

1 - Etat-Nation

۲ـ برای بحثی کوتاه در بارهٔ «آگاهی ملّی» و مفهوم «وطن» در ایران نگاه کنید به، میرفطروس: تاریخ در ادبیّات، چاپ دوم، صص ۱۴۹-۱۵۳.

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

در ایران (برخلاف اروپا) هر قشر و صنفی برای پیشبرد اهداف سیاسی یا اقتصادی خویش، خود را به سلطان (حکومت و دولت) وابسته می‌کرد بطوریکه سلطان ـ بعنوان «قبلهٔ عالم» و «ظل الله» ـ مانک جان و مال و حیثیّت مردم بود و در این میان حتّی درباریان و اشراف و اعیان و خصوصاً تجّار و بازرگانان نیز امنیّتی نداشتند و چه بسا با اشارهٔ انگشتی یا با صدور فرمانی، جان‌شان بر باد می‌رفت و یا اموال و دارائی‌شان، مصادره می‌شد.

این وضع در سراسر دوره‌های تاریخ ایران تا جنبش مشروطیّت ادامه داشت. سرهنگ «گاسپار درورویل»[1] ـ که در عصر فتحعلی شاه در ایران بوده ـ می‌نویسد:

> «ارادهٔ شاه بمنزلهٔ قانون بود. مردم ایران ـ جملگی ـ رعایای شاه محسوب می‌شدند و شاه با آنها به هر وضعی که می‌خواست، رفتار می‌کرد. عنوان «قُلی» (بنده و غلام) ضمیمهٔ نام بسیاری از اشراف و درباریان بود و هنگامیکه شاه، فرمانی بعنوان قانون صادر می‌کرد، وزراء آن را مستقیماً به حُکّام ولایات ابلاغ می‌کردند در حالیکه روح مردم از این قانون‌گذاری، بی‌خبر بود.»[2]

بنابراین: روشن می‌شود که چرا اولین شعارهای رهبران و روشنفکران جنبش مشروطیّت، حکومت قانون و محدود و مشروط کردن اختیارات شاه بود.

* * *

1- Drouville, Gaspard

۲ـ سفرنامهٔ درورویل، ص ۲۰۵

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

بافت اقتصادی ایران در آستانهٔ مشروطیّت یک بافت پیش‌سرمایه‌داری و اساساً ایلی ـ روستائی بود. ۸۰٪ از جمعیّت ۸ ـ ۹ میلیون نفری ایران در آن هنگام روستائیان و ایلات و عشایر بودند و سرمایه‌داری صنعتی و تجاری، تنها ۳٪ را تشکیل می‌داد. ۱۷٪ دیگر را کارگران تولیدات یدی و صنعتی، پیشه‌وران خرده‌پا، بازاریان، گروه‌های کارمندان شهری و طلاّب تشکیل می‌دادند.

در اواخر قرن نوزدهم میلادی کوشش‌هائی برای تأسیس کارخانه‌های بلورسازی، پارچه‌بافی، نخ‌ریسی، کبریت‌سازی، صابون‌سازی و قند کهریزک در تهران و تبریز و اصفهان و رشت صورت گرفت امّا بخاطر نفوذ دولت‌های روس و انگلیس و در نتیجهٔ هجوم تولیدات خارجی به ایران، این صنایع نوپا تاب مقاومت در برابر کالاهای خارجی را نیافتند و بزودی ورشکست یا تعطیل شدند. بسیاری از تُجّار و بازرگانان عُمده ـ پس از مقاومت‌های اولیّه، مثلاً در جنبش تنباکو (٤ ژانویهٔ ۱۸۹۲) سرانجام با نزدیک شدن به دو قدرت سیاسی آن روز، به «دلاّل» کالاهای روسی و انگلیسی تبدیل شدند.

ایجاد کارخانه‌های بلورسازی، نخ‌ریسی، صابون‌سازی، پارچه‌بافی و کبریت‌سازی در شهرهای تهران، تبریز و رشت و اصفهان، باعث پیدایش و رشدِ کمّی کارگران یدی و صنعتی، پیشه‌وران خرده‌پا و بازاریان گردید. بنابراین شگفت نیست که این شهرها در جریان جنبش مشروطه پایگاه‌های اصلی مجاهدان و

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

مبارزان علیه استبداد داخلی و استعمار خارجی بودند، با این حال بخاطر ضعف‌ها و محدودیت‌های موجود، کارگران یدی و صنعتی، پیشه‌وران خرده‌پا و بازاریان و بطور کلی طبقهٔ متوسط شهری، فاقد گستردگی و آگاهی‌های لازم سیاسی بودند و لذا ـ بتدریج ـ طعمهٔ وعده‌ها و وعظ‌های دشمنان مشروطیت (که اینک دیگر لباس مشروطه‌خواهی پوشیده بودند) شدند.

شکست ایران در دو جنگ با روسیه در اوایل قرن نوزدهم و تحمیل معاهده‌های اسارت‌بار «گلستان» و «ترکمن‌چای» که در نتیجهٔ آنها، ۱۷ شهر قفقاز و نیز بعضی از شهرهای شمال شرقی، از ایران جدا و ضمیمهٔ خاک روسیه شدند، در واقع باروتی بود که حس نهفتهٔ ملّی ایرانیان را منفجر کرد و برای اولین بار جامعهٔ ایران و خصوصاً روشنفکران ایران را با «چرا؟» و «چه باید کرد؟» روبرو ساخت. برای اولین بار، ایرانیان وطن دوست متوجه شدند که برخلاف اعتقاد آیات عظام، با آیه و استخاره و دعا و روزه و روضه نمی‌توان به جنگ توپ و تفنگ‌های «کفّار» رفت. جامعه و خصوصاً روشنفکران ایران، عامل اصلی این دو شکست اسارت بار را، هم در حکومت مطلقهٔ ایلی و بی‌تدبیری سیاسی قاجارها می‌دانستند و هم در سلطهٔ بلامنازع علمای مذهبی می‌دیدند که در واقع «یار غار» حکومت و آتش‌بیار جنگ‌های ایران و روسیه بودند و با هرگونه نوآوری و نوسازی اجتماعی ـ سیاسی مخالفت می‌کردند.

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

در این میان، داد و ستدهای بازرگانی و مسافرت ایرانیان به روسیه و بعضی کشورهای اروپایی و خصوصاً آگاهی از تحولات فکری و سیاسی ـ اجتماعی انگلیس و فرانسه، بطور کلی ذهنیّت ایرانیان را تغییر داد. بدین ترتیب: محدود کردن یا مشروط کردن حکومت مطلقهٔ سلطان و کوتاه کردن دست مُلاّها از نهادهای قضائی و آموزشی جامعه، وضع قانون و ایجاد عدلیّه، به خواست عینی و اساسی مردم ایران ـ خصوصاً روشنفکران ـ بدل گردید.

به عبارت دیگر: پس از شکست ایران از روسیه و معاهده‌های ننگین گلستان و ترکمانچای و ضرورت تجهیز به سلاح‌های مدرن و آشنایی با دنیای غرب، نسیم آگاهی و پیشرفت و تمدن جدید در ایران احساس شد و سیستم ایلی ـ استبدادی قاجارها بر اثر مجموعهٔ شرایط تاریخی ـ اجتماعی و بین‌المللی، تَرَک برداشت.

بنابراین، نهضت مشروطیّت، اساساً تداوم حکومت ایلی و استبدادی در ایران و مظهر عینی و ذهنی آن (یعنی قدرت مطلقهٔ سلطان و سلطهٔ بلامنازع علمای مذهبی) را مورد هجوم قرار داده بود.

انقلاب مشروطیّت در واقع انفجاری بود در مرز انحطاط و پوسیدگی، هم در حوزهٔ ذهن (اندیشه و جهان‌بینی) و هم در حوزهٔ زبان (شعر و ادبیات). این انقلاب، جامعهٔ ایران را پس از قرن‌ها سکوت و سکون ناشی از تحجّر و استبداد، ناگهان بخود آورد. با اینحال بخاطر سلطهٔ مناسبات ایلی ـ «فئودالی» و تفکیک نشدن اقتصاد شهری از اقتصاد روستایی، فقدان سرمایه‌داری صنعتی و

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

ادغام منافع «فئودال»ها و بورژوازی تجاری دلاّل و ضعف نیروهای نوین اجتماعی (طبقهٔ متوسط شهری، پیشه‌وران و کارگران)، در یک مصالحهٔ سیاسی بین اشراف درباری، بورژوازی تجاری دلاّل و روحانیت حاکم (مصالحه بین مشروطه‌خواهان و مشروعه‌خواهان) انقلاب مشروطیت نتوانست به بسیاری از هدف‌های اساسی خود توفیق یابد، بنابراین عجیب نیست که نخستین رؤسای دولت‌های مشروطه، «فئودال» و از شاهزادگان مستبدّ قاجار بودند!

جنبش مشروطیّت (۱۹۰۶) بعنوان بزرگ‌ترین جنبش اصلاح‌طلبانهٔ تاریخ معاصر ایران، براساس قانون و حاکمیّت مردم استوار بود. فلسفهٔ سیاسی این جنبش با احکام شرعی (مبنی بر ولایت مطلق یا مشروط فقها و حاکمیت قوانین الهی) تعارض ذاتی داشت. قانون اساسی مشروطیّت و متمّم آن، با تأکید بر تساوی همهٔ افراد جامعه در برابر قانون، امنیّت جانی، مالی و عقیدتی و مصونیّت از بازداشت‌های خودسرانه، آزادی انتشار روزنامه‌ها و تشکیل انجمن‌ها را تضمین می‌کرد و ضمن نفی هرگونه حکومت مطلقه (چه دینی و چه دولتی)، حاکمیّت ملّی را هدف اصلی و اساسی خویش قرار داده بود و ارادهٔ مردم را منشاء قدرت دولت، و سلطنت را اگرچه«ودیعه و موهبتی الهی» اما آنرا «از طرف ملّت به شخص شاه، مفوّض شده» می‌دانست.

جنبش مشروطیّت ایران، در حقیقت تبلور اجتماعی مقابلهٔ «بدعت» (تجدّد) با «سنّت» (شریعت) بود. متفکران مشروطه برای

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

اولین بار کوشیدند تا «رعیّت» را به «ملّت» وهویّت ملّی را جایگزین هویّت اسلامی نمایند. از این دوران است که ما از یک «جامعهٔ ایلی» به یک «جامعهٔ ملّی» متحوّل شدیم.

روشنفکران جنبش مشروطیّت

روشنفکران عصر مشروطه با وجود ضعف‌ها و محدودیت‌های تاریخی و تعداد اندک‌شان، نقشی کارساز در ارتقاء آگاهی و پیشبرد شعارهای اساسی جنبش داشتند.

نگاهی به روزنامه‌ها و نشریات و شعارها و اعلامیه‌های دوران مشروطیّت نشان می‌دهد که **فضای عمومی جنبش مشروطیّت، اساساً یک فضای غیرمذهبی یا غیراسلامی بود.** انزوای «مشروعه‌خواهان» (به رهبری فقیه معروف و برجسته‌ای مانند شیخ فضل‌الله نوری) آنچنان بود که چاپخانه‌های تهران و دیگر شهرهای بزرگ از چاپ اعلامیه‌های‌شان خودداری می‌کردند. جالب است که برخلاف انقلاب ۵۷، هیچیک از روحانیون و رهبران بزرگ مذهبی، خواستار استقرار «حکومت اسلامی» نبودند. تلاش روحانیون معروفی مانند بهبهانی، طباطبائی، نائینی و آخوند خراسانی در بسیج مردم، هرچند بسیار مهّم و کارساز بود امّا باید دانست که (برخلاف نظر برخی از محقّقان) آنان درک روشنی از هدف‌های عرفی و غیراسلامی مشروطیّت نداشتند چرا که فلسفهٔ سیاسی مشروطیّت، متأثر از فلسفهٔ سیاسی غرب بود در حالیکه علمای

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

مشروطه، عموماً، اطلاعی از فلسفهٔ سیاسی غرب یا اروپا نداشتند، لذا بعد از قدرت‌گیری مجلس و طرح قوانین غیراسلامی، آنان بتدریج از جنبش دلسرد و جدا شدند. سخن آیت‌الله طباطبائی در این باره که می‌گفت: «سرکه ریختیم، شراب شد» بسیار پرمعناست.[1]

نکتهٔ مهم اینست که روشنفکران و مبارزان عصر مشروطیّت (به‌جز حیدر عمواغلی و یارانش) عموماً اصلاح‌طلب بودند نه انقلابی. اکثر این متفکران، تحول جامعهٔ ایران را بصورت گام‌بگام و خصوصاً از طریق مشروط کردن قدرت شاه، استقرار قانون و گسترش آموزش و پرورش نوین مد نظر داشتند، بدینجهت مشروطیّت، هم به لحاظ شعارها و خواست‌ها و هم به لحاظ پایگاه و گسترهٔ اجتماعی، «انقلاب» (بمعنای تعریف شده و شناخته شده کلمه) نبود از این رو اطلاق «نهضت» یا «جنبش» به مشروطیّت شاید درست‌تر باشد.

همانطوریکه که گفتیم، مشروطیّت اساساً یک جنبش اصلاح‌طلبانه بود. شعارها و خواست‌های اساسی متفکران مشروطیت، استقرار قانون، محدود و مشروط کردن قدرت سلطان، ایجاد مجلس شورا، اخذ تمدن و تکنولوژی غربی، ناسیونالیسم و غیره بود. متفکران و رهبران عصر مشروطیت، اساساً در پی سرنگون کردن حکومت و کسب قدرت سیاسی نبودند.

۱ـ در اینجا سخن از کمرنگ کردن نقش کارساز روحانیّون مشروطه‌خواه در جنبش مشروطیّت نیست بلکه منظور اینست که به فضای غیراسلامی جنبش مشروطه و نقش روشنفکران لائیک در ارتقاء آگاهی و سطح شعارهای جنبش تأکید کنیم.

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

نوعی «رنسانس» (یعنی بازگشت به تاریخ و فرهنگ و تمدّن ایران باستان) در عقاید متفکران مشروطه (مانند میرزا آقاخان کرمانی، میرزا فتحعلی آخوندزاده) وجود داشت که یادآورِ اندیشه‌های متفکران دورهٔ رنسانس اروپا بود. متفکران دورهٔ مشروطیت نیز مانند متفکران عصر رنسانس اروپا، معتقد بودند که راز رهایی جامعه از درماندگی و فلاکت تاریخی، آگاهی و گسترش آموزش و پرورش نوین و رهایی از سلطهٔ خرافات است.

بنابراین شاعران و متفکران دورهٔ «مشروطیت ـ اساساً ـ دارای سه مشخصّه بودند:

۱ ـ ارزشگزاری به میراث ملّی و توجّه به تاریخ و تمدّن ایران باستان (ناسیونالیسم).

۲ ـ مبارزهٔ بی‌پروا علیه دین و خرافه پرستی.

۳ ـ اعتقاد به جلب و جذب تمدّن و پیشرفت‌های علمی اروپا.

این سه مشخصّه را در آثار «میرزا فتحعلی آخوندزاده»، «میرزا آقاخان کرمانی»، «عشقی» و «عارف قزوینی» می‌توان یافت. مثلاً: «عارف قزوینی» ـ شاعر ملّی ایران و ترانه‌سرای بزرگ انقلاب مشروطیّت ـ در مبارزه با «دین» و پاسداران و نمایندگان آن (شیخ، زاهد و واعظ) شعرهای بسیاری سرود. او که ابتداء به اصرار و تشویق پدرش، سه سالی «روضه‌خوان» شده بود، خیلی زود به ماهیت «دین» و «زاهدان ریائی» پی‌بُرد. خودش می‌گوید: «مرا زیر بارِ ننگینی بُردند یعنی عمّامه بر سرم گذاشتند، امّا همانطور که عمّامه

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

مرا شرمنده و رسوا کرد، من هم «عمامه» را پیش اهل علم، بصورت یک پول سیاه قلب، قلمداد کردم ... صُحبتِ کفر من، اندر سرِ منبرها شد ...»[1] با چنین آگاهی و دانشی بود که «عارف» علیه قید و بندهای مذهبی و «مُلاّ»های زمانه‌اش شوریدْ و چنین سرود:

کـار بـا شـیخ، حریفـان! بـه مُـدارا نشـود
نشود یکسره، تـا یکسره رسـوا نشـود
شـده آن کـار کـه بـاید بشـود، می‌بـاید
کرد کاری که دگر بدتر از این‌ها نشـود
در تزویر و ریا، باز شد این دفعـه چنـان ـ
بَست باید، که پس از بسته شدن، وا نشود
سلب آسایش ما مردم، از این‌هاست، چرا ـ
سلب آسایش وآرامش، از این‌ها نشود؟[2]

«عارف»، چنان از شریعت و شریعتمداران بیزار بود کـه حتّـی (برخلاف وصیّت پدرش) دستور داد تا از باغ‌های انگوری که قـرار بود درآمدِ آنها صرفِ روضه‌خوانی شود ـ شراب بگیرند و خـود ـ هر ساله ـ از تهران به قصد خوردن «شرابِ خـانگی» عـازم قزویـن می‌شد...[3] «عارف قزوینی»، هم بعنوان شاعری لائیـک و هـم بعنـوان

۱ـ عارف قزوینی، شاعر ملّی ایران، ص۷۳
۲ـ کلیّات دیوان عارف قزوینی، صص۲۶۶-۲۶۷
۳ـ عارف قزوینی، ...، ص۷۴

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

یک ایران‌پرست پرشور می‌گفت:
«آنچنان به ایران علاقمندم که حتّی نعمتِ «بهشت»
یک وجب خاک ایران، معاوضه نمی‌کنم...»[1]

* * *

برخلاف نظر برخی از محقّقان (خصوصاً باقر مؤمنی)، جنبش مشروطیت یک «انقلاب بورژوا ـ دمکراتیک» نبود چرا که با توجه به ساختار اقتصادی ـ اجتماعی و فرهنگی جامعه، چنین انقلابی در ایران ـ اساساً ـ غیرممکن بود. با چنان ساختار اقتصادی ـ اجتماعی و با چنان دستگاه فکری و مفهومی، انقلاب مشروطیت نمی‌توانست به بسیاری از شعارها و آرمان‌های خویش برسد و اصلاً با چنان سطحی از رشد نیروهای اجتماعی و اقتصادی تحقّق جامعهٔ مدنی، آزادی و دموکراسی در ایران غیرممکن بود. با اینحال باید تأکید کرد که جنبش مشروطیت، فضای ذهنی و روانی جامعهٔ ایرانی را دگرگون کرد و شاید بتوان گفت که از ایرانی، انسان دیگری ساخت برخاسته از خاکستر قرون و اعصار. به عبارت دیگر: **با جنبش مشروطیت، انسان ایرانی از پیلهٔ قرون وسطائی خود بدر آمد و چشم بر جهان معاصر گشود.**

۱ـ همان، ص۹۸

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

کانال تخصصی ناگفته های تاریخ معاصر ایران
@NATA_MA

دکتر محمّد مصدّق؛
آسیب شناسی یک شکست

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

Sample output to test PDF Combine only

Scanned with CamScanner

غوغای نفت

در تاریخ معاصر، سرنوشت ایران را دو مسئلهٔ اساسی رقم زده است، یکی: نفت، و دیگری همسایگی با دولت روسیه (و بعد اتحاد شوروی)، بنابراین بی‌معنا نیست اگر بگوئیم که **تاریخ معاصر ایران با «نفت» نوشته شده است!** مسئلهٔ نفت و خصوصاً استیفای حقوق ایران از شرکت نفت انگلیس از دیرباز آرزوی بسیاری از سیاستمداران ایران بوده (از رضاشاه و محمد رضاشاه تا ساعد و قوام‌السلطنه و رزم آراء و دکتر مصدق)، مثلاً رضاشاه در جلسهٔ هیأت وزیرانش با عصبانیت، متن قرارداد ۱۹۰۱ ویلیام ناکس دارسی[1] را پاره کرد و در میان شعله‌های آتش انداخت[2] و بدنبال آن ـ از طریق مصطفی فاتح ـ به سرجان کدمن[3] (رئیس شرکت نفت انگلیس) پیغام داد:

> «ایران دیگر نمی‌تواند تحمّل کند و ببیند درآمدهای عظیم نفت به جیب خارجیان سرازیر شود در حالی که خود، محروم از آنهاست...»[4]

---

1 - D'Arcy, William Knox.

۲ـ هدایت، خاطرات و خطرات، ص۵۰۳ به نقل از فاتح، ص۲۹۷

3 - Cadman, John.

۴ـ فاتح، پنجاه سال نفت ایران، ص۲۸۶

Sample output to test PDF Combine only

Scanned with CamScanner

در واقع اولین گلوله برای ملی کردن صنعت نفت از همین لحظه شلیک شد.

با تهدیدات رضاشاه مبنی بر اینکه: «حاضر است [علیه] انگلیس دست به اسلحه ببَرد»، سرجان کدمن سرانجام پذیرفت که شرکت نفت ۳۰ درصد از سهام را بطور رایگان به ایران واگذار کند و بابت هر تُن نفت تولید شده، دو شلینگ به ایران پرداخت نماید. از این گذشته متعهد شد که منطقهٔ امتیاز استخراج نفت را به میزان قابل توجهی کاهش دهد و در عوض، خواست که مدت امتیاز، سی سال افزایش یابد.

پیشنهاد سرجان کدمن با مخالفت شدید هیأت نمایندگی دولت ایران (به سرپرستی سید حسن تقی‌زاده، وزیر دارائی) روبرو گردید بطوریکه اعلام شد که دولت ایران قرارداد ۱۹۰۱ دارسی را ـ یکطرفه ـ لغو خواهد کرد زیرا که منافع ایران را تأمین نمی‌کند[1]. با این تهدید، دولت انگلیس طی یادداشت تندی ضمن اعتراض به دولت ایران، رضاشاه را به «اقدامات نظامی» تهدید کرد و حتّی به آرایش ناوگان جنگی خود در خلیج فارس پرداخت و کوشید تا اعراب جنوب ایران را به شورش و طغیان وادارد. این تهدیدات و تحریکات نظامی، رضاشاه را هراسان ساخت و با توجه به نیازهای مالی دولت ایران، در مذاکرات بعدی، خود رضا شاه سرپرستی

۱ـ نگاه کنید به: فرمانفرمائیان، از تهران تا کاراکاس (نفت و سیاست در ایران) صص ۴۴۸-۴۴۹

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

مذاکرات را بر عهده گرفت و در نهایت پیشنهاد انگلیسی‌ها را پذیرفت. در این قرارداد (که به قرارداد ۱۳۱۲=/ ۱۹۳۳ معروف است) با اینکه ایران توانست به سهم بیشتری دست یابد و منطقهٔ عملیات شرکت نفت را نیز از ۵۰۰ هزار مایل مربع به ۱۰۰ هزار مایل مربع کاهش دهد و حق انحصاری شرکت نفت انگلیس را در ساختن لوله‌های نفت تا سواحل خلیج فارس لغو کند، اما تمدید مدت قرارداد تا ۳۰ سال دیگر، اقدامات رضاشاه را با یک اشتباه بزرگ همراه ساخت، اشتباهی که سید حسن تقی زاده (وزیر دارائی رضاشاه) از نقش خود در آن بعنوان «آلت فعل» یاد کرده است.

نکته‌ای را که باید به آن توجه داشت اینست که در این هنگام، ایران در بین دو سنگ آسیاب قدرت‌های استعماری (روس و انگلیس) قرار داشت و هرگونه قراردادی با توجه به موقعیت و ملاحظات سیاسی این دو قدرت بزرگ استعماری انجام می‌گرفت، بنابراین مواضع سیاسی سیاستمداران وقت می‌بایستی در کادر فشارهای این «دو سنگ آسیاب»درک گردد و اگر بپذیریم که سیاست را«هنرِ تحقّق ممکنات» تعریف کرده‌اند، با توجه به سلطهٔ سیاسی ـ نظامی روسیه و انگلیس در منطقه، بسیاری از سیاستمداران و دولتمردان ایران در آن دوران بدنبال تحقّق «ممکنات» بوده‌اند و نه «مطلوبات» و آنان که خواسته‌اند درهاله‌ای از آرمان‌گرائی و مطلوب‌خواهی عمل کنند، نه تنها خود، بلکه جامعهٔ ایران را به پرتگاه‌های بی‌بازگشت سوق داده‌اند، وقایع ۲۸ مرداد ۳۲ و

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

سرنوشت دکتر مصدّق و نتایج بعدی آن، نمونه‌ای از این «آرمان‌گرائی» و «مطلوب‌خواهی» می‌تواند باشد.

بعد از رضاشاه، مسئلهٔ استیفای حقوق ایران از شرکت نفت انگلیس در دولت‌های ساعد، قوام، رزم آرا و مصدّق دنبال گردید.

گفتنی است که قرارداد معروف «گس[1] ـ گلشائیان» زمانی از طرف دولت ساعد به مجلس ارائه شد که فقط چهار روز به پایان دورهٔ پانزدهم مجلس باقی مانده بود[2]. آیا این مسئله، آگاهانه یا عامدانه و ناشی از هوشیاری سیاسی ساعد مراغه‌ای بود؟ آیا او در کشمکش‌ها و بحث‌ها و جدال‌های مرسوم مجلس در بارهٔ اینگونه قراردادها، می‌خواست عمر چهار روزهٔ مجلس بپایان رسد تا او از فشار دولت انگلیس در تحمیل قرارداد «گس ـ گلشائیان» رهائی یابد؟ در هر حال، در این جریان، مصدّق در نامهٔ خود به مجلس شورای ملّی، نه از ردّ قرارداد الحاقی «گس ـ گلشائیان» سخنی گفت و نه از ملّی شدن نفت، ولی با سخنرانی ٤ روزهٔ حسین مکّی در مجلس و در نتیجه، با پایان رسیدن عمر مجلس پانزدهم، این قرارداد فرصت تصویب یا رد نیافت و به رأی گذاشته نشد.

از این گذشته، باید اشاره کنیم که اوّلین «تحریم مذاکرات نفت» و سیاست «موازنهٔ منفی» (که بعدها به سیاست اساسی مصدّق در بارهٔ نفت بدل گردید) از نخست وزیری ساعد آغاز شد. او ضمن

1- Gass, N.A

۲ـ در بارهٔ این قرارداد نگاه کنید به: فاتح، صص۳۸۸-٤۰۳

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

مخالفت شدید با تقاضای شوروی‌ها در بارهٔ امتیاز نفت شمال (در سال ۱۳۲۳)، بررسی پیشنهادات شرکت‌های نفتی کشورهای دیگر را نیز به بعد از خروج نیروهای متفقین از ایران موکول کرد[1].

رد تقاضای دولت شوروی از طرف ساعد مراغه‌ای (که زمانی نیز سفیر ایران در مسکو بود) به یک جنجال بزرگ سیاسی تبدیل شد بطوریکه «کافتارادزه»[2] (فرستادهٔ مخصوص دولت شوروی به ایران)،برخلاف اصول دیپلماتیک و بدون رعایت آداب یک میهمان در ایران، طی یک کنفرانس مطبوعاتی در تهران، ساعد (نخست وزیر) را بشدت مورد توهین و حمله قرار داد و بدنبال توهین و تهاجم «کافتارادزه»، حزب توده نیز با براه انداختن تظاهرات گسترده (زیر چتر حمایت سربازان مسلح شوروی) با شعار «مرگ بر ساعد فاشیست!» خواستار «نفت شمال برای شوروی» گردید. جالب است که در این تظاهرات گسترده، بسیاری از شرکت‌کنندگان ناآگاه ، شعار «مرگ بر ساعدِ فاشیست!» را «مرگ بر ساعتِ فاشیست!» تلفظ می‌کردند... در این میانه، دکتر مصدّق نیز از حملات و توهین‌های نشریات حزب توده در امان نماند بلکه او را نیز (بخاطر مخالفت شجاعانه‌اش با تقاضای شوروی‌ها) «سمبل اشرافیّت پوسیده»، «سیاستمدار مرتجع و کهنه‌پرست» و «عامل امپریالیسم» نامیدند!

۱ـ در آن زمان سی هزار سرباز روسی در ایران مستقر بودند

2 - Kavtaradze, Sergei.

Sample output to test PDF Combine only

Scanned with CamScanner

نخست‌وزیر جدید، سرلشکر رزم آرا (شوهر خواهر صادق هدایت)، مؤلف کتاب مهم «جغرافیای نظامی ایران و کشورهای همجوار» (در ۱۸ مجلّد) معتقد بود که «با توجه به فقدان امکانات فنّی و تدارکاتی و مالی ایران، ملّی کردن شتابزدهٔ صنعت نفت، بزرگترین خیانت است و...». رزم‌آرا که در کشاکش بین دولت‌های روسیه و انگلیس، بدنبال نیروی سوّمی(آمریکا) بود، با اجرای اصلاحات گستردهٔ اداری و اجتماعی (از جملهٔ مبارزه با فساد و سوء استفاده‌های مالی مقامات دولتی، افزایش مالیات ثروتمندان و خصوصاً تقسیم اراضی دولتی بین روستائیان و تشکیل انجمن‌های ایالتی و ولایتی مندرج در قانون اساسی مشروطیّت) در مسئلهٔ نفت نیز ضمن درخواست نصفانصف (۵۰ـ۵۰) سود حاصله از درآمد نفت، بر آموزش ده سالهٔ ایرانیان در امور فنی صنعت نفت و کاهش تعداد کارکنان انگلیسی و هندی شرکت نفت تأکید ورزید. این طرح با حمایت و همدلی آمریکائی‌ها (که در آن زمان واقعاً از دوستان و حامیان ایران بودند) همراه بود و براساس آن برای اولین بار، ایران اجازه می‌یافت تا دفاتر شرکت نفت را بازرسی کند و صادرات شرکت نفت انگلیس را در بنادر ایران زیر نظر داشته باشد. این طرح مقدور و ممکن (و نه مطلوب) و توصیه‌های دلسوزانهٔ رزم آرا، متأسفانه در هیاهوها و جدال‌ها و جنجال‌های نمایندگان مجلس و روزنامه‌های وابسته به آنان تحقّق نیافت. جبههٔ ملی، دولت رزم‌آرا را «شبه کودتا» می‌نامید که فرمان انحلال مجلسین را در جیب دارد

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

تا سرگاه لازم آید، مجلسین را منحل نماید. لذا این جبهه از آغاز در صف مخالفان دولت رزم‌آرا قرار گرفت. جبههٔ ملّی ـ همچنین ـ نگران بود که مبادا رزم‌آرا با طرح خود، پیشدستی کرده و عرصه را از چنگ عناصر جبههٔ ملّی بدر آرد تا خود ـ بعنوان پیشگام در حل مسئلهٔ نفت ـ دارای وجاهت سیاسی و ملّی گردد. در چنان فضائی، شخصیّت حقوقدان و برجسته‌ای مانند دکتر مصدّق از تریبون مجلس خطاب به رزم آرا فریاد کرد:

«به وحدانیّت حق، خون می‌کنیم! خون می‌کنیم! می‌زنیم و کشته می‌شویم! اگر شما نظامی هستید، من از شما نظامی‌ترم. می‌کُشم! در همین مجلس شما را می‌کُشم!»[1]

چهار روز بعد، رزم آرا، نه بدست مصدّق، بلکه بدست فدائیان اسلام کشته شد و شگفتا که قتل رزم آرا با تائید و جشن و پایکوبی عموم رهبران جبههٔ ملّی (و از جمله مصدّق) همراه بود و بدین ترتیب جامعهٔ سیاسی ایران از آشوبی به آشوبی دیگر و از عصبیّتی به عصبیّتی دیگر پرتاب گردید.

بررسی روزنامه‌ها، نطق‌ها و مباحثات سیاسی این دوران، گوشهٔ دیگری از عصبیّت‌های تاریخی‌مان را آشکار می‌کند: ائتلاف‌های متغیّر، مواضع سیّال و تغییر آسان سیاست‌ها و مواضع

۱ـ از متن مذاکرات مجلس شانزدهم، ۸ تیرماه ۱۳۲۹، به نقل از متبنی، نگاهی به کارنامهٔ سیاسی دکتر محمّد مصدّق، ص۲۱۳؛ رهنما، نیروهای مذهبی بر بستر حرکت نهضت ملّی، ص۱۵۵

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

احزاب و نمایندگان مجلس و نیز جنجال‌های روزمرهٔ احزاب و روزنامه‌ها، چنانکه گفته‌ایم تأئیدکنندهٔ سخن ناظران و دیپلمات‌های غربی در این دوران است که «**مباحثات سیاسی دو ایران، چیزی جز خشم و هیاهوی ذهن‌های توسعه نیافته نیست!**»[1]

رضا زادهٔ شفق ـ از رهبران حزب ایران طرفدار مصدّق ـ نیز تأکید می‌کند:

> «نمایندگان ما ـ بخصوص در مجلس چهاردهم و پانزدهم که من در آنها حضور داشتم ـ چنان رفتار می‌کردند که گوئی دشمنان شمشیر کشیدهٔ وزرایند... من با ناظران غربی موافقم که ایران را ملتّی از افراد آنارشیست توصیف می‌کنند: در کشور ما هر کس خود را رهبر می‌شمارد، اهداف خود را طی می‌کند، راه خود را می‌رود و بدون پشیمانی، دیگران را پایمال می‌سازد، به دلیل این روانشناسی فردی است که صدها حزب قطعه قطعه شده و تفرقه افکن، صحنهٔ سیاسی ما را آشفتهٔ کرده است»[2].

در چنین فضائی از دشنه‌ها و دشنام‌ها، «قهرمان» به راحتی به «ضد قهرمان» بدل می‌شد و «سرباز فداکار وطن» ـ به راحتی ـ به «سرباز خطاکار وطن» سقوط می‌کرد، نمونه اش سرنوشت حسین مکّی است که تا روزی که با مصدّق و در کنار مصدّق بود «سرباز

۱ـ آبراهامیان، ص ۱۸۰. برای نمونه‌هائی از جنجال‌ها و هیاهوهای سیاسی این دوران، نگاه کنید به: کتاب سیاه، مکّی، ج ٤ (پس از خلع ید)، صص ۳۲۰-۳٦۰ و ۳۷۸-٤٤۰؛ موحّد، ج ۲، صص ۸۸۷-۸۹۰

۲ـ خاطرات مجلس و دموکراسی چیست؟، صص ۳-٤، به نقل از: آبراهامیان، ص ۱۵۲. برای آگاهی از فضای عصبی و پردشنام این دوران نگاه کنید به: زهتاب‌فر، خاطرات و مشاهدات، ص ۱۳

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

فداکار وطن» لقب یافت آنچنانکه شهر تهران در استقبال از او به نحو بی‌سابقه‌ای تعطیل شد، اما همین مکّی از روزی که از مصدّق جدا گردید و به صف مخالفان پیوست، به خیانت و سازش متهم شد و...[۱]

فکر ملّی کردن نفت از کیست؟

نخستین نتیجهٔ قتل رزم‌آرا این بود که در فضائی از ترس و وحشت، عموم نمایندگان مخالف مجلس، یک شبه طرفدار ملّی شدن صنعت نفت گردیدند!

بی‌تردید، ملّی کردن صنعت نفت و استیفای حقوق تاریخی ملّت ایران، یکی از بزرگترین رویدادها و دستاوردهای ملّی در تاریخ معاصر ایران است. دربارهٔ مبتکر این فکر، روایات مختلفی در میان است و عمدتاً فکر ملّی کردن نفت را ساخته و پرداختهٔ سیّد حسین فاطمی یا دکتر محمّد مصدّق می‌دانند در حالیکه پیگیری بحث‌های مربوط به نفت در مجلس، نشان می‌دهد که سال‌ها پیشتر، ساعد مراغه‌ای سیاست «تحریم مذاکرات نفت» را آغاز کرده بود و در همین زمان (۱۲ آذر ۱۳۲۳) غلامحسین رحیمیان، نمایندهٔ قوچان، طرح «الغای قرارداد نفت جنوب» را به مجلس پیشنهاد کرد و از

۱ـ برای آگاهی از ارج و اعتبار حسین مکّی در دیده و دیدگاه مصدّق، نگاه کنید به: سنجابی، امیدها و ناامیدی‌ها، ص۱۸۵. همچنین نگاه کنید به نمونهٔ نامه‌های دکتر مصدّق به حسین مکّی: متینی، صص ۱۸۵-۱۸۶. برای نمونه‌هائی از سرمقالات ستایش‌آمیز روزنامهٔ باختر امروز (دکتر حسین فاطمی) در بارهٔ حسین مکّی نگاه کنید به: سال‌های نهضت ملّی (کتاب سیاه)، ج۶، صص۱۵۷-۱۶۴.

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

مصدّق نیز تقاضا نمود تا آنرا امضاء کند، ولـی مصـدّق از امضـاء و تائید این طرح قـانونی، خـودداری کـرده بـود[۱]. در مردادمـاه ۱۳۲۷، عباس اسکندری نیز اندیشهٔ ملّی کردن نفت را بـه مجلـس پیشـنهاد کرد، امّا مورد توجّه هیچیک از نمایندگان مجلس واقع نگردیـد. در خردادماه ۱۳۲۸، غلامحسین رحیمیان (نمایندهٔ قوچان) ـ بار دیگـر ـ از لزوم ملّی کردن نفت سخن گفت[۲]. به روایت دکتر موحّد: «در آن هنگام که جبههٔ ملّی تشکیل شد، مسئلهٔ نفت در برنامهٔ آن نبود»[۳]. بـا اینحال حسین مکّی ضمن اینکه خود، نریمان و حسـین فـاطمی را مبتکر این طرح می‌داند، تأکید می‌کند که «دکتر مصدّق آخرین کسی بود که امضای خود را پای [این] پیشنهاد نهاد»[۴].

از طرف دیگـر: مصـدّق در ملاقـات بـا شـاه و در پاسـخ بـه تلگراف تشویق و تأئید او تأکید کرد که:

> «شاه، سهم بزرگی در موفقیّت‌های دولـت [در امـر ملّی کردن صنعت نفت] داشـته اسـت و نـام او در تـاریخ خواهد ماند... هر موفقیّتی درهر جا و هـر مـورد تحصیـل شده، مرهون توجّهات و عنایات ذات اقدس ملوکانه است که همه وقت، دولت را تقویت و رهبری فرموده‌اند.»[۵]

۱ـ فاتح، صص۳۵۶-۳۵۷؛ فرمانفرمائیان، ص ۵۵۱
۲ـ موحّد، ج ۱، ص ۱۳۳
۳ـ موحّد، ج ۱، ص ۱۱۳
۴ـ برای آگاهی از سابقهٔ طرح ملّی کردن صنعت نفت، نگاه کنیـد بـه: موحّـد، ج ۱، صص ۱۳۱-۱۳۵؛ کی‌استوان، ج ۱، صص ۲۲۲-۲۲۳.
۵ـ مصدّق، ص ۳۶۶؛ موحّد، ج ۱، ص ۴۷۰.

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

با این مقدّمات، می‌توان پذیرفت که در مجلس پانزدهم و شانزدهم، کسانی مانند غلامحسین رحیمیان، عبّاس اسکندری، حسین مکّی، دکتر بقائی، حائری‌زاده، عبدالقدیر آزاد، شایگان، نریمان، فاطمی، آیت‌الله کاشانی و دکتر مصدّق در تحقّق این هدف بزرگ ملّی تلاش کرده‌اند و حتّی نطق مفصّل سیّد حسن تقی‌زاده (وزیر دارائی رضاشاه) مبنی بر وجود عُنف و عدم اختیار در امضای قرارداد ۱۹۳۳/۱۳۱۲ و در نتیجه: بی‌اعتبار دانستن «قرارداد دارسی»، بارها، مورد استناد مصدّق و یارانش در محاکم بین‌المللی قرار گرفته بود.[۱]

... که عشق، آسان نمود اوّل،
ولی افتاد مشکل‌ها!

طرح ملّی شدن صنعت نفت هر چند که خواست تاریخی و طبیعی عموم ملّت ایران بود، امّا اسناد و مباحثات موجود نشان می‌دهند که عموم رهبران سیاسی ایران در این باره، فاقد دوراندیشی، آگاهی اقتصادی و عقلانیّت سیاسی بودند.

مصدّق روزی در پاسخ به این سئوال که: «اگر توافقی با شرکت نفت ایران و انگلیس، حاصل نشد، چگونه می‌خواهید نفت

۱ـ برای نطق تقی‌زاده، نگاه کنید به: فاتح، صص ۲۹۵-۲۹۷؛ موحّد، ج ۱، صص ۹۵-۹۷؛ متینی، صص ۱۸۷-۱۹۵. در بارهٔ تلاش‌های تقی‌زاده برای استیفای حقوق ایران در مسئلهٔ نفت، نگاه کنید به: موحّد، ج ۱، صص ۹۸-۱۰۲

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

را بفروشید؟» جواب داده بود:

«احتیاج دنیا به نفت ایران به حدّی زیاد است که اگر توافقی با شرکت حاصل نشد، دیگران با نهایت سهولت آن را خواهند خرید و اندکی نگرانی از این بابت در بین نیست»[۱].

یاران و همکاران نزدیک مصدّق (از فاطمی و بقائی و مکّی تا الهیار صالح، شایگان و مهندس بازرگان) نیز خیال می‌کردند که: مُشتری‌ها در اسکله‌های بنادر ما «مثل دکان نانوائی» ازدحام خواهند کرد و... در حالیکه این تصوّر (همانگونه که رزم آرا پیش‌بینی کرده بود) کاملاً نادرست بود زیرا بقول یکی از یاران مصدّق، محمّد نمازی:

«نفت را ملّی کرده ایم ولی نه توانائی اداره کردن آن را داریم، نه متخصصین فنّی، نه نفتکش، و در فروش آن عاجزیم و باید از شوروی یا آمریکا یا انگلیس به ناچار کمک بخواهیم»...[۲]

دکتر پرویز مینا (کارشناس برجستهٔ نفت) می‌گوید:

«در اوایل سال ۱۹۵۱ کلّ تولید نفت ایران بطور متوسط، روزانه ۶۶۰ هزار بشکه و کلّ تولید نفت دنیا ۱۰میلیون و ۹۰۰ هزار بشکه در روز بود (امّا پس از قطع نفت ایران) شرکت‌های عمدهٔ نفتی با بالا بردن سطح تولید در عراق، عربستان سعودی، کویت و آمریکا، کلّ تولید دنیا را تا سال ۱۹۵۲ به ۱۳ میلیون بشکه در روز افزایش دادند یعنی تقریباً سیزده برابر آنچه که در ایران تولید می‌شد... از

۱ـ فاتح، ص۵۲۹؛ مقایسه کنید با: فرمانفرمائیان، ص۳۴۶ و ۶۸۲
۲ـ متینی، ص ۲۵۴، به نقل از: صفائی، ص ۱۷۵

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

این راه توانستند بدون ایجاد کمبود عرضهٔ نفت، جاسوی صادرات نفت ایران را بگیرند»[۱].

هریمن[۲]، فرستادهٔ مخصوص دولت آمریکا، پس از بازگشت از ایران تأکید کرد:

«احساسات شدیدی که اکنون در ایران حکمفرماست، مذاکره و بحث را بسیار دشوار ساخته است. عامل دیگری هم که به این دشواری اضافه گشته، این است که دولت ایران، مشاورین مطّلع و کارآزموده ـ که در امور بازرگانی نفت و وسعت عمل جهانی آن، اطّلاعات کافی داشته باشند ـ ندارد»[۳].

این «احساسات شدید»، تعلّق خاطر مصدّق به «وجاهت ملّی» و تکیهٔ وی بر «شور و احساسات قاطبهٔ مردم» باعث شد تا در عرصهٔ مذاکرات، مصدّق نتواند با دستِ باز، بازی کند. از این گذشته: او که در سال‌های پیش، رضاشاه، تقی‌زاده و رزم‌آرا را بخاطر انعقاد قرارداد با کمپانی‌های نفتی به «سازش» و «خیانت» متهم کرده بود، اینک در بیم از اتهام سازش و خیانت و آلوده شدن «وجاهت ملّی» خود، با بن‌بست مذاکرات، می‌کوشید مانند یک «قهرمان مظلوم» ظاهر شود. والترز[۴] ـ مترجمی که همراه هریمن و مک‌گی[۵] در مذاکرات با مصدّق شرکت

۱ـ متینی، ص۲۳۵، به نقل از: مینا، صص ۸ـ۹

2 -Harriman, Averell

۳ـ فاتح، ص۵۶۲؛ مقایسه کنید با نظر فرمانفرمائیان (کارشناس برجستهٔ نفت و یکی از بستگان دکتر مصدّق)، ص۶۸۲

4 -Walters

5 -Mc Ghee

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

داشت ـ از قول دکتر مصدّق آورده است که گفت:

«شما متوجّه نیستید! من با بازگشتِ دست خالی از آمریکا به ایران، موضع قوی‌تری خواهم داشت تا با مراجعت با یک سازش که به بهای از دست دادن طرفدارانم تمام شود.[1]»

مک گی، معاون وزیر خارجهٔ آمریکا، پس از ۸۰ ساعت مذاکره ـ که مصدّق آن را «برادرانه و صمیمانه» نامید ـ تأکید کرد:

«در طول ساعات متمادی مذاکرات‌مان، مصدّق، ساده‌لوحی تکان دهنده‌ای نه تنها در بارهٔ مسئلهٔ نفت، بلکه بطور کلّی در بارهٔ مسائل اقتصادی و تجاری از خود نشان داد... وی همیشه در پایان سخنانم تبسّم‌کنان می‌گفت: «این موضوع برای من اهمیّت ندارد». هنگامی که در بارهٔ قیمت نفت، تخفیف فروش و یا کارشناسان فنّی حرف می‌زدم، [مصدّق] می‌گفت: «شما متوجّهٔ قضیّه نیستید، این یک مسئلهٔ سیاسی است».[2]

بقول اچسن[3] وزیر امورخارجهٔ آمریکا در سفر دکتر مصدّق به واشنگتن:

«مصدّق ناآگاهانه متمایل به شکست خویش بود و این خصوصیت روانی هنگامی بچشم می‌خورد که هیجانی را برای جلب حمایت از خویش برمی‌انگیخت و این هیجانات، خود، موجب می‌شدند که راه‌حل‌های عادی

۱ـ موحّد، ج ۱، ص ۳٤۹؛ [جیمز بیل..]، مصدّق، نفت، ناسیونالیسم ایرانی (مجموعهٔ مقالات)، ص ٤۸۰؛ متینی، صص ۲۷۲ـ۲۷۳

۲ـ غلامحسین مصدّق، در کنار پدرم مصدّق، صص ۱۸۲-۱۸۳؛ مصدّق، نفت...، ص ٤۷۷

3 – Acheson, Dean

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

مشکلات، مسدود شوند و فقط راه حل‌های افراطی در برابر او قرار گیرند. بدین طریق، آزادی او در انتخاب راه‌حل‌ها، محدود می‌شد. او باد می‌کاشت و طوفان درو می‌کرد[۱]».

پس از ماه‌ها جدال و شعار و عصبیّت سیاسی، مصدق با بازگشت از سفر آمریکا به این واقعیّت تلخ رسید که پندار او و همکارانش، همه، نادرست بوده، چنانکه چند روز بعد در مجلس اعلام کرد:

«ما نمی‌بایست تصوّر کنیم عایدات نفت داریم...، باید بگوئیم این مملکت، نفت ندارد».

بدین ترتیب: اشتباه مصدق و یاران او در محاسبهٔ درآمدهای نفتی ایران و بن‌بست مذاکرات، باعث بروز عصبیّت‌ها و کشمکش‌های جدیدی گردید. مصدق برای جلوگیری از فلج شدن اقتصاد کشور، به علّت کمبود ذخیرهٔ مالی، ناگزیر شد تا برای دوازده ماه آینده از دولت آمریکا تقاضای وام نماید. او در ۱۸ نوامبر ۱۹۵۱ (۲۸ آبان ۱۳۳۰) از واشنگتن به تهران پرواز کرد و با توقّفی کوتاه در قاهره، در اوج آشوب‌ها و تظاهرات ضدانگلیسی مردم این شهر، طی قراردادی با نخست‌وزیر مصر (نحاس پاشا) متعهّد شد:

«اتحاد ایران و مصر، امپریالیسم بریتانیا را محو و نابود خواهد کرد»[۲].

۱ـ فصلنامهٔ مهرگان، شمارهٔ ۳ و ٤، ص ۲۲۰؛ غلامحسین مصدق، ص۱۹۸، مقایسه کنید با نظر عظیمی، ص۱۶۳

۲ـ غلامحسین مصدق، ص۲۰۳

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

در چنان شرایطی، طرح ناگهانی انجام انتخابات دورهٔ هفدهم توسط مصدّق، جامعه را با بحث‌ها و بحران‌های سیاسی تازه‌ای روبرو ساخت در حالیکه مصدّق، قبلاً گفته بود که: «تا آنگاه که مسئلهٔ نفت حل نشود، با همین مجلس کار خواهد کرد و انتخابات را به تأخیر خواهد انداخت». بقول محمد علی موحّد:

> «اوج گرفتن مخالفت‌ها، مصدّق را به این فکر انداخت تا مخالفان دولت در مجلس، گستاخ‌تر نشده‌اند، انتخابات را عملی کند... و مجلسی یکدست‌تر و قوی‌تر از هوادارانش تشکیل دهد.[1]»

انتخابات شوم

مصدّق که خیال می‌کرد «۷۰-۸۰ نمایندهٔ کت‌بسته را تحویل جبههٔ ملّی داده»[2]، پس از انجام انتخابات دورهٔ هفدهم تأکید کرد که: «اطمینان کامل دارم ۸۰٪ نمایندگانی که به مجلس می‌روند، نمایندگان حقیقی ملّت هستند»، امّا بزودی این نمایندگان را «آلت دست مأمورین استعماری» نامید و لذا، با مخالفت روزافزون نمایندگان، تصمیم گرفت تا با انجام یک همه‌پرسی یا رفراندوم، ضمن انحلال مجلس شورای ملی، بر مشکلات سیاسی ـ اجتماعی فائق آید، چرا که به نظر مصدّق دراین زمان: «هر جا ملّت است آن جا مجلس است!».

۱ـ موحّد، ج ۱، ص ۴۰۳

۲ـ موحّد، ج ۱، ص ۴۲۰

Sample output to test PDF Combine only

Scanned with CamScanner

دربارهٔ انتخابات دورهٔ هفدهم و نتایج آن، محمّد علی موحّد ـ بدرستی ـ می‌نویسد:

«این انتخابات نامبارک، عجز و شکنندگی دکتر مصدّق را برملا ساخت... انتخابات دورهٔ هفدهم، انتخاباتی بود که هم درماندگی مصدّق را در برابر نیروهای مخالف، فاش ساخت، و هم بسیاری از سران جبههٔ ملّی را رو در روی هم قرار داد... شکست دکتر مصدّق در انتخابات دورهٔ هفدهم، ابرِ بلائی بود که از آن روز که سایهٔ سهمگین خود را بر سر او افکند، مدام باران فاجعه بر سر او ریخت. این انتخابات، مایهٔ خفّت و سرشکستگی مصدّق گردید.[1]»

کارل پوپر، وظیفهٔ یک سیاستمدار صدیق را خوشبخت کردن جامعه یا تقلیل بدبختی‌هایش می‌داند و می‌گوید: در آنجا که سیاستمدار از تحقّق این وظایف باز می‌مانَد، با صداقت و شهامت اخلاقی باید از کار، کناره گیرد تا از سوق دادن جامعه به آشوب و انقلاب جلوگیری گردد.

در شرایطی که مصدّق، سیاستِ «همه چیز یا هیچ چیز» را در پیش گرفته بود، شاه ـ توسط حسین مکّی و حسین علاء ـ به مصدّق پیغام داد که با توجه به حساسیّت انگلیسی‌ها و بن‌بست مذاکرات، بهتر است که از کار، کناره گیرد و هر کس که او (مصدّق) صلاح بداند (مانند حسین مکّی یا دکتر الهیار صالح) را به نخست وزیری انتخاب کند تا مذاکرات نفت از حالت بن‌بست و

۱ـ موحّد، ج ۲، صص ۸۹۴ و ۸۹۷

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

مصدّق : هرجا ملت است ، آنجا مجلس است

(در جلوی مصدق ، حسین مکی و در کنار، شمس قنات آبادی-معمم-دیده میشوند)

Sample output to test PDF Combine only

Scanned with CamScanner

جامعهٔ ایران از حالت التهاب و آشفتگی خارج شود و...[1]، امّا مصدّق ضمن رد این پیشنهاد، جواب داد:

ـ «حالا می‌خواهید برای من، نخست وزیر هم تعیین کنید؟!»

بدین ترتیب: راه مذاکرات معقول و مناسب بسته شد چرا که بقول سنجابی (وزیر فرهنگ کابینهٔ مصدّق): «او (مصدّق) به احدی گوش نمی‌داد»... و این شاید یکی دیگر از مشخّصات رهبران سیاسی در «جامعهٔ توده‌وار» (Société de masse) باشد که هنگامی صدای فاجعه یا تراژدی را می‌شنوند که دیگر، کار از کار گذشته است و اگر بپذیریم که «مظلومیّت» از عناصر اساسی تراژدی بشمار می‌رود و اگر این «مظلومیّت» را با پیشواسازی و شیعه‌گرائی تاریخی‌مان بهم آمیزیم، آنگاه به راز تداوم «کربلای ۲۸ مرداد» در ذهن و زبان رهبران سیاسی و روشنفکران ما آگاه‌تر می‌شویم.

در این میان، با طرح ناگهانی تصدّی وزارت جنگ توسّط مصدّق، مشکل تازه‌ای بر مشکلات سیاسی جامعه افزوده شد. آیا مصدّق با طرح این بهانه یا پیشنهاد ناگهانی و غیرمنتظره، در صدد فرار از مسئولیّت‌های سنگین موجود بود؟ در هر حال با اختلاف تازه بین مصدّق و شاه (برای تصدّی وزارت جنگ)، مصدّق استعفا می‌دهد و قوام‌السلطنه به نخست وزیری می‌رسد و سپس در یک

۱ـ نگاه کنید به: مکّی، کتاب سیاه، ج ۵، ص ۲۲۲

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

بحران سیاسی جدید، با شورش ۳۰ تیر ۱۳۳۱، بار دیگر مصدق به حکومت باز می‌گردد.

رویداد ۳۰ تیر و بازگشت مجدّد مصدق به حکومت، در واقع تیری بود بر پیکر جنبش ملّی ایران، چرا که با شورش ۳۰ تیر و بازگشت مجدّد مصدق به حکومت، او در ورطهٔ شرایط دشوار، به اقتدارگرائی و روش‌های غیردموکراتیک متوسّل گردید. مصدق که تا دیروز آنهمه از اصول مشروطیّت و حزمت و احترام مجلس و ضرورت اصلاحات سخن می‌گفت، اینک در ورطهٔ شرایط دشوار، از «اصلاح» به «انقلاب» کشانیده شد زیرا که به اعتقاد او:

«هیچ گونه اصلاحی ممکن نیست، مگر این که متصدّی (مصدّق) مطلقاً در کار خود، آزاد باشد.[1]»

پوپولیسم[2] و مصدق

برخلاف جامعهٔ مدنی (Société civile) در جوامعی که هنوز توسعهٔ اجتماعی و انکشاف طبقاتی در آن‌ها صورت نگرفته و جامعه هنوز در دوران پیشامدرن و به شکل «جامعهٔ توده وار» (Société de masse) بسر می‌برد، رهبران سیاسی غالباً در هیأت پیشوای فرهمند (charismatique) ظاهر می‌شوند.

رهبران پوپولیست، در توسعه نیافتگی جامعه رشد می‌کنند، در بستر بیسوادی‌های فرهنگی و بی‌نوائی‌های سیاسی ـ اجتماعی مردم،

۱ـ موحّد، ج ۲، ص ۵۶۷

2 - Populisme

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

قوام می‌یابند و با ترکیبی از شور و شعار و هیجان و عصبیت و عوام‌زدگی و عظمت‌طلبی، خود را بصورت «پیشوا» یا «پدر ملت» وانمود می‌کنند.

بخاستگاه و پایگاه سُنّتی «پیشوا» باعث می‌شود تا در اوج جنبش، رهبران قدرتمند مذهبی (مانند آیت‌الله کاشانی) نیز با وی، همدل و همراه گردند، هم از این روست که عموم جنبش‌های پوپولیستی در کشورهای خاورمیانه و آمریکای لاتین، دارای مؤلفهٔ قدرتمند مذهبی می‌باشند.

بخاطر خصلت عصبی و آنارشیک خود، «پیشوا» نمی‌تواند به مشکلات مشخص سیاسی ـ اجتماعی، پاسخی مشخص دهد و لذا، با عمده کردن «توطئه» یا «دست بیگانگان»، کوشش می‌کند تا ضعف‌ها و ناتوانی‌های خویش را پنهان کند. به عبارت دیگر: رهبر پوپولیست، هم، «آشوب‌زا» ست، و هم، «آشوب‌زی». او تنها در آشوب و آشفتگی و عصبیت و بحران است که می‌تواند ادامهٔ حکومت خود را تضمین کند. بررسی عملکردهای ۲۸ ماههٔ حکومت مصدق ـ متأسفانه ـ مصداق عینی چنین رهبری است. به جرأت می‌توان گفت که در میان رهبران سیاسی ایران ـ از مشروطیت تا سال ۱۳۳۲ ـ هیچ رهبر یا شخصیت سیاسی را نمی‌توان یافت که مانند دکتر مصدق، اینهمه، دچار «توهم توطئه» بوده باشد!

«پیشوا»، تنها رئیس دولت یا شخص مقتدر حکومت نیست بلکه کسی است که در برابرش نهاد مستقلی وجود ندارد و بهمین

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

جهت، قانون اساسی، پارلمان، دادگستری و دیگر نهادهای قانونی، بنام «مصلحت ملّی» می‌توانند تعطیل شوند. در چنین جوامعی، پوپولیسم رهبر سیاسی، مردم (خلق) را تا حدّ تقدّس بالا می‌برد و پیشبرد هدف‌های سیاسی را نه توسط مجلس، احزاب و نهادهای مدنی، بلکه به خواست و ارادهٔ مردم، میسّر می‌داند چرا که در نظر «پیشوا»، اراده و خواست مردم، عین اخلاق، آزادی و عدالت است. از این رو، با انتقال پارلمان به خیابان و با ایجاد یک «دیکتاتوری خیابانی» توسط رهبر پوپولیست، مخالفان وی در کوچه‌ها و خیابان‌ها مورد توهین و تهدید و ارعاب قرار می‌گیرند.

«پیشوا» با تظاهر به ساده‌زیستی و استضعاف، خود را نمایندهٔ محرومان جامعه و تجلّی خواست و ارادهٔ توده‌ها وانمود می‌کند و همواره، «توطئه» یا «دست بیگانگان» را عامل ناکامی‌های خود می‌داند. در اینجا، کانونی شدن ارادهٔ عمومی و مصلحت ملّی، قانونی می‌شود و تحقّق خواست‌ها و آرمان‌های رهبر (پیشوا) به هدف اصلی جنبش بدل می‌گردد. بدین ترتیب، تهدید به بسیج مردم و تحقیر نمایندگان مجلس، ابزاری ست برای پیشبرد آرمان‌های رهبر. از نظر رهبر پوپولیست، جوهر جنبش او در نصّ قوانین موضوعه، خصوصاً قانون اساسی، نیست بلکه در درک و دریافتی است که «پیشوا» می‌تواند از قوانین داشته باشد، بهمین جهت، او در موارد اساسی به «روح قانون» و «مصلحت اجتماعی» (که در واقع روح و مصلحت خود اوست) استناد می‌کند و حضور هیجانی «قاطبهٔ ملّت»

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

را ملاک درستی عمل خود و «قـوّهٔ تمیز و تشخیص مردم» می‌داند.

بررسی وقایع این دوران و خصوصاً نگاهی به اندیشه‌ها و عملکردهای سیاسی دکتر مصدّق، مصداق عینی یا بازتاب واقعی چنین جامعه‌ای می‌تواند باشد.

برخی خصلت‌ها و خُلقیّات دکتر مصدّق

مصدّق، بعنوان یکی از شریف‌ترین نمایندگان جنبش مشروطه‌خواهی، دارای خصائل و فضائل مهمّی بود (از جمله پاکدامنی، فسادناپذیری و عشق او به استقلال ایران) و بی‌تردید، وجود همین خصائل و فضائل بود که وی را از دیگرِ رهبران سیاسی عصر، ممتاز و متمایز می‌ساخت.

کتاب حاضر ـ چنانکه از تیتر آن پیداست ـ در پی آسیب‌شناسی شکست دکتر مصدّق می‌باشد، لذا لازم است که به برخی ضعف‌ها و کاستی‌های دکتر مصدّق اشاره‌ای داشته باشیم:

۱ ـ مصدّق و مذهب

مصدّق شخصیّتی عرفی (لائیک) بود که برای پیشبرد آرمان‌هایش، شور سیاسی را با نوعی «مظلومیّت» و «دادخواهی مذهبی» در هم می‌آمیخت و باعث همدلی و تحریک احساسات مردم می‌شد. در مجلس پنجم و ششم، دکتر مصدّق بیش از دیگر نمایندگان ـ حتّی نمایندگانی چون مدرّس، روحانی معروف ـ به دین اسلام

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

تظاهر می‌کرد آنچنانکه می‌گفت: «باید مملکت را همیشه اصلِ اسلامیت حفظ کند، امروز در مملکت ما اصلِ اسلامیت، اقوا است، اصل اسلامیّت و اصل وطن‌پرستی با هم متباین نیست[۱].» اینکه دکتر مصدّق، رسالهٔ دکترای خود را دربارهٔ «وصیّت در حقوق اسلامی» تهیه و تنظیم کرد، شاید ناشی از تعلّقات اسلامی‌وی بوده است.

مصدّق حتّی ملّی کردن صنعت نفت را ناشی از یک «الهام غیبی» می‌پنداشت و اظهار می‌کرد:

> «در خواب دیدم که شخصی نورانی به من گفت: دکتر مصدّق! برو و زنجیرهائی که به پای ملّت ایران بسته‌اند، باز کن.... وقتی به اتفاق آراء (طرح) ملّی شدن صنعت نفت از کمیسیون گذشت، قبول کردم که حرف آنَ شخص نورانی غیر از الهام چیز دیگری نبوده است.

بدین‌ترتیب: مصدّق کوشش می‌کرد تا اقداماتش ضمن داشتن مشروعیت سیاسی، رنگی از مشروعیت یا حقّانیت مذهبی نیز داشته باشد. با چنین حقّانیت و مشروعیتی بود که مصدّق در برابر مخالفان می‌گفت: «انتقاد از دولت، بی‌جا است»، یا «هر کس که مخالف دولت است، مخالف ملّی شدن نفت است»[۲].

با چنان اعتقاداتی، مصدّق تاریخ تشکیل جلسهٔ شورای امنیت سازمان ملل متحد در نیویورک را برای رسیدگی به شکایت دولت انگلیس علیه ایران (به علّت همزمانی با ایّام عزاداری تاسوعا و عاشورا) ۳ روز به تأخیر انداخت.

۱ـ مصدّق، ص ۱۹۰؛ متینی، ص ۹۳

۲ـ مصدّق، صص ۲۴۱ و ۲۶۲ و ۲۶۳؛ متینی، ص ۲۴۱.

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

در این زمان، نیروهای مذهبی، در واقع یکی از ستون‌های اصلی جنبش دکتر مصدّق را تشکیل می‌دادند و روحانیون برجسته‌ای مانند آیت‌الله کاشانی، سیّد ابوالفضل زنجانی و حاج سیّدرضا زنجانی، سیّد محمود طالقانی، سیّد جعفر غروی، شیخ بهاءالدّین محلاّتی، سیّدرضا فیروزآبادی، سیّد ضیاءالدین جوادی و دیگران در این جنبش نقشی کارساز داشته‌اند. در پرتو حضور این روحانیون (خصوصاً آیت‌الله کاشانی) بود که گروه «فدائیان اسلام» نیز ـ بعنوان «بازوی مسلّح جنبش» ـ دارای مقام و موقعیّتی ممتاز گردیدند.

با چنان ترکیبی، درکابینهٔ اوّل مصدّق نیز در حالیکه مذهبی متعصّبی بنام باقر کاظمی، وزیر امور خارجهٔ مصدّق شد، مهندس مهدی بازرگان؛ معاون وزیر فرهنگ و دکتر مهدی آذر (پزشک عمومی) نیز وزیر فرهنگ دولت مصدق گردید که **اولین اقدامش بستن مدارس مختلط (دخترانه ـ پسرانه) بود!** همچنین، منع فروش مشروبات الکلی و مخالفت با دادن حق رأی به زنان و ممنوع کردن پخش موسیقی در ماه رمضان از تصمیمات اوّلین کابینهٔ مصدّق بود. او ضمن نادیده گرفتن حقوق زنان و ابقای روحانیون در شوراهای نظارت و محدود کردن فعالیّت هواداران احمد کسروی، بیست و هشت تن از اعضاء فدائیان اسلام ـ از جمله قاتل رزم‌آرا را ـ پس از مدّت کوتاهی ـ آزاد ساخت[1].

۱ـ آبراهامیان، ص۲۴۸؛ به گزارش خبرنگار روزنامهٔ اطّلاعات: خلیل طهماسبی ـ قاتل رزم‌آرا ـ پس از آزادی از زندان به ملاقات دکتر مصدّق رفت. روزنامهٔ اطّلاعات، ۲۵ آبان‌ماه ۱۳۳۱

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

کانال تخصصی ناگفته های تاریخ معاصر ایران
@NA_TA_MA

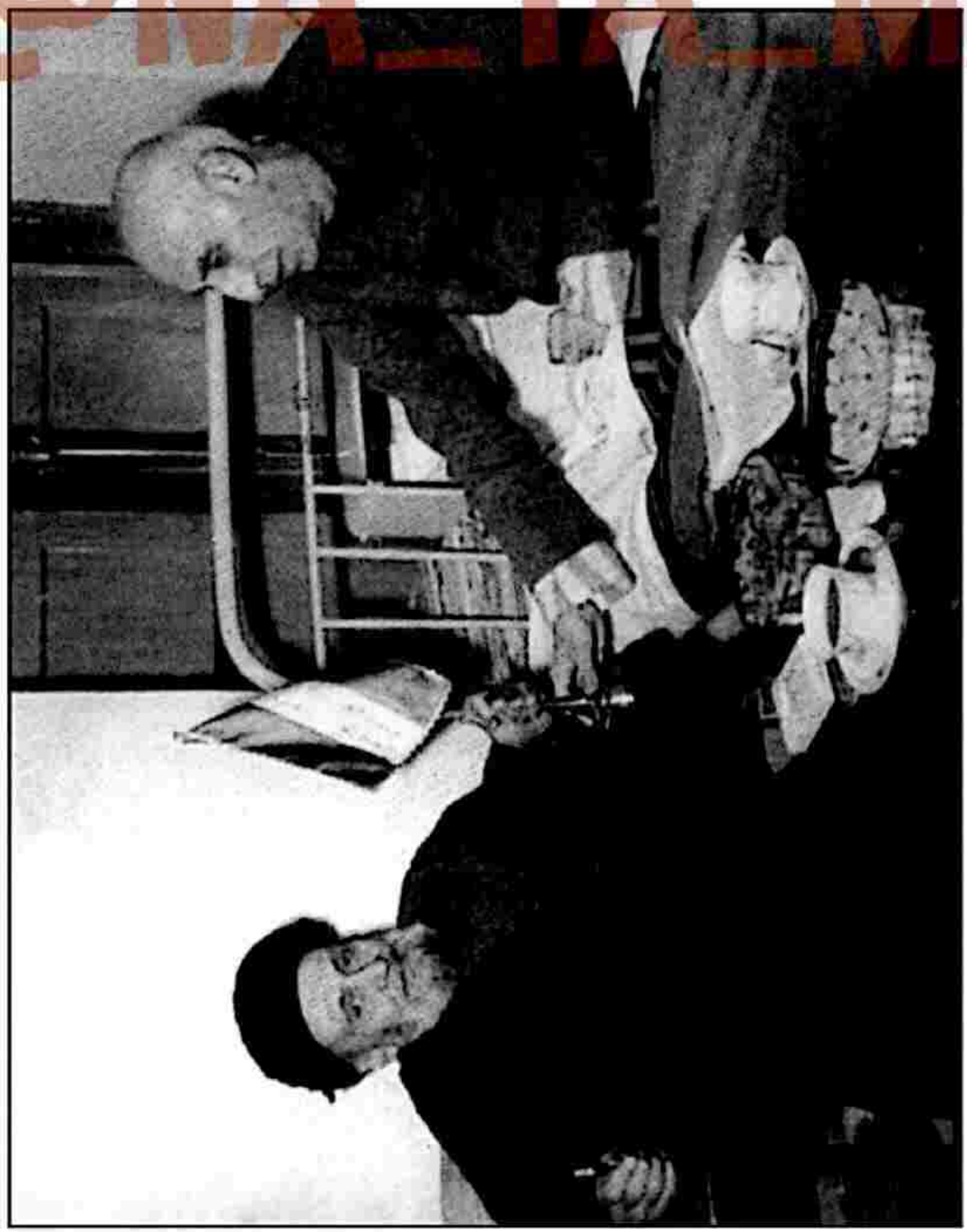

دکتر مصدق و آیت‌الله کاشانی

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

مصدق در سخنرانی‌ها و پیام‌هایش ـ غالباً ـ ایران و اسلام را با هم و در کنار هم بکار می‌برد. در واقع، از این زمان است که ما شاهد پیدایش و رشد جریانی بنام «ملّی ـ مذهبی» در فرهنگ سیاسی ایران هستیم[۱].

۲ ـ اعتقاد به قدرت انگلیس

آن باور مذهبی تجلّی دیگری نیز داشت و آن اینکه: دکتر مصدق اعتقاد شگفتی به «دست انگلیسی‌ها» داشت و معتقد بود که در ایران، سنگی بر سنگ، بند نمی‌شود مگر به خواست و رضای دولت انگلیس، هم از این روست که وی، کینهٔ شدیدی نسبت به سیاست انگلیسی‌ها داشت، کینهٔ شدیدی که ـ گاه ـ احتیاط و عقلانیّت سیاسی را از مصدق سلب می‌نمود و او را ـ حتّی نسبت به نزدیک‌ترین یارانش ـ بدبین و بدگمان می‌ساخت[۲]. بقول جرج مک‌گی: «مصدق هر امرِ بدی را به انگلستان نسبت می‌داد»[۳]. با اینحال مصدق، خود، گمان نمی‌کرد که به کمک و موافقت تامّ انگلیسی‌ها بود که وی به استانداری ایالت فارس و آذربایجان

۱ـ در این زمان، شمس قنات‌آبادی ـ روحانی معروف و یکی از عناصر فعّال جبههٔ ملّی ـ مدیر هفته نامهٔ «دموکراسی اسلامی» بود و مفاهیمی مانند «مفسد فی‌الارض»، «جهاد»، «شهادت» و تمسّک یا توسّل به آیات قرآنی توسّط رهبران معروف جبههٔ ملّی کاربرد فراوان داشت!

۲ـ برای نمونه نگاه کنید به: مکّی، صص ٤٦٢ و ٤٦٣؛ نتینی، صص ٢٦٩ـ٢٧١

۳ـ نشریهٔ مهرگان، ص ۲۱۰؛ غلامحسین مصدق، ص ۱۸۲

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

منصوب شده بود[۱]. مصدّق ـ همچنین ـ در آغاز جوانی عضو انجمن «جامع آدمیّت» بود که بقول محمّد علی کاتوزیان: «با محافل فراماسونری ارتباطاتی داشت»[۲].

۳ ـ مصدّق و قانون اساسی

با وجود تحصیلات عالیه در رشتهٔ حقوق، دکتر مصدّق، گاه درکی غیرحقوقی و اساساً اخلاقی نسبت به قانون اساسی داشت. در درگیری‌ها و مناقشات مصدّق با مجلس و شاه، او نه به نصّ قانون اساسی بلکه به «روح» آن استناد می‌کرد. مصدّق با برجسته کردن «مصالح مملکت» تأکید می‌کرد که: «قانون اساسی برای مملکت است نه مملکت برای قانون اساسی» و بسان یک مجتهد جامع‌الشرایط چنین استدلال می‌نمود که: «شُرب شراب به نصّ قرآن حرام است ولی اگر طبیب آنرا برای سلامت مریض تجویز نمود، حرمت از آن برداشته می‌شود»[۳].

مصدّق با چنان درکی از «روح قانون اساسی» در ۲۵ مردادماه

۱ـ مصدّق، صص ۳۴۱ـ۳۴۲

۲ـ کاتوزیان، مصدّق و مبارزه برای قدرت در ایران، ص ۸. همچنین نگاه کنید به: سنجابی، ص ۱۸۲؛ شمشیری، صص ۱۳۶-۱۴۴. برای متن قسم‌نامهٔ مصدّق در «جامع آدمیّت» نگاه کنید به: اسماعیل رائین، فراموشخانه و فراماسونری در ایران، ج ۱، ص ۶۴۰. جالب است که محمّد علی شاه قاجار نیز با پرداخت هزار اشرفی (طلا) به عضویّت جامع آدمیّت درآمده و با آنان پیمان بسته بود. نگاه کنید به: محمود طلوعی، راز بزرگ، ج ۲، صص ۶۱۴-۶۱۵.

۳ـ خاطرات و تأمّلات، ص ۲۵۱

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

سال ۳۲ فرمان شاه (مبنی بر عزل او از نخست وزیری) را رد کرد و ضمن پنهان کردن متن این فرمان از همکاران و وزرای کابینه‌اش، در اقدامی شتابزده، این امر را «شکست کودتای افسران گارد شاهنشاهی» نامید.

مصدّق معتقد بود که «شاه باید مانند سلاطین انگلیس و سوئیس، سلطنت کند نه حکومت»، این اعتقاد ـ امّا ـ نه با فلسفهٔ سیاسی مصدّق نسبتی داشت و نه با ساختار سیاسی ـ اجتماعی ایران، شباهت و پیوندی. به راستی! کدام ساختار سیاسی ـ اجتماعی ایران شبیه به انگلیس یا سوئیس بود تا پادشاه آن باشد؟ از این گذشته، عملکردهای شخص مصدّق در مقابله با شاه و مجلس، کسب فرماندهی ارتش (وزارت جنگ) و سرانجام، انحلال مجلس شورای ملّی در یک رفراندوم غیردموکراتیک و بی‌سابقه، به عملکردهای کدامیک از نخست وزیران انگلیس و سوئیس شباهت داشت؟

٤ ـ مصدّق و مجلس

مصدّق در زمان نخست‌وزیری خود علاقه‌ای به مجلس شورای ملّی نداشت. او دوستدار مجلسی بود که بقول خودش «نمایندگان کت‌بسته» مُجری اوامر و آرمان‌های او باشند. از این رو، مصدّق، بارها، مجلس شورای ملّی را «دزدگاه» و «خاک بر سرِ این مجلس» نامیده بود.

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

مصدّق، مجلس شورای ملی را «باشگاهی از خائنین به مصالح ملّت» می‌نامید. او «مصالح ملّت» را آنچنان که خود می‌خواست تفسیر می‌کرد و در این راه تا آنجا پیش رفت که انتخابات مجلس دورهٔ هفدهم را (که تحت نظارت دولت خود او برگزار شده بود) به محض آگاهی از باخت کاندیداهای جبههٔ ملّی در شهرستانها، باطل ساخت و سپس در یک شرایط هیجانی ـ با حمایت گستردهٔ حزب توده ـ ضمن انجام رفراندوم غیردموکراتیک و غیرقانونی (در ۱۲ مردادماه ۳۲) فقط با بیش از صدوپنجاه هزار رأی در تهران، مجلس شورای ملّی را تعطیل کرد، اقدامی که نه تنها با مخالفت شاه، بلکه حتّی با مخالفت شدید یاران نزدیک مصدّق (مانند صدیقی، وزیر کشور، سنجابی، پارسا، مُعظّمی، حسیبی، ملکی و دیگران) همراه بود. شگفت اینکه در تهران برای رأی‌دهندگان، دو صندوق در دو مکان متفاوت، تعیین کرده بودند تا موافقان و مخالفان مصدّق از یکدیگر متمایز و مشخّص شوند! شیوه‌ای که در هیچیک از نظام‌های پارلمانی جهان سابقه نداشت.

۵ ـ مصدّق ودادگستری

دکتر مصدّق بعنوان یک حقوقدان برجسته، به اهمیّت استقلال قوهٔ قضائیّه از قوهٔ مجریّه واقف بود با اینهمه، وی با تقاضای «اختیارات فوق‌العاده»، ضمن گماردن شخصیّت ناموجّهی بنام لطفی (معروف به شیخ عبدالعلی لطفی) بعنوان وزیر دادگستری،

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

کوشید تا «دیوان عالی کشور» (یعنی عالی‌ترین و مهمترین مرجع قضائی کشور) را منحل سازد و دیوان عالی جدیدی به میل و ارادهٔ خود تشکیل دهد. دکتر محمد حسین موسوی (یکی از قضات آن دوره که از نزدیک عبدالعلی لطفی را می‌شناخت و در مباحثات و جلسات کمیسیون‌های وزیر دادگستری وقت شرکت داشت) ضمن نشان دادن شخصیت و عملکردهای غیرقانونی عبدالعلی لطفی در پاکسازی قضات شریف و مستقل، می‌نویسد:

«بدین‌ترتیب در شرایطی که کشور نیاز به آرامش داشت، با تصفیه‌های خودسرانه، بزرگترین قضات کشور علیه مصدق و حکومت او برانگیخته شدند[1].»

٦ ـ مصدق و آزادی مطبوعات

بی‌تردید در عصر مصدق، آزادی مطبوعات و احزاب سیاسی وجود چشمگیری داشت، امّا باید دانست که وجود این آزادی‌ها، ناشی از خلاء سیاسی پس از سقوط رضاشاه بوده است.

دکتر مصدق به اهمیت مطبوعات آزاد در ترقی و تعالی جامعه، آگاه بود و حتّی در اوّلین روزهای حکومت خود دستور داده بود تا «از اعتراض و تعرّض به روزنامه‌هایی که به شخص او اهانت می‌کنند، خودداری شود»[2]، امّا بزودی، با قانون جدید مطبوعات، به تعطیل و توقیف نشریات و روزنامه‌های مخالف پرداخت بطوریکه دکتر

۱ـ میرفطروس، ص ۱۳٦؛ به نقل از: موسوی، صص ۱۵٦ـ۱٦٤

۲ـ نامه‌های دکتر مصدق، ص ۱٦۵

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

فاطمی (معاون نخست وزیر و سخنگوی دولت مصدّق) محرمعلی‌خان (سانسورچی معروف دوران رضا شاه) را احضار کرد و به وی گفت:

ـ «محرمعلی‌خان! اینها روزنامه‌هائی هستند که اجازهٔ انتشار ندارند. همین الآن می‌روی چاپخانه‌هایشان را پیدا می‌کنی و جلوی انتشارشان را می‌گیری، این حکمِ قانونی توقیفِ آنهاست[۱].»

اجرای قانون جدید مطبوعات، موجی از مخالفت و اعتراض در میان مدیران و گروه‌های مطبوعاتی و جریانات و گروه‌های سیاسی ایجاد کرد بطوریکه دکتر سنجابی (وزیر فرهنگ کابینهٔ مصدّق) و حزب ایران (هوادار مصدّق) به مخالفت با آن برخاستند. دکتر بقائی گفت: «این قانون یک ماده کم دارد، و آن ماده اینست که هرکس روزنامه بنویسد بلافاصله تیرباران می‌شود.» آیت‌الله کاشانی نیز در اعلامیه‌ای، دکتر مصدّق را «صیّاد آزادی ایران» نامیده بود. مشفق همدانی، مدیر مجلهٔ کاویان (طرفدار مصدّق) نیز نوشت: «این قانون، حکومت مصدّق را سرنگون خواهد ساخت[۲].»

۷ ـ ازمریضی تا تمارض؟!

محقّقان از بیماری دکتر مصدّق یاد کرده‌اند که دست‌کم یکبار باعث شد تا مصدّق دست به خودکشی بزند[۳]. این بیماری، در طول

۱ـ بهزادی، شبه خاطرات، صص ۵۲۶ـ۵۲۸

۲ـ برای آگاهی از بحث‌های مربوط به قانون مطبوعات نگاه کنید به: کوهستانی نژاد، صص ۴۲۵ـ۴۳۰

۳ـ مثلاً نگاه کنید به: کاتوزیان، صص ۱۱ و ۱۳

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

زندگی دکتر مصدّق، از وی شخصیّتی عَصَبی و رنجور ساخته بود و دکتر مصدّق گویا از این بیماری بعنوان سِپَری برای پوشاندن ضعف‌های سیاسی خویش استفاده می‌کرد. مهندس زیرک‌زاده (یکی از وفادارترین یاران مصدّق) می‌نویسد:

«دکتر مصدّق در تغییر قیافه دادن مهارت خاصی دارد، به موقع، خود را به کَری می‌زند، عصبانی می‌شود، یا قاه‌قاه می‌خندد. حتّی اگر بخواهد، حالش بهم می‌خورد، مریض می‌شود و غش می‌کند. روزی (مصدّق) به من گفت: «نخست وزیر مملکتی حقیر و بیچاره، باید ضعیف و رنجور بنظر بیاید و از این هنر، در پیش بردن مقاصد سیاسی خود استفاده کند[1].»

وقتی به دعوت ترومن[2]، دکتر مصدّق به واشنگتن رسید، اچسن (وزیر امورخارجهٔ آمریکا)، مک‌گی (معاون او) و سه تن دیگر، از مصدّق و همراهان او استقبال کردند:

«اچسن، پیشاپیش دیگر استقبال‌کنندگان بود و هم او گفته است: وقتی مصدّق از قطار می‌خواست پایین بیاید، حالت پیرمرد بیمار و ضعیفی را داشت که روی بازوی پسرش تکیه کرده، با زحمت به کمک عصا راه می‌رفت، ولی وقتی مرا شناخت، راست ایستاد و عصای خود را به دست یکی از همراهانش داد و با چابکی از قطار بیرون پرید[3].»

۱ـ موخد، ج۲، ص۸۸٦، به نقل از: زیرک زاده، ص ۱۲٤

2 ـTruman

۳ـ متینی، ص۲٦٤ به نقل از: صفائی، ص ۲۰۰؛ نشریهٔ مهرگان، شمارهٔ ۳ ـ ٤، ۱۳۸۰، ص ۲۲۰

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

در انتخابات دورهٔ هفدهم و انتخاب یک بازرس ناظر از قضات دادگستری برای هر حوزهٔ انتخابی، بهنگام معارفه با دکتر مصدّق، به نوشتهٔ دکتر محمد حسین موسوی (قاضی دادگستری):

«وقتی بازرسان قضائی انتخاب شدند، در روز مُعارفه، دکتر مصدّق ـ در پاسخ به سئوال مستشار دیوان کشور ـ بدون کوچک‌ترین تأملی، همزمان که لب به سخن می‌گشود، دست در جیب کرد و دستمالی در آورد و بلند گریه کرد، طوری که به زحمت می‌شد گفته‌هایش را فهمید... صدای گریهٔ نخست وزیر و عدم تعادل وی برای سرپا ایستادن، وزراء و دیگران را به گرفتن مصدّق واداشت تا او زمین نَخورَد... بدین‌ترتیب دکتر مصدّق را به اطاق خود بردند و مراسم مُعارفه و آشنائی پایان یافت[1].»

۸ ـ مصدّق در جلسات هیأت دولت

به علّت ضعف، پیری و بیماری مصدّق یا ترس و توهّم شدید او از کشته شدن، جلسات هیأت وزیران، غالباً در خانهٔ مصدّق برگزار می‌شد و او، پیژامه به تن، روی تخت‌خواب آهنی در زیر یک پتو یا ملافه، دراز می‌کِشید یا می‌نشست و دیدارهای رسمی را عمدتاً در همان اطاق و روی همان تخت‌خواب انجام می‌داد که البتّه برای خارجیان بسیار عجیب می‌نمود. وی در جلسات هیأت وزیران، کمتر شرکت می‌کرد و در موارد استثنائی هم که در هیأت وزیران شرکت می‌نمود،

۱ـ موسوی، صص ۱۵۰ـ۱۵۱، مقایسه کنید با روایت مکّی ؛ خاطرات سیاسی، ص ٤۸۹

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

عموماً با عبا حضـور می‌یافت. او، گـاه، حتّـی بـا پیژامـه و دم‌پـائی در جلسات هیأت دولت و مجلس شورای ملی شرکت می‌کـرد، هـم از ایـن رو، او را «نخست وزیر پیژامه پوش» می‌نامیده‌اند. این امـر، شـاید نشـانهٔ دیگری از خصلت پوپولیستی مصدّق بود.

مصدّق و قوام‌السلطنه

قوام‌السلطنه شخصیّتی است که نه تنها فرمان مشروطیت به خط زیبای او نوشته شده بلکه در جنبش مشروطیّت، رابط مشروطه‌خواهان و مظفّرالدّین شاه بود.

دکتر مصدّق ـ امّا ـ که در زمـان صـدور فرمـان مشروطیـّت ۲۵ـ۲۶ ساله بود، برخـلاف هـم سـن و سـالان خـود (مـانند مـیرزا جهانگیرخان صوراسرافیل، دهخـدا، سـید حسـن تقـی‌زاده، عـارف قزوینی، محمّد تقی بهار و دیگـران) نقشـی در انقـلاب مشـروطیت نداشت، او پس از به توپ بستن مجلس و کشـتن آزادیخواهـان، در اوج استبداد صغیر، عضو «شورای کبرای دولتی» محمـّد علـی شـاه گردید و سپس با کسب اجازه از محمـّد علی شاه قاجـار، بـه قصـد ادامهٔ تحصیل عازم اروپا شد.

قوام‌السلطنه ـ در مجموع ـ بـه نـهاد مجلـس شـورای ملّـی، احترام می‌گذاشت و بهمین جهت، کوچک‌ترین مذاکـرات خـود بـا استالین و نمایندگان دولت شوروی را به مجلس گزارش مـی‌داد، در حالیکه مصدّق به مجلس اعتمادی نداشت و لذا در طـول مذاکـرات

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

مربوط به نفت، گزارش روشن و شفّافی به مجلس شورای ملّی ارائه نداد.

قوام‌السلطنه به تشکیل و گسترش حزب و نهادهای حزبی معتقد بود. به نظر او: «نظام مشروطه بدون حزب منضبط، مثل بنای بدون سقف است.» حزب او (حزب دموکرات ایران) ضمن احترام به روحانیّت و سنّت‌های اسلامی ـ در مجموع ـ به جدائی دین از دولت (سیاست) باور داشت. قوام‌السلطنه، مخالف دخالت روحانیون در سیاست بود و از همین رو، آیت‌الله کاشانی را دستگیر و تبعید کرد، در حالیکه مصدّق، با بی‌اعتقادی به تحزّب و تشکیلات حزبی، ضمن همگامی با روحانیّت، می‌خواست پیشوای همهٔ اقشار و طبقات باشد، از این رو، آیت‌الله کاشانی و طرفداران وی، هستهٔ اساسی جنبش مصدّق را تشکیل می‌دادند. او به محض اینکه به قدرت رسید، جبههٔ ملّی را رها کرد و کوششی نکرد تا آن را به یک حزب منسجم مبدّل سازد[1].

برخلاف قوام‌السلطنه، مصدّق ـ عموماً ـ در برزخ سنّت و تجدّد، اسلام و ایران، مذهب و مدنیّت سرگردان بود. جبههٔ او ـ اساساً ـ جبههٔ «ملّی ـ مذهبی‌ها» بود و این ـ در واقع ـ «چشم اسفندیار» دکتر مصدّق در فعالیّت‌های عرفی و مدنی وی بشمار می‌رفت.

۱ـ عظیمی، ص۱۰۲؛ خلیل ملکی، نامه‌ها، ص۴۱۴. برای آگاهی از چگونگی تشکیل جبههٔ ملّی، نگاه کنید به: احمد ملکی، تاریخچهٔ جبههٔ ملّی، تهران، ۱۳۳۲، چاپ جدید، با مقدّمهٔ سعید رهبر، سوئد، انتشارات آرش، پائیز ۲۰۰۵.

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

قوام السلطنه

Sample output to test PDF Combine only

Scanned with CamScanner

وجه مشخصهٔ دیگر این دو شخصیت: ارجحیت «وجاهت ملّی» در نزد مصدّق و اهمیت یا اولویت «منافع ملّی» در نزد قوام‌السلطنه بود، هم از این رو: قوام‌السلطنه ـ بی‌سودای ننگ و نام ـ مردِ میدان‌های پرخطر و در «تیررسِ حادثه» بود[۱].

امّا وجه مشترکِ این دو شخصیت برجسته، بی‌توجّهی آن دو در دو مرحلهٔ حسّاس زندگی سیاسی‌شان بود: قوام‌السلطنه، با روی کار آمدن در ۲۶ تیرماه ۳۱، بی‌آنکه ضعف و ظرفیت نیروهایش را بسنجد، ضمن صدور اعلامیهٔ معروف «کشتی‌بان را سیاستی دگر آمد» مردم و مخالفان سیاسی خویش را به دستگیری و حبس و زندان تهدید کرد که این امر، موجب شورش مردم در ۳۰ تیرماه ۱۳۳۱ و سقوط حکومت ٤ روزهٔ قوام گردید. مصدّق نیز که بدنبال شورش ۳۰ تیر به حکومت رسید، سرمست از پشتیبانی و حمایت عظیم مردم، چنان بر توسن یکّه‌تازی و تهدید و ارعاب نمایندگان مجلس تاخت که یک سال بعد ـ بی‌توجّه به ضعف و ظرفیّت نیروهایش ـ ضمن به بن‌بست کشاندن مذاکرات مربوط به نفت و پراکنده کردن یاران نزدیکش، سرانجام در ۲۸ مرداد ۳۲ همه چیز را باخت.

قوام‌السلطنه در واقعهٔ آذربایجان (۱۳۲٤) با هوشمندی و درایت بی‌نظیر، سیاستمداری مثل استالین را فریب داد و باعث ختم غائلهٔ آذربایجان گردید. قوام بعنوان نخست وزیری که اکثریت پارلمانی را در

۱ـ برای تحقیقی تازه دربارهٔ قوام‌السلطنه، نگاه کنید به: تیررسِ حادثه (زندگی سیاسی قوام‌السلطنه) حمید شوکت، نشر اختران، تهران ۱۳۸۵.

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

مجلس داشت به محض بازگشت از مسکو، به شریعت‌زاده، رئیس فراکسیون پارلمانی حزبش (حزب دموکرات ایران) گفت: از نمایندگان مجلس بخواهید تا با قرارداد منعقده بین او و استالین، مخالفت کنند و باعث برکناری وی از نخست وزیری شوند تا قرارداد استالین ـ قوام‌السلطنه بی‌اعتبار شود... قوام‌السلطنه در یکی از خطرناک‌ترین لحظات تاریخ ایران مقام نخست‌وزیری را پذیرفته بود، او با خطر کردن و هوشیاری شگفت‌انگیز در مذاکره با شوروی‌ها، چنان مقام و منزلتی یافت که بقول فخرالدّین عظیمی: «به تحقیق می‌توان او را معمار و مُجری استراتژی رهائی آذربایجان و کردستان بشمار آورد».

اقتدار حکومت یا حکومت اقتدار؟

با بن‌بست مذاکرات نفت، شورش ۳۰ تیر ۱۳۳۱ و بازگشت مجدد مصدّق به قدرت و در فضائی از ترس و هراس و تهدید نمایندگان مجلس، مصدّق با کسب اختیارات فوق العادهٔ ٦ ماهه و سپس تمدید آن برای یک سال دیگر، کوشید تا با استقرار حکومت نظامی، پاکسازی ارتش و شهربانی، تصفیهٔ دادگستری، مطبوعات و تصویب «قانون امنیّت اجتماعی» به تحکیم قدرت و اقتدار خویش بپردازد.

تقاضای اختیارات فوق العاده، در حالی صورت می‌گرفت که مصدّق ـ قبلاً ـ رزم‌آرا (نخست وزیر) و داور (وزیر دادگستری) را بخاطر چنین اختیارات و اقدامات به قول او «خلاف قانون اساسی»، مورد انتقادات شدید قرار داده بود. مصدّق ـ در آن زمان ـ دادن این

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

اینگونه اختیارات «حتّی به دولت مورد اعتماد جامعه» را، «مغایر قانون و مایهٔ تزلزل حکومت ملّی می‌دانست[۱].»

تقاضای اختیارات فوق‌العاده از طرف مصدّق، آن نقطهٔ طغیانی بود که کاسهٔ صبر نمایندگان مجلس (از جمله نمایندگان جبههٔ ملّی) را لبریز کرد[۲]. حسین مکّی (نمایندهٔ اول تهران و یارِ غارِ مصدّق) گفت: «با این وضع، از این مجلس استعفا می‌دهم...». و استعفای خود را روی میز تریبون گذاشت و طی مصاحبه‌ای مطبوعاتی، مصدّق را به هیتلر تشبیه کرد و گفت: «مصدّق، مرتکب اشتباهی می‌شود که زیان‌های فاحش و جبران‌ناپذیری برای ایران دارد.» مکّی معتقد بود:

> «منظور مصدّق، ایجاد یک حکومت دموکراتیک نبود، اختیاراتی که گرفته بود، چرچیل هم در دوران جنگ جهانی دوم نداشت[۳].»

آیت‌الله کاشانی، دکتر بقائی و حائری‌زاده و بعضی دیگر از یاران نزدیک مصدّق نیز مخالفت خویش را با اقدامات خودسرانهٔ مصدّق ابراز کردند.

حزب توده نیز ضمن اینکه مصدّق را «شعبده‌باز پیر» نامید و او را متهم کرد که «بساطِ رسواترین آشکال دیکتاتوری فاشیستی را گسترده است»، پرسید:

۱ـ موحّد، ج۲، ص ۵۷۱

۲ـ برای آگاهی از این بحث‌ها و واکنش‌ها، نگاه کنید به: کوهستانی‌نژاد، صص ۱۹۸-۳۹۲ خصوصاً صص ۳۵۲-۳۵۷ و ۴۷۵-۴۹۱؛ مکّی، کتاب سیاه، ج۶، صص ۹۱-۱۰۰ و ۲۵۴-۴۲۹

۳ـ مکّی، ج۱، ص۱۹۷؛ کوهستانی‌نژاد، صص ۱۹۸-۲۰۰؛ متینی، ص ۳۱۰

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

«... آیا منطقی است که سرنوشت پانزده میلیون مردم این مملکت را به دست مرد علیل و مستبدی بسپاریم که خود را عقل کل و مالک جمیع فضایل و محامد می‌داند و برای توده‌های ملت، کوچک‌ترین ارزشی قائل نیست؟»[1]

در چنان شرایطی، یک هیأت ۷ نفری از مجلس (با عضویت کسانی از جبههٔ ملّی مانند شایگان، سنجابی و حسین مکّی) نزد مصدّق رفتند تا او را از اصرار برای تمدید اختیارات، منصرف سازند، امّا مصدّق، همچنان بر نظر خویش پافشاری و تأکید نمود.

در ۲۸ دی ماه ۱۳۳۱، تظاهرات شدیدی در تهران و تمام شهرها بر ضد یا به نفع دکتر مصدّق و آیت‌الله کاشانی بروز کرد و تعطیلی مغازه‌ها آغاز شد. این تظاهرات در بعضی شهرها (خصوصاً در تهران) به زدوخوردهای شدید هواداران دو گروه منجر گردید. در این تظاهرات لقب حسین مکّی را از «سرباز فداکار وطن» به «سرباز خطاکار وطن» تغییر دادند. در این هیاهوها و غوغاهای سیاسی، با برجسته شدن «جنگ داخلی» بر «جنگ خارجی»، مسئلهٔ نفت، تقریباً در بوتهٔ فراموشی قرار گرفت.

بدین ترتیب: بخشی از یاران و طرفداران معروف دکتر مصدّق (مانند مکّی، آیت‌الله کاشانی، نریمان، حائری‌زاده، مُشار، دکتر بقائی، احمد ملکی، اخگر و ...) به سبب مخالفت با لایحهٔ اختیارات مطلقه و تمدید آن، در صف مخالفان جدّی مصدّق قرار گرفتند.

۱ـ پوریا، کارنامهٔ مصدّق و حزب توده، ص ۴۲۷

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

خلیل ملکی؛ اندیشمند تنها

خلیل ملکی ـ اندیشمندترین و یکی از صدیق‌ترین و شریف‌ترین یاران مصدّق در انتقاد از سرسختی و عدم انعطاف مصدّق در مسئلهٔ نفت یادآور شده بود:

«رهبری زمانی واقع‌بین است که اولاً تابع احساسات نباشد، نیروهای فعّال و ذخیرهٔ خود را بتواند خوب حساب و برآورد کند و نیروهای رقیب یا دشمن را نیز آنطوری که هست، حساب کند و هیچ اقدام بی‌موردی که نتیجه‌اش حتماً شکست است، به عمل نیاورد.

ثانیاً: رهبری واقع‌بین باید تقاضاها و خواسته‌های خود را نیز نه مطابق آخرین و بالاترین آمال و آرزوهای خود، بلکه متناسب با نیروی خویش و نیروی دشمن در دستور روز قرار دهد... رهبری واقع‌بین در هدف و ایدئولوژی نباید سازشکار باشد، امّا در سیاست روز، «سازشکاری» برای رسیدن به قسمتی از هدف‌های اعلام شده نه تنها مجاز، بلکه ضروری است... بدور انداختن شعار «یا همه چیز یا هیچ چیز» ضروری است. (زیرا) دنیای ما، دنیای نسبی است، باید در مراحل چند به هدف نزدیک شویم... به امید ایده‌آل مطلق «همه چیز یا هیچ چیز»، همه چیز را از دست دادن اگر هم ارزش اخلاقی داشته باشد، ارزش سیاسی و اجتماعی ندارد».[1]

ملکی در روز ۳۱ تیر ماه ۱۳۳۲ ـ حدود یک ماه پیش از

۱ـ ملکی، نهضت ملی ایران و عدالت اجتماعی (مجموعه مقالات)، ص ۱۵۸-۱۵۹، ۱۷۵ و ۲۰۳

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

وقایع ۲۵ـ ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ـ در جلسه‌ای در خانهٔ مصدّق، شجاعانه و صمیمانه به مصدّق تأکید کرد:

ـ «آقای مصدّق! این راهی که شما می‌روید به جهنّم است، ولی ما تا جهنّم هم بدنبال شما خواهیم آمد!»[۱]

* * *

سخن خلیل ملکی و پیش‌بینی داهیانهٔ وی دربارهٔ جهنّمی که پیش روی دکتر مصدّق بود، تأمّل بیشتری را نسبت به شخصیّت و عقاید وی ضروری می‌سازد، چرا که بنظر می‌رسد مسئلهٔ دیروز ملکی، مسئلهٔ امروز ما نیز هست.

ملکی پس از انشعاب از حزب توده (۱۳۲۶) و تأسیس حزب زحمتکشان با همکاری دکتر مظفر بقائی (۱۳۳۰) و سپس تشکیل «نیروی سوم» (۱۳۳۱) بسان شریف‌ترین، آگاه‌ترین و یکی از صدیق‌ترین یاران مصدّق تا آخرین لحظات در کنار وی باقی ماند. در واقع اوّلین مقالات اصلی دربارهٔ ملّی شدن صنعت نفت ایران به قلم خلیل ملکی در روزنامهٔ «شاهد» منتشر شده بود، امّا او ـ با نجابت و فضیلتی استثنائی ـ هیچگاه، نه خود را «به رُخ» کشید و نه کوشید تا به «وجاهت ملّی» دست یابد.

انشعاب از حزب توده، باعث گردید تا در هجوم زرادخانهٔ عظیم تبلیغاتی حزب (با ده‌ها روزنامه و نشریه، رادیو پیک ایران،

---

۱ ـ ملکی، خاطرات سیاسی، با مقدمهٔ محمّد علی کاتوزیان، ص ۱۰۴؛ سنجابی، ص ۱۳۸

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

@NA_TA_MA

خلیل ملکی

کانال تخصصی ناگفته های تاریخ معاصر ایران

Sample output to test PDF Combine only

Scanned with CamScanner

رادیو سکو و ...) اندیشه‌های ملکی برای نسل‌های گذشته و حال، ناشناخته بماند و بقول ملکی:

«زجر و شکنجهٔ روحی که همرزمان سابق من [یعنی توده‌ای‌ها] بر من تحمیل کرده‌اند، خیلی کشندهٔ‌تر از شکنجه‌های جسمانی‌ست که (در زندان) به من داده‌اند و یا می‌توانند بدهند»[1] ... «من شخصاً ـ همواره ـ عبادت کرده‌ام که از بروتوس‌ها[2] از پشت خنجر بخورم».[3]

این کینه و نفرت رفقای حزب توده نسبت به ملکی چنان بود که به روایت دکتر مهرداد بهار: رفقای حزبی اش نقشهٔ قتل ملکی را در زندان فلک الافلاک کشیده بودند[4]. در تجربهٔ این رنج‌ها و شکنج‌ها بود که خلیل ملکی همواره زمزمه می‌کرد:

ـ «از بس که مردمکِ دیده، دیده مردم بد
کنون به مردمکِ دیده، سوءظن دارم»

به جرأت می‌توان گفت که ملکی بزرگترین متفکری است که در «حمّام فین سیاست ایران» توسط دلاکان حزب توده، رگ زده شد. بنابراین: اشاره‌ای کوتاه به شخصیّت و اندیشه‌های ملکی، هم ادای دینی است به این اندیشمندِ تنها، و هم فرصتی است برای

---

۱ ـ نامه‌های خلیل ملکی، به کوشش امیر پیشداد و محمدعلی همایون کاتوزیان، ص ۵۰۸-۵۰۹

۲ ـ بروتوس (Brutus): سیاستمدار رومی و از نزدیکان قیصر (ژول سزار) که در توطئهٔ قتل او شرکت کرد و از پشت به او خنجر زد، وقتی قیصر او را در میان قاتلان خود دید از دفاع دست برداشت و فریاد کرد: «تو هم، پسرم؟!»

۳ ـ نامه‌ها، ص ۱۲۶

۴ ـ نامه‌ها، ص ۶۹

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

یادآوری برخی عقاید او، با این تأکید که در آن شرایط دشوار سیاسی و محدودیت‌های تاریخی، ملکی هرچند نتوانست بطور کامل از تعلّقات و تصوّرات مارکسیستی خود بگسلد، امّا بی‌تردید، عقاید و افکار او، زمینه‌ساز بسیاری از تجدیدنظرهای آینده در میان روشنفکران چپ ایران گردید. اینک که گرد و غبارهای حاصل از توهین‌ها، تکفیرها، پرونده‌سازی‌ها و دروغپردازی‌های حزب توده، فرونشسته، چهرهٔ اندیشمند، ایراندوست و آینده‌نگر خلیل ملکی را بهتر و روشن‌تر می‌توان دید.

«

مهم‌ترین ویژگی‌های خلیل ملکی عبارت بودند از: استقلال اندیشه، عقلانیّت، ایراندوستی، اصلاح‌طلبی، ادب سیاسی، فرهنگ بحث و گفتگو، شجاعت و شرافت اخلاقی، و این‌ها، در یک «جامعهٔ توده‌وار» (Société de Masse) ـ که توده‌ها قدرت اندیشیدن ندارند و «رهبر» یا «حزب پیشتاز» به جای آنان فکر می‌کند و عصبیّت و هیجان و عاطفه و احساسات، عقل و اندیشهٔ سالم را مضروب می‌کند و «سیاست» را ـ عموماً ـ با «سیّاسی» (حیله و نیرنگ) یکی می‌دانند ـ بسیار خطرناک و ناخوشایند بود، هم از این روست که خلیل ملکی در طول زندگی سیاسی خویش نه به «کام» رسید و نه به «نان» زیرا که بقول همراه و همرزم اولیّه‌اش، نادر نادرپور:

«ما، نان به نرخ خونِ جگر خوردیم
زیرا که نرخ روز، ندانستیم»

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

چنانکه در جای دیگری نیز گفته‌ایم[۱] : در تاریخ معاصر ایران فقط ۲ یا ۳ شخصیّت سیاسی را می‌توان شناخت که فضل فرهنگی را با فضیلت اخلاقی، با هم داشتند، اوّل: محمد علی فروغی و بعد: دکتر غلامحسین صدیقی و خلیل ملکی با این تفاوت که بقولی: «پیروزی ملکی پس از مرگش بود».[۲]

جریانی که به همّت ملکی از حزب توده انشعاب کرد، اساساً یک جریان فرهنگی بود که اعضاء شناخته شدهٔ آن عبارت بودند از: فریدون توللی، رسول پرویزی، جلال آل احمد، محمدعلی خُنجی، حسین ملک، ناصر وثوقی، هوشنگ ساعدلو، ابراهیم گلستان، نادر نادرپور، احمد آرام، که صادق هدایت نیز ـ گاه ـ در مباحثات آنان حضور داشت، این جریان فرهنگی، ابتداء با انتشار هفته‌نامهٔ «نیروی سوم» و سپس با نشر ماهنامهٔ «علم و زندگی» و بعد: «اندیشهٔ نو» (به سردبیری ناصر وثوقی) به تبلیغ و ترویج دیدگاه‌های خویش پرداخت، هر چند که در طول زمان، تنها خلیل ملکی بود که در عرصهٔ فعالیت‌های سیاسی ـ تئوریک باقی ماند. می‌توان گفت که «نیروی سوم» از نظر تئوریک، مهم‌ترین حزب و تنها مکتب فکری مستقل چپ در برابر حزب تودهٔ وابسته به شوروی بود.

در کنار کار سیاسی، دغدغهٔ اساسی خلیل ملکی ـ مانند محمدعلی فروغی ـ فرهنگسازی و مهندسی اجتماعی بود، هم از

---

۱ ـ برخی منظره‌ها...، ص ۵۷

۲ ـ نامه‌ها، ص ۲.

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

این روست که خلیل ملکی را ـ ابتداء ـ باید فرهنگساز و نظریه‌پرداز نامید تا یک سیاستمدار. خلیل ملکی به سه زبان فرانسه، آلمانی و انگلیسی تسلّط کامل داشت. او دارای حدود ۱۵ ترجمه و تألیف و صاحب صدها مقاله و تحلیل بود که از آن جمله می‌توان از ترجمه‌های زیر نام برد:

نقش شخصیّت در تاریخ (پلخانُف)، قهرمان تاریخ (سیدنی هوک)، انقلاب ناتمام (ایزاک دویچر)، فرهنگ اصطلاحات اجتماعی (توماس سوره)، کتاب سیاه گرسنگی (خوزه دو کاسترو)[1].

از مهم‌ترین ویژگی‌های خلیل ملکی، صراحت کلام و عقلانیّت سیاسی او بود. ملکی ـ به قول خود ـ «ملاحظات خود را بدون پرده‌پوشی و با صراحتِ خاصّ «ترک‌های آذربایجانی» اعلام می‌کرد».[2] دربارهٔ عقلانیّت سیاسی ـ با طنزی که گویا ناظر بر دکتر مصدّق است ـ می‌گوید:

> ـ «من برای سیاستمدار، همواره عقل سالم بشری ـ نه راضی کردن همه و نه فریفته بودن نسبت به عوام ـ را ملاک و معیار دانسته‌ام».[3]

۱ـ برای آگاهی از اندیشه‌های اجتماعی ـ سیاسی ملکی نگاه کنید به مجموعهٔ مقالات و اندیشه‌های او در: نهضت ملّی ایران و عدالت اجتماعی، گزینش و ویرایش عبدالله برهان، نشر مرکز، تهران، ۱۳۷۷؛ برخورد عقاید و آراء، با ویرایش و مقدمهٔ محمّد علی همایون کاتوزیان و امیر پیشداد، نشر مرکز، تهران، ۱۳۷٤؛ نامه‌های خلیل ملکی، به کوشش امیر پیشداد و محمّد علی همایون کاتوزیان، نشر مرکز، تهران، ۱۳۸۱

۲ ـ نامه‌ها، ص ۲۳۰

۳ ـ نامه‌ها، ص ۲۳۰

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

این سخن ملکی، یادآورِ سخن «کارل پوپر» است که در روایت از سقراط می‌گوید: «سیاستمدار یا دولتمند باید خِرَدمند باشد. منظور اینست که سیاستمدار باید به نادانی‌اش آگاه باشد زیرا مسئولیّت سنگینی بر عهده دارد. این مسئولیّت باید او را به درک قاصر بودن فهم وی و بنابراین: به فروتنی رهنمون شود».

آن عقلانیّت سیاسی و صراحت گفتار و رفتار، باعث می‌شد تا خلیل ملکی - بدور از تقیّه‌ها و مصلحت‌جوئی‌ها و عوامفریبی‌های رایج روشنفکران و رهبران سیاسی آن دوران، خطر کند و از مسائلی سخن بگوید که بقول نیما: «آب در خوابگهٔ مورچگان ریخته بود». با چنان عقلانیّت سیاسی و دلیری رفتار بود که او حتّی به ملاقات شاه رفت.

برخی عقاید و عملکردهای سیاسی خلیل ملکی را مرور می‌کنیم:

دربارهٔ امپریالیسم آمریکا

از نامهٔ ۲۹ دسامبر ۱۹۶۳:

«... آنچه در کنگرهٔ [جامعهٔ سوسیالیست‌های ایران در اروپا] تصویب شده و از مقاله‌ای در شمارهٔ اوّل سوسیالیسمِ ماهانه انتخاب شده که «امپریالیسم آمریکا، دشمن شمارهٔ یک ملّت‌هاست» به نظر من شعار پوچ، تهی و خالی از معناست. همین «دشمن شمارهٔ یک ملّت‌ها» در ایران با زور و فشار سعی کرد که جبههٔ ملّی [دوّم] را جانشین رژیم شاه کند و آنچه در قدرت داشت به شاه فشار آورد.

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

اگر جبههٔ ملّی [دوّم] موفّق نشد، تقصیر آن «دشمن شمارهٔ یک» نبود، آزادی‌های نسبی اخیر ایران و تغییر و تحولات در املاک بزرگ [اصلاحات ارضی] همه در تحت فشار «دشمن شمارهٔ یک» است. آنها [امپریالیست‌ها] مدت‌ها از شاه مأیوس شدند، در به در می‌گشتند تا نیروی جانشینی پیدا کنند. تفرقه و تشتّت، مانع این بود که آلترناتیو پیدا شود و جانشین رژیم گردد. اگر منظور [از امپریالیسم] انحصارات نفت و غیره باشد، البته، موضوع دیگری است. آن هم راهش، فحش دادن نیست».[1]

دربارهٔ روشنفکران و جلال آل احمد

اوّل اردیبهشت ۱۳٤٤

«اخیراً جلال آل احمد کتابی نوشته که پیش از چاپ، من آن را خواندم. او هم عین این اشتباه را [کرده] که «فکر» روشنفکر باید «روشن» باشد، علاوه بر آن، آل احمد تصوّر کرده است که اگر روشنفکر خود را در خدمت فئودال یا بورژوازی و یا استعمار و خلاصه در خدمت هیأت حاکمه قرار داد [دیگر] روشنفکر نیست. باید توجه داشت که قشر روشنفکر طبقهٔ خاصی نیست، روشنفکران - یعنی انتلکتوئل‌ها - در خدمت طبقات مختلف‌اند. در تمام قرن نوزدهم، بخش بزرگی از روشنفکران و هنرمندان در خدمت بورژوازی بوده‌اند و هنوز هم هستند... موضوع روشنفکر بودن

۱ - نامه‌ها، ص ۱٦۳-۱٦٤

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

مربوط به چگونگی فکر او ـ که متّرقی یا غیرمتّرقی باشد ـ نیست. روشنفکر کسی است که با نیروی فکر، کار می‌کند نه بازو... من به جلال توضیح دادم که روشنفکران رویهمرفته حالت روان‌شناسی خاص و مشترک دارند امّا ایدئولوژی مشترک ندارند. او [آل احمد] در توضیح [تعریف] روشنفکر دچار مشکلات عجیبی شده بود... ».[۱]

۲۰ مهرماه ۱۳٤۷

«... غرب‌زدگی آل احمد یک سوءتفاهم عجیبی راه انداخته که گویا غرب، یکپارچه است و جنبهٔ طبقاتی ندارد و هر چه در غرب می‌گذرد بیماری مربوط به سرمایه‌داری و امپریالیسم است و از هر آنچه غربی است باید احتراز داشت».[۲]

«آل احمد که از مُرَدّه (مُریدان) خاصّ خمینی شده بود، امسال به مکه مشرّف شد، این مسافرت در حقیقت [برای او] شفابخش بوده».[۳]

در بارهٔ دکتر مصدّق

از نامهٔ ۱۸ اردیبهشت ۱۳٤٦ خطاب به یکی از رهبران جامعهٔ سوسیالیست‌های ایرانی در اروپا:

۱ـ نامه‌ها، صص ۳۰۸ـ۳۰۹

۲ ـ نامه‌ها، ص ٤۵۰

۳ـ نامه‌ها، صص ۲۱٤ـ۲۱۵. آل احمد در این سفر در نامه‌ای به آیت‌الله خمینی ـ به سال ۱۳٤۳ـ خود را «فقیر گوش‌بزنگ و بفرمان و فرمانبردار» نامیده بود. میرفطروس، ملاحظاتی در تاریخ ایران، ص ۱۰٦

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

«انتقادی که دارم مربوط به این است که از دکتر مصدّق بُتی ساخته می‌شود و اشتباهات اساسی او را به احزاب نسبت می‌دهید که گویا ـ بمناسبت ضعف ایدئولوژیک احزاب طرفدار جبههٔ ملّی بوده که مصدّق موفّق نشده است. البتّه موضوع، مفصّل است و در این جا نمی‌توان [آن را به تفصیل] طرح کرد. بطور خلاصه و در حقیقت [این نامه] اعلام عقیده و تذکر بعضی از واقعیّات [است]:

۱ـ دکتر مصدّق به احزاب عقیده نداشت و حتّی خود را مافوق جبههٔ ملّی و احزاب اعلام کرده بود و موقع انتخابات [دورهٔ هفدهم مجلس شورای ملّی] موجب شد، که جبههٔ ملّی بکلّی تعطیل گردید، و پس از آن، من اصطلاح «نهضت ملّی» را جانشین «جبههٔ ملّی» ـ که دیگر نبود ـ کردم. در مجلس [هفدهم] نیز دیگر فراکسیون جبههٔ ملّی نبود، بلکه فراکسیون نهضت ملّی بود. با وجود تذکرات مستمرّ و دائمی‌من، [مصدّق] به حزب و حزب بزرگ عقیده نداشت. فقط بعد از [حوادث] ۹ اسفند توانستم او را متقاعد کنم، امّا متأسّفانه به مناسبات دیگر، کار از کار گذشته بود.

۲ـ صحیح است که حزب استالینی توده، کارشکنی می‌کرد، امّا صحیح‌تر، اصطلاحی است که عامّهٔ مردم آن را اختراع کردند: «تودهٔ نفتی»ـ یعنی ترکیب سیاست انگلیس و حزب توده ـ کارشکنی می‌کرد، و این ضعف ایدئولوژیک ما نبود که موجب شکست شد، ضعف ایدئولوژیک دکتر مصدّق و تمام رهبران نهضت ملّی بود که از کارشکنی‌های حزب توده ـ نفتی سر درنیاوردند و آلت دست انگلیس‌ها گردیدند و ما را ـ که از

کارشکنی‌های حزب توده پرده برمی‌داشتیم ـ اغلب تخطئه کردند.

۳ـ ۲۸ مرداد [۳۲] اجتناب‌پذیر بود. عدم آگاهی رهبری [مصدّق] موجب شکست شد. این موضوعی نیست که پس از گذشت زمان گفته باشیم. در آن زمان هم، شرایط و عوامل شکست را برشمردیم و هم عوامل پیروزی را پیشنهاد کردیم. اسناد و مدارک و شواهد زیاد هست که حزب زحمتکشان (نیروی سوّم) عوامل پیروزی را برشمرده و پیشنهاد کرده، هم در روزنامه [نیروی سوّم] و هم بیشتر بطور شفاهی به خود دکتر مصدّق اعلام کردیم. امّا ضعف ایدئولوژیک او و عدم آشنایی او بر سیاست جهانی روز، موجب شکست گردید.[۱]

در بارهٔ جبههٔ ملّی

از نامهٔ بدون تاریخ (شاید در اواخر مارس یا آوریل ۱۹۶۳)

«... جبههٔ ملّی [دوّم] به فرض رسیدن به قدرت، چه کار خواهد کرد؟ یکی از اعضاء شورای مرکزی جبههٔ ملّی [دوّم] به من گفت: این هیأت حاکمه، احمق است، اگر حکومت را خودشان به دست ما بسپارند، در مدت دو روز، اختلاف و نفاق را به جائی می‌رسانیم که ناچار از بین می‌رویم... رهبران جبههٔ ملّی [دوّم] حتّی در سطح قرن نوزدهم نیز نیستند».[۲]

---

۱ ـ نامه‌ها، ص ٤١٤ـ٤١٥

۲ ـ نامه‌ها، ص ۱۲۲ و ۱۲۵

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

دربارهٔ اصلاحات اجتماعی شاه

خلیل ملکی بخاطر واقع‌بینی و خصلت اصلاح‌طلبی خود، بحث و مذاکره و گفتگو را بهترین شیوه برای حلّ مسائل و مشکلات سیاسی جامعه می‌دانست و لذا، در عصری که بسیاری از رهبران سیاسی و روشنفکران ایران، مبارزهٔ مسلّحانه را «تنها ره رهائی» می‌دانستند، ملکی تأکید می‌کرد: «ما تئوری مبارزه» [قهرآمیز] را بطور کورکورانه و جامد در شرایط و اوضاع و احوال خاصّ جامعهٔ ایران، قابل انطباق نمی‌دانیم... با این واقع‌بینی و خصلت اصلاح‌طلبی بود که خلیل ملکی دربارهٔ اصلاحات ارضی و اجتماعی شاه معتقد بود:

> «هر چند که بارها نوشته‌ام، باز تکرار می‌کنم که تئوری اجتماعی شاه ایران راجع به تحوّل، مترقّی است، هر چند کافی نیست. اگر مجریان و طرّاحان برنامهٔ تحوّل، ایمان به آن ندارند، مسئله‌ای است جداگانه، بخصوص ملّی کردن آب، همواره یکی از هدف‌های ما بوده است»[1].

دیدار ملکی باشاه

چنانکه دیدیم، خلیل ملکی معتقد بود که «رهبری واقع‌بین، در هدف و ایدئولوژی نباید سازشکار باشد، امّا در سیاست روز، «سازشکاری» برای رسیدن به قسمتی از هدف‌های اعلام شده نه تنها مُجاز، بلکه ضروری است...»

۱ـ نامه‌ها، ص ٤١٤، نامهٔ ۱۸ اردیبهشت ۱۳٤٦.

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

با چنان درک مدرن و واقع بینانه از سیاست بود که برای پشت سر گذاشتن ۲۸ مرداد ۳۲ و با نگاه به آینده جهت سازندگی و آشتی ملّی، در سال ۱۳۳۹ ملکی دعوت شاه را جهت دیدار و گفتگو پذیرفت و بسان یک متفکّر آزاده و مستقل، کوشید تا نظرات و پیشنهادات خویش را به شاه ارائه دهد:

ـ «... اگر اعلیحضرت انتظار دارند من هم مانند درباریان هر چه را فرمودید تأیید کنم، مسئلهٔ دیگریست، امّا اگر اعلیحضرت مایل هستند از واقعیات موجود اجتماعی ـ آن طور که هست نه آن طور که مورد پسند است ـ اطلاع حاصل کنند، آنچه که من عرض می‌کنم صحیح است»...

این را انصاف می‌دهم که در تمام مواردی که من مقاومت کردم و توضیح دادم بالاخره [شاه] قانع شدند! دربارهٔ رفراندوم و دکتر صدیقی و دفاع من از ایشان، قریب یک ساعت بحث شد و متقاعد شدند که صلاح شخص ایشان نیز زیاد کردن شکاف ناشی از ۲۸ مرداد نیست بلکه پُر کردن آنست. بالاخره ایشان سفارشی را به توسط من به سران جبههٔ ملّی دادند. او [شاه] می‌گفت: برای من چه فرق می‌کند که عمرو یا زید باشد، من هر نوع اختیارات قانونی دارم و حال که مردم صالح‌ها و سنجابی‌ها را می‌خواهند، من حرفی ندارم. او [شاه] می‌گفت: من از آنها فقط دو اطمینان می‌خواهم. اولاً وضع خود را رسماً نسبت به احترام به قانون اساسی (که منظور ایشان احترام به مقام سلطنت بود) اعلام کنند؛ ثانیاً وضع خود را نسبت به حزب توده مشخص سازند. بعد گفت: البته مطلب سومی هم هست که اختلافی در آن نخواهد بود و آن رشد اقتصادی

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

است که لازمهٔ استقلال کشور است. او تأکید کرد در صورتی که این دو مطلب روشن شود برای من صالح‌ها با دیگران فرق ندارند»[۱].

خلیل ملکی سپس از موضع رهبران جبههٔ ملّی می‌نویسد که یادآور موضع‌گیری‌های رهبران این جبهه در آستانهٔ انقلاب ۵۷ است:

«من این مطلب را به آقایان [جبههٔ ملّی] اطلاع دادم، ولی در آن روزها بازار منفی بافی مطلق رواج داشت و رهبران نهضت، مانند موارد گذشته، حتی عوام فریب هم نبودند بلکه فریفتهٔ تمام و کمال عوام بودند. متأسفانه سران جبههٔ ملّی، در عمل، نشان دادند که مردانی نیستند که در جریان‌های سیاسی آگاهانه دخالت کنند و با تدبیر و موقع‌شناسی از فرصت‌ها استفاده کنند. آنها نشان دادند که هدفشان محبوب‌القلوب بودن صرف است نه اقدام و خدمت اجتماعی که محبوبیّت تاریخی بیاورد. آنان در سنگر راحتِ منفی‌بافی موضع گرفتند.

در آن زمان که هیأت حاکمه سخت متزلزل بود و همه گونه امتیاز را به نفع نهضت ملّی می‌شد گرفت، اعلام کردن دو کلمه دربارهٔ قانون اساسی و حزب توده می‌توانست وضع نهضت را از جنبهٔ داخلی و خارجی مشخّص و روشن سازد. ولی رهبران این دو موضوع را مسکوت گذاردند تا آن که سرانجام خود تبدیل به مدافع قانون اساسی و سلطنت مشروطه گشتند و به مناسبت تهمت‌هائی که از طرف سازمان امنیّت به آنان زده می‌شد مجبور شدند بارها بر علیه حزب توده و رادیوهای وابسته به شوروی اعلامیه بدهند. حال آنکه اگر از اول وضع را

۱ـ نامه‌ها، ص۷۸

روشن کرده بودند مجبور به چنین دنباله‌روی‌هائی نمی‌شدند. بهر صورت اگر درست عمل شده بود، ممکن بود جبههٔ ملّی به جای دکتر امینی روی کار بیاید ولی چنین نشد. در دورهٔ حکومت دکتر امینی نیز فرصت نوع دیگری وجود داشت و میان هیأت حاکمه شکاف افتاده بود و به آسانی می‌شد پس از امینی حکومت ملّی تشکیل داد، اما رهبران جبهه با اشتباه‌کاری‌های حیرت‌انگیز این فرصت را نیز از دست دادند ... »[1]

دربارهٔ شورش ۱۵ خرداد ۱۳٤۲ خمینی

۱٦ نوامبر ۱۹٦۳ = ۲۵ آبان ۱۳٤۲

«... تلقّی و ارزیابی من از اوضاع اجتماعی و سیاسی ایران تا حدودی با مال شما فرق دارد و حتّی در مواردی با [ارزیابی] رفقای تهران نیز فرق پیدا کرده، یعنی آنها، حادثهٔ پانزدهم خرداد [۱۳٤۲] را نوعی تفسیر می‌کنند که به نظر من، تصوّر واهی است».[2]

۱۳ دسامبر ۱۹٦۳ = ۲۲ آذر ۱۳٤۲

«... پس از ۱۵ خرداد [۱۳٤۲] هیچ تازه‌ای مهم، پیش نیامده. تفسیر اوضاع ۱۵ خرداد به نظر من، همان است که من کرده بودم. رفقای تهران نیز کم کم دارند به همان نتیجه می‌رسند».[3]

۱ـ نامه‌ها، صص ۷۸-۷۹
۲ـ نامه‌ها، ص ۱۳۹
۳ـ نامه‌ها ص ۱۵۲

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

آوریل ۱۹۶۳= فروردین ۱۳۴۲

خطاب به «جامعهٔ سوسیالیست‌های ایران در اروپا»

«... این که نوشته‌اید: در ایران جنبش‌های انقلابی را به مناسبت حُسن روابط [ایران و شوروی] در هم خواهند کوبید، باید به عرضتان برسانم که در نتیجهٔ ندانم‌کاری‌های جبههٔ ملّی [دوّم] و دنباله‌روی ما و شما از آنها، متأسفانه جنبش انقلابی‌ای در ایران باقی نمانده است تا کوبیده شود. در ایران، فعلاً یک جنبش واقعی ارتجاعی وجود دارد که به اصلاحات نیم بند کنونی نیز عقیده ندارد و لئودال‌ها و برخی از روحانیون واپس‌گرا، آن [جنبش] را بوجود آورده‌اند و می‌خواهند رژیم شاه را وادار به تجدید نظر دربارهٔ اصلاحات نیم بند (که چیزی بیشتر از ریشخند است) کنند[1] و متأسفانه جبههٔ ملّی [دوّم] نیز از این جنبش ارتجاعی جانبداری می‌کند، در حالی که مانند گذشته، این جبههٔ ملّی نخواهد بود که از این همکاری بهره‌برداری کند، بلکه ارتجاعیون خواهند بود که با آلت کردن جبههٔ ملّی [دوّم] از اوضاع بهره‌برداری خواهند کرد.»[2]

* *

گاهی فکر می‌کنم که چه جان‌هائی! چه جان‌های شیفته و شیدائی در حریق حزب توده سوختند و خاکستر شدند: مرتضی

۱ـ اشارهٔ ملکی به این واقعیت است که در آن زمان، عموم رهبران و روشنفکران ایران، اصلاحات ارضی و اجتماعی شاه را به ریشخند و مسخره گرفته بودند.

۲ـ نامه‌ها، ص ۱۱۶

Sample output to test PDF Combine only

Scanned with CamScanner

کیوان، عبدالحسین نوشین، لورِتا، خلیل ملکی و بسیاران دیگر...
پس طبیعی است که در شرح حال و زندگی آنان بتوان سخن ابوالفضل بیهقی را بیاد آورد و: «قلم را، لختی بر وی بگریانم».[۱]

خلیل ملکی و عبدالحسین نوشین پروردهٔ جنبش مشروطیت و بالیدهٔ تجدّد نوپای ایران بودند، از این رو، پائی در فرهنگ کهنسال ایران و پای دیگری در عرصهٔ فرهنگ مدرن اروپا داشتند. مؤلفه‌های دیگری نیز ـ البتّه ـ سرشت و سرنوشت مشترک خلیل ملکی و عبدالحسین نوشین را رقم زده بودند. از جمله: هر دو در کودکی پدر را از دست داده بودند. هر دو جزو نخستین گروه دانشجویانی بودند که توسط رضاشاه به اروپا اعزام شده بودند (خلیل ملکی برای تحصیل علم به آلمان رفت و عبدالحسین نوشین برای هنر تئاتر به فرانسه). هر دو با اندیشه و آرمانی انسانی به حزب توده پیوستند و به عنوان «اصلاح‌طلبان» کوشیدند تا رهبری حزب توده را از فساد و وابستگی و اطاعت کورکورانه برهانند[۲]. هر دو، روابط صمیمانه‌ای با صادق هدایت داشتند. هر دو از نجابت و فضیلت اخلاقی خاصی برخوردار بودند. هر دو پایه‌گذار مکتب نویسنی در ایران بودند: نوشین، پایه گذار تئاتر مدرن ایران[۳] و خلیل ملکی، پایه گذار چپ

۱ـ تاریخ بیهقی، به تصحیح علی‌اکبر فیاض، ص ۷۹۵.
۲ـ ملکی، خاطرات سیاسی، صص۳۳۹-۳۴۰
۳ـ در این باره نگاه کنید به: مقالات بزرگ علوی: «نوشین در تبعید»، ماهنامهٔ کاوه، شمارهٔ ۸۷ مونیخ، آلمان، پائیز ۱۳۷۸، صص۸۴-۹۱؛ هوشنگ اتحاد: پژوهشگران معاصر ایران (صادق هدایت)، صص ۶۰۸-۶۲۳ . دربارهٔ

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

مستقل، ملّی و مدرن[1]. هر دو، نسلی از هنرمندان و نویسندگان برجسته را پرورش دادند: نوشین به همراه همسرش لورتا هایراپتیان[2]، هنرمندانی مانند محمّدعلی جعفری، عزّت‌الله انتظامی،

لورتاهایراپتیان (همسر نوشین) و نقش خلاّق او در تئاتر نوین ایران، متأسفانه، تحقیق مستقلی در دست نیست. لورتا در سال ۱۲۹۰ خورشیدی در تهران چشم به جهان گشود. او اولین زنی است که با وجود محدودیت‌های اجتماعی آن زمان بطور حرفه‌ای پا به صحنهٔ تئاتر گذاشت. او ـ به همراه عبدالحسین نوشین ـ در نمایشنامه‌های مشهوری مانند: توپاز (مارسل پانیول)، ولپن (جانسون)، پرندهٔ آبی (مترلینگ)، اتللو (شکسپیر) رُزماری (برکلی)، در اعماق (گورکی)، اوژنی گرانده (بالزاک) و... شرکت داشت.

در ۱۳ مهرماه ۱۳۱۳ (در زمان رضاشاه) به هنگام برگزاری کنگرهٔ «هزارهٔ فردوسی»، سه تابلو (بر اساس داستان‌های «رودابه و زال»، «رستم و قباد» و «رستم و تهمینه») به کارگردانی نوشین و بازی هنرمندانهٔ لورتا به صحنه رفت که مورد توجّه و تشویق خاورشناسان قرار گرفت بطوریکه موفّق به دریافت مدال مخصوص جشنواره گردید.

۱ـ در این باره نگاه کنید به مقدّمهٔ مفصّل محمّد علی همایون کاتوزیان بر کتاب خاطرات سیاسی خلیل ملکی، صص ۱۷۵-۲۳۷.

۲ـ لورتا پس از بازگشت از مهاجرت جانکاه شوروی به ایران، در چند فیلم مهم، نقش‌آفرین بود که عبارت بودند از: شب اعدام (داود ملاّپور)، معرکه (روبیک رادوریان)، باشرف‌ها (قدرت‌الله بزرگی) و اسرار گنج درهٔ جنّی (ابراهیم گلستان).

لورتا به زبان‌های ارمنی، روسی و فرانسه تسلّط داشت و با زبان آلمانی نیز آشنا بود. بعد از انقلاب اسلامی، او ـ بلافاصله ـ به اتریش مهاجرت کرد و سرانجام در هشتم فروردین ۱۳۷۷ در کنار تنها یادگار عبدالحسین نوشین (کاوه) در شهر وین چشم از جهان فروبست. در بارهٔ زندگی و کارنامهٔ هنری لرتا نگاه کنید به: دانشنامهٔ ایرانیان ارمنی، به کوشش ژانت. د. لازاریان، صص ۴۳۱ ـ ۴۳۲؛ محمّد عاصمی (کاوهٔ پروین): «نگاهی به زندگی و کارنامهٔ هنری بانو لرتا»، کاوه، شمارهٔ ۸۷، پائیز ۱۳۷۸، صص ۹۲-۹۷.

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

(از راست به چپ : هدایت ، بزرگ علوی ، نوشین و لورتا)

کانال تخصصی ناگفته های تاریخ معاصر ایران

Sample output to test PDF Combine only

Scanned with CamScanner

نصرت کریمی، توران مهرتاش مهین و مصطفی اسکوئی، ایزن و محمّد عاضمی‌را پرورش داد، و خلیل ملکی، نویسندگانی چون محمّدعلی همایون کاتوزیان، داریوش آشوری، هوشنگ ساعدلو و هوشنگ وزیری را...، هر دو با وجود غنای فرهنگی، در سراسر زندگی خویش در تنگدستی و فقر زیستند، و سرانجام: هر دو به گونه‌ای متفاوت ـ در جریق حزب توده سوختند: عبدالحسین نوشین؛ در غربتِ غریبِ مهاجرت (در تنهائی بیمارستانی در مسکو)، و خلیل ملکی؛ در طوفانِ تهمت‌های حزب توده، در عُزلت و انزوای وطن:

«کاشفان فروتنِ شوکران
جویندگان شادی
در مِجری آتشفشان‌ها...
در برابر تُندَر می‌ایستند
خانه را روشن می‌کنند
و می‌میرند.»[1]

نامهٔ خلیل ملکی به عبدالحسین نوشین:

این نامه چند ماه پس از انشعابِ دی ماه ۱۳۲۶ از حزب توده، (اوایل سال ۱۳۲۷) نوشته شده است.

عبدالحسین نوشین که از دوستان نزدیک صادق هدایت بود با

۱ـ شاملو، احمد، مجموعه اشعار، ج ۲، صص ۱۰۷۲ـ۱۰۷۳

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

جمعی دیگر از روشنفکرانِ حزب توده به دیدن خلیل ملکی می‌رفتند و به او اصرار می‌کردند تا به حزب توده بپیوندد و برای اصلاحِ راه و روش رهبری آن حزب، آنان را یاری دهد. ملکی به دلیلِ رفتارهایی که از برخی رفقایش (که اکنون در دستگاه رهبری حزب توده بودند) در زندان «پنجاه و سه نفر» دیده بود، از این کار اکراه داشت، امّا بالاخره یک عامل عاطفی در ارتباط با نوشین سبب شد تا پیشنهاد او و دوستانش را بپذیرد و در حزب توده به آنان بپیوندد. بقولی[1]: روزی که خلیل ملکی برای دیدار نوشین به خانه‌اش رفته بود، دید که در آن اطاقک کوچک و محقّر چگونه لورتا، همسر نوشین، سعی می‌کرد تا کودک شیرخوارشان را آرام کند. تأثیر عاطفی دیدن این منظره سبب شد تا ملکی دعوت نوشین و دیگران را جهت پیوستن به حزب توده بپذیرد.

در حزب توده، عبدالحسین نوشین از اعضاء مهم و فعّالِ جناحِ اصلاح‌طلب و از جمله دوستان نزدیک و صمیمی ملکی بود. نوشین که مانند بعضی دیگر از اصلاح‌طلبان، انشعاب را صلاح نمی‌دانست با رضایت ملکی و دیگرِ انشعابیون، درحزب توده ماند، امّا فشارِ رهبری حزب برای محکوم کردن انشعاب و شخصِ ملکی، نوشین را نیز ناگزیر کرد تا علیرغم میل خود، با آنانِ همساز شود و اعلامیهٔ شدید و افتراءآمیز حزب توده علیه خلیل ملکی را امضا کند.

۱ـ نامه‌ها... مقدمهٔ امیر پیشداد و محمدعلی همایون کاتوزیان، ص ۲۰.

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

نامهٔ ملکی به نوشین، اندوه و افسردگی یک اندیشمند معتقد به اخلاق،را دربارهٔ عملِ ناروای یک دوست عزیز و هنرمند برجسته عیان می‌کند و در عین حال، صفـای بـاطن، ادب و عاطفـهٔ سرشارِ خلیل ملکی را آشکار می‌سازد[۱].

* * *

مهم‌ترین ویژگـی «جامعـهٔ تـوده‌وار» (Société de Masse)، فقدان طبقات و تشکّل‌های طبقـاتی اسـت. برخـلاف جامعـهٔ مدنـی (Société civile)، در «جامعـهٔ تـوده‌وار»، شکسـت‌ها و ناکامی‌هـا و اشتباهات خانمانسوز روشنفکران و رهبران سیاسی، جائی مندرج یـا متمرکز نیست. «کارنامه»ای نیسـت تـا ارائـه و ارزیابی گـردد، لـذا آگاهی‌های سیاسی ـ اجتماعی جامعه، سیّال یا غیرمتمرکز است. در واقع، «جامعهٔ توده‌وار» فاقد حافظهٔ تاریخی است.[۲]

در چنین شرایطی است که روشنفکران و رهبران سیاسی نیز ـ در پیوند با «توده‌ها» ـ زمینه‌سازِ قدرت خودکامگان و حکومت‌هـای جبّار می‌شوند. در واقع، پوپولیسم، فاشیسم و توتالیتاریسم محصول مشترک «توده‌ها» و روشنفکران است.

خلیل ملکی همواره از «روح توده‌ای»، از وجود یـک «تـودهٔ بی‌شـکل» نگـران بـود و آن را زمینه‌سـازِ حکومت‌هـای جبـّار می‌دانست. ملکی در نامهٔ اواخر مارس یا آوریل ۱۹٦۳، ضمن اشـاره

۱ـ برای متن کامل این نامه، نگاه کنید به: نامه‌ها...، صص ۲۰ـ۲٤

۲ـ میرفطروس، برخی منظره‌ها ...، ص۱٦٤

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

به شورش ۱۵ خرداد ۴۲، گونی که حلول آن «روح توده‌ای» در کالبد روشنفکران و رهبران سیاسی ایران و ظهور آیت‌الله خمینی در انقلاب سال ۵۷ را پیش‌بینی کرده بود:

«... در توده‌های بدون تشکّل (شکل؟)، یک «روح توده‌ای» به وجود می‌آید که قضاوت‌ها و اعمال آن «روح توده‌ای» با قضاوت و اعمال فرد فرد آنها متفاوت و احیاناً متناقض است. افراد باهوش و با قضاوت صحیح، در حین توده‌ای گردیدن، شخصیت خود را از دست داده و در توده، منحل شده و هرگونه شخصیت و قضاوت صحیح خود را از دست می‌دهند. در عصر حاضر، قدرت‌های توتالیتر بطور مصنوعی این «روح توده‌ای» را به وجود آورده و آن را در خدمت هدف‌ها و تبلیغات خود قرار داده‌اند... هرکس، وقتی در توده، منحل شود، یک احمق از آنها ساخته می‌شود...»[1]

تأمّلی در برخی واژگان و مفاهیم

یکی از ضعف‌های اساسی فرهنگ سیاسی ما، عدم دقّت در کاربُرد واژگان سیاسی است. از این رو، احزاب و سازمان‌های سیاسی ما ـ خودسرانه ـ به جعلِ تعریف یا شناسنامه برای کلمات و رویدادهائی پرداخته‌اند که با تعریف دقیق این کلمات در فرهنگ سیاسی غرب پیوندی ندارد، چرا که این واژگان، برخاسته از تکامل اجتماعی و ناشی از ساختار سیاسی خاصّی است که در فرهنگ

۱ـ نامه‌ها، صص ۱۲۰ و ۳۵۴.

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

سیاسی و تاریخ معاصر ما، منشاء و معنائی نداشته و ندارد، مانند «انقلاب بورژوا ـ دموکراتیک» برای انقلاب مشروطیّت و واژگانی چون: محافظه کار (Conservateur)، لیبرال (Libéral)، لیبرال ـ دموکرات (Libéral-Démocrate) و...

این جعل و تعریف خودسرانه، آشفتگی‌ها و زیان‌های جبران‌ناپذیری در بررسی تاریخ و درک فلسفهٔ سیاسی در ایران معاصر وارد آورده است، هم از این روست که پس از گذشت نیم قرن از سقوط دولت مصدّق در ۲۸ مرداد ۳۲ هنوز نیز رهبران سیاسی و روشنفکران ما نتوانسته‌اند به تفاهمی ـ حتّی نسبی ـ دربارهٔ کم و کیف این رویداد مهم نائل آیند. سلطهٔ رسوبات حزبی ـ ایدئولوژیک نیز بر این عدم تفاهم نسبی یا توافق ملّی دامن زده است.

واقعاً تأکید بر اهمیّت قانون و نظم و آزادی‌های فردی و پرهیز از کاربُرد زور و خشونت در اعتقاد محافظه‌کاران غربی و یا اعتقاد به آزادی عقاید و سودمندی آن برای جامعه و ضرورت مدارای دینی و بیزاری از قدرت خودسرانه و استبدادی در تفکر لیبرال غربی چه شباهت یا نسبتی با اندیشه‌ها و عملکردهای خودسرانه، استبدادی و قانون شکنانهٔ «محافظه‌کاران» و «لیبرال»های ما داشته و دارد؟

در پیوند با جریانات منجر به رویداد ۲۸ مرداد ۳۲ و سقوط دولت مصدّق نیز همین جعل و ابهام و آشفتگی مفاهیم حاکم است.

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

این امر، از جمله دربارهٔ فلسفهٔ سیاسی دکتر مصدّق (بعنوان یک «لیبرال ـ دموکرات») و نیز ـ خصوصاً ـ دربارهٔ معنا و مفهوم «کودتا» و تحمیل آن بر وقایع ۲۸ مرداد ۳۲، بچشم می‌خورد.

نکتهٔ دیگر در بررسی حوادث منجر به رویداد ۲۸ مرداد ۳۲ اینکه: در تحلیل مواضع شخصیت‌های سیاسی این دوران ـ که عموماً از یاران نزدیک مصدّق بودند ـ باید بین «مصالح ملّی» و «منافع شخصی» فرق گذاشت چرا که برخلاف داوری‌های سهل‌انگارانه و غالباً مُغرضانهٔ رایج، مواضع سیاسی و مخالفت‌های بعدی شخصیت‌هائی مانند حسین مکّی، دکتر مظفر بقائی، حائری‌زاده و... با مصدّق را ـ با هیچ «منافع شخصی» نمی‌توان توضیح داد زیرا که بیشتر این رهبران و شخصیت‌ها پس از ۲۸ مرداد ۳۲ دچار مضایق مالی و رنج و شکنج‌های فراوان گردیدند.

از این گذشته: مصدّق ـ خود ـ تا آخرین دقایق، دلبسته و در انتظار کمک‌های دولت آمریکا بود و تا شامگاه ۲۷ مرداد ۳۲ با هندرسون (سفیر آمریکا) روابط دوستانه داشت. بنابراین می‌توان گفت که با توجه به شکست مذاکرات نفت، بیماری، ضعف و پیری مصدّق و خصوصاً با قدرت‌نمائی روزافزون حزب توده و مماشات مصدّق با این حزب غیرقانونی و در نتیجه، ترس دولت آمریکا از «وحشت سرخ» و سلطهٔ کمونیست‌های وابسته به شوروی بر ایران، پس از یک روند دو ساله، دولت آمریکا در تغییر جهتی اساسی، کمک‌های خویش را به جای ارائه به دولت مصدّق، صرف کمک به

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

@NA_TA_MA

دکتر بقائی و مصدّق در سفر لاهه (خرداد ۱۳۳۱)

کانال تخصصی ناگفته های تاریخ معاصر ایران

Sample output to test PDF Combine only

Scanned with CamScanner

مخالفان وی نمود و... به عبارت دیگر: با توجّه به اهمیّت آمریکا بعنوان «فرشتهٔ آزادی» و «بهترین دوست ایران» در دیدگاه مصدّق، حسین فاطمی، بقائی، مکّی و دیگران، می‌توان گفت که اختلاف اساسی حسین مکّی، بقائی، حائری‌زاده و دیگران با مصدّق در واقع اختلاف در تلقّی آنان از «منافع ملّی»، شیوهٔ برخورد با حزب توده و اختلاف برای تحقّق «ممکنات» در مذاکرات مربوط به نفت بود.

همچنین در بیشتر تحقیقات موجود دربارهٔ سقوط دولت مصدّق، نام واقعی عملیّات سازمان سیا ـ به عمد یا غیرعمد ـ بطور ناقص، AJAX ذکر شده و هدف اساسی این طرح را مخدوش ساخته اند، در حالیکه نام واقعی و کامل این طرح ـ چنانکه در اسناد سازمان سیا آمده ـ T.P.AJAX می‌باشد. پیشوند «T.P» اشارهٔ اختصاری به حزب توده (Tudeh Party) و AJAX نیز نام رایج یک مادهٔ پاک کنندهٔ خانگی بود که هنوز نیز رایج است. بدین‌ترتیب: با توجّه به فضای جنگ سرد، هدف اساسی طرح سازمان سیا (T.P.AJAX) «پاکسازی ایران از حزب توده» بود!

صداها و سوداهای پنهان!

دکتر مصدّق ـ بعنوان یکی از بازماندگان خاندان قاجار ـ هیچگاه رضاشاه را بخاطر نقش قاطع او در انقراض سلسلهٔ بی‌لیاقت قاجارها، نبخشیده بود. مصدّق اعتقاد داشت که «سلسلهٔ پهلوی

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

مخلوق سیاست انگلیس است»[۱] و لذا از آغاز تا پایان پادشاهی رضاشاه ـ و سپس محمّد رضا شاه ـ مصدّق بعنوان یک «سیاستمدار همیشه مخالف» باقی ماند.[۲]

هندرسون که با مصدّق روابط دوستانه و صمیمانه داشت، ضمن گزارش ۱۰ مارس ۱۹۵۳ = ۱۹ اسفند ۱۳۳۱، دربارهٔ مصدّق می‌نویسد:

«مصدّق ـ اساساً ـ آدم منفی بافی است که در تمام دوران حیات سیاسی خود، جز اقدامات منفی و دادن شعار، کار دیگری نکرده و در دورهٔ نخست‌وزیری خود نیز، اقدام سازنده‌ای انجام نداده است. کوشش برای تحلیل أعمال و اقدامات او بر پایهٔ عقل و منطق، امکان‌پذیر نیست. او در هر قدم که با شکست مواجه شود، بدنبال دشمن تازه‌ای می‌گردد تا مسئولیت شکست خویش را بر گردن وی اندازد».

در تمامت این دوران، نه فرزانگی سیاسی کسانی مانند محمّد علی فروغی برای مصدّق، جلوه و جذبه‌ای داشت و نه فرهیختگی فرهنگی آنان در حمایت از اصلاحات اجتماعی رضاشاه برای پی‌ریزی مهندسی اجتماعی جهتِ خارج کردنِ ایران از قرون وسطای تاریخ خویش.

مصدّق در سراسر دوران رضا شاه و محمّد رضا شاه بعنوان

۱ـ خاطرات و تأمّلات، ص ۳۴۳

۲ـ برای نمونه‌هائی از مخالفت‌های دکتر مصدّق در این دوران نگاه کنید به: متینی، صص ۸۵ـ۱۱۱

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

یک منتقد شجاع و شریف درخشید. امّا آن زمان که بعنوان سخنگوی خواست‌ها و آرزوهای یک ملّت، محبوب‌ترین و مقتدرترین شخصیّت سیاسی ایران گردید، در اسارت «وجاهت ملّی» و یا در حصار محدودیّت‌های تاریخی و سود و سوداهای سیاسی، نتوانست آنچنان را که او «آزادی»، «رفاه ملّی»، «ترقّی و توسعه» و «حکومت قانون» می‌نامید، تحقّق بخشد و لذا کوشید تا در یک شرایط هیجانی، جامعهٔ ایران را از بحرانی به بحرانی دیگر و از عصبیّتی به عصبیّتی دیگر پرتاب کند، و این ـ چنانکه گفته‌ایم ـ یکی از مشخصه‌های رهبران پوپولیست در «جامعهٔ توده وار» (Société de Masse) است.

بطوری که گفته‌ایم: با شورش ۳۰ تیر ۱۳۳۱ و بازگشت مصدّق به حکومت، باد قدرت مطلقه بر پرچم دولت مصدّق وزید و او محبوب‌ترین و قدرتمندترین شخصیّت سیاسی زمان شده بود آنچنانکه بقول صاحب‌نظران: «از سال ۱۳۰٤ به این سو، هرگز نخست‌وزیر، چنین مقتدر و شاه، چنان بی‌قدرت نبود»[1]، در چنان شرایطی، مصدّق کوشید «تا تنور داغ است، عرصه را بر فتنه‌انگیزان تنگ گرداند»[2]. برخلاف کابینهٔ نخست مصدّق ـ که تنها اجرای ملّی شدن صنعت نفت و اصلاح قانون انتخابات را در نظر داشت ـ دولت جدید مصدّق با طرحی ۹ گانه، اصلاحات و تغییرات عمیق و

۱ـ آبراهامیان، ص۲٤۷، مقایسه کنید با: عظیمی، ص ۳۰

۲ـ موحّد، ج ۲، ص ۵۷۰

Sample output to test PDF Combine only

Scanned with CamScanner

گسترده‌ای را در تمام شئون اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، نظامی، قضائی، قانونی، مطبوعاتی و فرهنگی در دستور کار خود قرار داد و لذا مصدّق کوشید تا با کسب «اختیارات فوق‌العاده» به انجام برنامه‌های خویش اقدام کند[۱]. بی‌تردید، مصدّق در انجام این اصلاحات، حُسن نیّت داشت، امّا، تحقّق این اصلاحات با توجّه به شرایط سیاسی ـ اجتماعی حاکم و محدودیّت‌های تاریخی جامعهٔ ایران، دشوار یا غیرممکن بود. مصدّق که زمانی با اجازه دادن مجلس به دولت برای قانونگذاری و استقرار حکومت نظامی، مخالف بود[۲] و در ستایش از «دموکراسی حقیقی» می‌گفت: «ایجاد حکومت دموکراسی، یک راه بیش ندارد و آن، انتخابات آزاد است که جز [با] الغاء حکومت نظامی و عدم دخالت دولت به نفع یا به ضرر اشخاص، صورت‌پذیر نیست»[۳] اینک، ضمن مرعوب و منکوب ساختن نمایندگان مخالف مجلس و در فضائی از ارعاب و توهین و تهدید، با کسب اختیارات ۶ ماهه و سپس ۱ ساله و استقرار حکومت نظامی، به تحکیم قدرت و موقعیّت خود پرداخت و سپس، مبارزه با شاه و دربار را در صدر مبارزات سیاسی خویش قرار داد. مصدّق در این هنگام، دربار را «کانون تحریک و توطئه

۱ـ برای آگاهی از کَم و کیف این اختیارات و اصلاحات و بحث‌های مربوط به آنها، نگاه کنید به: کوهستانی، نشر نی، تهران، ۱۳۸۳

۲ـ نگاه کنید به: متینی، صص ۱۰۲-۱۰۶

۳ـ باختر امروز، ۸ دی‌ماه ۱۳۲۸، به نقل از: عظیمی، نگاه نو، شمارهٔ ۳۶، بهار ۱۳۷۷، ص ۹۳

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

علیه نهضت ملّی» می‌دانست، اعتقادی که با شعارها و نظرات حزب توده هماهنگ بود. با چنین اعتقادی، مصدّق ضمن بستن دفاتر شاهپورها و شاهدخت‌ها، مادر و خواهر شاه (اشرف) را نیز به خارج روانه کرده و معاونان خود در وزارت دفاع را از ارتباط مستقیم با شاه و دادن گزارش امور ارتش به او، منع نموده بود، اینک به توصیهٔ دکتر فاطمی به این نتیجه رسیده بود که «بایستی کاری کرد که شاه مجبور به مسافرت شود»[1].

هندرسون در گزارش ۱۰ مارس ۱۹۵۳ (۱۹ اسفند ۱۳۳۱) می‌نویسد:

> در تابستان گذشته [پس از ۳۰ تیر و برکناری قوام‌السلطنه]، مصدّق بر اساس شرایط خود، موقتاً با شاه آشتی نمود و قرار شد که شاه از او پشتیبانی نماید و مصدّق نیز در اختیارات شاه دخالتی نکند. برای مدتی، مصدّق این قول و قرار را به نفع خویش تلقّی و تعبیر می‌کرد که بر اساس آن، وی امیدوار بود که کنترل کامل بر همهٔ نیروهای ارتش و از جمله نیروهای پلیس و انتظامی‌را بدست آورد تا سپس، تمام اختیارات سیاسی و استقلال اقتصادی شاه را از وی سلب نماید... برنامهٔ اقدام علیه شاه، آنطور که پیش‌بینی می‌شد، پیشرفت نکرده و مصدّق با وجود ناامیدی آمیخته به خشم و باوجود کنترل نیروهای انتظامی و ارتباطات، از خود تردید و دودلی بیسابقه‌ای در اجرای کامل طرح‌هائی که قبلاً آغاز کرده بود، نشان می‌دهد.»[2]

۱- موحّد، ج ۲، صص ۶۸۳-۶۸۴، به نقل از یادداشت اول اسفند ۱۳۳۱، مهندس حسیبی

2- Henderson to the Department of State, March 10, 1953, telegram 788,00/3-1053

Sample output to test PDF Combine only

Scanned with CamScanner

چنانکه گفته‌ایم: دکتر مصدّق ـ بعنوان تجسّم آرمان‌ها و آرزوهای ملّت ایران در مقابله با تحقیرها و اجحافات درازمدّت استعمار انگلیس ـ گوهر عزّت و استقلال ایران را در نگین اراده خود داشت، امّا آیا او در هیاهوها و جنجال‌ها و عصبیّت‌های سیاسی، این «بارِ امانت» یا گوهر عزّت و استقلال را چونان «ملک شخصی» یا بسانِ یک «گروگان»، در نهانخانهٔ ضعف‌ها و سوداهای سیاسی خویش، محبوس ساخته بود؟

در اوّل اسفند ماه ۱۳۳۱ (= ۲۰ فوریه ۱۹۵۳) آخرین پیشنهادات نفتی آمریکا و انگلیس مورد توجّهٔ دکتر مصدّق قرار گرفته بود و بقول فؤاد روحانی (کارشناس ارشد نفت): «موضوع ۸۰٪ خاتمه یافته تصوّر می‌شد» امّا ـ ناگهان ـ مصدّق تصمیم گرفت تا شاه را برای مدّتی از ایران دور کند! با توجّه به موافقت ضمنی یا کلّی مصدّق با آخرین پیشنهادات نفتی، آیا او می‌خواست که در پرتو جشن‌ها و هیجاناتِ ناشی از این پیروزی در جامعه، بر مخالفان سیاسی خود فائق آید و با طرد محمّدرضا شاهِ از کشور، از وی یک «احمد شاه قاجار» بسازد؟ و یا با توجّه به قبضه کردن فرماندهی وزارت جنگ و نیروهای نظامی و انتظامی توسط مصدّق، آیا وی در غیبت شاه، می‌خواست تا با نوعی «کودتای سفید»، مقدّمات تغییر رژیم پهلوی را فراهم نماید؟

پاسخ قطعی به این سئوالات، دشوار است. هندرسون در گزارش ۱۰ مارس ۱۹۵۳ مصدّق ۱۹ اسفند ۱۳۳۱ خود تأکید می‌کند:

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

«مصدق که انگلیسی‌ها را بیرون رانده، مجلس شورای ملّی را فلج و مجلس سنا را نیز منحل کرده، همهٔ سیاستمداران معروف را تارو و مار و صاحب منصبان ارشد لشکری و کشوری را از کار برکنار نموده و چندین عضو خاندان سلطنتی را به تبعید فرستاده، اینک به سراغ شاه رفته است. شاید بعد از شاه، نوبت مجلس باشد که بخواهد خود را از شرّ آن نیز برهاند... مصدق، مردی است که مقهور احساسات و پیشداوری‌ها و بدگمانی‌های خویش است و مانند بسیاری از اعضاء خاندان قاجار، کینه‌ای پنهانی نسبت به شاه دارد. او شاه را به چشم «فرزند آن شیّاد و ستمکار» (رضاشاه) می‌نگرد که همواره در تضعیف قدرت، و اعتبار او می‌کوشد...»

مصدق که احمدشاه را بعنوان «پادشاه جوانبخت» و «شاه وطن‌پرست» بارها مورد ستایش و تمجید قرار داده بود، چه بسا که در سودای بازگشت و استقرار مجدّد سلطنت قاجارها بود، در این باره حسین مکّی می‌نویسد:

«دکتر مصدق، می‌خواست شاه را برکنار کند و مطمئناً چنین بود. از اوایل مرداد ماه ۱۳۳۱، اکبر میرزای صارم‌الدوله را فرستادند به اروپا تا با بچّه‌های محمد حسن میرزا ـ ولیعهد احمد شاه ـ ملاقات کند. دکتر صحّت که طبیب مخصوص محمد حسن میرزا بود، گفت: بچّه‌های محمد حسن میرزا قبول نکردند»[1].

با توجّه به مخالفت‌های پایدار مصدق با رضا شاه، (بخاطر

۱ـ مکّی، ج ۱، ص ۱۹۱؛ گفتگو با حسین مکّی، فصلنامهٔ تاریخ معاصر ایران، بهار ۱۳۷۶، ص ۱۹۱

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

نقش وی در برکناری احمد شاه و انقراض سلسلهٔ قاجار) و با توجّه به مجموعهٔ عملکردهای مصدّق در طول سلطنت محمدرضا شاه، آیا مصدّق با حمایت حزب توده و قشقائی‌های فارس، در سودای سیاسی دیگری بود؟[1]

اینگونه سوء ظنّ‌ها و بدگمانی‌ها، فضای سیاسی جامعه را ـ عمیقاً ـ آشفته کرده بود. لذا مصدّق به مشاوران معتدل و فرهیخته‌ای مانند غلامحسین صدیقی یا الهیار صالح نیاز داشت، امّا او بر افراد رادیکالی مانند حسین فاطمی، علی شایگان، زیرک‌زاده، حسیبی و رضوی تکیّه کرد که در جمهوریخواهی آنان تردیدی نبود. این امر، اگرچه موجب خوشنودی و حمایت حزب توده بود، امّا ناخشنودی‌های بسیاری از یاران مصدّق و خصوصاً نگرانی‌های دولت آمریکا را به همراه داشت. آیا انتخاب این افراد و اتّکای مصدّق به آنان، ناآگاهانه بود؟ چنانکه خواهیم دید، حوادث بعدی (خصوصاً در ۲۵ مرداد ۳۲) تمایلات پنهان مصدّق یا انگیزه‌های درونی یاران نزدیک او (خصوصاً حسین فاطمی) را آشکار ساخت.

در چنان شرایطی، با متهّم کردن شاه و درباریان به «مداخله و تحریک مخالفان»، مصدّق اعلام کرد که بزودی استعفاء خواهد داد و به مردم (نه مجلس) خواهد گفت که در برابر تحریکات شاه و

۱ـ در بارهٔ نقش قشقائی‌ها در حمایت از دکتر مصدّق و خطر اشغال شیراز و استان فارس توسّط آنان نگاه کنید به مقالهٔ منصور نصیری طبّی، فصلنامهٔ تاریخ روابط خارجی، سال چهارم، شمارهٔ ۱۵، تهران، تابستان ۱۳۸۲، صص ۵-۲۹

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

دربار از اجرای وظایف خود بازمانده است. شاه از علاء (وزیر دربار) خواست تا پادرمیانی کند و مصدّق را از این کار بازدارد. علاء در روز دوم اسفند ماه ۱۳۳۱ به نزد مصدّق رفت و در برابر اعتراضات مصدّق دربارهٔ تحریکات شاه، گفت: «که شاه همواره با نظر مخالفان مصدّق برای برکنار ساختن او مخالفت کرده است»...[۱] در هر حال، با کوشش کمیتهٔ هفت نفرهٔ مجلس در ملاقات‌های متعدّد، شاه اظهار داشت که «همه نوع حاضر است رضایت خاطر مصدّق را فراهم نماید»[۲] و در نتیجه از جمله، قرار شد:

اوّلاً: شاه، افسران ارتش را آگاه سازد که از این پس، دستور از نخست‌وزیر خواهند گرفت،

ثانیاً: شاه باید دشمنان مصدّق را به دربار راه ندهد و از ملاقات با آنان خودداری کند،

ثالثاً: شاه از تقسیم اراضی سلطنتی در میان رعایا دست بردارد...

شاه به نمایندگان گفته بود که شرط اوّل و دوّم را به کار خواهد بست، امّا فکر می‌کند که تقسیم اراضی بین رعایا به لحاظ آیندهٔ کشور، ضرورت دارد و حاضرست که در این باره با مصدّق مذاکره کند.[۳]

۱ـ این سخن علاء با آنچه که در گزارش‌های هندرسون دیده ایم، درست و صادقانه می نماید.

۲ـ مهندس حسیبی، یادداشت ٤ اسفند ۱۳۳۱، به نقل از موحّد، ج۲، ص٦٨٥

۳ـ موحد،ج۲، ص٦٨٩-٦٩٠

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

آخرین پیشنهاد آمریکا و انگلیس

در آن هنگام، جبههٔ ملّی در مجلس، اکثریّت نداشت بلکه بقول مصدّق «دولتش بر احساسات عامّهٔ مردم، متّکی بود». مصدّق ـ بعنوان یکی از پاک ترین و فسادناپذیرترین نمایندگان مشروطه‌خواهی ـ با مبارزهٔ قاطعانه علیه استعمار انگلیس و سرانجام با ملّی کردن صنعت نفت، رسالت تاریخی خویش را انجام داده و با حضور در سازمان ملل و دادگاه لاهه، تأثیرات شگرفی در فضای ملّی و بین‌المللی (خصوصاً در کشورهای نفت‌خیز خاورمیانه) باقی گذاشته بود، بنابراین لازم بود که او با آینده‌نگری و بدور از عصبیّت‌ها و احساسات حاکم بر جامعه، مذاکرات نهانی با شرکت نفت انگلیس را با عقلانیّت سیاسی بیشتری به پیش بَرَد، اما بررسی روند مذاکرات و حوادث نشان می‌دهد که مصدّق در چنبرهٔ احساسات حاکم بر جامعه و نیز در اسارت «حفظ وجاهت ملّی»خود، با نوعی عصبیّت، عدم انعطاف و خصوصاً عدم درک تعادل نیروهایش (که بسیاری از آنان وی را «خائن»، «هیتلر» و «چنگیز» خطاب می‌کردند) در آخرین لحظات نتوانست سیاست را بعنوان «هنر تحقّق ممکنات» عرضه نماید، بهمین جهت در یک آشفتگی، تناقض، ترس و تردید عملی، سرانجام، مذاکرات نفت را به بن‌بست کشانید. جرج مک‌گی (معاون وزیر امور خارجهٔ آمریکا) که بعنوان بهترین دوست ایران و بقول مصدّق «مثل یک برادر صمیمی»، در ۸۰ ساعت (۲۰ روز) مذاکرات مهمّی با مصدّق در

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

آمریکا داشت، ضمن اینکه مصدق را «نخست وزیر گریان» می‌نامد، این آشفتگی‌ها، ترس‌ها، تردیدها و تناقض گوئی‌های دکتر مصدق و سوءظن او نسبت به همراهانش و سرانجام، شکست مذاکرات را بخوبی نشان داده است[۱]. آیا ترس و تردید مصدق در رسیدن به یک «توافق ممکن» تا چه حدّ متأثر از شعارها و جنجال‌های حزب توده بود که پس از رد قرارداد امتیاز نفت شمال (برای شوروی‌ها)، هرگونه قرارداد با شرکت‌های بین‌المللی را نقض «موازنهٔ منفی» و در نتیجه: «خیانت» و «سازش با امپریالیست‌ها» بشمار می‌آورد؟![۲]

هندرسون که در گزارش ۳۱ دسامبر ۱۹۵۲ (۹ دی‌ماه ۱۳۳۱) از دولت آمریکا تقاضا کرده بود تا یک وام ۱۰۰ میلیون دلاری به ایران پرداخت شود، ۲۰ روز بعد، پس از آخرین دیدار با مصدق، در گزارشی به تاریخ ۲۰ ژانویهٔ ۵۳ (۳۰ دی‌ماه ۱۳۳۱) به ترومن (رئیس جمهور آمریکا) اعلام نمود:

> «این، مأیوس‌کننده‌ترین ملاقاتی بود که با نخست‌وزیر ایران داشتم. فکر می‌کنم که در حال از دست دادن امیدم نسبت به موافقت مصدق با آنچه که آمریکا و انگلیس راه‌حل منصفانه می‌دانند، هستم»[۳].

۱ـ نگاه کنید به: فصلنامهٔ مهرگان، شمارهٔ ۳ و ٤، خصوصاً صفحات ۲۱۳ـ۲۱۹؛ غلامحسین مصدق، صص ۱۷۹، ۱۸۲–۱۹۸

۲ـ برای نمونه‌هائی از اعلامیه‌های حزب توده در این باره نگاه کنید به: بسوی آینده، شماره‌های ۱۳۳۰/۱۰/۸؛ ۱۳۳۱/۱۰/۲۶ و...

3- Henderson to The Department of State, January 20, 1953, telegram 2803, 788.00/1-2052

Sample output to test PDF Combine only

Scanned with CamScanner

دکتر مصدق در این ملاقات به هندرسون گفته بود که «بهتر است مسئلهٔ نفت را فراموش کنید و تلاش خود را برای دریافت کمک مالی از آمریکا متمرکز نمائید.

در اوّل اسفندماه ۱۳۳۱، آخرین پیشنهاد آمریکا و انگلیس ـ که خود آنرا «عادلانه‌ترین پیشنهاد... که هیچگونه تغییری در مفاد آن داده نخواهد شد» توصیف کرده بودند ـ امید فراوانی برای خاتمهٔ اختلافات ایران و انگلیس برانگیخت و چنین تصوّر می‌شد که مصدق نیز با آن موافق است و بعنوان «تحقّق ممکنات»، موضوع را هشتاد درصد خاتمه یافته می‌داند.

هندرسون با نگرانی از فشارهای مشاوران افراطی و غیرمتخصّص مصدق، برای برانگیختن احساسات وی و متوجّه ساختن مصدق به مسئولیّت‌های خطیر مشاورانش در تصمیم‌گیری عاقلانه و منصفانه در بارهٔ آخرین پیشنهاد آمریکا و انگلیس، به مصدق یادآور شد:

> «امیدوارم که بهنگام مشاوره با آنان، بیاد داشته باشید که آنها سه ـ چهار نفر هستند با ضعف‌های معمولی هر انسان، ولی هیجده میلیون ایرانی دیگر هستند که خوشبختی و سعادت آنان در گرو تصمیمی است که مشاوران خواهند گرفت. امیدوارم که نخست‌وزیر بتواند به مشاوران خود تفهیم کند که آنان نیز مسئولیّت بزرگی بر عهده دارند و اگر سستی یا خطائی کنند و با پیشنهاد حاضر مخالفت نمایند و آن را بی‌اثر سازند، صدمات و لطمات زیادی به ایران وارد خواهد آمد».[1]

1- Henderson to the Department of State, February 20, 1953, telegram 3304,788.00/2-2053

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

هندرسون که روحیه و روان مصدق را بخوبی می‌شناخت، در یک پیش بینی دقیق، در گزارش ۱۰ مارس ۱۹۵۳= ۱۹ اسفند ۱۳۳۱، روند حرکت‌های آیندهٔ مصدق را ـ پس از دریافت آخرین پیشنهادات مناسب آمریکا و انگلیس ـ چنین توصیف می‌کند:

«زمانی همه امیدوار بودند که مصدق می‌تواند مشکل نفت را حل و فصل کند و مصدق نیز مخالفان خود را با این حربه می‌کوبید که: آنان در راه او سنگ‌اندازی و مانع‌تراشی می‌کنند، ولی اینک (با آخرین پیشنهادات آمریکا و انگلیس) برای خود مصدق روشن شده که راه فرار ندارد. پیشنهادهای اخیر انگلیس دربارهٔ غرامت ـ چه در صورت ردّ و چه در صورت قبول ـ به سقوط مصدق منجر خواهد شد. پرحرارت‌ترین اعضاء جبههٔ ملّی که جزو نزدیکان دکتر مصدق‌اند، با این پیشنهادها مخالفت می‌کنند و مصدق ناچار است که با آنان معدل و همراه باشد. در چنین شرایطی، مطمئن‌ترین راه این است که او ابتداء به دربار بپردازد و کانون تمرکز مخالفان خویش را برچیند و آنگاه شکست مذاکرات نفت را اعلام کند».

با اینحال هندرسون در گزارش دیگری (در ۷ مه ۱۹۵۳ / ۱۸ اردیبهشت ۱۳۳۲) نیکدلانه از دولت آمریکا خواست تا برای حل اختلافات موجود، تلاش توانمند دیگری را آغاز کند چرا که در غیر این صورت «تاریخ ممکن است از ما به نیکی یاد نکند»[1].

کنت اسپون ویل[2] می‌گوید: «دوراندیشی، یگانه فضیلت لازم

1- Henderson to The Department of State, May 7, 1953, telegram 4348-888,2553/5-753
2- Comte Sponville, André

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

برای هر اندیشه و عمل سیاسی است»[۱].

مصدّق می‌توانست با پذیرش پیشنهاد بانک جهانی یا آخرین پیشنهاد تجدیدنظر شدهٔ آمریکا و انگلیس ـ بعنوان یک راه حلّ ممکن یا موقّت ـ بر نابسامانی‌های سیاسی و دشواری‌های اقتصادی و اجتماعی چیره گردد.

فؤاد روحانی، کارشناس ارشد نفت، ضمن اینکه دومین پیشنهاد مشترک انگلیس و آمریکا را با مقرّرات قانون ملّی شدن نفت، منطبق می‌دانست، معتقد بود:

«بدون تردید [این پیشنهاد] بهترین پیشنهادی بود که به دولت ایران تسلیم گردید... بزرگترین مزیت پیشنهاد این بود که تسلّط ایران بر ادارهٔ صنعت نفت را تأمین می‌کرد.»[۲]

دکتر پرویز مینا (کارشناس برجستهٔ نفت) نیز ضمن اینکه ردّ این پیشنهاد از طرف مصدّق را «بزرگترین خطای مصدّق» می‌داند، تأکید می‌کند:

«اگر واقعاً آن پیشنهاد پذیرفته می‌شد، رسیدن به هدف نهائی ملّی شدن صنعت نفت، بیست سال زودتر در ایران عملی می‌شد. در تصمیم‌گیری‌های مصدّق در مذاکرات نفتی، سه تن، فوق‌العاده مؤثّر بوده‌اند: بازرگان، مهندس حسیبی و دکتر شایگان که کوچک‌ترین اطلاعی

---

۱ ـ رسالهٔ کوچک در باب فضیلت‌های بزرگ، ص ۴۷

۲ـ برای آگاهی از پیشنهاد بانک جهانی و آخرین پیشنهاد آمریکا و انگلیس نگاه کنید به: روحانی، صص ۳۳۲-۳۳۸؛ موحّد، ج ۱، صص ۲۵۸-۲۶۱ و ۳۸۵-۳۹۰؛ ج ۲، صص ۶۵۹-۶۷۹

Sample output to test PDF Combine only

Scanned with CamScanner

از وضع صنعت نفت در خارج از ایران نداشتند.»[۱]

محمّد علی موحّد نیز ضمن اشتباه خواندن موضع مصدّق، می‌نویسد:

«به نظر می‌رسد که موضع منفی مصدّق در برابر پیشنهاد تجدیدنظر شدهٔ بریتانیا و آمریکا اشتباه بود... دکتر مصدّق می‌توانست پیشنهاد مشترک بریتانیا و آمریکا را به عنوان مبنای توافق بپذیرد و کشور را از بلیّاتی که پیامد ردّ آن بود، مصون نگاه دارد... آنچه مصدّق می‌خواست نه تنها به بهای فروپاشی جبههٔ جهان غرب در برابر کمونیسم تمام می‌شد، بلکه ساختار امتیازات را در سراسر جهان، متزلزل می‌ساخت...»[۲].

متأسفانه با تردیدها و توهّم‌های دکتر مصدّق و بیم وی از لکّه‌دار شدن «وجاهت ملّی» و ترس از اتّهام «سازش» و «خیانت»، بر اثر تلقین مشاوران ناوارد و غیرمتخصّص مصدّق (خصوصاً علی شایگان و مهندس حسیبی) با ردّ پیشنهاد بانک جهانی و سپس آخرین پیشنهاد تجدید نظر شدهٔ آمریکا و انگلیس، آخرین تلاش‌ها و امیدها در رسیدن به یک «توافق ممکن» بر باد رفت.

* * *

اخراج متخصصّان انگلیسی از ایران (۱۹۵۱)، بستن سفارت انگلیس در تهران و قطع کامل روابط دیپلماتیک با دولت انگلیس (اکتبر ۱۹۵۲) و ردّ آخرین پیشنهادات نفتی از طرف دکتر مصدّق، نه

۱ـ مثینی، صص ۳٤۱-۳٤۲

۲ـ موحّد، ج ۲، صص ٦۷۹ و ۷۲۳-۷۲٤

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

تنها هرگونه تلاش و امید به حل اختلاف بین ایران و انگلیس را برباد داد، بلکه آمریکا را نسبت به دولت دکتر مصدق، عمیقاً بدبین و ناامید ساخت بطوریکه هندرسون (سفیر آمریکا در ایران) گفت:

ـ «ایران، کشوری بیمار، و مصدق یکی از بیمارترین رهبران آن است»[1].

با ردّ آخرین پیشنهاد آمریکا و انگلیس توسط مصدق و اوضاع شکنندهٔ اقتصادی و آشفتگی‌های سیاسی ـ اجتماعی در ایران و پیروزی جمهوریخواهان در آمریکا (نوامبر ۱۹۵۲)، آیزنهاور[2] که «عقب راندن کمونیسم» را یکی از شعارهای اصلی انتخاباتی خود قرار داده بود ـ علیرغم خوش‌بینی‌های اولیه‌اش در «حفظ مصدق» ـ در یک برآورد تازه از اوضاع ایران، ضعف‌ها و کاستی‌های شخصیتی دکتر مصدق را عاملی در گسترش روزافزون نفوذ کمونیسم (حزب توده) در ایران دانست و تأکید کرد که: «مصدق با این ضعف‌ها و کاستی‌های شخصیتی و نیز به خاطر انزوای روزافزون سیاسی باید برکنار شود و شخص دیگری جایگزین وی گردد...» آنچه که این سخن آیزنهاور را موجّه و معتبر می‌ساخت انشعاب گسترده در جبههٔ ملّی و اختلاف شدید در صفِ یاران نزدیک مصدق (مکّی، بقائی، آیت‌الله کاشانی، حائری‌زاده و دیگران...) بود.

1- Henderson to the Department of State, January 4, 1952, telegram 2462-888,2553/12-2651

2 ـ Eisenhower

Sample output to test PDF Combine only

Scanned with CamScanner

به عبارت دیگر شورش ۳۰ تیر ۱۳۳۱ در اوایل سال ۱۳۳۲، دیگر از نَفَس افتاده بود زیرا: نه جبههٔ ملّی آن جبههٔ ملّی سابق بود، نه مصدّق آن عزم و اراده و نفوذ سیاسی سابق را داشت و نه توده‌های خروشان ۳۰ تیر در کنار مصدّق بودند.

این اختلاف، انشعاب، انزوا و آشفتگی‌ها باعث گردید تا در نظر دولت آمریکا، حزب توده، تنها میدان‌دارِ عرصهٔ سیاست آیندهٔ ایران بشمار آید. در این میان، مرگ ناگهانی استالین و خلاء ناشی از آن (مارس ۱۹۵۳) و ابهام و آشفتگی در سیاست خارجی اتحاد شوروی، آیزنهاور و دیگر سیاستمداران آمریکا را به «حلّ هر چه زودتر مسئلهٔ ایران» ترغیب کرد.

طرح کودتا

سه هفته پس از آغاز زمامداری آیزنهاور، یک هیأت انگلیسی در سفر به واشنگتن و ملاقات و مذاکره با جان‌فوستر دالس[1] وزیر امور خارجهٔ جدید آمریکا، و برادرش، آلن دالس[2] رئیس جدید سازمان سیا، کوشید تا دولت آمریکا را به خطر ادامهٔ حکومت مصدّق و سلطهٔ حزب توده بر ایران، متقاعد سازد، با اینحال آیزنهاور و حتّی دالس، ایده‌های دیگری برای حفظ مصدّق مطرح کردند. رئیس جمهور آمریکا در ٤ مارس ۱۹۵۳ (١٤ اسفند ۱۳۳۱) با

1 - John Foster Dulles
2 - Allen Dulles

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

مشاوران خود چنین می‌گفت: «اگر من پانصد میلیون دلار برای هزینهٔ سرّی در اختیار می‌داشتم، یکصد میلیون دلار آن را همین الآن به ایران (مصدّق) پرداخت می‌کردم»[۱].

در اوایل خرداد ۱۳۳۲، دکتر مصدّق در نامهٔ محرمانه‌ای به آیزنهاور، ضمن تقاضای کمک‌های مالی فوری، به احتمال سلطهٔ کمونیست‌ها ـ در صورت عدم کمک مالی آمریکا ـ اشاره نمود. آیزنهاور به نامهٔ مصدّق پاسخی نداد و پس از یک ماه تأخیر، در پاسخی غیردوستانه (به تاریخ ۲۹ ژوئن ۵۳/ ۸ تیرماه ۳۲) درخواست کمک مصدّق را صریحاً رد کرد. متن پاسخ آیزنهاور از صدای آمریکا پخش شد و در داخل ایران انعکاس مأیوس کننده‌ای میان هواداران مصدّق داشت[۲].

دولت آمریکا که در زمان ترومن[۳] با نخستین طرح کودتای انگلیسی‌ها مخالفت کرده بود، در یک تلاش دو ساله برای حل مسئلهٔ نفت و پس از ناامید شدن قطعی از دولت مصدّق، دومین پیشنهاد انگلیسی‌ها را پذیرفت و سرانجام در اواسط ژوئیه ۱۹۵۳/ اواخر تیرماه ۱۳۳۲، بجای طرح انگلیسی‌ها (عملیّات چکمه)، طرح عملیّات T.P.AJAX را تصویب کرد و کرمیت روزولت[۴] را به

۱ـ «گفتگو در یکصد و سی و پنجمین جلسهٔ شورای امنیّت ملی»، ۱۰ مارس ۱۹۵۳، مندرج در: اسناد سخن می‌گویند، ج ۲، سند شمارهٔ ۳۱۲، صص ۱۱۱۲-۱۱۲۱، خصوصاً صص ۱۱۱۸-۱۱۱۹

۲ـ کاتم، ص ۲۸۳

3 - Truman
4 - Kermit Roosevelt

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

فرماندهی عملیات برگزید، با اینحال، بیرود[1] معاون وزیر امور خارجهٔ آمریکا، هندرسون (سفیر آمریکا در ایران)، ماتیسون[2] معاون هندرسون در ایران، راجر گویران[3] رئیس پایگاه سازمان سیا در ایران، ریچارد کاتم و چند تن دیگر از متخصّصان امور ایران در سازمان سیا، با کودتا علیه مصدق مخالف بودند[4]. روزولت (مسئول عملیّات سازمان سیا) ضمن تأکید بر اینکه «حداقلّ سه مقام ارشد وزارت خارجه با کودتا مخالف بودند» اعتراف می‌کند که «تقریباً نصف افراد حاضر در جلسه اگر احساس آزادی می‌کردند یا شهامت سخن گفتن داشتند، با آن برنامه [کودتا] مخالفت می‌کردند»[5].

تصویب شتابزدهٔ طرح T.P.AJAX شاید بی‌رابطه با تظاهرات و قدرت‌نمائی‌های توانمند حزب توده نبود زیرا که در یک ماه بعد، تظاهرات حزب توده در سالگرد قیام ۳۰ تیر، عظمت و توانمندی این حزب را آشکار ساخت. سفارت آمریکا در تهران نگرانی‌های عمیق خود را از قدرت و توان حزب توده ابراز کرد[6] و سپس الن دالس، وزیر امور خارجهٔ آمریکا در کنفرانس مطبوعاتی ۲۸ ژوئیه ۱۹۵۳ (۷ مرداد ۳۲) اظهار داشت:

---

1 - Byroade
2 - Mattison
3 - Roger Goiran

٤ـ مصدّق و کودتا، صص ۲۵۱، ۲۵۳ و ۲۷۱

5 - Countercoup, pp. 18-19
6- Mattison to the Department of State, July 22, 1953, telegram 142-788,00/7-2453 ; July 24, 1953, telegram 56-788,00/7-2453 ; July 25, 1953, telegram 163-788,000/7-2553

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

«تحولات اخیر در ایران و خصوصاً گسترش روزافزون فعالیت‌های حزب غیرقانونی کمونیست [توده] که بنظر می‌رسد از سوی دولت ایران تحمّل می‌شود، موجب نگرانی ما گردیده است. این رویدادها، دادن کمک به ایران را برای ایالات متحده تا هنگامی که دولت آن کشور این گونه فعالیت‌ها را تحمل می‌کند، دشوارتر می‌سازد.»[۱]

این نظرات مقامات آمریکائی در نشریّات معتبر آمریکا نیز بازتاب یافت بطوری که نیوزویک در شمارهٔ ۹ اوت ۱۹۵۳ (۹ مرداد ۳۲) نوشت:

«حزب توده به تدریج موقعیّت خاصی پیدا می‌کند. تظاهرات منظّم افراد این حزب در روز سی‌ام تیر ـ که در آن بین ۳۵ تا ۵۰ هزار نفر شرکت کردند ـ و شمارهٔ آن‌ها از تظاهرکنندگان دیگر که طرفدار دولت [جبههٔ ملّی] بودند فزونی داشت، نشانهٔ قوّت گرفتن کمونیست‌ها در ایران می‌باشد. این حوادث نشان می‌دهد که ممکن است دکتر مصدّق، نخست‌وزیر ایران، به زودی یا کمونیست‌ها را در ادارهٔ امور دولتی شرکت دهد و یا در مقابل آن‌ها با شکست مواجه شود. یکی از هدف‌های حزب توده از بین بردن نفوذ غرب در این کشور می‌باشد... فشار روزافزون این حزب و مخالفت مداوم با به رسمیّت شناختن آن، ممکن است سبب شود که کمونیست‌ها در ایران به زور متوسّل شوند و در این صورت اغتشاش بروز خواهد کرد»[۲].

۱ـ اسناد سخن می‌گویند، ج ۲، سند شمارهٔ ۳۳۹، ص ۱۱۷۳؛ موحّد، ج ۲، ص ۷۷۵

۲ـ فاتح، ص ۶۶۳

Sample output to test PDF Combine only

Scanned with CamScanner

خلیل ملکی نیز در بارهٔ عظمت و قدرت تظاهرات حزب توده به کریم سنجابی گفته بود:

ـ «آقا! دیگر چه برای ما باقی مانده؟ توده‌ای‌ها امروز آبروی ما را بردند، این آقای مصدق می‌خواهد با ما چه کار کند؟»[۱]

مهندس حسیبی در مقایسهٔ آخرین میتینگ جبههٔ ملی (در ۲۹ خرداد ۱۳۳۲) با تظاهرات حزب توده، تأکید می‌کند که «عدهٔ موجود [هواداران جبههٔ ملی] در میدان بهارستان از هر میتینگ در سال قبل خودمان کمتر بود»[۲].

ریچارد کاتم[۳] (کارشناس برجستهٔ امور ایران) که در همان زمان در تهران بسر می‌برد تعداد شرکت‌کنندگان در میتینگ حزب توده را بین ۵۰ تا ۱۰۰ هزار نفر ذکر کرده «یعنی ۵ تا ۱۰ برابر بیش از جمعیتی که در میتینگ صبح جبههٔ ملی شرکت کرده بودند»[۴].

بر این تظاهرات و قدرت‌نمائی‌های حزب توده، اگر نزدیک شدن هرچه بیشتر مصدق به دولت شوروی را نیز اضافه کنیم، آنگاه نگرانی‌های مقامات آمریکائی را قابل درک خواهیم یافت، بطوریکه پس از تظاهرات بزرگ ۳۰ تیرماه، مالنکف[۵]

۱ـ سنجابی، ص۱۳۸

۲ـ موحد، ج۲، ص۹۹۲

3- Cottem, Richard

۴ـ ناسیونالیسم در ایران، ص۲۸۳

5 - Malinkof

Sample output to test PDF Combine only

Scanned with CamScanner

(نخست‌وزیر شوروی) گفت که: «شوروی به تحولات اخیر در مناسبات ایران و شوروی با اهمیّت می‌نگرد» و متعاقب این سخنرانی، «سفیر فوق‌العاده شوروی» وارد تهران شد. این «سفیر فوق‌العاده» آناتول لاورنتیف[1] بود. انتخاب او بعنوان «سفیر فوق‌العاده» می‌توانست بسیار پُرمعنا باشد چرا که «لاورنتیف» بهنگام حملهٔ تانک‌های ارتش سرخ به چکسلواکی (۱۳۲۷/۱۹۴۸)، در پراگ دارای مقامی مهم و حسّاس بود. «تظاهرات گستردهٔ کمونیستی توده‌ای‌ها، آمریکا را متقاعد کرد که مصدّق، کنترل اوضاع را از دست داده است و شوروی‌ها آمادهٔ تسلّط بر ایران هستند»[2]. هم از این روست که حسین مکّی تظاهرات حزب توده در سالگرد ۳۰ تیر را «زمینه‌ساز ۲۸ مرداد» می‌نامد[3].

طرح کودتا؟ یا طرح کودکانه؟

تحلیل‌های سُنّتی دربارهٔ ۲۸ مرداد و سقوط دولت دکتر مصدّق، عموماً، با بزرگ نمائی و تأکید اغراق‌آمیز و افسانه‌ای دربارهٔ نقش آمریکا و انگلیس همراه‌اند و از درک ضعف‌ها و تضادهای ساختاری جبههٔ ملّی و اشتباهات اساسی دکتر مصدّق غافل‌اند، در

---

1 - Lavemtiev, Anatol

۲ـ فرمانفرمائیان، ص ۳۴۹
۳ـ مکّی، صص ۱۳۷-۱۴۹

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

حالیکه در بررسی رویداد مهمّی که «آسان‌ترین و ارزان‌ترین کودتای جهان» نامیده شده، لازم است که بجای تأکید اغراق‌آمیز بر «نوطئهٔ انگلیس و آمریکا»، نخست به ضعف‌های درونی جبههٔ ملّی و اشتباهات اساسی شخص دکتر مصدّق و خصوصاً به واکنش نهانی توده‌های مردم توجّه گردد، مردمی که خسته و سرخورده و ناامید و بی‌تفاوت، سرانجام، به صف مخالفان مصدّق پیوستند.

خوشبختانه در سال‌های اخیر، محقّقانی مانند ماری گازیوروسکی، مالکولم برن[1]، استفن دوریل[2]، فخرالدین عظیمی و دیگران به این ضعف‌ها و اشتباهات و خصوصاً به «نقش کلیدی ایرانیان که به صورتی روزافزون در مقابل دکتر مصدّق صف آرائی کردند» اشاره کرده و نیز مخالفت‌ها و تردیدهای شاه در دست زدن به کودتا و تأکید وی بر «برکناری مصدّق از طریق مجلس» را یادآور شده‌اند[3].

امروزه، اسناد سرّی وزارت امورخارجهٔ آمریکا (در آرشیو ملّی آمریکا) و خصوصاً انتشار گزارش مهمّ یکی از مسئولان و مجریان عملیّات سازمان سیا، دونالد ویلبر[4]، افسانه‌سازی‌ها ولاف و گزاف‌های کرمیت روزولت (فرماندهٔ اصلی عملیّات سیا در ایران)

---

1 - Malcolm Byrne

2 - Stephen Dorril

۳ـ نگاه کنید به: مصدّق و کودتا (مجموعهٔ مقالات)، صص ۱۵، ۱۶، ۱۱۰ـ۱۱۵، ۲۹۳، ۲۹۷ و ...

4- Wilber, Donald

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

را آشکار ساخته است بطوریکه بسیاری از نوشته‌های وی در کتاب «ضدکودتا» ـ که تظاهرات خودجوش مردم در ۲۸ مرداد را به حساب عوامل خود واریز کرده[1] ـ اینک حتّی برای دوستداران صدیق مصدّق نیز ارزش و اعتباری ندارند[2].

تعارض اسناد وزارت امور خارجهٔ آمریکا و خصوصاً گزارش مهمّ ویلبر با آنچه که کرمیت روزولت مدّعی آنست، نشان از شیوهٔ رایجی دارد که در بسیاری موارد، افراد ـ بمنظور بزرگنمائی عملکرد خود و بالا بردن سطح عملیّات خویش در راه انجام مسئولیّت‌ها و مأموریّت‌های محوّله ـ بدان مبادرت می‌کنند تا بدین‌ترتیب موفقیّت حاصله را یکسره، نتیجهٔ درایت، ابتکار و خلاقیّت خویش وانمود کنند. گاه، این شیوهٔ بزرگنمائی، آنچنان پیش می‌رود که با مستندات قطعی، تعارض یافته و به افسانه یا به «عملیّات محیّرالعقول» پهلو می‌زند. بر این اساس است که

---

1 - Countercoup, p. 186

۲ـ کتاب روزولت ۲۴ سال پس از رویداد ۲۸ مرداد ۳۲ نوشته شده و بخاطر پیری، بیماری و فراموشی روزولت، چه بسا سرشار از داستان‌سرائی و دروغپردازی و خیالبافی است. سرهنگ غلامرضا نجاتی ـ که در شناخت و شناساندن نهضت ملّی دکتر مصدّق، همت فراوان کرده ـ کتاب روزولت را یک نوشتهٔ تبلیغاتی به توصیهٔ گردانندگان سیاست خارجی آمریکا می‌داند که هدف آن، دفاع از خدمات سازمان «سیا» پس از شکست آمریکا در حمله به کوبا (خلیج خوک‌ها) بوده است. نجاتی، صص ۳۱۷ـ۳۲۱. همچنین نگاه کنید به: موحد، ج۲، ص۸۲۷؛ امیرخسروی، صص ۴۸۱-۴۸۶، ۵۳۵ و ۷۲۵؛ عظیمی، ص۲۰

استفن دوریل با استناد به منابع مختلف تأکید می‌کند که آیزنهاور پس از مطالعهٔ گزارش روزولت چنین نوشت:

«گزارش او بیشتر به داستان شباهت داشت، تا به یک واقعیت تاریخی»[1]

اردشیر زاهدی نیز که در طول وقایع منجر به ۲۸ مرداد ۳۲ از بازیگران اصلی بوده، در این باره می‌نویسد:

«ریچارد هلمز (R. Helms) که مدت‌ها ریاست سیا را بر عهده داشت ـ در مصاحبهٔ تلویزیونی با B.B.C اظهار داشت که سیا تصمیم گرفت «پیروزی» خود در ایران را تکذیب نکند زیرا تبلیغات خوبی بود. سیا در ۱۹۶۱ متحمل ناکامی در عملیات «خلیج خوک»ها علیه کوبا شده بود و می‌خواست به نوعی «پیروزی» خود را نشان دهد تا بتواند بودجه‌اش را ـ که موجودیتش به آن بستگی داشت ـ توجیه کند. این سازمان به نقش ناچیزی که در ایران ایفاء کرده بود، برای این مقصود، توسل جست. سیا با این اقدام، تاریخ را جعل کرد. افکار عمومی آمریکا را منحرف ساخت و زمینهٔ دشمنی بین مردم ایران و آمریکا را ـ که دوستان نزدیک و برای دو نسل، متحد هم بودند ـ فراهم آورد...»[2]

با توجه به اینکه در سال‌های اخیر، اسناد بسیاری از کودتاهای معروف (از جمله کودتای گواتمالا، شیلی، اندونزی، آرژانتین و...) منتشر شده‌اند چرا سازمان C.I.A پرونده‌های مربوط به وقایع ۲۸ مرداد ۳۲ را نابود ساخته است[3]؟ چرا سازمان C.I.A

۱ـ تاریخ معاصر ایران (فصلنامهٔ تخصصی)، شمارهٔ ۳۵، پائیز ۱۳۸٤، ص ٦٨

۲ـ زاهدی، خاطرات، ص ۲٦۹؛ رازهای ناگفته، ص ۱٦٥

3 - New York Times, May 29. 1997, p 19

Sample output to test PDF Combine only

Scanned with CamScanner

اولین، مهم‌ترین و «شاهکار» تجربهٔ کودتائی خود را از بین برده است؟ آیا این اسناد و مدارک دارای چنان جعل و لاف و گزافی بوده که می‌توانست افسانهٔ «پیروزی C.I.A» را برباد دهد؟ آیا مسئولان سازمان C.I.A با آتش زدن و نابود کردن این اسناد خواسته‌اند تا هم این پروندهٔ «پُر از خالی» یا «کوهی که موش زائیده بود» را از نظر جهانیان پنهان کنند؛ و هم ـ بعنوان فرمانده و برندهٔ عملیات ـ در برابر رقیب خود (سازمان اطلاعاتی انگلیس)، سهم بیشتری را طلب نمایند؟

گزارش ویلبر[1] ابتداء در ۸۰ صفحه در روزنامهٔ نیویورک تایمز (۱۶ آوریل و ۱۸ ژوئن ۲۰۰۰) منتشر شد[2] و سپس متن کامل آن ـ در ۱۶۹ صفحه ـ انتشار یافت[3] و به عنوان «سند بسیار مهم»، مورد توجّه عموم پژوهشگران قرار گرفت. انتشار این گزارش در ایران نیز بازتاب گسترده یافت[4]. ویلبر به تاریخ، زبان و ادبیات فارسی آشنائی

1- Wilber, Overthrow of Premier Mossadeq of Iran (November 1952-August 1953). Central Intelligence Agency, March 1954

2 - http://www.nytimes.com/library/world/mideast/041600iran-cia_index.html

3 - HYPERLINK "http://www.crytome.org/cia_iran/all.html www.crytome.org/cia_iran/all.html ;http://www.gwu.edu/~nsarchiv/NSAEBB28/s-orig.Pdf

۴ـ بخش‌هائی از این گزارش در روزنامهٔ «اطلاعات سیاسی ـ اقتصادی»، شماره‌های ۱ و ۲، مهر و آبان ۱۳۷۹ و ماهنامهٔ «پیام امروز»، شمارهٔ ۴۱، مهرماه ۱۳۷۹ انتشار یافت و سپس، حداقل سه ترجمه از متن کامل این گزارش منتشر گردید:

اسناد سازمان سیا دربارهٔ کودتای ۲۸ مرداد و سرنگونی دکتر مصدق، ترجمهٔ غلامرضا وطن‌دوست، با مقدمهٔ همایون کاتوزیان، مؤسسهٔ فرهنگی رسا، تهران،

Sample output to test PDF Combine only

Scanned with CamScanner

کامل داشت و کتاب‌هائی دربارهٔ باغ‌های ایران و آثار و ابنیهٔ تاریخی ایران در دورهٔ ایلخانیان و تاریخ معاصر ایران تألیف کرده بود. او در طرح «ت. پ. آژاکس»: مسئول امور تبلیغاتی عملیات بود.

ویلبر، در این گزارش، روند تهیهٔ طرح و تدارک عملیات برای تضعیف و سرنگونی دولت مصدق، ناامیدی مطلق عوامل سازمان سیا در تهران و تصمیم به توقف عملیات را بازگو می‌کند و علت اصلی طرح عملیات را نه منافع اقتصادی بلکه «ترس از کمونیسم و سلطهٔ حزب توده بر ایران» می‌داند. ویلبر بعدها خاطراتش را در بارهٔ مأموریت خویش در ایران منتشر کرد[1].

با وجود لحن محتاطانهٔ ویلبر، گزارش او ـ به روشنی ـ شتابزدگی در تنظیم طرح «ت. پ. آژاکس» و عدم پیش‌بینی‌های لازم در تدارکات اساسی عملیات را آشکار می‌سازد:

ـ اینکه: ویلبر و همکار انگلیسی او، داربی شر[2] به مدت ۱۷ روز (از ۱۳ مه ۱۹۵۳ تا ۳۰ مه ۱۹۵۳ = ۲۳ اردیبهشت تا ۹ خرداد ۱۳۳۲) بر روی طرح، مطالعه و کار کردند[3].

۱۳۷۹؛ اسرار کودتا: اسناد سیا دربارهٔ سرنگونی دولت مصدق، ترجمهٔ حمید احمدی، نشر نی، تهران، ۱۳۷۹؛ آمریکا و تحولات ایران: اسناد و مدارک آزاد شدهٔ دولت ایالات متحدهٔ آمریکا دربارهٔ جنبش ملی شدن صنعت نفت، ترجمه سید صادق خرازی، وزارت امور خارجه، تهران، ۱۳۸۰.

1- Adventures in the Middle East : Excursion and Incursions, Princeton, 1986

2 - Darbyshire

3 - Wilber, Chapter 2, p. 5

Sample output to test PDF Combine only

Scanned with CamScanner

ـ اینکه سازمان سیا در آن زمان برای کمک به طرح «ت. پ. آژاکس»، هیچ عامل نظامی‌در ایران نداشت و سرهنگ بازنشسته، عباس فرزانگان (افسر سابق مخابرات) نیز پیش از آن در هیچ عملیّات نظامی شرکت نکرده بود و در مورد وقایع پیش رو، هیچ چیز نمی‌دانست[1].

ـ اینکه سرلشکر زاهدی، فاقد هرگونه طرح دقیق یا سازمان و نفرات نظامی‌بود و هیچ یک از افسران مذکور در طرح را نمی‌شناخت و لذا «نمی‌شد روی سرلشکر زاهدی حساب کرد»[2].

ـ اینکه سرلشکر زاهدی تا ساعت ۴/۵ بعد از ظهر روز ۲۸ مرداد، در یک خانهٔ امن، مخفی بوده[3].

ـ اینکه برخلاف پیش‌بینی‌های طرح ـ که شاه را کانون محوری عملیّات می‌دانست ـ در سراسر مذاکرات، شاه از همکاری با طرّاحان کودتا خودداری کرد بطوریکه «فشار بی‌امان بر شاه» ضرورت یافت[4].

ـ اینکه برخلاف پیش‌بینی‌های طرح، هیچ یک ازعلمای معروف مذهبی (بروجردی و کاشانی) به درخواست‌های طرّاحان عملیّات، پاسخ مثبت ندادند[5].

ـ اینکه بیشتر شرکت کنندگان در عملیّات، در لحظهٔ حسّاس،

1 - Wilber, appendix D, p. 3
2 - Wilber, appendix D, p. 3
3 - Wilber, Chapter 8, p. 69
4 - Wilber, Chapter 5, appendix B, p. 2 ; Chapter 10, p. 88.
5 - Wilber, Chapter 10, p. 91

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

دچار تردید و بی‌تصمیمی بودند و سرانجام، بی‌احتیاطی یا خیانت یکی از افسران ـ به آسانی ـ باعث لو رفتن و شکست عملیّات گردید.[1]

ـ اینکه در آغاز عملیّات، معلوم شد که «همه چیز به اشکال برخورد کرده است»[2].

ـ اینکه با توجّه به قطع کامل روابط دیپلماتیک بین ایران و انگلیس، سازمان اطلاعاتی انگلیس (MI6) غیر از چهار ـ پنج تن (برادران رشیدیان و دو خبرنگار روزنامهٔ اطلاعات: علی جلالی و فرّخ کیوانی) فاقد نفرات، امکانات و اطلاعات لازم در ایران بود،

ـ اینکه تعداد مأموران در مقرّ فرماندهی عملیّات (نیکوزیا) فقط ۲ مأمور و ۲ ماشین نویس بودند که در نگاه اول، بسیار شگفت‌انگیز می‌نمود و ارتباط مرکز فرماندهی عملیّات (نیکوزیا) با تهران، با تأخیرهای فراوان همراه بود[3]... همه و همه نشان می‌دهند که طرح سازمان سیا، بیشتر به یک طرح کودکانه یا خیالپردازانه شبیه بود تا به یک طرح کودتا، و بهمین جهت، شکست آن محتوم و مقدّر بود، و گویا با آگاهی از این موانع و مشکلات بود که مسئولین طرح، با توجّه به انحلال مجلس توسّط

---

1 - Wilber, Chapter 6, p.1, Chapter 7, p. 47

در گزارش ویلبر از این «افسر خائن» نام برده نشده، امّا چنانکه خواهیم دید، نفوذ افسران حزب توده در شبکهٔ عملیّات، مسلّم بود و این امر، گویا یکی از علل تغییر طرح کودتا بود

2 - Wilber, Chapter 7, p. 44

3 - Wilber, Chapter 10, p. 85

Sample output to test PDF Combine only

Scanned with CamScanner

مصدّق، سرانجام پیشنهاد شاه ـ مبنی بر برکناری مصدّق از طریق قانونی ـ را پذیرفتند.

بدین ترتیب: گزارش ویلبر دارای آگاهی‌ها و اطلاعات ارزشمندی است که ما را با چگونگی جنبش خودجوش مردم تهران در روز ۲۸ مرداد ۳۲ آشنا می‌کند. این آگاهی‌ها و اطلاعات اگر با گزارش‌های دیگر تلفیق شوند، می‌توانند در ترسیم واقعی رویداد مهمّی که به نادرستی «کودتای ۲۸ مرداد ۳۲» نامیده شده، کمک نمایند.

اسناد سرّی وزارت امور خارجهٔ آمریکا در آرشیو ملّی آمریکا[1] نیز با ارائهٔ آگاهی‌های دقیقی از مخالفت شاه با کودتا و علاقهٔ وی به برکناری مصدّق از طریق مجلس، ناامیدی مطلق عوامل سیا در تهران و تصمیم به توقّف عملیّات را بازگو می‌کنند. این اسناد، خصوصاً علل اجتماعی و روانی جنبش خودبخودی مردم تهران در روز ۲۸ مرداد ۳۲ و «سقوط آسان و شگفت‌انگیز دولت مصدّق»را بخوبی نشان می‌دهند[2].

---

1 - U.S. National Archives, Vol 10, 1951-1954

۲ـ بسیاری از این اسناد و گزارش‌ها را در کتاب‌های: خواب آشفتهٔ نفت (محمد علی موحّد)؛ نظر از درون به نقش حزب تودهٔ ایران (بابک امیر خسروی)؛ خاطرات اردشیر زاهدی؛ اسناد سخن می‌گویند (شامل ۵۰۸ سند رسمی بکلی سرّی و.سرّی)، در ۲ جلد، می‌توان یافت. در نقل اسناد و گزارش‌ها، ما به این ترجمه‌ها نیز نظر داشته‌ایم.

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

مخالفت شاه با کودتا

دکتر محمّد مصدّق، سخنگوی خشم و خروش تاریخی ملّت ایران علیه تحقیرها و اجحافات درازمدّت استعمار انگلیس بود و در این راه، عموم طبقات و اقشار اجتماعی ایران در کنار وی بودند و محمّدرضا شاه نیز ـ که هنوز شهریور ۱۳۲۰ و تبعید خفّت‌بار پدرش توسط انگلیسی‌ها را بخاطر داشت ـ با وجود همهٔ کدورت‌ها و اختلافاتش با مصدّق، می‌توانست نسبت به مبارزات وی، همدل و همراه باشد بطوریکه هندرسون (سفیر آمریکا در ایران) در گفتگوی خصوصی خود با شاه (به تاریخ ۳۰ سپتامبر ۸/۱۹۵۱ مهرماه ۱۳۳۰) گزارش می‌دهد:

«... شاه تأکید کرد که احساسات ملّی علیه انگلیس و به حمایت از مصدّق ـ به عنوان یک مدافع شجاع منافع ایران ـ برانگیخته شده است. به دلیل رواج شایعاتی مبنی بر تجاوز احتمالی انگلیس در جنوب ایران و پیاده کردن نیرو، موقعیّت مصدّق به میزان زیادی تقویت شده است... در مورد نفت، احساسات ملّی ایرانیان علیه انگلستان است. این احساسات را عوامفریبان شعله‌ورتر ساخته‌اند. من هرقدر که بخواهم قوی و قاطع باشم، نمی‌توانم برخلاف قانون اساسی و بر ضد جریان نیرومند احساسات ملّی حرکت کنم...»[1]

گفتیم که بر اساس طرح «ت . پ. آژاکس»، موافقت و همکاری شاه، محور اساسی عملیّات علیه دولت مصدّق بود، امّا با مخالفت

1- Henderson to the Department of State, September 30, 1951, telegram 12150,888,2553/9-3051

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

پایدار شاه، طرّاحان عملیّات در سازمان سیا کوشیدند تا با «افزایش فشار بر شاه» موافقت و همکاری وی را با طرح بدست آورند[۱].

گزارش‌های متعدّد هندرسون (سفیر وقت آمریکا در ایران) نیز شواهد گویائی هستند در مخالفت‌های پایدار شاه با کودتا علیه دکتر مصدّق. نمونه‌هائی از این گزارش‌ها را مرور می‌کنیم[۲]:

۱

شمارهٔ پیام: ۳۷۷۱، بیستم مارس ۱۹۵۳ [۲۹ اسفند ماه ۱۳۳۱]

از: تهران به: وزیر خارجه

.....

۲ ـ ...علاء (وزیر دربار) می‌گوید که با وجود همهٔ توصیه‌های شاه ایستادگی منفعلانه‌ای دارد. علاء تردید دارد که بتوان شاه را به کاربُرد اقدامی فعّال بر ضد مصدّق ترغیب کرد حتّی اگر مصدق علناً شاه را بر کرسی اتهام بنشاند.

.....

۶ـ بنظر ما بعید می‌نماید که شاه تقاضای استعفای مصدّق را بکند...

امضاء: هندرسون[۳]

---

۱ - Welber, Chapter 5

۲ـ علامت ..... نشانهٔ حذف جملات یا عباراتی از گزارش‌ها توسط نویسندهٔ این کتاب است. در نقل این گزارش‌ها، از ترجمهٔ روان و روشن بابک امیرخسروی (صص ٤٥٤-٤٧٩) نیز بهره برده‌ام

3 - Henderson to the Department of State, March 20, 1953, telegram 788,00/3-2053

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

هندرسون، سفیر آمریکا در ایران

@NAFAMA
کانال تخصصی تاکفته های تاریخ معاصر ایران

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

۲

شمارهٔ پیام: ۳۸۵۳، تهران، ۳۱ مارس ۱۹۵۳ [۱۱ فروردین ۱۳۳۲]، ساعت یک بعد از ظهر

.....

۳ـ علاء می‌گوید که در هفتهٔ گذشته گروهی از سیاستمداران با وی تماس گرفته و اصرار داشتند تا وی به شاه بگوید که تعلّل بیشتر در اقدام علیه مصدّق ممکن است برای نجات ایران بسیار دیر باشد. به عقیدهٔ علاء: اکثر این افراد معتقد بودند که تنها فردی که می‌تواند جانشین مصدّق باشد، تیمسار زاهدی است. زاهدی از حمایت رهبران سیاسی مانند کاشانی، حائری‌زاده، بقائی و برادران ذوالفقاری و سایر محافظه‌کاران و ارتش برخوردار است. مکّی نیز ممکن است که از او پشتیبانی نماید... علاء به زاهدی گفته بود که وی اطمینان دارد که شاه مایل نیست اقدامی برخلاف قانون اساسی انجام دهد. شاه در یک کودتا شرکت نمی‌کند...

امضاء: هندرسون[1]

۳

شمارهٔ پیام: ۳۹۹۷، تهران، ۱۱ آوریل ۱۹۵۳، [۲۲ فروردین ۱۳۳۲]

بکلی سرّی

از: تهران به: وزیر خارجه

.....

۳ـ علاء گفت که هر چند او مرتّب به شاه توصیه می‌کند تا با

1 - Henderson to the Department of State, March 31, 1953, Telegram 788,00/3-3153

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

قدرت و اقتدار در برابر مصدق بایستد ولی تردید دارد که شاه شخص دیگری را بجای مصدق منصوب کند، یا حتّی تمایل به شخص دیگری جهت نخست وزیری را، پیش از اینکه مجلس رأی تمایل به آن شخص داده باشد، ابراز نماید.

.....

امضاء: هندرسون[1]

٤

شمارهٔ پیام: ٤٠١٢، تاریخ ۱۵ آوریل ۱۹۵۳ [۲۶ فروردین ۱۳۳۲]

۱ـ علاء (وزیر دربار) امروز صبح زود به دیدار من آمد. وی اظهار داشت که دیروز طی یک گفتگوی طولانی با شاه سعی کرده بود شاه را متقاعد کند تا نسبت به حوادث داخل کشور اقدامات مثبتی انجام دهد. شاه در پاسخ گفته بود که او موضع خود را قطعی کرده است، تا زمانیکه مجلس رأی عدم اعتماد به مصدق ندهد و تمایلی به جانشین وی ابراز نکند، شاه پیشگام نخواهد شد.

شاه دو دلیل کلّی برای اتّخاذ چنین موضعی ابراز کرده است:

الف ـ شاه گفت که وی به انگلیسی‌ها مظنون است و معتقد است که آنها مسئول اختلاف فعلی بین دولت و دربار هستند و قصد دارند تا با ایجاد یک جنگ داخلی، ایران را تجزیه و بین خود و روس‌ها تقسیم کنند...

---

1 - Henderson to the Department of State, April 11, 1953, Telegram 788,004-1153

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

ب ـ او (شاه) نمی‌خواهد آلت دست سیاستمداران جاه‌طلب و بی‌صفت ایرانی شود. نمایندگان مجلس از یک در، نزد او می‌آیند و داستانی می‌بافند. و از در دیگر، نزد مصدق می‌روند و دروغ دیگری می‌سازند.

.....

۳ ـ ... به عقیدهٔ علاء: بدبختانه به نظر می‌رسید که قانع کردن و قبولاندن به شاه در گزینش و انتصاب یک نخست وزیر، بدون کسب رأی تمایل مجلس، غیر ممکن است.

امضاء: هندرسون[1]

۵

شمارهٔ پیام: ٤٠٩٣

از: تهران به: وزیر خارجه. تاریخ ۱۹ آوریل ۱۹۵۳ [۳۰ فروردین ۱۳۳۲]

بکلی سِرّی

۱ـ علاء وزیر دربار، امروز صبح به دیدار من آمد. وی گفت با وجود همهٔ تلاش‌های او و دوستان دیگر شاه، اعلیحضرت نسبت به رویدادهای داخل کشور همچنان در حالت انفعالی و تقریباً وازده مانده است. ترس علاء این است که مبادا آن دسته از نمایندگان مجلس که سعی در حفظ اختیارات قانونی شاه دارند، در برابر تاخت و تاز مصدق و نیز بخاطر مستی شاه، سرخورده شده و تسلیم شوند.

1 - Henderson to the Department of State, April 15, 1953, Telegram 788.00/4-1953

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

۲ـ علاء گفت که شاه هر روز دیدار با زاهدی را به تعویق می‌اندازد. علاء فکر نمی‌کند که شاه آنطوریکه شایع است نسبت به زاهدی بی‌تفاوت و سرد باشد، ولی فعلاً برای انتخاب زاهدی به نخست وزیری حرارتی از خود نشان نمی‌دهد...

.....

۳ـ علاء گفت که شاه از مجاری مختلف با رایزنی‌های متضاد روبرو است و در چنین شرایطی بجای تصمیم گیری ترجیح می‌دهد که دست روی دست بگذارد و کاری نکند.

این عدم تحرّک شاه باعث سرخوردگی و نگرانی دوستان اوست که بدون رهبری و دستورالعمل شاه برای حفظ تعادل و نظم در کشور در تلاش‌اند.

امضاء: هندرسون[1]

٦

شمارهٔ پیام: ٤١٩٢، ٢٥ آوریل ١٩٥٣ [پنجم اردیبهشت ١٣٣٢]

بکلی سری

از سفیر آمریکا در تهران به وزیر خارجه

.....

علاء مرتّب به شاه توصیه می‌کرد که در برابر مصدّق قاطعیّت بخرج دهد و به اقداماتی دست بزند که منجر به تغییر

1 - Henderson to the Department of State, April 19, 1953, telegram 788,00/4-1953

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

دولت شود. هر چند علاء زاهدی را چندان نمی‌پسندد با این همه معتقد است که در شرایط فعلی، زاهدی تنها شخصی است که می‌تواند جای مصدق را بگیرد. در این پنج شش هفتهٔ گذشته، علاء دائماً تلاش کرده تا شاه را متقاعد کند که گامهایی بردارد و علاقهٔ خود را نسبت به زاهدی نشان دهد. شاه چنین وانمود می‌کرد که از این نصیحت‌ها دلخور شده است.

.....

علاء بسختی کوشیده بود شاه را متقاعد کند که به او اجازه دهد تا بعنوان وزیر دربار به اتهامات مصدق نسبت به شاه و دربار پاسخ دهد. شاه بخش‌های اساسی متن را حذف کرد و بعد به علاء گفته بود که دیگر مسئول پاسخ دادن به مصدق نباشد. وقتی مصدق و اطرافیانش فهمیدند که ستون اصلی مقاومت شاه، خود علاء است نیروهای خود را برای کوبیدن او بسیج کردند.

.....

اوج فشار بر شاه، زمانی بود که دکتر فاطمی وزیرخارجه در روز ۱۹ آوریل (۳۰ فروردین ۱۳۳۲) به دیدار شاه رفت. این دیدار بدون صلاحدید علاء و بدون اطلاع وی انجام گرفت و دو ساعت طول کشید. فاطمی در این دیدار با مداهنه از شاه، به او گفته بود که رایزنی‌های علاء به ضرر شاه است و اگر او از سر کار برداشته شود تمام اختلافات شاه و مصدق قابل حل خواهد

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

بود. بعد از شرفیابی فاطمی، شاه نسبت به علاء ناراحت بود و از گفتگو با وی پرهیز می‌کرد.

امضاء: هندرسون[1]

۷

شمارهٔ پیام: ۹۵۳
گزارش گفتگوی سفیر و اعضاء برجستهٔ سفارت آمریکا با محرم شاه
۱۴ مه ۱۹۵۳ [۲۴ اردیبهشت ۱۳۳۲]

.....

شاه معتقد است که گذشت زمان، مصدّق را بی‌اعتبار خواهد ساخت... بنابراین برکنار کردن مصدّق از راه قانونی در آیندهٔ نه چندان دور، عملی خواهد شد. خود شاه این شیوه را ترجیح می‌دهد تا مثلاً یک کودتای نظامی یا فرمان دلبخواه شاه مبنی بر عزل مصدّق و انتصاب شخص دیگری به نخست‌وزیری، یا زندانی کردن مصدّق یا تبعید وی یا حتّی مرگ او بدست بلوانیان تهران. [از نظر شاه] در هر یک از این موارد، از مصدّق یک شهید ساخته خواهد شد و سرچشمهٔ دردسرهای جدّی در آینده خواهد شد...

شاه ترجیح می‌دهد که خود هیچ ابتکاری علیه مصدّق بخرج ندهد و احساس می‌کرد که مصدّق چون از طریق پارلمان به

1 - Henderson to the Department of State, April 25, 1953, telegram 788,00/4-2553

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

قدرت رسیده، باید از همان طریق سرنگون شود و بهتر است که از طرف شاه هیچگونه مداخلهٔ آشکاری صورت نگیرد...

امضاء: هندرسون[1]

۸

شمارهٔ پیام: ۴۵۷۳
گزارش گفتگوی هندرسون با محمدرضا شاه
تاریخ ۳۰ مه ۱۹۵۳ [۹ خرداد ۱۳۳۲] ساعت ۱
بعد از ظهر

.....

۲ـ شاه اظهار کرد: انگلیسی‌ها در گذشته کوشیده بودند که وی را قانع کنند تا مانند یک پادشاه مشروطه بر اساس قانون اساسی، به مفهوم اروپائی رفتار نموده و از دخالت در زندگی سیاسی ایران خودداری نماید. شاه گفت که بنظر می‌رسد سیاست انگلیسی‌ها در این باره، اینک در حال تغییر است. شاه، شخصاً متقاعد شده است که اگر وی فقط نقش محدود و معیّنی در زندگی سیاسی و بویژه حیات نظامی کشور ایفاء کند، کشور دچار آشوب و آشفتگی و هرج و مرج خواهد شد.

شاه گفت: باید صادقانه و صریح اعتراف کند که تاکنون نتوانسته طبق سوگند خود دربارهٔ حراست از قانون اساسی رفتار نماید. مصدق در یکسال گذشته، قانون اساسی را زیر پا گذاشته

1 - Henderson to the Department of State, May 14, 1953, telegram 788,00/5-1953

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

است و او (شاه) متأسفانه در موقعیّتی نبوده که دخالت کند.

۳ـ به شاه گفتم که مایلم نظرش را بی‌پرده و صریح دربارهٔ سرلشکر زاهدی بیان کند. شاه گفت که بنظر او سرلشکر زاهدی مرد فکوری نیست (not intellectual giant)، با این وجود، برای شاه، زاهدی به سه شرط قابل قبول می‌باشد:

الف: زاهدی باید از راه قانونی و پارلمانی به قدرت نشانده شود، نه از راه کودتا.

ب: زاهدی باید با پشتیبانی گستردهٔ سیاسی به قدرت برسد...

ج: دولت زاهدی باید برای آمریکا ودولت بریتانیا مقبول باشد...

٤ ـ ... شاه گفت که (دربارهٔ زاهدی) تغییر عقیده نخواهد داد، ولی مهم این است که شرایطی که قبلاً به آن‌ها اشاره کرده به روشنی درک و رعایت گردد. اگر زاهدی با یک کودتا سر کار بیاید، شاه در حمایت از او دو دل خواهد بود، مگر اینکه مطمئن باشد پشت سر او طیفی نیرومند از رهبران سیاسی قرار دارد و نیز وی از حمایت گستردهٔ مردم برخوردار است.

۵ـ شاه افزود که بهر حال فکر نمی‌کند که زاهدی بتواند از راه کودتا قدرت را بدست گیرد.

به شاه گفتم که مایلم، شاه بار دیگر موضع خودش را دربارهٔ سرلشکر زاهدی اعلان کند. چون برای دولت آمریکا لازم و ضروری است، زیرا به تصمیماتی که باید گرفته شود مربوط

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

است. اعلیحضرت گفت به دولت متبوع خود، آمریکا بگویم که شاه نخست وزیری زاهدی را خواهد پذیرفت منوط به این شرایطی که قبلاً در این مورد برای من عنوان کرده بود رعایت شود.

.....

۶ـ شاه گفت: هنوز بر این عقیده است که حل مسئلهٔ نفت با خود دکتر مصدّق آسان تر خواهد بود تا با جانشین وی. شاه همچنین معتقد است که اگر حل مسئلهٔ نفت با خود مصدّق صورت بگیرد، وی امتیازات بیشتری برای انگلیسی‌ها ملحوظ خواهد داشت تا هر کس دیگری که به جای او بیاید. البته شاه متوجه است که معامله کردن با مصدّق کار بسیار دشواری است، با این وصف، بنظر شاه اگر راه و مفرّی برای حل مشاجرهٔ نفت با خود مصدّق پیدا شود، غنیمت خواهد بود. چنین راهی حتّی اگر به ادامهٔ حکومت دکتر مصدّق منجر شود، باز، ارزش آنرا دارد که حداکثر تلاش در این راه بکار رود.

۷ـ شاه همچنین گفت که وضع مالی و اقتصادی ایران آنقدر خراب است که نیاز فراوان به کمک آمریکا دارد حتّی با حضور دکتر مصدّق در قدرت و حتّی اگر چنین کمک‌هایی از جانب آمریکا به حمایت از دولت مصدّق تلقّی شود.

.....

۹ـ ... شاه سپس پرسید که آیا من قبول ندارم که نفع همه

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

در این است که دعوای نفت به صورتی با دکتر مصدّق فیصله یابد؟ گفتم که: نظر من همیشه همین بوده، ولی بتدریج احساس می‌کنم که تا زمانی که مصدّق، نخست وزیر است این ماجرا حل شدنی نباشد. انگلیسی‌ها دیگر به این نتیجه رسیده‌اند که هرگونه مذاکره‌ای با مصدّق بی‌ثمر است. بنابراین اگر قرار است دولت مصدّق بماند و مسئلهٔ نفت هم حل شود باید مصدّق پیشگام شود و پیشنهاداتی به انگلیسی‌ها بکند که آنها را متقاعد کند که او مسئله را جدّی گرفته است. با تجربهٔ دو سال گذشته، مشکل است مصدّق بتواند انگلیسی‌ها را قانع کند که او واقعاً طرف آنها برای حل منصفانه و معقول مسئلهٔ نفت می‌باشد...

امضاء: هندرسون[1]

نهم اسفند ۱۳۳۱: آغازی برای پایان حکومت مصدّق؟!

توافق شاه و مصدّق (ص۱۲۷ کتاب حاضر) موجب نارضایتی آیت‌الله کاشانی، حسین مکّی و بسیاری از سیاستمداران دیگر شد. مکّی که «شاه را مثل موم در دست مصدّق» می‌دانست، توافق شاه با مصدّق را باعث زیاده‌خواهی و تقویت روحیهٔ قدرت‌طلبی مصدّق و زمینه‌ای برای سرنگونی سلطنت شاه ارزیابی می‌کرد.

فتنه‌ها و توطئه‌های سیاسی، سلب حقوق قانونی شاه توسّط

1- Henderson to the Department of State, May 30, 1953, telegram 788,11/5-3053

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

مصدق و بی‌حرمتی افسران نسبت به وی، شاه را شدیداً افسرده و پریشان کرده بود بطوریکه بقول همسرش، ثریا اسفندیاری:

«فضای کاخ اختصاصی برای ما غیرقابل تحمل شده بود و شاه، نیمه‌شبان مرا از خواب بیدار می‌کرد تا محض احتیاط، اتاق‌مان را عوض کنیم. شب‌ها در حالیکه اسلحه‌ای زیر بالش خود گذاشته‌ایم به رختخواب می‌رویم و هر بار که بر سر میز غذا می‌نشینیم، یک دست‌مان قبضهٔ اسلحه را می‌فشارد و محمدرضا از خوردن غذایی که در برابرش می‌گذارند پرهیز می‌کند، چون ممکن است بخواهند مسمومش کنند...»[1]

در چنان شرایطی (با توجه به پیشنهادات مناسب انگلیس و آمریکا در بارهٔ مسئلهٔ نفت)، مصدق در ملاقاتی با شاه، پیشنهاد می‌کند که «شاید بهتر باشد اعلیحضرت مدتی در خارج ازکشور بمانند تا اوضاع آرام گیرد. شاه از پیشنهاد مصدق استقبال نمود و پرسید: کی می‌تواند از کشور خارج شود؟ مصدق گفته بود: همین شنبه ۹ اسفند ماه ۱۳۳۱.»[2]

هندرسون در گزارش محرمانهٔ ۶ اسفندماه ۱۳۳۱ می‌نویسد:

«امروز صبح، شاه به علاء (وزیر دربار) گفته است که اعصابش چنان خراب است که نمی‌تواند تا ۲۸ فوریه (۹ اسفند) در تهران بماند و می‌خواهد، صبح ۷ اسفند با اتوموبیل روانهٔ بغداد شود و از آنجا به اروپا عزیمت نماید. مصدق نیز گفته که بهتر است شاه همین فردا روانه شود،

---

1 - Le Palais des Solitudes, p. 137

۲ـ موحد، ج ۲، ص ۶۹۰

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

امّا به اصرار علاء، قانع شده که حرکت شاه تا روز شنبه به تأخیر افتد».[1]

با آگاهی آیت‌الله کاشانی، آیت‌الله بهبهانی، دکتر بقائی، حسین مکّی، قوام‌السلطنه و دیگران از خروج شاه و مخالفت آنان با سفر وی، در فضائی از بیم و توطئه و بی‌اعتمادی و تشویش، جمع کثیری از مردم تهران در برابر کاخ سلطنتی ازدحام می‌کنند تا مانع مسافرت شاه شوند. به گزارش خبرنگار روزنامهٔ کیهان:

«تا نزدیکی ظهر، کلیهٔ دکاکین تعطیل شدند. (مردم) به منزل آیت‌الله بهبهانی رفتند و از ایشان خواستند به دربار بروند و مانع حرکت شاهنشاه شوند... عده‌ای با صدای بلند، گریه می‌کردند... عده‌ای در بازار فریاد می‌زدند: بجنبید! مملکت از دست رفت... در نزدیک کاخ مرمر، زنان، تظاهرات می‌کردند و خطاب به سربازان و مردم می‌گفتند: غیرت کجاست؟ حمیّت کجاست؟ مملکت از دست رفت...»[2]

در حالیکه نشریات و روزنامه‌های حزب توده تظاهرات نهم اسفند را «**تظاهرات مُشتی اراذل و اوباش**» و «**زنان بدکاره**» نامیدند، خبرنگار روزنامهٔ شاهد گزارش داد:

«... ساعت از ۱٤ گذشته بود، ناگهان صدای فریاد جمعیّتی که به دستور کاشانی و بهبهانی در بیرون کاخ گرد آمده بودند و شماری کفن‌پوش هم در میان آنان دیده می‌شد و پسر کاشانی و چند روحانی در پیشاپیش آنان

1- Henderson to the Department of State, February 25, 1953, telegram 788,11/2-3552

۲ـ موحّد، ج ۲، ص ٦۹۳

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

بودند، در داخل کاخ سلطنتی به گوش رسید. به جز جمعیّت بازاری، افراد وابسته به حزب زحمتکشان که خود بقائی ـ رهبر حزب ـ پیشاپیش آنان بود، و گروهی از افسران بازنشسته و تیمساران بلندپایه ـ چون امیراحمدی و شاه بختی و گرزن و گیلانشاه و جمعی از درجه داران و نیز گروه ورزشکاران باشگاه تاج، همراه سرگرد خسروانی ـ مدیر باشگاه ـ در جلوی کاخ سلطنتی گرد آمده، فریاد آنان به طرفداری از شاه در فضا طنین افکند. در بیرون کاخ، یک گروه چند صد نفری از بانوان نیز دیده می‌شدند. در پیشاپیش آنان خانمی‌جوان بنام ملکهٔ اعتضادی در اتوموبیل روباز، ایستاده و با میکروفنی در دست، پیام می‌فرستاد و به طرفداری شاه شعار می‌داد و فریاد می‌زد: «شاه نباید کشور را ترک کند».[1]

در این هنگام، مصدّق که برای مشایعت و خداحافظی با شاه به کاخ رفته بود، با تظاهرات خشمگینانهٔ مردم، دچار ترس و تشویش گردید و لذا توسط رانندهٔ شاه از یکی از درهای فرعی کاخ، به بیرون هدایت شد.

هندرسون در ساعات ۵ تا ۷ شب نهم اسفند ۱۳۳۱ گزارش داد:

«هزاران نفر از مردم در خیابان کاخ، راه را بر مصدّق بسته و به تظاهرات و پشتیبانی از شاه پرداختند... بهنگام مراجعت مصدّق، جیپ‌های پر از سربازان به سوی خانهٔ مصدّق در حرکت بودند. تظاهرکنندگان با جیپ به در خانهٔ مصدّق کوبیدند و بر محافظین خانه غلبه یافتند.

۱ـ صفائی، ص ۲۴۷ به نقل از: متینی، ص ۳۳۶

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

مصدّق با پیژامه به بالکن خانه رفت تا جماعت را آرام کند، ولی با هو و جنجال آنان روبرو گردید، بناچار مصدّق بقول خود «برای مقابله با تحریکات عمّال انگلیسی»، توسط علاء از نیروهای گارد شاهنشاهی کمک خواست و سرانجام، با همان پیژامه از دیوار پشت خانه، بالا رفته و همراه با فاطمی با اتوموبیل به سوی مقصدی نامعلوم حرکت کرد. در ساعت ۵ بعد از ظهر، هنوز هزاران نفر در اطراف خانهٔ مصدّق و شاه جمع بودند و تظاهرات به نفع شاه، ادامه داشت. شاه از بالکن کاخ، با مردم سخن گفت و انصراف خود را از مسافرت اعلام کرد».[1]

مصدّق پس از حمله به خانه‌اش، به مجلس رفت، امّا در آنجا بقول فخرالدّین عظیمی: «با پرخاشگری کینه‌توزانهٔ نمایندگانی مانند حائری‌زاده [از بنیانگذران جبههٔ ملّی] روبرو شد»[2].

بدنبال این تظاهرات، در عصر روز نهم اسفند، اعلامیه‌ای دربارهٔ مسافرت شاه از طرف دربار صادر شد که در آن آمده بود:

«... این تصمیم شاهانه، موجب نگرانی و بروز احساسات میهن پرستانه از طرف قاطبهٔ مردم محترم گردید و با اجتماع و تظاهرات شایستهٔ تقدیری، خواهان انصراف اعلیحضرت همایون شاهنشاهی از مسافرت شدند. چون خاطر خطیر شاهانه، پیوسته معطوف به رعایت افکار عامّه می‌باشد، با سپاسگزاری و قدردانی از احساسات پاک مردم، فعلاً از مسافرت انصراف حاصل فرمودند.»[3]

---

1 - Henderson to the Department of State, February 28, 1953, telegram 788,11/2-2853

۲ـ عظیمی، ص۱۷۸
۳ـ فاتح، ص ۶۵۱

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

تظاهرات نهم اسفند بر عزّت و اعتبار دکتر مصدق، ضربهٔ سنگینی وارد کرد و بر اعتماد به نفس شاه و اطمینان او از حسن شاهدوستی مردم، افزود.

در چنان شرایطی است که مصدق ضمن اینکه تظاهرات مردم را یک «غائله» و «توطئه‌ای برای قتل او» نامید، در زنجیرهٔ عصبیّت‌ها و عصبانیّت‌ها، آخرین پیشنهادات مناسب انگلیس و آمریکا را در ۲۹ اسفند ۱۳۳۱ رد کرد.

* * *

تظاهرات نهم اسفند ۳۱، ردّ آخرین پیشنهادات مناسب انگلیس و آمریکا ـ بعنوان ردّ «تحقّق ممکنات» ـ و قطع کمک‌های مالی آمریکا به دولت مصدق و در نتیجه: بحران مالی، وجود تورّم، بیکاری و رشد نارضایتی‌های عمومی، نه تنها به موقعیّت و اعتبار مصدق آسیب فراوان رساند، بلکه باعث سرخوردگی‌های مردم و صف‌بندی‌های علنی نیروها و شخصیّت‌های مهم سیاسی علیه مصدق گردید: اینک دکتر مصدق و یارانش (حسین فاطمی، علی شایگان، مهندس حسیبی، زیرک‌زاده، مهندس احمد رضوی و...) در یکطرف، و آیت‌الله کاشانی، دکتر بقائی، حسین مکّی، حائری‌زاده، قوام‌السلطنه، سرلشکر زاهدی و دیگران در طرف دیگر، آخرین حرکت‌ها را در شطرنج سیاست ایران برای «مات» کردن یکدیگر آغاز کرده بودند، و شاه که ضمن مخالفت با کودتا، در ۱۴ مه ۱۹۵۳ (۲۴ اردیبهشت ۳۲) به هندرسون گفته بود که: «گذشت زمان،

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

@NA_TA_MA

با آغاز حکومت مصدق، کمك های آمریکا به ایران، از ۵۰۰ هزار دلار به ۲۳ میلیون دلار افزایش یافت.

کانال تخصصی ناگفته های تاریخ معاصر ایران

Sample output to test PDF Combine only

Scanned with CamScanner

مصدق را بی‌اعتبار خواهد ساخت... و برکنار کردن مصدق از راه قانونی در آیندهٔ نه چندان دور عملی خواهد شد»، اینک با اطمینان به احساسات شاهدوستی مردم، اعتماد به نفس خود را باز می‌یافت.

با ردّ آخرین پیشنهادات آمریکا و انگلیس توسط مصدق، مهمترین تکیه گاه مالی و سیاسی وی در سطح بین‌المللی (یعنی دولت آمریکا) نیز فروریخت. **از آغاز حکومت مصدق، کمک‌های مالی آمریکا به ایران از ۵۰۰ هزار دلار به بیش از ۲۳ میلیون دلار افزایش** یافته بود[۱] و حتّی ویلیام وارن[۲] رئیس ادارهٔ اصل چهار در ایران گفته بود که: «برای اجرای برنامه‌های اصلاحی و عمرانی، ۵۰ میلیون دلار در ایران به مصرف خواهد رسید»[۳]. لذا در طول حکومت ۲۸ ماههٔ دکتر مصدق، اگر کمک‌های مالی آمریکا نمی‌بود چه بسا که دولت مصدق در برابر نارضایتی‌های مردم، مدّت‌ها پیش از ۲۸ مرداد ۳۲ سقوط کرده بود[۴]. بنابراین: در اوایل خرداد ۱۳۳۲ با ردّ آخرین تقاضای کمک مالی فوری مصدق توسط آیزنهاور و پخش آن از صدای آمریکا، مصدق، هم در جبههٔ داخلی و هم در جبههٔ خارجی، تنها و منزوی

۱ـ نگاه کنید به: محمّد رضا شاه پهلوی، ص۱۷۷؛ علیرضا امینی، تاریخ روابط خارجی ایران در دوران پهلوی، ص۱۵۱

2- Warne, William

۳ـ روزنامهٔ اطلاعات، ۱۸ تیرماه ۱۳۳۲

۴ـ بعد از سقوط دولت مصدق، دولت سرلشکر زاهدی ضمن ارائهٔ ارقامی، بدهی‌های دولت مصدق را متجاوز از ۱۷ میلیارد ریال (به پول آن زمان) اعلام نمود. این مبلغ، غیر از بدهی‌های دولت مصدق به مقاطعه‌کاران و غیره بود. نگاه کنید به: مکّی، صص۲۸۶-۲۸۸

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

گردید. غریزهٔ سوء ظنّ و «توهّم توطئه» چنان در مصدّق تقویت شده بود که غالباً عصبانی بود و همکارانش، کار با او را بسیار دشوار می‌یافتند[۱].

ربودن و قتل ناخواستهٔ سرتیپ افشارطوس، رئیس شهربانی مصدّق و هوادار پرشور وی (اول اردیبهشت ۱۳۳۲)، ضمن اینکه فضای سیاسی و پارلمانی ایران را ـ بار دیگر ـ به خشونت و عصبیّت آغشته ساخت، باعث ترس و تشویش بسیاری از افسران و ارتشیان گردید. اینک کسانی که در قتل هژیر و رزم‌آرا، شادمانی و پایکوبی کرده بودند، در زنجیرهٔ عصبیّت‌های تازه، در برابر یکدیگر صف‌آرائی می‌کردند.

* *

مهم‌ترین تأثیر تظاهرات نهم اسفند، قطع کامل رابطهٔ دکتر مصدّق با شاه و دربار بود بطوریکه به تصریح مصدّق:

> «از نُه اسفند به بعد، به دربار نرفتم و چند مرتبه هم که آقای ابوالقاسم امینی (کفیل وزارت دربار) مذاکره نمود تا شرفیاب شوم یا اعلیحضرت همایون شاهنشاهی به خانهٔ دکتر غلامحسین (پسرم) که بین خانهٔ من و کاخ اختصاصی واقع شده بود، تشریف بیاورند، موافقت ننمودم»[۲].

مصدّق، حتّی بر خلاف سنّت همه ساله، از حضور در سلام نوروزی سال ۱۳۳۲ نیز به عذر کسالت، خودداری کرد[۳].

۱ـ کاتم، ص ۲۸۳
۲ـ مصدّق، خاطرات، ص ۲۶۷
۳ـ موحّد، ج ۲، ص ۷۱۹ـ۷۲۱

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

گزارش‌های هندرسون نشان می‌دهند که با توجه به تظاهرات ۹ اسفند و جرأت و جسارت مخالفان مصدق، هنوز شاه بدنبال برکناری مصدق از طریق پارلمان بود، بسیاری از سیاستمداران نیز امیدوار بودند دکتر مصدق ـ که در طول حیات سیاسی خویش، آنهمه از ارزش‌های مبارزهٔ پارلمانی سخن گفته بود ـ اینک به قواعد بازی دموکراسی گردن نهد و از طریق پارلمانی که زیر نظر دولت او تشکیل شده بود و خود مصدق، ۸۰٪ نمایندگان آن را «نمایندگان حقیقی مردم» نامیده بود، با کسب رأی اعتماد یا عدم اعتماد، به آشفتگی‌ها و بحران‌های موجود خاتمه دهد. امّا اختلاف تازهٔ مصدق با شاه ـ در بارهٔ تفسیر موادی از قانون اساسی (ناظر بر فرماندهی کلّ قوا و اعلان جنگ و عقد صلح) ـ به بحران سیاسی موجود، بُعد تازه‌ای داد. مصدق می‌خواست تا بار دیگر به فرماندهان ارتش تفهیم کند که در انجام وظایف خود، باید نه به شاه، بلکه باید به دولت او گوش کنند[1].

در ۱٤ مارس ۱۹۵۳ (۲۳ اسفند ۱۳۳۲) هندرسون از قول شاه تأکید می‌کند:

> «... روز به روز روشن‌تر می‌شود که دکتر مصدق توان رهائی از ورطه‌ای که کشور را به آن کشانیده است ندارد. مصدق با همهٔ انتقادهائی که در گذشته از دیکتاتوری کرده بود، اینک ناگزیر است که به روش

۱ـ موحّد، ج ۲، صص ۷۳۵ـ۷۳۷

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

دیکتاتور مآبانه متوسّل شود»[1].

چنانکه گفته‌ایم: در این زمان دولت آمریکا بهترین دوست ایران و کشور آمریکا، مهد آزادی و قبله گاه دموکراسی برای ملیون ایران بشمار می‌رفت و از این رو: اکثر رهبران سیاسی ایران (از دکتر مصدّق و دکتر فاطمی تا دکتر بقائی و علاء و زاهدی و مکّی و...) با سفارت آمریکا رابطه‌ای نزدیک داشتند و گاه حتّی مذاکرات خصوصی خویش را با سفیر آمریکا در میان می‌گذاشتند.

در واقع آمریکا ـ بعنوان یک کشور جوان و آزادیخواه ـ تا سال ۱۹۵۰، پشتیبان و حامی کشورهائی بود که برای رهائی خود از چنگ استعمار انگلیس مبارزه می‌کردند، بهمین جهت در جریان قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس (معروف به قرارداد وثوق‌الدوله) آمریکا علیه دولت انگلیس، در کنار آزادیخواهان و ملیّون ایران قرار گرفت. با آنکه این قرارداد ننگین توسط احمدشاه قاجار تأئید و امضاء شد و شخص احمد شاه از مزایا و مقرّری‌های ماهانهٔ دولت انگلیس برخوردار گردید، امّا دکتر مصدّق ضمن ستایش از احمدشاه ـ بعنوان «آن پادشاه جوانبخت» و «شاه ایران‌پرست» ـ معتقد بود که: سلطان احمد با آنکه می‌دانست مخالفت با قرارداد ۱۹۱۹ موجبات خلع او را از سلطنت فراهم می‌سازد، با اینحال «تن به

1- Henderson to the Department of State, March 14, 1953, telegram 788,00/3-1453

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

اسارت نداد و از سلطنت گذشت و موجبات خلع خود از سلطنت را فراهم آورد»[۱].*

با چنان گذشته‌ای از روابط آمریکا و ایران، در طول اختلافات نفتی بین ایران و انگلیس، عموم سیاستمداران دولت آمریکا در کنار خواست‌های مردم ایران بودند و مک‌گی (وزیر امور خارجهٔ آمریکا) بقول دکتر مصدق: «مانند یک برادر صمیمی» در ۸۰ ساعت مذاکره با مصدق، کوشید تا نسبت به استیفای حقوق حقهٔ ایران اقدام کند، امّا با ردّ آخرین پیشنهادات آمریکا و انگلیس ـ که عموم کارشناسان نفتی و سیاسی، آنرا «معقول، مناسب، ممکن و منصفانه» دانستند، دولت آمریکا به این نتیجه رسید:

> «تا زمانی که مصدق در قدرت است، هیچ امیدی برای حلّ مسئلهٔ نفت وجود ندارد»[۲].

در چنان موقعیتی، مصدق در ورطهٔ شرایط دشوار اقتصادی، سیاسی و رشد نارضایتی‌های عمومی و خصوصاً با حضور روزافزون حزب توده، جامعه را از بحرانی به بحرانی دیگر پرتاب می‌نمود، در حالیکه دولت‌های آمریکا و انگلیس در یک وحدت نظر مشترک، طرح برکناری دولت مصدق را تدارک می‌دیدند.

---

۱ ـ کی استوان، ج ۱، ص ۳۰

* دربارهٔ قرارداد ۱۹۱۹ و موضع احمدشاه، نگاه کنید به کتاب ارزشمند محمد جواد شیخ الاسلامی: سیمای احمدشاه قاجار، ۲ جلد، خصوصاً صفحات ۲۳-۲۸، ۳۰-۳۱، ۲۰۷-۲۱٤ و ۲۱۹-۲۲۷ و...؛ متینی، پیوست شمارهٔ ۲، صص ٤۰۸-٤۲۲.

2- Henderson to the Department of State, March 10, 1953, telegram 3627-788,00/3-1053

Sample output to test PDF Combine only

Scanned with CamScanner

کج‌تابی‌ها و کج‌راهی‌ها!

در آغاز، «سیاست» را «هنر تحقّق ممکنات» تعریف کردیم وگفتیم: آنانی که خواسته‌اند تا درهاله‌ای از آرمان‌گرائی، مطلوب‌خواهی و شهادت‌طلبی عمل کنند، نه تنها خود، بلکه جامعهٔ ایران را به پرتگاه‌های بی‌بازگشت سوق داده‌اند. در واقع، بسیاری از دولتمردان و سیاستمدارانی که در میان دو سنگ آسیاب قدرت‌های استعماری انگلیس و روسیه، می‌زیستند، کوشیدند تا با درک «هنر تحقّق ممکنات»، سیاست‌ورزی کنند و مشکلات جامعه را به پیش برَند.

مصدّق ـ که رضاشاه و رزم‌آرا و دیگران را بخاطر چنین سیاستی، «خیانتکار» نامیده بود ـ اینک خود، در زیر سنگِ آسیابِ شرایط و در ورطه‌ای از عصبیّت‌ها و احساسات و عوام‌پسندی و حفظ «وجاهت ملّی»، می‌کوشید تا راهی به ساحل عافیت بیابد.

در چنان شرایطی، مصدّق ـ برخلاف هدف اساسی و اولیهٔ ملّی کردن صنعت نفت ـ با شعارهای کلّی و مبهم (مانند آزادی و استقلال) ـ معتقد شده بود که «هدف ملّت ایران، پول نبود، آزادی و استقلال بود که بدست آورده بود و در سایهٔ آن می‌توانست همه چیز را تحصیل کند». مصدّق حتّی فروش نفت «به قیمت روز» را مادام که «ملّتی آزادی و استقلال نداشت» در حکم «غلامی می‌دانست که خود را به مبلغ گزافی می‌فروخت»[1]. روشن بود که این

۱ـ خاطرات، ص۲۸۶

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

«استقلال‌طلبی» با کمک‌های مالی و تسلیحاتی دولت آمریکا به مصدق، همخوانی نداشت!

بدین ترتیب مصدق که مسئلهٔ مالی با شرکت نفت انگلیس را به یک مسئلهٔ سیاسی تبدیل کرده بود، اینک با بُن‌بست یا شکست در «جنگ خارجی» (مذاکرات نفت)، ضمن برجسته نمودن جنگ داخلی (مبارزه با شاه و مخالفان سیاسی خود)، از اصلاح‌طلبی به انقلابیگری کشیده شده بود.

با اطمینان می‌توان گفت که مصدق از هر نخست وزیر دیگری در تاریخ مشروطیّت ایران، اقتدار و قدرت بیشتری داشت[1] و بقول حسین مکّی: «اختیاراتی که مصدق داشت، (حتّی) چرچیل هم در دوران جنگ جهانی دوّم نداشت».[2]

با اینحال، بخاطر فقدان «هنرِ تحقّق ممکنات» یا بقول ملکی پای‌بندی به «همه چیز یا هیچ چیز»، مصدق درگیرِ کارزاری شده بود که همه چیز را از دست می‌داد.

چنانکه در گزارشات هندرسون دیده‌ایم: تا ۹ خرداد ۱۳۳۲ (= ۳۰ مه ۱۹۵۳) شاه ـ هنوز ـ ادامهٔ حکومت مصدق را بر هرگونه انتخاب یا انتصاب شخص دیگری به نخست‌وزیری ترجیح می‌داد و اساساً بدنبال برکناری مصدق از طریق پارلمان بود. شاه در مذاکره با سفیر آمریکا دربارهٔ نخست‌وزیری سرلشکر زاهدی تأکید کرده بود

۱ـ عظیمی، تجربهٔ مصدق...، صص ۳۰ و ۳۳؛ آبراهامیان، صص ۲۴۵ و ۲۴۷

۲ـ مکّی، ج ۱، ص ۱۹۷؛ متینی، ص ۳۱۰

Sample output to test PDF Combine only

Scanned with CamScanner

که «زاهدی باید از راه قانونی و پارلمانی به قدرت نشانده شود نه از راه کودتا»، هندرسون در ادامهٔ گزارش خود تأکید کرده بود که «اگر زاهدی با یک کودتا بر سرِ کار آید، شاه در حمایت از او دو دل خواهد بود».

علاوه بر این، درهمین دیدار با شاه است که هندرسون ـ برای نخستین بار ـ از «تصمیمات آیندهٔ دولت آمریکا» (برای تغییر دولت مصدق) پرده برمی‌دارد:

> «اعلام نظر شما (شاه) دربارهٔ سرلشکر زاهدی برای دولت آمریکا لازم و ضروری است، زیرا به تصمیماتی که باید گرفته شود مربوط است».[1]

این دیدار ـ دقیقاً ـ ۱۰ روز پس از ارائهٔ نامه و برنامهٔ سرلشکر زاهدی به هندرسون بود (۳۰ اردیبهشت ۲۰/۱۳۳۲ مه ۱۹۵۳) که طی آن، زاهدی ضمن اعلام آمادگی خود برای پُست نخست‌وزیری، تأکید کرده بود که «چنانچه دولت آمریکا در اجرای این برنامهٔ اصلاحات به وی اعتماد ندارد، او حاضر است که با هر شخص دیگری که بتواند این اصلاحات را به ثمر برساند، همکاری کند و وی را مورد حمایت و پشتیبانی قرار دهد و از کوشش‌های خود برای رسیدن به نخست‌وزیری، منصرف گردد».[2]

1- Henderson to the Department of State, May 30, 1953, telegram 788,11/5-3053

2- Henderson to the Department of State, May 20, 1953, telegram 788,00/5-2053

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

ربودن و قتل سرلشکر افشارطوس (رئیس شهربانی هوادار مصدق) و شکنجهٔ دستگیرشدگان جهت اعتراف به مشارکت دکتر بقائی در قتل وی، اقدام مصدق برای سلب مصونیت پارلمانی از دکتر بقائی و سپس استیضاح مصدق در مجلس توسط علی زُهری (دربارهٔ شکنجه و زجر و آزار متهمان به قتل افشارطوس) فضای سیاسی و پارلمانی ایران را آشفته‌تر ساخت. بنا به گفتهٔ داربی شر (رئیس شعبهٔ اطلاعاتی انگلیس در تهران)، تمایل به قتل افشارطوس وجود نداشت، امّا، دشنام‌ها و عبارات توهین‌آمیز سرتیپ افشارطوس به شاه، یکی از افسران را مجبور کرد تا به وی شلیک کند. تحقیقات دولت نیز تأکید کرد که هیچ توطئهٔ از پیش طرّاحی شده برای قتل افشارطوس وجود نداشته است[۱]. ظاهراً سرلشکر افشارطوس به بیرحمی مشهور بود و گویا دشمنانش بخاطر بیرحمی‌های سابقش از او انتقام گرفتند[۲]. او به دستور مصدق، مسئول پاکسازی بسیاری از افسران در ارتش و شهربانی بود[۳]. در

۱ـ عظیمی، ص۱۸۶

۲ـ دوریل، ص۵۲

۳ـ دکتر مظفر بقائی قتل افشارطوس را ناشی از اختلاف او با مصدق می‌داند. نگاه کنید به: خاطرات دکتر مظفر بقائی، صص ۳۳۰-۳۳۲.
در پرسشی از دکتر غلامحسین صدیقی، وزیر کشور مصدق و مسئول تحقیق پروندهٔ قتل افشارطوس و اتّهام بقائی، صدیقی تأکید می‌کند: «متأسّفانه دکتر بقائی محاکمه نشد تا بتواند از خود دفاع کند، امّا من نمی‌توانم در این مورد، نظر قاطع بدهم... خوب، [بقائی] در مخالفت‌هایش با دولت (مصدق) هم از امکانات صالح و ناصالح استفاده می‌نمود و از طرف دیگر، بعد از ۲۸ مرداد هم

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

این میان، احضار سرلشکر زاهدی و تحصّن وی در مجلس شورای ملّی، زاهدی را به مرکز توجّهٔ مخالفان سیاسی مصدّق تبدیل کرد بطوری که با استقبال و پذیرائی نمایندگان مجلس از زاهدی، روز به روز افراد و اعضاء مهّم جبههٔ ملّی بیشتر از مصدّق فاصله گرفته و به صفِ مخالفان وی پیوستند آنچنانکه بزرگترین متحدّ سیاسی مصدّق (آیت‌الله کاشانی) در ۱۵ تیر ماه ۱۳۳۲ در اعلامیهٔ شدیداللحنی، مصدّق را «صیّاد آزادی ایران» و «یاغی طاغی» خواند که «در کشور مشروطهٔ ایران، به خیال خداوندگاری افتاده است».[1]

هندرسون در گزارش ۸ مه ۱۹۵۳ = ۱۸ اردیبهشت ۱۳۳۲ می‌نویسد:

«... این حقیقت که سرلشکر زاهدی بهنگام تحصّن در مجلس، مورد استقبال دوستانهٔ نمایندگان مجلس قرار گرفته، نشان‌دهندهٔ کاهش نفوذ و اعتبار دکتر مصدّق در مجلس است. در ٦ ماه گذشته، تغییر و دگرگونی شدیدی در پشتیبانی از مصدّق میان رهبران سیاسی صورت گرفته است. اکثر عناصر اوّلیهٔ جبههٔ ملّی اینک در

پُست و مزدی نگرفت بلکه در گرمای ٤٠ درجه بالای صفر تابستان به وسیلهٔ زاهدی به بندر عبّاس و نقاط بدآب و هوا تبعید شد... واقعاً، تفاوت در این امر برای من مشکل است... نمی‌دانم! متأسفانه پرونده‌ها را در دادگاهی که بعداً تشکیل دادند، عوض کردند... نمی‌دانم»، همان، مقدّمه، صص ١٤-١٥؛ در بارهٔ جزئیات این قتل نگاه کنید به: محمّد ترکمان، توطئهٔ ربودن و قتل افشارطوس، تهران، ١٣٦٣

١- موحّد، ج ٢، صص ٧٤٤-٧٤٦ و ٧٥٩

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

حال مخالفت آشکار و پنهان با مصدّق می‌باشند... نشانه‌ها حاکی از برخورد میان مصدّق و حزب ایران (یکی از سازمان‌های تشکیل‌دهندهٔ جبههٔ ملّی) است. به نظر می‌رسد که بیشترین اتّکای مصدّق، به نیروهای امنیّتی و انتظامی است که او ـ خود به من گفته ـ اعتمادی به آنان ندارد».[1]

اخلال مجلس

بطوری که گفته‌ایم: یکی از ویژگی‌های رهبران پوپولیست، آشوب‌زائی و آشوب‌زیستی است. رهبران پوپولیست بخاطر فقدان یک برنامهٔ درازمدّت و چشم‌انداز روشن سیاسی ـ اجتماعی، می‌کوشند تا با ایجاد «بحران»های تازه، کشتی طوفان‌زدهٔ قدرت سیاسی خود را به ساحل عافیت بکشانند.

از طرف دیگر، در حکومت‌های پوپولیستی، کانونی شدن ارادهٔ عمومی و «مصلحت ملّی»، قانونی می‌گردد و تحقّق خواست‌ها و تمایلات «پیشوا»، به هدف اصلی جنبش بدّل می‌شود. از نظر «پیشوا»، جوهر جنبش او در نصّ قوانین موضوعه (خصوصاً قانون اساسی) نیست بلکه در درک و تفسیری است که «پیشوا» می‌تواند از قوانین داشته باشد. بهمین جهت، او در موارد اساسی، به «روح قانون» و «مصلحت اجتماعی» (که در واقع، روح و مصلحت خود

1- Henderson to the Department of State, May 8, 1953, telegram 788,00/5-853

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

او است) استناد می‌کند و حضور هیجانی «تودهٔ مردم» را ملاک درستی عمل و «قوهٔ تمیز و تشخیص مردم» می‌داند.

کسب اختیارات فوق العادهٔ ٦ ماهه و سپس یکساله، تحقیر و تهدید نمایندگان مجلس، بی‌توجهی به اراده و افکار اعضاء هیأت دولت و یاران صدیق، انحلال مجلس توسّط مصدّق و سپس بی‌توجهی به فرمان عزل خود توسط شاه و تفسیر شخصی مصدّق از «روح قانون اساسی»، نمونه‌هائی از عملکردهای یک «پیشوا» در نظام‌های اقتدارگرا[1] است.

دکتر مصدّق در خاطرات خود می‌نویسد که دو چیز او را به انحلال مجلس واداشت:

اوّل: انتخاب مکّی به عضویّت هیئت نظارت براندوختهٔ اسکناس از سوی مجلس.

دوّم: نمایندگانِ موافقی که در صدد بودند تا علیه دولت رأی دهند و دولت را در مضیقه بگذارند که خود، استعفا دهد و اگر نداد، [دولت را] استیضاح کنند.[2]

مصدّق در این مدت که از عواید نفت خبری نبود و مخارج دستگاه نفت هم سربارِ هزینه‌های دیگر دولت بود، امور کشور را با چاپ محرمانهٔ سیصد و دوازده میلیون تومان اسکناس اضافی اداره کرده بود و از آن می‌ترسید که مکّی ـ بعد از حضور در

---

1 - autoritaire

۲ـ مصدّق، ص ۲٥٤

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

جلسات هیئت نظارت و دسترسی به اسناد و مدارک ـ پرده از آن راز بردارد. افشاگری مکّی ـ البته ـ به افزایش نرخ تورّم در قیمت‌ها می‌انجامید و ناراحتی و نارضایتی حاصل از مضیقهٔ اقتصادی را دامن می‌زد. مکّی در ۶ مرداد ۳۲ گفت:

ـ «بطوری که شنیده‌ام و در بعضی از جرایید هم منتشر شده است، آقای نخست‌وزیر از انتخاب این جانب به سمتِ نظارت بانک ملّی خیلی عصبانی هستند. علّت عصبانیت ایشان خیلی واضح است، زیرا از دو حال خارج نیست، یا دولت اسکناس اضافی منتشر کرده یا نکرده است. اگر منتشر کرده باشد بیم آن دارد که اگر من از آن مسئله خبردار شوم، ملّت ایران را در جریان خواهم گذاشت. پس لابد فعل و انفعالی صورت گرفته که دولت از انتخاب من تا این حد نگران است.»[1]

مکّی در نامه‌ای به دکتر نصیری ـ مدیر کلّ بانک ملّی ایران که رونوشت آن را به رئیس دیوان عالی کشور و دادستان تهران فرستاد ـ تأکید کرد که «از نظر اجرای قانون، هر نوع فعل و انفعالی در نشر اسکناس و همچنین هر نوع فعل و انفعالی در پشتوانهٔ اسکناس به عمل آید باید با نظارت کامل این جانب باشد»[2].

ملاحظهٔ دیگری که مصدّق را به فکر انحلال مجلس انداخت این بود که دولت به قطع و یقین، موقعیت خود را در میان نمایندگان از دست داده بود. مصدّق به خوبی می‌دانست که

۱ـ موحّد، ج ۲، ص ۷۶۱ به نقل از روزنامهٔ اطلاعات، ۶ مرداد ۳۲
۲ـ همان

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

در میان ۸۰ نفر نمایندگان مجلس، هواداران واقعی او یعنی اعضای فراکسیون نهضت ملّی، در اقلیت بودند. دیگران، یا رسماً و علناً با او مخالفت می‌کردند و یا اگر به ظاهر خود را مستقل و بی‌طرف وانمود می‌کردند، در درون با او خوش نبودند... مصدّق مطمئن بود که اگر کار استیضاح به جوابگوئی دولت و درخواست رأی اعتماد می‌انجامید، با رأی منفی اکثریت مجلس مواجه می‌شد.

از یادداشت‌های مهندس حسیبی بر می‌آید که در داخل اردوی هواداران مصدّق نیز تفرقه و تشتّت حکمفرما بود. بنا به نوشتهٔ مورخ ۱۳ تیرماه وی، وکلای نهضت [جبههٔ ملّی] با دکتر غلامحسین صدیقی ـ وزیر کشور ـ درافتاده بودند و صدیقی ـ در حضور خود مصدّق گفته بود:

ـ «شما می‌خواهید وزیر و دستگاه دولت، نوکر شما باشد!»[1]

مهندس حسیبی در همین ایّام از رواج احساس عدم رضایت در میان وکلای طرفدار دولت [مصدّق] سخن می‌گوید.[2]

*

محمّدعلی موحّد، باوجود علاقه و احترام عمیق نسبت به مصدّق، منصفانه می‌نویسد:

«انحلال مجلس ـ البتّه ـ به موجب تفسیر اصل ۴۸ قانون اساسی در اختیار شاه بود، امّا مصدّق

۱ـ موحّد، ج ۲، ص ۷۶۲
۲ـ همان

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

نمی‌خواست آن تفسیر را به رسمیّت بشناسد و حاضر نبود چنین تقاضائی را از شاه بکند و می‌دانست که در صورت تقاضا هم، شاه آن را نخواهد پذیرفت. بنابراین، تنها راه انحلال مجلس، توسّل به رفراندوم بود، امّا رفراندوم در ایران سابقه نداشت و برخی از اعضاء فراکسیون نهضت ملّی آن را نمی‌پسندیدند. مهندس حسیبی در یادداشت مورّخ ۱۹ تیرماه [۳۲] از پارسا و مُعظّمی و رضوی و سنجابی نام می‌بَرَد که با رفراندوم (برای انحلال مجلس) مخالف بودند و در ۲۰ تیرماه، یادداشت می‌کند که خود، همراه نقوی نزد مصدّق رفته و او را از رفراندوم برای تعطیل مجلس برحذر داشته است».[1]

دکتر سنجابی نیز در این باره می‌گوید:

«پس از انتخاب مکّی به عضویّت هیأت نظارت بر اندوختهٔ اسکناس، نزد مصدّق رفتم و او را در حال عصبانیّت و آشفتگی مطلق دیدم. [مصدّق] به من گفت: آقا ما باید این مجلس را ببندیم... این مجلس مخالف ماست و نمی‌گذارد که ما کار بکنیم، ما باید مجلس را با رأی عامّه ببندیم... بنده (سنجابی) گفتم: جناب دکترا من با این نظر شما مخالف هستم، شما امروز از جهت انتخاب آقای مکّی ناراحت هستید... من با بستن مجلس مخالفم و دلایلم را هم مفصّلاً خدمت‌تان عرض می‌کنم... افکار عمومی‌را شما دارید ولی افکار عمومی‌امروز با افکار عمومی دو سال پیش تفاوت دارد. این افکار عمومی، زیاد مورد استفاده قرار گرفته و خیلی خسارت و آسیب بر آن وارد آمده است: اختلافات در میان ما افتاده، دو سال بیشتر است که مسئلهٔ نفت حل نشده، بین شما و شاه

۱ـ موحّد، ج ۲، صص ۷۶۲ـ۷۶۳.

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

اختلاف بروز کرده، توده‌ای‌ها نیرو و قدرت گرفته‌اند، همهٔ این‌ها باعث تشویش مردم شده است... شما (اگر) مجلس را ببندید، در غیاب آن، ممکن است با دو وضع مواجه شوید: یکی اینکه فرمان عزل شما از طرف شاه صادر شود، دیگر اینکه با یک کودتا مواجه شوید، آن وقت چه می‌کنید؟ (مصدق) گفت: شاه فرمان عزل مرا نمی‌تواند بدهد و بر فرض هم بدهد ما به او گوش نمی‌کنیم، امّا امکان کودتا! قدرت حکومت در دست ماست و خودمان از آن جلوگیری می‌کنیم...»[۱]

مصدق در پاسخ مخالفت سنجابی با بستن مجلس به وی گفت:

ـ «معلوم می‌شود که جناب عالی امروز صبح، چرس کشیده‌اید!»[۲]

دکتر صدیقی (وزیر کشور مصدق) نیز دربارهٔ غیرقانونی بودن رفراندوم گفت:

ـ «گریه کردم و به او (مصدق) گفتم: هر چه شما بگوئید ما اجرا می‌کنیم، امّا رفراندوم (برای انحلال مجلس) کار درستی نیست».[۳]

دکتر معظمی، رئیس مجلس (منتخب هواداران دکتر مصدق) نیز در اعتراض به تصمیم رفراندوم جهت انحلال مجلس، از ریاست مجلس استعفاء کرد. خلیل ملکی، محمود نریمان، داریوش فروهر و

۱ـ سنجابی، صص ۱۳٤-۱۳۵ و ۱۳۸؛ مقایسه کنید با روایت کاتوزیان، ص ۲۳۰، در پاسخ مصدق به دکتر غلامحسین صدیقی.

۲ـ کاتوزیان، ص ۲۳۰، به روایت مسعود حجازی: «دکتر مصدق خشی به دکتر سنجابی پرخاش کرد...»، رویدادها و داوری، ص ۱۰۱

۳ـ متینی، صص ۳۵۲-۳۵۳، به نقل از نراقی، ص ۱۹۲

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

دیگران نیز با انحلال مجلس و انجام رفراندوم به مخالفت پرداختند اما به قول دکتر کریم سنجابی:

ـ «مصدق به احدی گوش نمی‌داد.»[۱]

سئوال این است که با وجود مخالفت‌های آشکار شخصیت‌های ممتاز نهضت ملّی (مانند دکتر غلامحسین صدیقی، دکتر سنجابی، خلیل ملکی، فروهر، معظمی، پارسا، حسیبی و دیگران) با انحلال مجلس و انجام رفراندوم، چرا آنان با تشکیل یک «جبههٔ امتناع» از دولت مصدق استعفاء ندادند؟ و یا با اقدامی یکپارچه و مشترک، مصدق را مقیّد به قبول و تمکین اعتراضات درست خویش، ننمودند؟ پاسخ به این سئوال را باید در سُلطهٔ آن «روح توده‌ای» جستجو کرد که خلیل ملکی دربارهٔ جنبش‌های پوپولیستی و توتالیتاریستی به آن اشاره کرده بود: در چنین جنبش‌هائی «افراد باهوش و با قضاوت صحیح، در (روح توده‌ای)، شخصیّت خود را از دست می‌دهند... هر کس، وقتی که در توده، منحل شود، یک احمق از آنها ساخته می‌شود».[۲]

به جرأت می‌توان گفت که در صورت استعفای شخصیت‌های ممتاز جبههٔ ملّی با اعتراض قاطع و بازدارندهٔ آنان به تصمیم دکتر مصدق و عدم انحلال مجلس ـ از وقوع رویدادهای ناگوار ۲۵ تا ۲۸ مرداد ۳۲ نیز جلوگیری می‌شد.

۱ـ سنجابی، ص ۱۴۷

۲ـ ملکی، صص ۱۲۰ و ۳۵۴

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

اقدام «دموکراتیک»!

«ما معتقدیم که مصدق اینک دست به بزرگترین قمار خویش زده است که یا برندهٔ همه چیز یا بازندهٔ همه چیز می‌گردد. ما باور داریم که مصدق با روحیهٔ کنونی‌اش، هرج و مرج و انقلاب را ـ به راحتی ـ بر آنچه که به مفهوم «تسلیم به انگلیس» تلقی می‌کند، ترجیح می‌دهد... ما نمی‌توانیم این احتمال را که وی دست به یک اقدام نسنجیدهٔ غیرقابل برگشت بزند، نادیده بگیریم... ما عقیده داریم که مصدق بیشتر از پیش به اقدامات ضدانگلیسی و ضدبیگانه به منظور برانگیختن احساسات و منحرف ساختن توجهٔ مردم از نقاط ضعف دولت خود، روی آورد.»[1]

این گزارشِ هندرسون (در ۲۵ دی‌ماه ۱۳۳۱) روانِ سیاسی و روحیهٔ ناسازگار مصدق در مقابله با رویدادهای آینده را به روشنی نشان می‌دهد:

ـ عمده کردن اختلافات با شاه برای کسب هر چه بیشتر قدرت نظامی و تسلّط بر نیروهای ارتش توسط دکتر مصدق و تظاهرات ۹ اسفند ۱۳۳۱،

ـ ردّ آخرین پیشنهادات مناسب یا ممکنِ دولت‌های آمریکا و انگلیس دربارهٔ حلّ اختلافات مربوط به مسئلهٔ نفت (در ۲۹ اسفند ۱۳۳۱)،

ـ ردّ پیشنهاد شاه برای کناره‌گیری مصدق و انتخابِ شخصِ

1- Henderson to the Department of State, January 15, 1952, telegram 888,10/1-1552

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

دیگری (مانند الهیار صالح یا حسین مکّی) توسط مصدق،

- تعقیب قضائی سرلشکر زاهدی و دکتر بقائی به اتهام شرکت در قتل سرلشکر افشار طوس و شکنجه و ترور دستگیرشدگان جهت اعتراف گرفتن و متحصّن شدن این دو در صحن مجلس شورای ملی،

- چاپ محرمانه و غیرقانونی ۳۱۲ میلیون تومان اسکناس اضافی توسّط مصدق و بیم از استیضاح نمایندگان مجلس خصوصاً توسط حسین مکّی،

- و سرانجام: تصمیم ناگهانی مصدق برای انحلال مجلس- همه و همه، نمونه‌هائی از سقوط مصدق به ورطهٔ «هرج و مرج و انقلاب» و «اقدام نسنجیدهٔ غیرقابل برگشت... به منظور برانگیختن احساسات و منحرف ساختن توجّهٔ مردم از نقاط ضعف دولت مصدق» است که هندرسون - چند ماه قبل - آنها را پیش‌بینی کرده بود!

- سالگرد ۳۰ تیر و حضور گسترده و توانمند حزب توده و شعارهای رادیکال این حزب علیه سلطنت و «امپریالیسم آمریکا»، شاید موجب دلگرمی مصدق در ادامهٔ بازی با «کارت حزب توده» در مذاکره با آمریکا، و نیز شاید موجب پشتگرمی وی برای «اقدامات نسنجیده و غیرقابل برگشت» گردیده بود. زیرا که سالگرد ۳۰ تیر و تظاهرات حزب توده، عظمت، توانمندی و قدرت تشکیلاتی این حزب و ضعف و بی نوائی جبههٔ ملی را آشکار

Sample output to test PDF Combine only

Scanned with CamScanner

ساخت بطوری که خلیل ملکی در ناباوری و ناتوانی از این تظاهرات عظیم به دکتر سنجابی گفت:

ـ «آقا! دیگر چه برای ما باقی مانده؟ توده‌ای‌ها امروز آبروی ما را برده‌اند. این آقای دکتر مصدق می‌خواهد با ما چه کار کند؟».[1]

تصمیم به انحلال مجلس و انجام رفراندوم بقول هندرسون، «بزرگترین قمار»ی بود که مصدق با انجام آن، همه چیز را باخت. نتایج و کَم و کیف انجام این به اصطلاح «رفراندوم» (با وجود مخالفت‌های اکثر یاران نزدیک مصدق) ـ در واقع ـ سرشت و سرنوشت رویدادهای منجر به ۲۵ تا ۲۸ مرداد ۳۲ را رقم زد.

✿

یکی دیگر از ویژگی‌های جنبش‌های پوپولیستی در «جامعهٔ توده‌وار» (Société de Masse) ایجاد «از خودبیگانگی» (Aliénation) و احساس «جنون جمعی» در میان توده‌هاست. موج تظاهرات جنون‌آمیز و ابراز احساسات گریه‌آلود در ستایش از «عظمت»، «آگاهی شگرف» و «حقّانیت تاریخی پیشوا»، از خودبیگانگی و بی‌حسّی اخلاقی توده‌ها و حتّی روشنفکران را تشدید می‌کند. هنگامی که «پیشوا» دست به تجاوزات آشکار به حقوق اساسی می‌زند و حتّی چارچوب‌های پذیرفته شدهٔ اسمی را نیز زیر پا می‌گذارد، چیزی باید وجود داشته باشد تا تصمیمات

۱ـ سنجابی، ص ۱۳۸

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

@NA_TA_MA

رفراندوم انحلال مجلس
دو صندوق جداگانـه برای موافقان و مخالفان!

گاتال تخصصی ناگفته های تاریخ معاصر ایران

Sample output to test PDF Combine only

Scanned with CamScanner

پیشوا را توجیه کند یا جلوی بروز خشم مردم را بگیرد و آن را بسوی دیگری سوق دهد[1]. در جنبشی که دکتر مصدق رهبر آن بود، این «چیز»، غالباً «دست انگلیسی‌ها» و «عوامل بیگانه» نامیده می‌شد. به هر حال، در شرایطی هیجانی، شتابزده و غیرقانونی، با حمایت گستردهٔ سازمان‌ها و سندیکاهای حزب توده، در ۱۲ مرداد ۳۲، مصدق، رفراندوم برای انحلال مجلس شورای ملّی را به شیوه‌ای غیردموکراتیک برگزار کرد، شیوه‌ای که در هیچیک از نظام‌های پارلمانی جهان سابقه نداشت. خبرنگار روزنامهٔ معتبر Le Monde (چاپ پاریس) از تهران دربارهٔ چگونگی انجام رفراندوم برای انحلال مجلس با تیتر «**اخذ آرای موافق و مخالف انحلال مجلس، در ۲ مرکز مختلف، انجام شد!**» گزارش داد:

«... به نظر می‌رسد که یک توافق ضمنی بین حزب توده و جبههٔ ملّی برقرار شده است، به این شکل که طرفداران جبههٔ ملّی در میدان سپه و طرفداران حزب توده در ایستگاه (راه آهن) آراء خود را به صندوق بریزند. تمام سفارتخانه‌ها بسته‌اند و حدود سه هزار نیروی نظامی‌از ٤ نقطهٔ محل اخذ رأی و نقاط استراتژیک تهران محافظت می‌کنند... گروه‌های وابسته به حزب توده خیلی عظیم‌تر هستند و طول صف‌های آنان به چند صد متر بالغ می‌شود. شعارها و پلاکاردهای جبههٔ ملّی حاکی از اعلام حمایت از دکتر

۱ـ میرفطروس، ملاحظاتی...، صص ۱٤٥-۱٤٦. در این باره نگاه کنید به بحث درخشان هانا آرنت:
Hannah Arendt: Le systeme totalitaire, chapitre 2, Paris, 1972

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

مصدّق و درخواست انحلال مجلس است، در حالیکه شعارهای حزب توده ـ اساساً ـ علیه مجلس و درخواست تشکیل مجلس مؤسّسان برای تغییر رژیم فعلی است. نحوهٔ اخذ رأی، مخفی نیست زیرا نه فقط یک محل جداگانه برای کسانی که می‌خواهند رأی منفی بدهند در نظر گرفته شده بلکه هر یک از شرکت کنندگان در این رفراندوم باید ورقه‌ای را پُر کنند که اسم و آدرس خود را روی آن بنویسند.

محلّی که برای اخذ رأی طرفداران مجلس در نظر گرفته شده، مقابل مجلس است و روی یک پلاکارد بزرگ این جمله بچشم می‌خورد:

ـ «کسانی که اینجا رأی می‌دهند، مخالف انحلال مجلس هستند»

تا ساعت۹ به وقت محلّی، فقط سه نفر برای اعلام رأی «نه» در این صندوق حضور یافتند و از این سه نفر تعداد زیادی عکس گرفته شد و از آنها فیلمبرداری شد و مورد اهانت و آزار قرار گرفتند.

دیشب (یکشنبه) حوادثی در منزل آیت‌الله کاشانی رُخ داد. وی به تمام «مسلمانان حقیقی» توصیه کرده تا این رفراندوم را تحریم کنند. طرفداران مصدّق بُطری‌های بنزین آتش‌زا بطرف منزل آیت الله کاشانی پرتاب می‌کردند و نزاعی در اطراف منزل ایشان در گرفت که یک نفر کشته و نزدیک به صد نفر مجروح شدند و امروز صبح گروه‌های مسلّح، منزل آیت‌الله کاشانی را محاصره کرده و ورود به منزل ایشان ـ حتّی برای نزدیکان و بستگان وی ـ را ممنوع کرده بودند، آیت‌الله کاشانی مجدّداً رفراندوم برای انحلال مجلس را تحریم کرد و اعلام نمود که هر رأئی که مصدّق در این رفراندوم زیر حمایت سرنیزه‌ها و تانک‌ها بگیرد،

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

موجب بطلان هر قرارداد بین المللی است که در آینده منعقد نماید.»[1]

ناصر انقطاع، یکی از اعضاء قدیمی حزب پان‌ایرانیست (هوادار مصدق) در بارهٔ حوادث خانهٔ آیت‌الله کاشانی می‌نویسد:

«داریوش فروهر و پان‌ایرانیست‌های حزب ملت ایران به مجلس (خانهٔ کاشانی) حمله می‌کنند و با پرتاب سنگ از بیرون و قطع برق ـ هنگام سخنرانی صفائی، نمایندهٔ قزوین (مخالف مصدق) ـ مجلس را برهم می‌زنند. بی‌درنگ برخی از حاضران به کوچه می‌ریزند و با پان‌ایرانیست‌های همراه فروهر درگیر می‌شوند و در این زد و خورد، یکی از هواداران کاشانی ـ بنام حدادزاده ـ کشته می‌شود»[2].

گزارشگر لوموند در گزارش بعدی خود خبر داد:

«... طرفداران دکتر مصدق در تهران برنده شدند. بر طبق خبر رادیو تهران، بیش از صد هزارنفر به طرفداری از دکتر مصدق رأی به انحلال مجلس و فقط ٦٧ نفر رأی مخالف دادند و این نتایج، مربوط به تهران است که حدود یک میلیون نفر جمعیت دارد...»

روزنامهٔ معروف واشنگتن پُست (چاپ آمریکا) نیز نوشت:

«چیزی به سقوط دولت دکتر مصدق توسط مجلس باقی نمانده بود که وی (مصدق) پیشدستی کرد و مجلس را منحل نمود.»[3]

نشریهٔ معتبر نیوزویک (چاپ آمریکا) نیز در تاریخ ۲۰ مرداد

---

1 - Le Monde, 4 aout, 1953, P 12

۲ ـ انقطاع، پان‌ایرانیست‌ها، ص۹۸

3 - Washington Post, August 4, 1953, p. 9

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

۳۲ در مقاله‌ای با نام «ایران، سرخ‌ها قدرت را بدست می‌گیرند»، چشم‌انداز سیاسی آیندهٔ ایران را به دولتمردان آن یادآور گردید[1].

ماتیسون (کاردار سفارت آمریکا در ایران) چند روز پس از انجام رفراندوم، در تاریخ ۲۱ مرداد ۳۲ گزارش داد:

۱ـ «با پایان یافتن رفراندوم، مصدّق مجلس را ـ که پس از مطبوعات به عنوان آخرین پایگاه و تریبون مخالفان محسوب می‌شد ـ از میان برمی‌دارد. این عمل به روشنی ماهیّت رژیم وی را مشخّص می‌سازد که به موازات افزایش مخالفان و نارضایتی‌ها، مصدّق به سوی سلطه‌جوئی پیش رفته و با بکارگیری بسیج مردم، به حفظ قدرت خود کوشیده است و می‌خواهد نفوذ شاه را از میان بردارد و...

۲ـ در حالی که به روشنی به نظر می‌رسد مصدّق به سوی حکومت خودکامهٔ فردی روی آورده، همزمان با آن، با ضعف‌های داخلی متعدّدی روبرو گردیده که می‌تواند کار وی را بطور فزاینده‌ای دشوارتر سازد. ادامهٔ توسّل مصدّق به بسیج مردم کوچه و بازار که به رفراندوم انجامید تدبیر خطرناکی است که ممکن است به طرف خود وی کمانه کند. مصدّق در حالیکه ریاست رژیمی خودکامه را در دست دارد، فاقد هر نوع سازمان توانمند و مقتدر جدا از نیروهای مسلّح می‌باشد. نخست‌وزیر ممکن است بخواهد از تشکیلات سازمان یافتهٔ حزب توده برای جبران نسبی این کمبود استفاده کند. روشن است که مصدّق می‌خواهد با انجام مانور محتاطانه‌ای، از پشتیبانی حزب توده استفاده نماید، یک نمونهٔ کوچک، حاکی از :

1 - Newsweek, August 10, 1953, p. 7

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

آن است که مصدّق بطور پنهانی اجازه داده تا حداقل چهل گذرنامه برای اعضاء حزب توده جهت شرکت در کنگرهٔ جوانان در شهر بُخارست، صادر گردد...»[1]

سرلشکر زاهدی و دکتر مصدّق

سرلشکر زاهدی، افسری بود که درجات عالی ارتشی را با ایراندوستی و احساسات ملّی، در کوران‌های خطرناک نظامی کسب کرده بود. او در کنار رضاشاه، فاتح یا آزادکنندهٔ خوزستان نفت‌خیز از چنگ شیخ خزعل (دست نشاندهٔ انگلیس) بود و لذا اگر رضاشاه یا سرلشکر زاهدی نمی‌بود، چیزی نبود تا بعدها دکتر مصدّق بتواند آنرا ملّی کند.

سرلشکر زاهدی پس از حملهٔ متّفقین به ایران (سوم شهریور ۱۳۲۰) بعنوان فرماندهٔ لشکر اصفهان و بخاطر مقاومت در برابر نیروهای انگلیس، بازداشت و با هواپیما به فلسطین منتقل گردید و حدود سه سال در آنجا زندانی بود. وی پس از خروج نیروهای متّفقین از ایران، در کنار مصدّق به مبارزات خویش ادامه داد بطوریکه در کابینهٔ نخست مصدّق، وزیر کشور گردید. او در مقام ریاست کلّ شهربانی، در بازگرداندن آیت‌الله کاشانی از تبعید کوشید و انتخابات دورهٔ شانزدهم مجلس ـ که به نفع یاران مصدّق تمام شد ـ زیر نظر و با کمک فراوان زاهدی انجام شد.

1- Mattison to the Department of State, August 12, 1953, telegram 300-788,00/8-1253

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

مصدّق در جلسهٔ مجلس شورای ملّی (در ٤ خرداد ۱۳۲۹) نسبت به برکناری زاهدی از ریاست شهربانی، به دولت وقت اعتراض نمود و زاهدی را به وظیفه شناسی و افسری که «از جنبهٔ بی‌طرفی خارج نشدند و به افکار عمومی نهایت احترام را گذاشتند» توصیف کرد.[۱]

در سفر هریمن ـ فرستادهٔ دولت آمریکا ـ به ایران در ۲۳ تیرماه ۱۳۳۰ و تظاهرات خونین سازمان‌های حزب توده علیه وی، عده‌ای کشته و مجروح شدند و مصدّق، ضمن اعلام حکومت نظامی در تهران، رئیس شهربانی وقت (سرلشکر بقائی) را بدون موافقت وزیر کشورش (زاهدی) برکنار کرد. زاهدی در اعتراض به این تصمیم خودسرانه، از مقام خود در کابینهٔ مصدّق استعفاء داد و از این هنگام تا سقوط مصدّق، رهبری مخالفان وی را عهده دار شد. او خود را از پایه گذاران «نهضت ملّی استیفای حقوق ملّت ایران» می‌دانست.[۲]

بررسی اسناد سازمان سیا و وزارت امورخارجهٔ آمریکا (در آرشیو ملّی آمریکا) به روشنی نشان می‌دهد که تا ۳ ماه پیش از ۲۸ مرداد ۳۲، هیچ نشانی از همکاری آمریکا با زاهدی ـ یا برعکس ـ وجود ندارد بطوریکه در ۲۹ اردیبهشت ۳۲، زاهدی در پیامی به

۱ـ مکّی، خاطرات سیاسی، ص۲۱٤

۲ـ برای آگاهی از روابط زاهدی و جبههٔ ملّی، نگاه کنید به: مکّی، صص ۲۰٦ـ۲۱۳

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

هندرسون (سفیر آمریکا در ایران) و ارائهٔ برنامهٔ دولت احتمالی خود، تأکید می‌کند:

«چنانچه دولت آمریکا در اجرای این برنامهٔ اصلاحات به وی اعتماد ندارد، حاضر است با هر شخص دیگری که بتواند این اصلاحات را به ثمر برساند، همکاری کند و او را مورد حمایت و پشتیبانی قرار دهد و از کوشش‌های خود برای رسیدن به نخست وزیری به نفع آن شخص، منصرف گردد[1].»

پس از ۲۸ مرداد و پس از اینکه مصدّق و یارانش، خود را به فرمانداری نظامی تهران معرّفی یا تسلیم کردند (در ۲۹ مرداد ۳۲) برخورد سرلشکر زاهدی با دکتر مصدّق و یارانش، نمونه‌ای از اخلاق و ادب سیاسی بود بطوریکه بقول دکتر صدیقی (وزیر کشور و یار صدیق مصدّق تا آخرین لحظه):

در فرمانداری نظامی، سرلشکر زاهدی «پیش آمد و به آقای دکتر مصدّق سلام کرد و دست داد و گفت: «من خیلی متأسفم که شما را در اینجا می‌بینم، حالا بفرمائید در اطاقی که حاضر شده است، استراحت بفرمائید...» سپس (زاهدی) رو به ما کرد و گفت: «آقایان هم فعلاً بفرمائید یک چائی میل کنید تا بعداً»... و با ما دست داد و ما به راه افتادیم... از پلکان پائین آمدیم، سرلشکر نادر باتمانقلیچ [که در ۲۵ مرداد توسط مصدّق دستگیر و زندانی شده بود] بازوی آقای دکتر مصدّق را گرفته بود، هنگامی که خواستیم سوار ماشین شویم، شخصی، با صدای بلند، بر ضد ما شروع به

1- Henderson to the Department of State, May 20, 1953, telegram: 2053-5/788,00

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

سخنگوئی و شماردهی کرد. سرلشکر باتمانقلیچ با اخم و تَشَر (خطاب به شمار دهنده) گفت: خفه شوا پدر سوخته!... سرلشکر باتمانقلیچ که آقای دکتر (مصدق) را به اطاق رسانید، برگشت و به ما گفت: «وسایل راحت آقایان فراهم خواهد شد. هر کدام از آقایان هر چه می‌خواهید بفرمائید بیاورند» و بعد رو به من کرد و گفت: با آقای دکتر (صدیقی) هم که قوم و خویش هستیم!... سرتیپ فولادوند به من (صدیقی) گفت: شما چه می‌خواهید؟ گفتم: وسایل مختصر شست و شو که باید از خانه بیاورند و یکی دو کتاب. سرتیپ نصیری [که در شب ۲۵ مرداد بخاطر ابلاغ فرمان شاه در عزل دکتر مصدق، دستگیر و زندانی شده بود] گفت: هر چه بخواهید، خودم برای جنابعالی فراهم می‌کنم هر چند با وجود سابقهٔ قدیم، شما می‌خواستید مرا بکشید! ...»[1]

باقر عاقلی، ضمن رویدادهای ۲۹ مرداد ۳۲ در این باره نوشته است:

«سرلشکر زاهدی هنگام ورود مصدق به باشگاه (افسران) از او استقبال بعمل آورد و مصدق هم به او تبریک گفت.»[2]

حسام‌الدین دولت‌آبادی در خاطراتش می‌نویسد:

«دکتر مصدق به سرلشکر زاهدی گفت: من اینجا اسیر هستم و شما امیر... زاهدی جواب داد: شما اینجا میهمان هستید... سپس به دستور زاهدی اطاق اختصاصی

۱ـ کلمات داخل [ ] از نویسندهٔ این کتاب است. برای متن کامل گزارش غلامحسین صدیقی، نگاه کنید به: نجاتی، صص ۵۳۱-۵۵۶؛ متینی، پیوست شمارهٔ ٤، صص ٤٦٩-٤٨٨

۲ـ عاقلی، ج ۲، ص ۹

شاه را در اشکوب (طبقه) سوم باشگاه افسران، در اختیار مصدق گذاشتند.»[۱]

بنابراین: آنچه که در ۲۸ مرداد اتفاق افتاد، با معنای «کودتا» یعنی: «انتقال غیرقانونی، ناگهانی و قهرآمیز قدرت توسط ارتش» تا چه اندازه همخوانی دارد[۲]؟

«وحشت سرخ»: سلطهٔ کمونیسم (حزب توده) بر ایران

ایران، بخاطر موقعیّت استراتژیک و حسّاس خود در منطقه ـ از دیرباز ـ مورد طمع و طُعمهٔ روسیهٔ تزاری و سپس اتحاد جماهیر شوروی بود. ماجرای نفت شمال (۱۳۲۳) و غائلهٔ آذربایجان (۱۳۲٤) ایران را به یکی از اصلی‌ترین میدان‌های جنگ سرد بین شوروی و آمریکا بدل ساخته بود. تضاد ایدئولوژیک جهان کمونیست (شوروی) با جهان آزاد غرب (آمریکا) تضاد میان این دو قُطب را دوچندان می‌کرد، هم از این روست که در آغاز گفته‌ایم: سرنوشت ایران معاصر را دو مسئلهٔ اساسی رقم زده است: یکی: نفت، و دیگری: همسایگی با اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی.

در سال‌های ۳۰-۳۲، بحران مالی و وخامت اوضاع اقتصادی دولت مصدق، بن‌بست مذاکرات نفت بین ایران و انگلیس، بروز آشفتگی‌های اجتماعی و گسترش فعالیت‌های حزب توده در شهرها و روستاها، آمریکا را نسبت به امکان قدرت‌گیری حزب توده عمیقاً

۱ـ صفائی، ص۱۳۹؛ زاهدی، ص ۲۲۹

۲ـ در این باره، در صفحات آینده، سخن خواهیم گفت

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

نگران ساخت، از این رو دولت آمریکا با دادن کمکهای مالی، عمرانی و بهداشتی ـ از طریق طرح «اصل چهار»[1] ـ ضمن تقویت دولت مصدق، کوشید تا از توجّهٔ ایران به شوروی یا از نفوذ آن کشور در ایران، جلوگیری کند، در این راستا، تنها در سال ۱۹۵۲ (۱۳۳۱) علاوه بر کمک‌های مالی، بهداشتی و عمرانی، دولت آمریکا تعداد ٤٢ تانک شرمن به دولت مصدق تحویل داد و بیش از ۳۰۰ افسر ایرانی را برای دیدن آموزش نظامی، به آمریکا دعوت کرد.

در این دوران، در دیده و دیدگاه سیاستمداران ایران (خصوصاً دکتر مصدق، دکتر فاطمی، مکّی و دیگران) دولت آمریکا، نه تنها «بهترین دوست ایران» بود، بلکه این کشور «مهد آزادی» و «قبله‌گاه آزادیخواهان و ملّیون ایران» بشمار می‌رفت. با چنین جایگاهی، در اختلافات نفتی بین ایران و انگلیس و تهدیدات دولت انگلیس برای حمله به ایران و یا در پاسخ به اوّلین پیشنهاد انگلیس در انجام کودتا برای سرنگونی مصدق، دولت آمریکا نه تنها مخالف اقدامات تجاوزکارانهٔ انگلیس علیه ایران و نیز مخالف طرح کودتا علیه دولت مصدق بود، بلکه عموم سیاستمداران این کشور با کمک‌های مالی، نظامی و عمرانی به تقویت و تحکیم دولت مصدق مصمّم بودند، زیرا که در این دوران، حمایت از ناسیونالیسم و دولت‌های ملّی از

---

۱ ـ اصل چهار ترومن: طرحی برای کمک‌ها و کارهای عمرانی، کشاورزی، جنگلبانی و بهداشتی در کشورهای عقب‌مانده بود. این طرح، خدمات شایانی در ایران انجام داد و خصوصاً در ریشه‌کنی مالاریا در ایران نقش اساسی داشته

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

هدف‌های استراتژیک آمریکا در مقابله با نفوذ کمونیسم بود. هندرسون در گزارش ۲۷ سپتامبر ۱۹۵۱ (۶ مهرماه ۱۱۳۰) به مقامات وزارت امور خارجهٔ آمریکا، توصیه می‌کند:

«۱ ـ اطمینان دارم که وزارت امور خارجه، هیچ‌گاه به فشاری که ظاهراً به ایالات متحده وارد می‌شود تا بریتانیا برای دستیابی به برخی اهداف خود در ایران، از نیروهای نظامی یا تهدید در بکارگیری آن استفاده کند، تن در نخواهد داد... این حقیقت را نمی‌توان نادیده گرفت که ورود نیروهای ارتش انگلیس به ایران در این مقطع زمانی... چیز دیگری جز تجاوز مسلّحانه محسوب نمی‌گردد.

۲ ـ سیاست خارجی ما، در پنج سالهٔ گذشته به طور کلی مبتنی بر مخالفت با تجاوز بوده است. ما کمک‌های مالی عظیمی در اختیار ملّت‌های مختلف گذاشته‌ایم تا آنها را قادر سازیم در مقابل تجاوز، بهتر مقاومت کنند. ما جان بسیاری از آمریکائی‌ها را که قربانی و منابع زیادی صرف کرده و بسیاری از ملّت‌ها را نیز در کشور کُره به فداکاری‌های مشابه تشویق کرده‌ایم تا از تجاوز جلوگیری کنند، حال اگر ما به تجاوز از سوی یکی از متّفقین و دوستان خویش تن دردهیم، در نزد جهانیان، اعتباری را که برای پشتیبانی از آرمان‌گرائی کسب کرده‌ایم، کاملاً از دست خواهیم داد و مسلّماً به بزرگ‌ترین ریاکاری و دوروئی متّهم خواهیم شد. [در صورت تسلیم به خواست انگلیس] پرچم اصولی را که برافراشته‌ایم و تاکنون توانسته‌ایم اکثر ملل جهان را به دور آن گرد آوریم، بدور خواهیم افکند...»[1]

1- Henderson to the Department of State, september 27, 1951, telegram 888,2553/9-2751

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

چنین بود که در اختلاف بین ایران و انگلیس و خصوصاً پس از قطع رابطهٔ دیپلماتیک بین دو کشور، آمریکا در نقش یک «میانجی» کوشید تا جای خالی انگلیس را در مقابله با «وحشت سرخ» (کمونیسم) پُر کند. دولتمردان آمریکا در آن دوران ـ برخلاف دولت انگلیس ـ معتقد بودند که: بی توجهی به گرایش‌ها و آرمان‌های ملّی در منطقهٔ خاورمیانه، باعث رانده شدن مردمان این منطقه به سوی اردوگاه شوروی می‌شود. آنان اعتقاد داشتند که ناسیونالیسم در کشورهای خاورمیانه، برج و باروی مستحکمی در مقابله با کمونیسم شوروی می‌باشد. هندرسون، سفیر امریکا، در گزارشی به وزیر امور خارجهٔ آمریکا، ضمن ارائهٔ ارزیابی مشترک خود و همتای انگلیسی خویش، دربارهٔ اوضاع ایران تأکید می‌کند:

«۱ ـ فرض ما بر این است که هدف مشترک، فوری و تعیین کنندهٔ آمریکا و انگلیس در ایران، جلوگیری از افتادن این کشور در چنگال کمونیسم است... پیگیری این هدف باید پایهٔ همهٔ کوشش‌های دولتین آمریکا و انگلیس در ایران بشمار آید. اگر تصوّر شود که به خطر افتادن منافع تجاری ما ـ مانند به خطر افتادن منافع حاصل از نفت ایران یا اجرای شیوهٔ ۵۰ـ۵۰ درتقسیم سود حاصله از فروش نفت ـ ممکن است تحقّق یافتن این هدف اساسی آمریکا و انگلیس را در درازمدّت به مخاطره اندازد، اینگونه منافع تجاری احتمالاً در درجهٔ دوّم اهمیّت قرار دارند. باید به خاطر آورد که عامل نوینی در صحنهٔ خاورمیانه وارد شده است. تبلیغات شوروی و سازمان‌های کمونیستی تلاش می‌کنند تا رهبری نهضت‌های ملّی را به چنگ آورند.

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

۲ ـ اگر هدف اساسی آمریکا و انگلیس می‌باید تحقق یابد، لازم است تا در ایران حکومتی درستکار و کارآمد ـ با برنامهٔ اصلاحات مثبت ـ بر سر کار آید تا از جذبهٔ حزب توده بکاهد.»[1]

* * *

کودتای کمونیست‌ها در چکسلواکی (فوریه ۱۹۴۸) و سپس جنگ کُره (۱۹۵۰) و پیروزی‌های کمونیست‌ها در چین این نگرانی را در میان سیاستمداران آمریکا تقویت کرد که دولت مسکو نه تنها از طریق جنگ، بلکه از طریق بسترسازی‌های محلی، ایجاد جمعیت‌ها، احزاب و سازمان‌های داخلی و نفوذ در دولت‌ها، می‌تواند به توسعهٔ نفوذ خود و سرانجام، تسلّط بر کشورهای نفت‌خیز خاورمیانه ادامه دهد.

سازمان C.I.A که در سال ۱۹۴۷ تشکیل شده بود، در سال ۱۹۵۰ هنوز کارائی و تجربهٔ کافی در عملیات خرابکارانه و تبلیغات ضدکمونیستی نداشت، امّا جنگ کُره و تحوّلات جاری در ایران و هشدار روزافزون مأموران آمریکائی دربارهٔ «خطر استیلای وحشت سرخ بر ایران» باعث گردید تا ترومن دموکرات در سال ۱۹۵۲ در یک تجدید نظر آشکار، «اقدام به جنگ به خاطر ایران» را در سرلوحهٔ سیاست‌های منطقه‌ای خود قرار دهد.

1- Henderson to Acheson in Paris, November 6, 1951, telegram 23-888,2553//11-651 and telegram October 22, 1951, 1478-888,2553/10-2251

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

هندرسون در گزارش ۱۵ آبان ۱۳۳۱ نگرانی خویش را از نفوذ حزب توده در دستگاه دولت مصدق چنین ابراز کرد:

«حزب توده اگر نه آشکارا، امّا آنچنان نفوذی بر دولت (مصدق) اعمال می‌کند که ما را تحت تأثیر قرار داده است... شایع است که بعضی از اعضای کابینهٔ مصدق ـ شامل وزیر داد گستری و معاون او، معاونان وزارتخانه‌های کار و کشور ـ طرفدار حزب توده هستند و گفته می‌شود که وزیر فرهنگ نیز عامل حزب توده است»[1].

بنظر بعضی از محققان، سلطهٔ «وحشت سرخ بر ایران» و کم و کیف قدرت و نفوذ حزب توده، خالی از اغراق نبود، امّا، گزارش‌های مستندی که در صفحات آینده خواهیم دید و نیز تهدیدها و تلقین‌های شخص مصدق (در مذاکره با مقامات دولت آمریکا) و هم تظاهرات و اقدامات رادیکال حزب توده ـ بعنوان بزرگ‌ترین و برجسته‌ترین سازمان کمونیستی در خاورمیانه ـ احتمال تسلّط حزب توده بر ایران را تقویت می‌کرد و این امر، دولت آمریکا را بشدّت نگران نموده بود. در این باره کافی است بدانیم که در تظاهرات علیه هریمن، فرستادهٔ مخصوص دولت آمریکا به تهران (۲۳ تیرماه ۱۳۳۰) حدود ده هزار تن از هواداران حزب توده در تهران شرکت داشتند که منجر به کشته و مجروح شدن عدهٔ زیادی گردید. در شمار کشته‌شدگان، چهار تن از نیروهای انتظامی بودند[2].

1- Henderson to The Department of State, November 5, 1952, telegram 1850, 788.00/11-552

۲ـ نگاه کنید به: موحد، ج ۱، صص ۲۲۰-۲۲۱

Sample output to test PDF Combine only

Scanned with CamScanner

رهبری حزب توده در بارهٔ سفر هریمن به تهران و حادثهٔ ۲۳ تیر معتقد بود:

«جبههٔ ملّی، عوام‌فریبانه کبّادهٔ مبارزه با شرکت نفت را می‌کشد... و دکتر مصدّق، مقصد و منظوری جز تسلیم منابع نفتی کشور به امپریالیست‌های آمریکائی ندارد... دولت ضدِ ملّی دکتر مصدّق در راه ملّت‌کُشی، فاشیسم، دروغگوئی و اطاعت از سیاست استعماری آمریکا گام نهاده است»[۱].

همچنین در فاصلهٔ ۱۳۳۱ تا ۱۳۳۲، ده‌ها اعتصاب و تظاهرات مهمّ کارگری و شهری در ایران ـ عموماً ـ تحت رهبری و هدایت حزب توده بود[۲]. از این گذشته، حضور افراد رادیکالی مانند علی شایگان، زیرک‌زاده، احمد رضوی و حسین فاطمی در کابینهٔ مصدّق باعث تشدید نگرانی‌های دولت آمریکا بود چرا که مثلاً: دکتر شایگان از یک سابقهٔ «توده‌ای» و پیوند با محافل شوروی برخوردار بود، بطوریکه حسین مکّی می‌نویسد:

«بیشتر بدبختی‌ها را دکتر شایگان و فاطمی برای مصدّق ایجاد کردند .... شایگان زمانی که در شیراز محصّل بود، مقالاتی برای روزنامهٔ «طوفان» فرّخی یزدی می‌نوشت و با

۱ـ نگاه کنید به: بسوی آینده، شمارهٔ ۲۷۵، ۱۳۳۰/۲/۳۱؛ صلح پایدار (بجای بسوی آینده)، شمارهٔ ۳، ۱۳۳۰/٤/۲۲؛ بسوی آینده، شمارهٔ ۳۳۱، ۱۳۳۰/۵/۹؛ بسوی آینده، شمارهٔ ۳۵۷، ۱۳۳۰/٦/۱۰ (سرمقاله)، به نقل از: گذشته، چراغ راه آینده، صص ٦۱۰، ٦۱٦

۲ـ برای شرح دقیقی از چند اعتصاب مهم کارگری در این دوران، نگاه کنید به: ارسلان پوریا (عضو کمیتهٔ ایالتی حزب توده)، صص ٤۰۲-٤۰٦، ٤٦۸-٤۷٤ و صفحات دیگر.

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

سفارت شوروی هم ارتباط داشت. این مطلب را دکتر انور خامه‌ای در کتاب «از انشعاب تا کودتا» نوشته است. این ارتباط نه به وسیلهٔ حزب توده، بلکه مستقیماً با سفیر روس بود، بهمین دلیل در محاکمهٔ سران حزب توده، دکتر شایگان وکالت آنها را قبول کرد ...»[۱]

به نظر ریچارد کاتم[۲] (کارشناس برجستهٔ امور ایران)، آمریکائی‌ها تا سر حدّ جنون از کمونیسم وحشت داشتند و مصدق ترجیح می‌داد تا از حضور حزب توده ـ بعنوان «مترسک» یا «لولوی سرخرمن» ـ استفاده کند.[۳]

در مورد تهدیدها و تلقین‌های شخص مصدق دربارهٔ خطر کمونیسم، یادآور می‌شویم که مصدق در دیدار از آمریکا و گفتگو با ترومن (رئیس جمهور) و اچسن (وزیر امورخارجهٔ آمریکا) در ۲۳ اکتبر ۱۹۵۱ ضمن اشاره به اوضاع بسیار بدِ اقتصادی ایران، تأکید کرد:

«نیروهای مسلح و پلیس ایران مدت ۲ ماه است که هیچگونه حقوقی دریافت نکرده‌اند و خود این امر، به تنهائی خطر مهمی بشمار می‌رود. بودجهٔ دولت، با کسری حدود چهارصد میلیون تومان روبرو است و فقر و آشوب در سراسر کشور، گسترده است. معلمین مدارس، حقوق ماهیانه‌ای به مبلغ یکصد تومان ـ که معادل ۲۵ دلار است ـ دریافت می‌کنند، این مبلغ به دشواری هزینهٔ پرداخت اجارهٔ یک اطاق را در ماه کفایت می‌کند، در نتیجه: بسیاری از معلمین، هوادار و متمایل به کمونیسم شده‌اند، و این

---

۱ ـ مکّی، ج ۱، ص ۱۹۷؛ متینی، ص ۳٦٤

2 - Cottem, Richard

۳ ـ ناسیونالیسم در ایران، ص ۲۷٤

Sample output to test PDF Combine only

Scanned with CamScanner

افکار را در سراسر مدارس کشور ترویج می‌دهند.[۱]»

مصدق در مذاکرات متعدد با هندرسون (سفیر آمریکا در ایران) نیز چنین وانمود می‌کرد که: دولت آمریکا بین دولت او (مصدق) و استقرار کمونیسم در ایران، باید یکی را انتخاب کند. مثلاً: در تاریخ ۱۳ ژانویهٔ ۱۹۵۲ (۲۳ دی ماه ۱۳۳۱) مصدق، ضمن دیدار با هندرسون، درخواست کمک مالی فوری آمریکا برای ترمیم کسر بودجهٔ جاری دولت ـ به میزان تقریبی ماهی ده میلیون دلار ـ را به سفیر آمریکا تسلیم کرد. مصدق در این دیدار با لحنی تهدیدآمیز گفت:

> ـ «بدون این کمک مالی، به فاصلهٔ سی روز، ایران سقوط خواهد کرد و چه بسا حزب توده قدرت را بدست گیرد.» مصدق افزود: «هرگاه او از دریافت کمک آمریکا ـ فوراً ـ اطمینان نیابد، پس از ۵ روز، وی ناچار به شوروی متوسل خواهد شد.»[۲]

هندرسون در برابر این «اولتیماتوم» مصدق، در گزارش مفصل خود به وزارت امورخارجهٔ آمریکا نوشت:

۱ـ صورت جلسهٔ مذاکرات در کاخ سفید به تاریخ ۲۳ اکتبر ۱۹۵۱، سند شمارهٔ ۸۸۸.۲۵۵۳/۱۰-۲۳۵۱ ؛ همچنین نگاه کنید به صورت جلسهٔ مذاکرات ۲۸ اکتبر ۱۹۵۱، به شمارهٔ ۸۸۸,۲۵۵/۱۰-۲۸۵۱ ؛ یادداشت ج.اس ایرمن (Earman, S.J) دستیار مدیر سازمان سیا، بتاریخ ۱۸ ژانویه ۱۹۵۲ به نقل از: اسناد سخن می‌گویند، ج ۱، سند شمارهٔ ۱۴۷، ص ۵۲۳

۲ـ در بارهٔ امکانات نظامی و سازمانی حزب توده ـ خصوصاً توان «سازمان افسران حزب توده» در آستانهٔ ۲۸ مرداد ۳۲ ـ در صفحات آینده سخن خواهیم گفت.

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

۱۰ ـ ما نسبت به مسئله و اوضاع کنونی ایران ـ که سریعاً در حال فروپاشی است ـ به ویژه دربارهٔ سخنان مصدّق که بدون دریافت کمک مالی خارجی در سی روز آینده، ایران با انقلاب مواجه خواهد شد، توجه و تأمّل بسیار کرده ایم. ما معتقدیم که مصدّق اینک دست به بزرگترین قمار خویش زده است که یا برندهٔ همه چیز یا بازندهٔ همه چیز می گردد. مصدّق می گوید این امید را دارد که اگر بتواند از آمریکا کمک مالی دریافت کند، تبدیل به یک قهرمان ملّی ـ حتّی بزرگ‌تر ـ شود و یک بار دیگر بر انگلیس پیروز گردد... اگر هیچ کمک خارجی دریافت نشود، وی ممکن است در لحظات آخر توسط یک مجلس، مرعوب و یا بر اثر نوعی کودتا ساقط گردد، و یا ممکن است ایران به سوی هرج و مرج و بی‌نظمی برود و امکان دارد که این بی‌نظمی به پیدایش رژیم‌های مختلفی که به احتمال قوی تحت کنترل اتحاد شوروی باشند، بیانجامد. مصدّق مشغول پروراندن این فکر در سر است تا در صورت عدم کمک مالی آمریکا یا عدم توافق با انگلیس، روس‌ها را برای کمک به ایران ترغیب نماید... مصدّق تشخیص می‌دهد که روس‌ها ـ بدون هزینه و صرف هیچ منابعی ـ فرصت و شانس خوبی برای تسلّط بر ایران را دارند، با این حال، اگر مصدّق امید دریافت فوری کمک‌های مالی آمریکا را از دست بدهد، صرف‌نظر از عواقب نهائی آن، احتمالاً در انجام معامله با روس‌ها ـ که بتوانند دولت وی را برای مدتی سرِ پا نگهدارند ـ تردیدی نخواهد کرد.

.....

۳ ـ ما باور داریم که مصدّق با روحیهٔ کنونی‌اش، هرج و مرج و انقلاب را به راحتی بر آنچه که وی به

مفهوم «تسلیم به انگلیس» تلقّی می‌کند، ترجیح می‌دهد. خواسته‌های او در طول زمان به سرعت از حدّ خود فراتر رفته است و به نظر نمی‌رسد که او عقب نشینی نماید، بلکه درست برعکس، ما عقیده داریم که وی بیشتر از پیش به اقدامات ضدانگلیسی و ضدبیگانه به منظور برانگیختن احساسات و منحرف ساختن توجهٔ مردم از نقاط ضعف دولت خود، روی می‌آورد.

.....

.....

۱۰ـ ما تردید داریم که وزارت امور خارجه [آمریکا] در فاصلهٔ ۵ روز اعلام شده توسط مصدّق بتواند پاسخی کامل و اساسی تهیه کند... اگر مصدّق هیچ پاسخی در فاصلهٔ ۵ روز دریافت ندارد، ما نمی‌توانیم این احتمال را که وی دست به یک اقدام نسنجیدهٔ غیرقابل برگشت بزند، نادیده بگیریم...[1]

سازمان افسران حزب توده

حملهٔ ارتش‌های متّفقین به ایران و تارومار شدن ارتش نوپای کشور در سوّم شهریور ۱۳۲۰، روحیهٔ شکست و شرمساری را در میان ارتشیان ایران پدید آورد و باعث خشم و نارضائی افسران جوان نسبت به اوضاع نابسامان سیاسی ـ اجتماعی موجود گردید. این افسران با ایجاد محفل‌هائی، به کانون افسران ناسیونالیست ایران تبدیل گردیدند. امّا پیروزی ارتش سرخ بر فاشیسم هیتلری و

1- Henderson to the Department of State, January 15; 1952, telegram 2640-888,10/1-1552

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

«حماسهٔ استالینگراد»، برای بسیاری از افسران جوان ایرانی، شکوهمند و الهام‌بخش بود و لذا با توجّه به حضور «ارتش سرخ» در ایران و نفوذ روزافزون حزب توده و شعارهای میهن‌پرستانهٔ این حزب در اوایل سال‌های ۱۳۲۰، بخشی از افسران آرمانخواه و عدالتجوی ایران بتدریج به حزب توده پیوستند و «سازمان افسران حزب تودهٔ ایران» را پدید آوردند[۱]. حزب توده در آغاز بعنوان یک حزب ملّی و میهنی عمل می‌کرد و بهمین جهت بسیاری از هنرمندان، استادان، نویسندگان و روشنفکران میهن‌پرست ایران را بخود جلب کرده بود. نوآوری در هنر و ادبیّات و «مبارزه برای حفظ استقلال و تمامیّت ارضی کشور، برقراری آزادی و دموکراسی، تأمین حقوق فردی و آزادی‌های اجتماعی، مبارزه با فقر و فساد و پیکار با امپریالیسم انگلیس و...» حزب توده را به پایگاهی برای نیروهای میهن‌پرست و ترقیخواه تبدیل کرده بود، امّا با سیطرهٔ جناح هوادار شوروی، این حزب - بتدریج - به ابزاری در خدمت منافع دولت شوروی بدل شد که طی آن، منافع ناسیونالیستی ایران قربانی مصالح انترناسیونالیستی اردوگاه شوروی گردید.

۱- برای بحثی ارزشمند در این باره نگاه کنید به کتاب محمّد حسین خسروپناه: سازمان افسران حزب تودهٔ ایران (۱۳۲۳-۱۳۳۳)، تهران: شیرازه، ۱۳۷۸؛ روح الله عباسی: خاطرات یک افسر توده‌ای (۱۳۲۰-۱۳۳۵)، کانادا، نشر فرهنگ، ۱۹۸۹، صص ۱۲۰-۱۵۶؛ محمد علی عمویی: دُرد زمانه، تهران، نشر آنزان، ۱۳۷۷؛ محمّد جعفر محمّدی، «سازمان نظامی حزب توده»، در: راه آزادی (نشریهٔ حزب دموکراتیک مردم ایران)، شماره‌های ۲۹-۳۷، ۱۳۷۳

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

در اوایل سال ۱۳۳۲، حزب توده حدود ۲۵ هزار عضو در سازمان‌های مخفی داشت. این حزب غیرقانونی از طریق اتحادیه‌ها، سازمان‌ها، سندیکاها، روزنامه‌ها و نشریات مختلف، دارای توان تجهیز نیروهای عظیمی بود بطوریکه ناظران مختلف، تعداد شرکت‌کنندگان در میتینگ ۳۰ تیر ۱۳۳۲ را بین ۵۰ تا ۱۰۰ هزار نفر تخمین زده‌اند.[۱]

هر چند که ساختار سُنّتی ارتش ـ اساساً ـ در حمایت از شاه و شاهدوستی شکل گرفته بود، امّا باید دانست که بعد از ۳۰ تیر ۱۳۳۱ با قبضه کردن وزارت جنگ و فرماندهی وزارت دفاع توسط مصدق نیروهای ارتشی ـ خصوصاً سران و فرماندهان ارتش ـ در آستانهٔ ۲۸ مرداد ۳۲ به چهار بخش تقسیم شده بودند:

۱ ـ سازمان افسران حزب توده و نیروهای تحت فرمان آن

۲ ـ طرفداران شاه

۳ ـ طرفداران مصدق

٤ ـ بی‌طرف‌ها

عظیمی ـ بدرستی ـ تأکید می‌کند:

«برای نخستین بار در تاریخ ایران و به رغم دشواری‌های بسیار، حکومتی غیرنظامی توانسته بود به اندازه‌ای ارتش را در مهار خود بگیرد که نه تنها زاهدی بلکه شاه نیز نمی‌توانست با اطمینان بر حمایت محسوس نظامیان تکیه کند»[۲].

۱ـ امیرخسروی (ص۵٦۹) این رقم را ٤۰ تا ۵۰ هزار نفر ذکر کرده در حالیکه کاتم (ص۲۸۳) این رقم را بین ۵۰ تا ۱۰۰ هزار نفر تخمین زده است.

۲ـ عظیمی، ص۱۹۳

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

چنین شرایطی ـ البته ـ بهترین زمینه برای رشد و گسترش سازمان نظامی حزب توده بود بطوریکه در آستانهٔ ۲۸ مرداد ۳۲، شاخهٔ نظامی حزب توده حدود ۶۰۰ عضو رسمی و صدها افسر هوادار داشت که بسیاری از آنان در مقام و موقعیّت فرماندهی، نیروهای فراوانی را تحت پوشش و فرماندهی خود داشتند. بنظر می‌رسد که رهبران حزب توده ـ با تدارکات و تشکیلات گستردهٔ نظامی ـ منتظر بودند تا در فرصتی مناسب، ضمن تغییر رژیم سلطنتی و قبضه کردن قدرت سیاسی، ایران را به اردوگاه کمونیستی (شوروی) وابسته کنند و ظاهراً با چنین سودائی، نقشه و کروکی دقیق پادگان‌های باغشاه، عشرت‌آباد، دانشکدهٔ افسری و کاخ سعدآباد با ذکر دقیق محلّ اسلحه‌خانه‌ها، موتورخانه‌ها، انبار سوخت و... را تهیّه کرده بودند[1]. گفتنی است که بسیاری از این افسران آرمانخواه ـ باوجود پاکدامنی و شرافت اخلاقی ـ بخاطر اعتقاد به «انترناسیونالیسم کمونیستی»، فاقد دلبستگی‌های ملّی و میهنی بودند. روح‌الله عبّاسی، افسر متخصّص رادار و نویسندهٔ «خاطرات یک افسر توده‌ای»، در گفتگو با نگارنده تأکید کرد که «بخاطر همان اعتقادات انترناسیونالیستی ـ کمونیستی، بسیاری از ما حاضر بودیم که بی‌هیچ مقاومتی، مرزهای ایران را به روی سربازان ارتش سرخ بگشائیم و...»[2]. هندرسون در گزارش‌های خود، اوضاع

۱ـ نگاه کنید به عموئی، صص ۲۳-۲۴

۲ـ در بارهٔ علل و عوامل ایدئولوژیک وابستگی حزب توده به شوروی نگاه کنید به: اصغر شیرازی، مدرنیته، شبهه و دموکراسی (برمبنای یک بررسی موردی در بارهٔ حزب تودهٔ ایران)، خصوصاً فصل ۵، صص ۳۱۹-۳۶۱

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

ایران را بحرانی خواند و وزارت امور خارجهٔ آمریکا پس از بررسی گزارش‌های هندرسون در رابطه با حوادث منجر به ۹ اسفند ۱۳۳۱، آیندهٔ سیاسی ایران را نامعلوم ارزیابی نمود و نتیجه‌گیری کرد:

«۱ ـ هدف حزب توده حذف شاه است و بدین منظور در حال حاضر با مصدق همراهی می‌کند تا پس از حذف شاه، تغییر موضع داده و برای حذف مصدق کوشش نماید و فرصت به دست گرفتن قدرت توسط خود را افزایش دهد.

۲ ـ مصدق برای حذف شاه، ناگزیر به همراهی با حزب توده خواهد بود و بعد خود را در مقابل حزب توده ناتوان خواهد دید.[1]

.....

۵ ـ در صورتی که مصدق قادر به حفظ قدرت خود شود، احتمال حذف شاه از صحنهٔ سیاسی ایران زیاد است و این به معنای برهم خوردن فوری روابط ایران و غرب و افزایش احتمال در دست گرفتن قدرت توسط کمونیست‌ها می‌باشد[2]».

بابک امیر خسروی (عضو کمیتهٔ مرکزی حزب توده) که از سازمان افسران حزب توده بعنوان «سپاه عظیم و رزم‌دیدهٔ توده‌ای‌ها» یاد می‌کند، ضمن گزارش دقیق و مفصّل خود[3] از جمله می‌نویسد:

«تقسیم‌بندی افسران حزب توده به رسته‌هائی چون هوائی،

---

[1] ـ بطوریکه قبلاً گفتیم (ص۲۸) در سال‌های اخیر، کودتای محمد داودخان (نخست‌وزیر افغانستان، پسر عمو و شوهر خواهر محمّد ظاهرشاه). در سرنگونی رژیم سلطنتی و سپس استقرار یک رژیم کمونیستی وابسته به شوروی در افغانستان، مثال روشنی است.

2- Dulles to Henderson, March 2, 1953, telegram 2266-788.00/3-253

[3] ـ امیرخسروی، صص۷۰۷-۷۲۴ و ۷۴۳

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

توپخانه، سوار، پیاده، ژاندارمری، شهربانی، دانشجوی افسری و... بیانگر آنست که حزب توده در همهٔ ارکان و زوایای ارتش ـ حتی گارد جاویدان شاهی ـ رخنه کرده بود. آنچه واقعاً اهمیت دارد، بررسی این امر است که پشت سر این ارقام: ۱۲۵ افسر توپخانه، ۱۸۰ افسر پیاده، ۵۹ افسر شهربانی و غیره، چه مقدار تانک و نیروی زرهی و امکانات فرماندهی و مواضع حساس و اطلاعاتی نهفته بود... با اطمینان می‌توان گفت که در تاریخ جنبش‌های سیاسی در جهان، هرگز هیچ حزب و سازمان سیاسی سراغ نداریم که توانسته باشد آن همه افسر را در یک حزب غیر قانونی با ایدئولوژی کمونیستی گرد آورده باشد... سازمان افسران از یک جهت، واقعاً افسانه بود، البتّه نه به معنای قصّه و داستان بلکه به علّت امکانات و قدرت واقعاً فوق‌العاده و باورنکردنی‌اش به افسانه‌ای حماسی می‌ماند. وقتی سازمان (افسری) کشف شد، حتّی توده‌ای‌ها را به حیرت انداخت... درصد قابل توجّهی از افسران جوان رزمی، فرماندهان تانک‌های «شرمن» به اضافهٔ برخی فرماندهان ردهٔ بالاترِ ارابهٔ جنگی، از اعضاء سازمان افسری بودند...»

فریدون آذرنور (از افسران بلندپایهٔ سازمان) می‌نویسد:

«تمام ۲۴۳ عضو سازمان افسران در تهران، در روز ۲۸ مرداد در انتظار دستور از بالا بودند که وارد عمل شوند. در بین آن‌ها، ۲۹ افسر هوائی، ۷ افسر توپخانه، ۹ افسر سوار، ۱۷ افسر پیاده، ۲۵ افسر مهندس، ۲۳ افسر ژاندارمری بودند که هرکدام متناسب با وضع

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

شغلی، امکانات خود را داشتند...» سرگرد آذرنور توضیح می‌دهد: «درباره نقش افسران شهربانی عضو سازمان که هرکدام از آنها منشاء عملیات مهمّ شدند و غالباً موقعیّت ممتازی داشتند، تاکنون سکوت شده است. تعداد آنها در تهران ۲٤ نفر و در تمام کشور ٤۷ نفر بود. دو نمونه‌ای که از نزدیک با آنها آشنا شده‌ام بیان می‌کنم: مثلاً سروان جواد درمیشیان ـ یکی از اعضاء سابقه‌دار سازمان نظامی(حزب توده) و رئیس کلانتری ناحیهٔ شاپور (سبزه میدان) دارای نفوذ فراوانی بر روی شعبان بی‌مخ بود که دستورات او را کودکانه اجرا می‌کرد، و یا تظاهرات اوباش در ناحیهٔ ۱۰ صورت می‌گرفت که ریاست آن به عهدهٔ سروان جواد صادقی ـ یکی از افسران با اتوریته، قدرت فرماندهی و مدیریّت استثنائی ـ بود که علاوه بر عضویّت فعّال در سازمان افسران، یکی از طرفداران و ارادتمندان پر و پا قرص دکتر مصدق بود». فرماندهی تانک‌های مستقر در اطراف منزل نخست‌وزیر به عهدهٔ علی اشرف شجاعیان (عضو سازمان افسران حزب توده) بود. سرهنگ ممتاز در بارهٔ او می‌گوید: «شجاعیان روز ۲۸ مرداد، حماسه آفرید، در حالی که زخمی شده بود، با تانکِ خود تا آخرین گلوله جنگید و تلفات سنگینی بر مزدوران شاهنشاهی وارد ساخت».

ستوان یکم ایرج ایروانی عضو سازمان افسران حزب توده، فرماندهی بخشی از تانک را بر عهده داشت. وی روز ۲۸ مرداد، بدون اینکه دستوری از حزب دریافت کند، در خیابان‌های تهران بسرگردان

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

بود و عاقبت وقتی کار آشوبگران بالا گرفت، تانک او نیز در خدمت تودناچیان قرار می‌گیرد و در یورش به خانهٔ مصدق به کار می‌رود.

فریدون آذرنور (که در آن ایّام مسئول ایالتی سازمان افسری در آذربایجان بود) در سخن از طرح تدارک قیام مسلّحانه در تبریز می‌نویسد: «سازمان افسران می‌توانست با کمک ۵۰۰ توده‌ای زُبده، با چند عملیات هماهنگ، تبریز را بطور کامل تسخیر کند». وی توضیح می‌دهد که این تعهّد سنگین بر این اساس به عمل آمده بود که از یک گردان مستقل توپخانهٔ ۱۰۵ کوتاه آمریکائی که از ٤ آتشبار تشکیل می‌شد، سه نفر از فرماندهان از جمله ستوان یکم توپخانه کریم زندوانی، عضو سازمان افسری بودند و نفر چهارم افسر بکلی بیطرفی بود. از یگانه هنگ رزمی در تبریز، چهار فرمانده گروهان، از جمله گروهان مأمور دژبان شهر (سروان پیاده حسن سدیدی و حسین زاده صدیقی) و فرودگاه، فرمانده واحد کوماندو (سرگرد فریدون آذرنور)، واحد زرهپوش هنگ را رفیق ما سروان محمد صادق دلیر آذر فرماندهی می‌کردند. فرماندهٔ ارابه‌های جنگی از هواخواهان ما و معاون دژبان که افسر باتقوذی در شهر و درعین حال فرمانده واحد دژبان، عضو سازمان افسری بودند. فرمانده گروهان مهندسی لشکر (سروان مهندس ابوالقاسم اویسی) و سه نفر از افسران شهربانی از جمله ستوان یکم عبّاس افراخته و مقدّم - رئیس رمز شهربانی - عضو سازمان افسری بودند و دو نفر دیگر هرکدام بنوبه، از مسئولین نگهبانی زندانیانی بودند که تسلیح ٤٥٠

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

زندانی فرقه [منظور زندانیان فرقهٔ دموکرات آذربایجان پس از شکست آن در آذر ۱۳۲۵ است] و آماده نمودن آنها برای هرگونه عملیاتی بعهده آنان بود. چهار نفر از افسران کادر فرماندهی نیز جزو اعضای آزمایشی و یا هوادار بودند».

آذرنور سپس اطّلاعات کوتاهی در مورد لشکر ارومیه می‌دهد:

«اضافه بر فرماندهان واحدهای کوچک ـ که اغلب آن‌ها عضو سازمان افسری حزب توده بودند ـ می‌توان سرهنگ ستاد صدیق یحیوی (فرماندهٔ هنگ سوار و پادگان سلماس)، سرگرد یعقوبی (فرماندهٔ گُردان و پادگان قره‌تپه)، سرهنگ دوم صالح نجات (فرماندهٔ هنگ پیادهٔ رزمی ارومیه) و سرهنگ جاوید (رئیس رکن ۲ لشکر رضائیه و آجودان مخصوص شاه) را نام برد...»

سروان محمّد جعفر محمّدی در تأیید نظر سرگرد آذرنور بر نیرومندی سازمان افسری، چند مورد دیگر را که خود بر آنها آگاهی دارد، می‌افزاید. سروان محمّدی می نویسد: «چهار نفر از افسران سازمان با درجات سرهنگ دوم پیاده (فتح‌الله پهلوان)، سرگرد پیاده (عنایت‌الله پهلوان)، ستوان یکم توپخانه (قدرت‌الله پهلوان) و ستوان یکم هوائی (کامبیز دادستان) از خاندان سلطنتی بودند. سروان مهدی همایونی (از گارد سلطنتی شاه) از افراد نفوذی در میان کودتاچیان بود... سروان پولاد دژ، از افسران برجستهٔ رکن دو (اطلاعات) و از همکاران نزدیک سرتیپ تیمور بختیار و بسیار مورد اعتماد و مُشیر و مُشار او بود... ستوان یکم عبدالله مهاجرانی از اعضاء سازمان افسری با واحد تحت فرماندهی‌اش، محافظ سرلشکر زاهدی که

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

خود او را اسکورت می‌کرد. مهاجرانی پس از لو رفتن سازمان، در زندان می‌گفت: «هر موقع زاهدی می‌خواست بخوابد، مرا صدا می‌کرد و می‌گفت عبدالله من نیاز دارم دو سه ساعتی استراحت کنم، تو آماده هستی؟ و من جواب می‌دادم: «بخواب تیمسارا راحت باش» و تیمسار با آرامش کامل بخواب می‌رفت و من روی صندلی پشت اتاق او تا ساعت بیداری‌اش می‌نشستم و از او مراقبت می‌کردم».

هنگامی که زاهدی همراه با اسکورتش به اصفهان رفته بود، لیست افسران سازمان نظامی کشف می‌شود که نام عبدالله مهاجرانی نیز در عداد آنها بود. از تهران به اصفهان تلگرافی دستور داده می‌شود عبدالله مهاجرانی بازداشت شود. زاهدی متوحش می‌شود و تصوّر می‌کند علیه او کودتائی رخ داده است از بازداشت عبدالله جلوگیری می‌کند. سپس از تهران تلگراف حضوری می‌شود و زاهدی در تلگراف‌خانه حضور می‌یابد و از جریان دستیابی به دفتر رمز اسامی افسران سازمان نظامی آگاه می‌شود که نام عبدالله مهاجرانی نیز در آن ثبت بود. همان دم از عبدالله سئوال می‌کند جریان چیست، دستور بازداشت تو را می‌دهند؟ اگر چیزی هست الآن بگو تا کمکت کنم. عبدالله جواب می‌دهد: «تیمسارا من در هیچ جریان و سازمانی نیستم، سوءتفاهم است برطرف می‌شود».

بابک امیر خسروی در بارهٔ سرانجام این عضو سازمان افسری و محافظ شخصی سرلشکر زاهدی می‌نویسد: ستوان مهاجرانی، بازداشت و روانهٔ زندان می‌شود... او در دادگاه به حبس ابد محکوم

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

شد و پس از ۵ سال از زندان آزاد گردید و به تلافی تیری که در مغز زاهدی شلیک نکرده بود، به سفارش اردشیر زاهدی، در سازمان امور استخدامی کشور، استخدام و در پایان، بازنشسته می‌شود. ستوان یکم مهاجرانی، خود می‌گوید:

ـ «تقریباً یک ماه بعد از ۲۸ مرداد با یک دسته از ژاندارمری، مأمور حفاظت سرلشکر زاهدی شدم. ولی محافظین نخست‌وزیر کودتا از سه نیرو تأمین می‌شدند: لشکر گارد، شهربانی و ژاندارمری. من موقعی که زاهدی در باشگاه افسران مستقر شده بود مأمور انجام آن شدم. سازمان نظامی از مأموریت من باخبر بود، بخاطر ندارم که در بارهٔ ترور زاهدی به سازمان نظامی مطلبی گفته باشم. لکن با ایمانی که به هدف خود و حزب داشتم، اگر دستوری در این مورد می‌رسید اجرا می‌کردم. مثلاً بعضی اوقات جلسه هیأت وزیران در باغی ـ در قیطریه ـ تشکیل می‌شد که همگی در فضای باز،دور میزی می‌نشستند و من روی تپه‌ای که مشرف به باغ بود، پشت مسلسل موضع‌گیری کرده و هیأت وزیران و نخست‌وزیر در تیررس آتش من بودند. و یا اینکه در سفری که زاهدی به اصفهان داشت، هنگام شب در منزل کازرونی بیتوته کرد و من تا صبح با سلاح در دست، پشت اطاق خوابش کشیک می‌دادم».[1]

۱ـ امیر خسروی، ص ۷۱۶. برای روایت‌های دیگری از کم و کیف قدرت حزب توده نگاه کنید به: عظیمی، صص ۱۵۱-۱۵۲؛ مازیار بهروز در: مصدق و کودتا، صص ۱۲۲-۱۲۵؛ آبراهامیان، تجربهٔ مصدق...، صص ۱۷۸-۱۷۹

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

در برابر این «سپاه عظیم و رزم دیدهٔ توده‌ای‌ها»، دکتر مصدق ـ بعنوان وزیر دفاع ـ بخاطر عدم ارتباط با بدنهٔ ارتش ـ در بی‌اطلاعی یا بی‌خیالی حیرت‌انگیزی، با طعنه و تمسخر، به شاه گفته بود:

ـ «حزب توده حتّی یک تفنگ هم نداشت تا چه رسد به تانک [لذا] پناهندگی شاهنشاه در کلاردشت (رامسر) از ترس یک عده کمونیست بی‌اسلحه و تانک، حاکی از کمال تهوّر و شهامت بود»[1]

مذاکرات و مقدّمات سرنگونی دولت مصدق

اینک ما، در آستانهٔ رویدادهای ۲۵ تا ۲۸ مرداد ۳۲ قرار داریم، رویدادهائی که پس از گذشت بیش از ۵۰ سال، سایهٔ سنگین آنها، هنوز نیز بر فرهنگ سیاسی ما احساس می‌شود و چه بسا که در موضع‌گیری‌های روشنفکران و رهبران سیاسی ما تأثیری قاطع داشته و دارد.

چنانکه دیده‌ایم، شاه تا آستانهٔ ۲۲ مرداد ماه ۳۲ ادامهٔ حکومت مصدق را بر هرگونه انتخاب یا انتصاب شخص دیگری ترجیح می‌داد و اساساً خواهان برکناری مصدق از طریق پارلمان یا به شیوهٔ قانونی بود. چند ماه پیش از ۲۵-۲۸ مرداد ۳۲، تغییرات عمیق در پشتیبانی از مصدق و شکاف و انشعاب در میان رهبران جبههٔ ملّی باعث شده بود تا عناصر اصلی جبههٔ ملّی بتدریج به صف

۱ـ خاطرات، ص ۳۷۹

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

مخالفان مصدق بپیوندند بطوری که عبدالحسین حائری‌زاده (از نخستین پیشگامان و بنیانگذاران جبههٔ ملی) در ۱۸ مرداد ۳۲، در نامه‌ای به دبیر کل سازمان ملل، دکتر مصدق را به پایمال کردن اعلامیهٔ حقوق بشر متهم نمود و نوشت:

«... آقای دکتر محمد مصدق در تاریخ ۱۰ خرداد ۱۳۳۲ به اتهام ایراد شکنجه و آزار بدنی زندانیان و پایمال کردن اعلامیهٔ حقوق بشر، مورد استیضاح قرار گرفته و برای جوابگوئی به مجلس فرا خوانده شد، ولی نامبرده (مصدق) چون احساس نمود که در مجلس شورای ملی فاقد اکثریت است، برخلاف قانون اساسی ایران از حضور در مجلس استنکاف و اعلام داشت که پارلمان را منحل خواهد نمود... [او] هیچگونه آزادی عقیده و عمل برای هیچ کس باقی نگذاشته و مخالفین خود را دستگیر و زندانی نموده و مطبوعات آزاد را توقیف کرده است و در سایهٔ قدرت پلیسی و نظامی، با کمک حزب کمونیست ایران (توده) اقدام به رفراندوم عجیبی نموده و کیسه‌های رأی را مانند کشورهای دیکتاتوری دیگر، به نفع خود پُر ساخته و اکنون قصد دارد به اتکای این عمل خلاف قانون اساسی ایران، یک رژیم خشن دیکتاتوری کمونیستی را بر ملت وطن‌پرست ایران، مسلّط سازد...»[1]

فروریزی نیروهای جبههٔ ملی، فرصت مناسبی برای قدرت‌نمائی حزب توده بود، تظاهرات عظیم و توانمند حزب توده در سالگرد ۳۰ تیر، این حزب را به مثابهٔ قوی‌ترین، متشکّل‌ترین و گسترده‌ترین سازمان سیاسی ایران نشان داده بود.

---

۱ - روزنامهٔ اطلاعات، شمارهٔ ۸۱۶۰، ۱۸ مرداد ۱۳۳۳، صص ۱ و ۱۲

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

دولت آیزنهاور- در تقابل با سیاست‌های دولت انگلیس - هنوز معتقد به حمایت از مصدّق بود بطوریکه در آغاز زمامداری خود تصمیم داشت تا با اعطای یک وام یکصدمیلیون دلاری به مصدّق، دولت وی را از بحران و سقوط، رهائی بخشد، امّا ردّ آخرین پیشنهادات آمریکا و انگلیس، انشعاب‌ها و تفرقه‌های گسترده در بین نیروهای جبههٔ ملّی و خصوصاً قدرت‌نمائی‌های روزافزون حزب توده و مماشات دکتر مصدّق با این حزب غیرقانونی، باعث گردید تا دولت آمریکا در هراس از استیلای «وحشت سرخ بر ایران»، سرانجام به مواضع دولت انگلیس نزدیک شود و «عملیّات چکمه»[1] را مورد توجّه قرار دهد.

بر اساس گزارش «وودهاوس»[2]، طرّاح انگلیسی «عملیّات چکمه»: تا ژوئیهٔ ۱۹۵۳ (تیرماه ۱۳۳۲) نه تنها دولت آمریکا بلکه دولت انگلیس نیز برای سرنگونی دولت مصدّق دچار شک و تردید بود تا اینکه با بیماری «آنتونی ایدن»[3]، وزیر خارجهٔ انگلیس، چرچیل بعنوان مسئول و ناظر طرح، دستور آغاز «عملیّات چکمه» را صادر کرد[4].

در مذاکرات متعدّد بین هیأت انگلیسی (به ریاست وودهاوس) با جان‌فوستر دالس[5]، وزیر خارجهٔ جدید آمریکا، و

1 - Operation Boot
2 - Woodhouse, C.M
3 - Eden, Anthony
4 - Something Ventured, London, 1982, pp. 125-126
5 - Dulles, John Foster

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

برادرش، آلن دالس[1]، رئیس جدید سازمان سیا، سرانجام دولت آمریکا نظرِ انگلیسی‌ها مبنی بر خطر استیلای حزب توده (با صدها عضو و هوادار در ارکان ارتش ایران) را پذیرفت و ضمن تصویب طرح «ت.پ. آژاکس» (بجای طرح عملیات چکمه)، کرمیت روزولت را بفرماندهی عملیات برگزید و در واقع، دولت انگلیس را در حاشیهٔ این عملیات قرار داد. بدین ترتیب: هدف اساسی طرح «ت. پ. آژاکس»، **پاکسازی ایران از حزب توده** بود و پیشوند «T.P» اشارهٔ اختصاری به حزب توده (Tudeh Party) و AJAX نیز نام یک مادهٔ پاک‌کنندهٔ خانگی بود که هنوز نیز رایج و معروف است. با اینحال ـ چنانکه گفتیم ـ اجرای طرح آمریکا و انگلیس با یک مشکل اساسی روبرو بود: **مخالفت شاه با کودتا!**

با توجّه به اینکه روزولت به زبان فارسی هیچ آشنائی نداشت و جامعهٔ ایران را نمی‌شناخت و با توجّه به اینکه عملیات «ت. پ. آژاکس» اوّلین تجربهٔ سازمان نوپای سیا در یک کشور خارجی بود، ما، در نقد طرح عملیات «ت. پ. آژاکس» نشان داده‌ایم که این طرح، بیشتر به یک ماجراجوئی سیاسی و عملیات ساده‌لوحانه و خیالپردازانه شبیه بوده تا به یک طرح واقعی و نظامی و بهمین دلیل، بقول طرّاحان عملیات: «در آغاز عملیات، معلوم شد که همه چیز با اشکال برخورد کرده است».[2]

1 - Dulles, Allen

2 - Wilber, Overthrow, Appendix B, p. 10 ; Chapter 7, p. 44

Sample output to test PDF Combine only

Scanned with CamScanner

از این گذشته، مخالفت آشکار و پایدار شاه با طرح کودتا، عملاً طرح آمریکا و انگلیس را با بن‌بست روبرو ساخته بود. بطوریکه به قول همهٔ محققان معتبر (مانند گازیوروسکی، فخرالدین عظیمی، محمّدعلی موحّد و دیگران): «شاه تا آخرین لحظه، اقدامی جدّی در اجرای طرح کودتا علیه مصدّق انجام نداد» و حتّی ملاقات خصوصی ژنرال شوارتسکف[1] و کرمیت روزولت با شاه نیز در جلب موافقت وی بی‌نتیجه ماند و نیز حتّی بعد از اینکه آیزنهاور در ۱۲ مرداد (۱٤ اوت) به صراحت از ایران سخن گفت، شاه هنوز بر تردید و دودلی خود چیره نگشته بود[2]. بطوریکه «مسئولین کودتا تصمیم گرفتند تا کودتا را بدون موافقت شاه انجام دهند یا شاه را بطور غیرداوطلبانه با اقدام (کودتا) مرتبط کنند تا به همان نتیجه‌ای برسند که شاه گویا در عملیات، مشارکت فعّال داشته است»[3].

موحّد نیز ـ به درستی ـ می‌نویسد:

«شاه، حتّی در آن ایّام که تیرگی روابط او و مصدّق به بالاترین درجه رسیده بود، با روی کار آوردن زاهدی از راه کودتای نظامی مخالفت می‌نمود و حل مسئلهٔ نفت را به دستِ مصدّق، ترجیح می‌داد. شاه به هیچ‌وجه دل خوشی از دکتر مصدّق نداشت و برای برکناری او دقیقه شماری می‌کرد، امّا، چنین می‌اندیشید که

1 - Schwarzkopf, Norman

۲ـ موحّد، ج۲، ص۹۵۷

3 - Wilber, Overthrow, Appendix B, p. 10

Sample output to test PDF Combine only

Scanned with CamScanner

با اقدام به کودتا، یک بار کـه رسـم شـد، تـاج و تخـت او همواره در معرض تهدید قرار خواهد گرفت».[۱]

تغییر طرح کودتا

در این میان دو رویداد بسیار مهم، زمینه را بـه زیـان طـرح کودتا و به نفع پیشنهاد شاه ـ مبنـی بـر برکنـاری مصـدق از طریـق قانونی ـ تقویت کرد:

۱ـ چاپ غیرقـانونی ۳۱۲ میلیـون تومـان اسـکناس محرمانـه توسط دکتر مصدق و احتمال استیضاح وی توسط نمایندگان مجلس (خصوصاً حسین مکّی).

۲ـ انجام رفراندوم نمایشـی و انحـلال مجلـس توسـط دکتـر مصدق با وجود مخالفت بسیاری از یاران نزدیک او.

انحلال مجلس، بهترین فرصت قـانونی را بـرای شـاه فراهـم ساخت تا طبق اصل ٤٦ متمّم قانون اساسی، ضمن عـزل مصـدق از نخست‌وزیری، سرلشکر زاهدی را به جای وی منصـوب نمـاید. دو روز پس از انجام رفراندوم، آیزنهاور نیز پیروزی مصدق در ایـن بـه اصطلاح رفراندوم را «مرهون کمک حزب کمونیست ایران» دانسـت و آن را برای آمریکا، «شوم و خطرناک» نامید.[۲]

بنابراین: با توجّه به مخالفت‌های پایدار شـاه، بـا توجّـه بـه مخالفت برخی از افراد وزارت امور خارجهٔ آمریکـا بـا کودتـا و بـا

۱ـ موحّد، ج ۲، ص ۹۵۵
۲ـ موحّد، ج ۲، صص ۷۷٦ـ۷۷۷

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

@NA TA MA

سرهنگ نصیری فرمان عزل مصدق را به خبرنگاران نشان می‌دهد

کانال تخصصی ناگفته های تاریخ معاصر ایران

Sample output to test PDF Combine only

Scanned with CamScanner

@NA_TA_MA

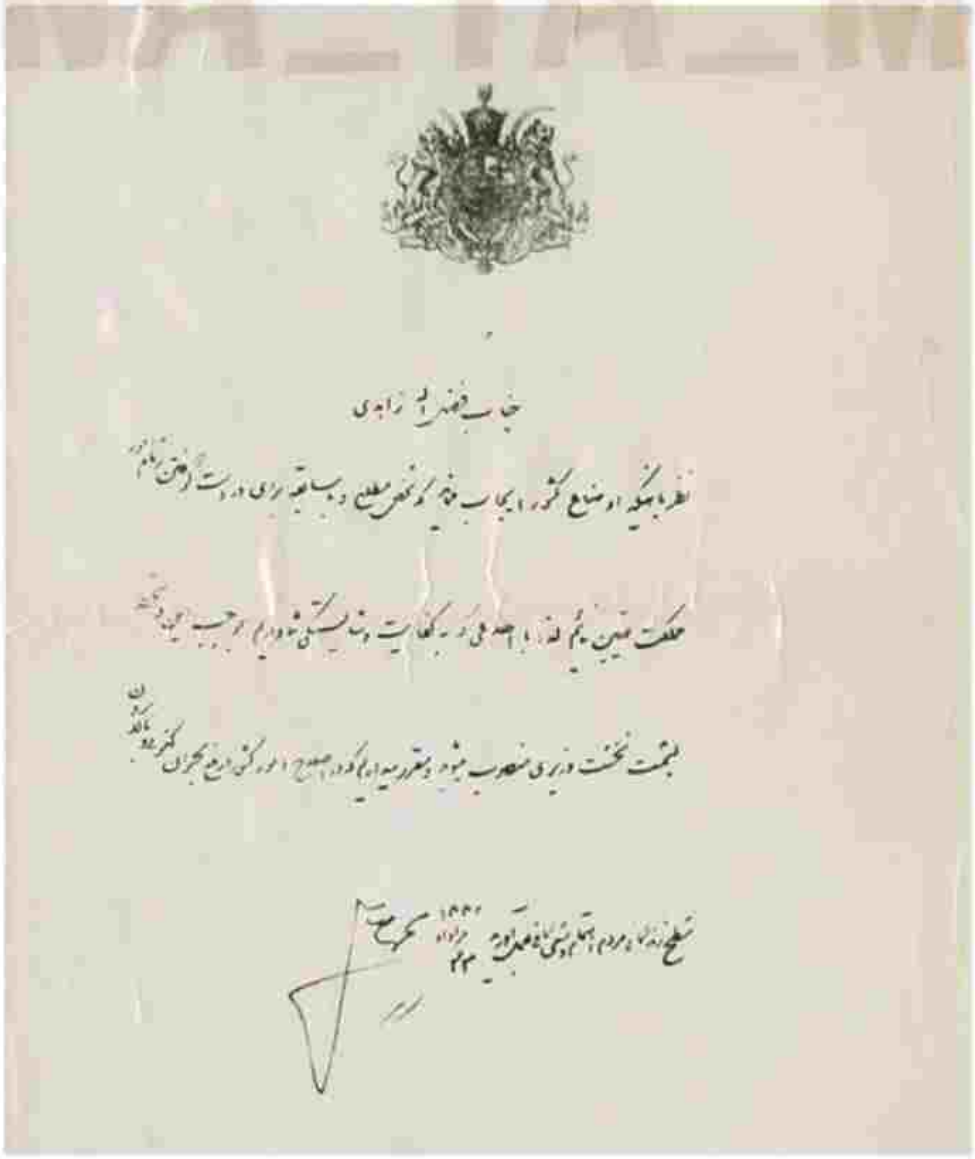

جناب آقای زاهدی

نظر به آنکه اوضاع کشور ایجاب مینماید که شخص مطلع و با سابقه‌ای زمام امور

مملکت را بدست گیرد و به کفایت و لیاقتی که شما دارید موجب این انتخاب

بمقام نخست وزیری منصوب میشوید و مقرر میدارم که در اصلاح امور کشور و قلع و قمع بحران کنونی

تشکیل دولت را با مردم با ایمان میهن ما فرمایید

۱۳۳۲ مرداد ۲۹

کانال تخصصی ناگفته های تاریخ معاصر ایران

فرمان انتصاب سرلشکر زاهدی به نخست‌وزیری

Sample output to test PDF Combine only

Scanned with CamScanner

توجّه به انحلال مجلس ترسط مصدّق، سرانجام، عملیات سازمان سیا، به برکناری قانونی و مسالمت آمیز مصدّق توسط شاه، تغییر یافت و بر این اساس، شاه در تاریخ ۲۲ مرداد ۳۲ ضمن امضاء فرمان عزل مصدّق، در فرمان دیگری، سرلشکر زاهدی را به نخست وزیری منصوب کرد[۱].

فرمان عزل مصدّق و نقش سازمان افسران حزب توده

در شنبه شب ۲٤ مرداد ماه، سرهنگ نصیری (فرماندهٔ گارد شاهنشاهی در کاخ سعدآباد) پس از سخنرانی برای افسران گارد سلطنتی، به باغشاه رفته و ضمن سخنرانی، افسران را از عزل مصدّق و نخست‌وزیری سرلشکر زاهدی آگاه ساخت و سپس در نیمه شب، در حمایت ٤-٥ افسر و گروهی سرباز، برای ابلاغ فرمان عزل مصدّق بسوی اقامتگاه وی می‌رود در حالیکه سرهنگ محمّدعلی مبشّری (دبیر سازمان افسران حزب توده) با آگاهی از عزیمت سرهنگ نصیری توسّط سرگرد مهدی همایونی یا سروان اسماعیل فیّاضی (افسران نفوذی حزب توده در گارد شاهنشاهی[۲]) و پس از مشورت با نورالدّین کیانوری (دبیر کلّ حزب توده) در تماس تلفنی با مصدّق ـ با نام «افسری آزادیخواه از ارتش» ـ وی را از عزیمت

۱ـ گفتنی است که در طرح عملیّات سازمان سیا، امضاء دو فرمان از طرف شاه برای عزل مصدّق و انتصاب زاهدی، پیش‌بینی نشده بود. نگاه کنید به:
Wilber, Overthrow, Appendix B, pp. 3, 10

۲ـ نگاه کنید به: امیرخسروی، صص ۵۰۵ و ۵۲٦-۵۲۸

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

سرهنگ نصیری به سوی اقامتگاهش آگاه می‌کند[۱].

به علّت حجم تدابیر و تدارکات امنیّتی در اطراف خانهٔ مصدّق، سرهنگ نصیری ـ بی‌آنکه بتواند وارد اقامتگاه مصدّق شود ـ فرمان عزل را توسط فرماندهٔ انتظامات اقامتگاه، به مصدّق تسلیم می‌کند. دکتر مصدّق پس از ملاحظهٔ فرمان عزل خود، در یک جمله، رسید فرمان شاه را اعلام می‌نماید:

«ساعت یک بعد از نصف شب ۲۵ مرداد ۱۳۳۲، دستخط مبارک به اینجانب رسید»[۲].

به گفتهٔ سروان داورپناه و سروان فشارکی (افسران گارد محافظ خانهٔ مصدّق)، ناگهان سرهنگ نصیری توسّط یکی از افسران همراه نصیری بنام ستوان علی اشرف شجاعیان ـ از اعضاء سازمان افسران حزب توده ـ دستگیر می‌شود[۳] و بدین ترتیب، با نقش‌آفرینی حزب توده، انتقال یا جابجائی قدرت سیاسی از مصدّق به سرلشکر زاهدی غیرممکن گردید.

دستگیری غیرمنتظرهٔ سرهنگ نصیری توسّط عضو سازمان افسران حزب توده، با توجّه به تبلیغات گستردهٔ روزنامه‌های حزب توده مبنی بر «انجام قریب‌الوقوع کودتا توسّط سرهنگ نصیری»، بی‌تردید در تصمیم شتابزدهٔ مصدّق برای سرپیچی از فرمان عزل

---

۱ ـ امیرخسروی، ص۵۲۸. مصدّق از این «افسری آزادیخواه از ارتش» بنام «شخصی ناشناس» یاد می‌کند. خاطرات، ص۳۷۹؛ مصدّق در محکمهٔ نظامی، ج۱، ص۲۶

۲ ـ نامه‌های مصدّق، ص ۲۴۰ .

۳ ـ روزنامهٔ اطّلاعات، ۲۸ مرداد ۱۳۵۸، ص۴

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

خویش و تلقی آن بعنوان یک کودتا، تأثیر فراوان داشت. گفتنی است که فرماندهی تانک‌های مستقر در اطراف خانهٔ مصدق در ۲۸ مرداد بر عهدهٔ همین ستوان شجاعیان (عضو سازمان افسران حزب توده) بود، بقول سرهنگ ممتاز (رئیس گارد محافظ اقامتگاه مصدق): «شجاعیان روز ۲۸ مرداد، حماسه آفرید. در حالی که زخمی شده بود، با تانک خود تا آخرین گلوله جنگید و تلفات سنگینی بر مزدوران شاهنشاهی وارد ساخت»[1]. در چنان شرایطی بدستور نخست‌وزیر جدید (سرلشکر زاهدی)، دکتر فاطمی (سخنگوی دولت مصدق)، مهندس زیرک‌زاده و مهندس حق شناس در یک خانهٔ مشترک دستگیر و به کاخ سعدآباد منتقل می‌شوند، امّا برخورد با سرتیپ ریاحی (رئیس ستاد ارتش مصدق) ـ برای تحویل گرفتن پُست ستاد ارتش ـ به علّت عزیمت وی از خانه به سوی اقامتگاه دکتر مصدق و ستاد ارتش ـ بی‌نتیجه ماند.

با توجه به دشمنی شدید مصدق و فاطمی با سرلشکر زاهدی و تحت تعقیب بودن زاهدی از طرف دولت مصدق، آیا دستگیری فاطمی و دوستان همراه او (زیرک‌زاده و حق‌شناس) ناشی از این بوده که سرلشکر زاهدی اطمینان داشت که مصدق به فرمان عزل خویش تمکین نخواهد کرد؟

مصدق می‌توانست با قبول فرمان عزل خود از طرف شاه، بر بحران‌های سیاسی ـ اجتماعی موجود، نقطهٔ پایان بگذارد، امّا گوئی

---

۱ ـ امیر خسروی، ص ۷۱۱

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

که او بقول هندرسون: «هرج و مرج و انقلاب را بر آنچه که تسلیم به انگلیس تلقّی می‌کرد، ترجیح می‌داد».

مصدّق ـ که قبلاً برای تعقیب و دستگیری سرلشکر زاهدی، بسیار کوشیده بود ـ اینک شاید او را در هیأت نخست‌وزیری می‌دید که چه بسا برای تخلّفاتش (از جمله چاپ ۳۱۲ میلیون تومان اسکناس محرمانه) وی را به محاکمه می‌کشید، و این امر در گمان مصدّق، برباد رفتنِ آن «وجاهت ملّی» و اعتباری بود که مصدّق حدود نیم قرن برای آن تلاش کرده بود.

از این گذشته، مصدّق ـ بعنوان یک «پیشوا» و کسی که در مبارزه با دولت انگلیس «قهرمان ملل شرق» نامیده شده بود ـ نمی‌خواست که آسان، تسلیم شرایط شود و چه بسا که مانند بسیاری از قهرمانان، می‌خواست تا با غرور و عظمت‌طلبی، در جدال با دشمنی بزرگ‌تر از خویش (نه سرلشکر زاهدی) تسلیم گردد، به عبارت دیگر: مصدّق که در ۵۰ سال زندگی سیاسی خود شخصیّت‌های برجسته‌ای مانند قوام‌السلطنه را «مات» کرده بود، اینک نمی‌خواست که به وزیر کشور سابق خود ـ سرلشکر زاهدی ـ ببازد. آخرین سخنان مصدّق بهنگام محاصره ـ در ۲۸ مرداد ۳۲ ـ بسیار پُرمعنا است:

> «دکتر صدیقی تعریف می‌کرد وقتی خانهٔ دکتر مصدّق را غارت کردند، وی به اتّفاق دکتر مصدّق و دکتر شایگان می‌روند از دیوار بالا، روی پشت‌بام همسایه در گوشه‌ای می‌نشینند. دکتر شایگان می‌گوید: «بد شد!» مصدّق یک مرتبه از جا می‌پَرد و می‌گوید: چی بد شد؟

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

بایستیم این اراذل و اوباش ما را در مجلس ساقط کنند؟ در حالی که حالا دو ابرقدرت ما را ساقط کردند، خیلی هم خوب شد، چی چی بد شد؟!».[۱]

در هر حال، مصدق، ضمن پنهان کردن فرمان عزل خویش از وزیران کابینه و حتی از قابل اعتمادترین وزیرش، دکتر غلامحسین صدیقی (وزیر کشور) یا بی‌آنکه کمترین سخنی در این باره ابراز نماید، در بامداد ۲۵ مرداد ۳۲ در اقدامی عصبی و شتابزده، از طریق رادیو تهران حوادث شب گذشته را «کودتای نافرجام نظامی‌افسران گاردِ شاهنشاهی» اعلام کرد.[۲]

فرمان عزل مصدق؛ ایرادها و انتقادها

ابلاغ فرمان عزل مصدق در نیمهٔ شب ۲۵ مرداد ۳۲ توسط سرهنگ نصیری، باعث بحث‌ها و گمانه‌زنی‌های فراوانی دربارهٔ «وقوع کودتا» و تردید در «ارزش قانونی» و «اصالت فرمان عزل» گردیده است. تازه‌ترین و کامل‌ترین این بحث‌ها و بررسی‌ها را در مقالهٔ عباس توفیق می‌توان خواند که ـ عموماً ـ مبتنی بر سخنان و دفاعیات مصدق در دادگاه نظامی است.[۳] در این باره می‌توان دو

۱ـ متینی، صص ۳۷۴ـ۳۷۵، به نقل از: نراقی، صص ۱۹۱ـ۱۹۲

۲ـ برای آگاهی از اعلامیهٔ دولت مصدق در بامداد ۲۵ مرداد ۳۲ نگاه کنید به: روزنامهٔ اطلاعات، شمارهٔ ۸۱۶۶، یکشنبه ۲۵ مرداد ۱۳۳۲؛ موحد، ج۲، صص ۸۰۹-۸۱۰

۳ـ نگاه کنید به: فصلنامهٔ ره‌آورد، شمارهٔ ۷۹، چاپ آمریکا، تابستان ۱۳۸۶، صص ۱۱۱-۱۳۱، خصوصاً صفحات ۱۲۳-۱۲۵ و مقایسه کنید با: مصدق در

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

مسئله را ـ بطور جداگانه ـ مورد بررسی قرار داد:

۱ ـ ابلاغ فرمان عزل مصدّق در نیمه شب

۲ ـ ارزش قانونی فرمان عزل.

۱ـ ابلاغ فرمان عزل دکتر مصدّق در نیمه شب

محمدرضا شاه می‌نویسد:

«در ۲۲ مردادماه سال ۱۳۳۲، احکام انفصال مصدّق را از مقام نخست‌وزیری و انتصاب سرلشکر زاهدی را بجای وی را امضاء کردم و مأموریت خیلی دقیق ابلاغ احکام را به سرهنگ نعمت‌الله نصیری ـ فرمانده گارد شاهنشاهی ـ محوّل نمودم. شرح اتّفاقاتی که برای سرهنگ نصیری در انجام این مأموریت، پیش آمده بود، حکایتِ «سه تفنگدار» آلکساندر دوما را بیاد من می‌آورد، با این تفاوت که داستانِ دوما، افسانه‌ای بیش نیست ولی ماجرای سرهنگ نصیری، یکی از وقایع حقیقی تاریخ معاصر ما است.

پس از آنکه سرهنگ نصیری از رامسر به کاخ سعدآباد رسید، ابتداء عازم ابلاغ فرمان من به سرلشکر زاهدی گردید. باید این نکته را یادآور شوم که زاهدی از طرفداران نزدیک مصدّق و زمانی وزیر داخلهٔ دولت او بود و در اوایل دوران زمامداری رزم‌آراء، سمتِ ریاست کلّ شهربانی را داشته و در انتخاب مجدّد مصدّق به نمایندگی مجلس، کوشش‌ها کرده بود. زاهدی در آن موقع در

محکمهٔ نظامی، ج ۱، صص ۲۷-۲۹ و ۹۱-۹۲ و ۱۳۳-۱۳۷ و ۱۴۰-۱۴۶؛ ج ۲، صص ۷۷۱-۷۷۳ و ۷۷۸

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

نزدیکی‌های تهران [مخفی] بود ولی جز چند تن از دوستان نزدیکش، کسی از محل اقامت وی ـ که هر روزه آن را عوض می‌کرد ـ اطلاع نداشت، زیرا او بی‌پروا از عملیات بد رویهٔ مصدق انتقاد کرده و یکبار دستگیر شده و پس از آزادی، چون تامین جانی نداشت، در مجلس متحصن گردیده و پس از ترک تحصن، ناگزیر بود در خفا بسر برد.

سرهنگ نصیری با کمک واسطه‌های مختلف به سرلشکر زاهدی دسترسی یافته و فرمان مرا به وی ابلاغ نمود.... زاهدی به سرهنگ نصیری دستور داده بود که حتی‌الامکان، فرمان را بدون واسطه به شخص مصدق ابلاغ کند و رسید دریافت دارد تا نتواند بعداً وصول آنرا منکر شود. ضمناً خود من نیز قبلاً به نصیری تأکید کرده بودم مراقب باشد که هیچگونه آسیبی به مصدق وارد نیاید[1]. حدود ساعت یازده شب ۲۵ مرداد، سرهنگ نصیری به اتفاق دو تن از افسران خود از کاخ سعدآباد بسوی منزل مصدق حرکت کردند. آن روزها، روزنامه‌های طرفدار کمونیزم در سرمقاله‌هائی با عناوین درشت نوشته بودند که ممکن است سرهنگ نصیری دست به کودتا بزند و بهمین ملاحظه، این سه افسر حرکت کردند.»[2]

۱ـ این توصیه یا سفارش شاه ـ در توجه به سلامتی مصدق و آسیب نرساندن به وی ـ حقیقتی بوده که ما قبلاً نیز شاهد آن بودیم بطوریکه در ملاقات و گفتگو با سفیر آمریکا (۳ ماه پیش از ۲۸ مرداد)، شاه ضمن ردّ کودتا علیه مصدق، به هندرسون تأکید کرده بود:

«... زندانی کردن مصدق یا حتی مرگ او به دست بلوائیان تهران، از مصدق یک شهید خواهد ساخت و سرچشمهٔ دردسرهای جدی در آینده خواهد شد».

Henderson to the Department of State, May 14, 1953, telegram 788.00/5-1953

۲ـ مأموریت برای وطنم، ص ۱۷۹

Sample output to test PDF Combine only

Scanned with CamScanner

سرلشکر زاهدی تحت تعقیب و حتّی اعدام دولت مصدق و از مدت‌ها پیش مخفی بود و بخاطر تغییر و جابجائی محل اقامتش، دسترسی به وی آسان نبود، لذا ابلاغ فرمان نخست‌وزیری سرلشکر زاهدی دو روز طول کشید. پس از دیدار و هماهنگی نصیری با سرلشکر زاهدی و برای جلوگیری از اتلاف وقتِ بیشتر، در همان شب ۲٤ مرداد، سرهنگ نصیری جهت ابلاغ فرمان عزل، به خانهٔ مصدق روانه می‌شود. ابلاغ فرمان شاه توسّط شخصِ سرهنگ نصیری، گویا به این علّت بوده تا اعتبار، اهمیّت و اصالت فرمان شاه به مصدق یادآوری شود چرا که در آن هنگام ـ با توجّه به سفرِ تابستانهٔ شاه به «کلاردشت» (رامسر) ـ سرهنگ نصیری بعنوان رئیس گارد سلطنتی، بیش از هر شخصِ دیگری به شاه، نزدیک و با او در ارتباط بود[1].

۲ ـ ارزش قانونی فرمان عزل

ابتداء باید دانست که در تمام دوره‌های بعد از مشروطیّت، فرمان‌های شاهی، نه توسّط شخص شاه، بلکه بوسیلهٔ رئیس دفتر

۱ـ برخلاف نظر دکتر مصدق (ص۱۳٤، در محکمهٔ نظامی) و عبّاس توفیق (ص۱۲٤) شاه در این زمان به کفیل دربار (ابوالقاسم امینی) اعتمادی نداشت. او نیز از خاندان پرنفوذ قاجار بود که در سوداهای سیاسی خویش بقول هندرسون: «به احتمال بسیار قوی، حاضر به حمایت از شاه نبود» (گزارش‌های ۵ و ۱۸ مه ۱۵/۱۹۵۳ و ۲۸ اردیبهشت ۳۲)، از این رو، شاه از ارسال فرمان عزل مصدق توسّط امینی (کفیل دربار) پرهیز کرده بود.

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

دربار یا یکی از نزدیکان مخصوص پادشاه نوشته می‌شد. بنابراین ایراد بر خط یا نوشتهٔ فرمان عزل توسّط «رحیم هیرداد» (رئیس دفتر مخصوص شاه) و «تصوّر جعل» از طرف دکتر مصدّق[1] ـ اساساً ـ نادرست بوده است.

با توجّه به اینکه قانون اساسی ایران در حوزهٔ اختیارات پادشاه ـ اساساً ـ از قانون اساسی ۷ فوریهٔ ۱۸۳۱ کشور سلطنتی بلژیک الهام گرفته بود، می‌توان عرف معمول در قانون اساسی بلژیک در بارهٔ اختیارات پادشاه در عزل و نصب وزیران را بر قانون اساسی ایران نیز تعمیم داد.

اصل ٤٦ متمّم قانون اساسی صراحت داشت که «عزل و نصب وزراء به موجب فرمان همایون پادشاه است» و روشن است که این اصل ـ اساساً ـ ناظر بر عزل و نصب وزراء در غیاب مجلس بود و لذا اگر مجلس، منحل نشده بود، شاه برای عزل و نصب نخست‌وزیر، اختیار قانونی نداشت. عزل وزیران توسط شاه، ضمن اینکه در متمّم قانون اساسی پیش‌بینی شده بود، مسبوق به سابقه نیز بود بطوریکه در زمان احمد شاه قاجار ـ که مورد احترام عمیق دکتر مصدّق بود ـ در فاصلهٔ تعطیل مجلس سوّم و افتتاح مجلس چهارم، ١٤ بار فرمان نخست‌وزیری بنام ١٢ تن صادر شد که مورد تأئید مصدّق نیز بود.[2]

۱ـ مصدّق در محکمهٔ نظامی، ج ۱، صص ۲۷ و ۹۲

۲ـ نگاه کنید به: عاقلی، صص ۱۰۸ـ۱۵٤؛ شمشیری، صص ٤٤ـ۵۱؛ متینی، ص ۲۶۳

Sample output to test PDF Combine only

Scanned with CamScanner

نمونهٔ دیگر: درخواست دکتر مصدّق از محمدرضا شاه برای عزل ساعد مراغه‌ای در غیاب مجلس بسال ۱۳۲۸ بود. پس از تحصّن مصدّق و یارانش در دربار، مصدّق در نامه‌ای به وزیر دربار (عبدالحسین هژیر) تأکید کرده بود:

«غرض عُمده از تحصّن این بود که در این دورهٔ فترت که تعیین نخست‌وزیر محتاج به تمایل مجلس نیست، [اعلیحضرت] دولتی را روی کار بیاورند که وجههٔ نظر خود را فقط حفظ مصالح سلطنت و ملّت قرار دهد...».[۱]

بنابراین، عزل و نصب وزیران ضمن مطابقت با اصل ٤٦ متمم قانون اساسی، بعنوان یک «رویّهٔ قضائی»[۲] یا «عرف و عادت»[۳] نیز مورد عمل، احترام و تأئید عموم دولتمردان ـ از جمله دکتر مصدّق ـ بود.

ـ با توجّه به قطع رفت و آمدِ رجال سیاسی مخالف مصدّق در نزد شاه (طبق توافقنامهٔ ٥ بهمن ۱۳۳۱)،

ـ با توجّه به قهر و قطع کامل رابطهٔ مصدّق با شاه پس از واقعهٔ نهم اسفند[٤]،

۱ـ شمشیری، صص ٤۹ـ٥۰، به نقل از روزنامهٔ شاهد، شمارهٔ ۲۸، مورّخ ۲۷ مهرماه ۱۳۲۸

۲ـ Jurisprudence = روش یا رویّه‌ای که دادگاه‌ها بهنگام ابهام، اجمال و سکوت قوانین بمنظور حل و فصل دعاوی مشابه، اتخّاذ می‌کنند. کاتبی، فرهنگ حقوق، ص ۲۰٤

۳ـ coutume et l'usage = قاعده و رسمی که در نتیجهٔ کثرت استعمال، خلاء قانونی (lacune de loi) را پر می‌سازد. کاتبی، ص۱۰۲

٤ـ «از نُه اسفند به بعد، به دربار نرفتم و چند مرتبه هم که آقای ابوالقاسم امینی (کفیل وزارت دربار) مذاکره نمود تا شرفیاب شوم یا اعلیحضرت همایون

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

ـ و با توجه به فقدان ارتباط سران مهم جبههٔ ملی با مصدق، به نظر می‌رسید که ابلاغ فرمان عزل مصدق در طول روز ـ بار دیگر ـ باعث بسیج بلوائیان و موجب آشوب‌ها و آشفتگی‌ها گردد. این گمان، زمانی تقویت می‌شود که بیاد آوریم دکتر مصدق چندی پیش از عزل، در گفتگو با مکی و سنجابی، اندیشه و ارادهٔ خود مبنی بر ردّ فرمان عزل خود را ابراز کرده بود. به روایت حسین مکی:

«وقتی [از ملاقات شاه] برگشتم نزد مصدق، به او گفتم: آقای دکتر مصدق! این شخص [شاه] تا حالا مثل موم در دست شما بوده و هر چه گفتید انجام داده... حالا چرا بودجهٔ دربار را زدید؟... کاری نکنید که برود و با خارجی‌ها سازش کند و با یک کودتا شما را سرنگون کند... [مصدق] گفت: «آن کسی که بتواند کودتا کند، من با لگد او را بیرون می‌کنم»، همین مطلب را به دکتر مُعظمی (رئیس مجلس) و همین طور به ذُکائی و یکی از وکلای دورهٔ چهاردهم و هفدهم هم گفته بود. آن وکیل به مصدق گفته بود: آقا! احمد شاه [در تعطیلی بین مجلس سوم و چهارم] پنج رئیس‌الوزراء را عوض کرد... این [محمدرضا شاه] که دیگر از او بدتر نیست. شما اگر مجلس را منحل کنید، مُسلّم بدانید که شما به سرنوشت

شاهنشاهی به خانهٔ دکتر غلامحسین (پسرم) که بین خانهٔ من و کاخ اختصاصی واقع شده بود، تشریف بیاورند، موافقت ننمودم» (مصدق، خاطرات، ص۲۶۷). با اینحال، مصدق در دادگاه نظامی در توجیه «تصور جعل» در فرمان عزل و ابلاغ آن توسط سرهنگ نصیری می‌گوید که «تا آخر ساعات روز ۲۴ مرداد هیچ چیز که موجب اختلاف بین دربار شاهنشاهی و اینجانب باشد، وجود نداشت». مصدق در محکمهٔ نظامی، ج۱، ص۹۳

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

رومانوف [خاندان سلطنتی روسیه] دچار خواهید شد. خلاصه، مصدق اینقدر مغرور بود».[۱]

کریم سنجابی (حقوقدان و وزیر فرهنگ کابینهٔ مصدق) نیز به او یادآور شده بود:

- «... اگر شما مجلس را ببندید، در غیاب آن، ممکن است با دو وضع مواجه شوید: یکی این که فرمان عزل شما از طرف شاه صادر بشود، دیگر این که با یک کودتا مواجه شوید، آن وقت چه می‌کنید؟

[مصدق] گفت: « شاه، فرمان عزل مرا نمی‌تواند بدهد و بر فرض هم بدهد ما به او گوش نمی‌کنیم ...»[۲]

سنجابی، بعنوان یک حقوقدان و عضو برجسته کابینهٔ مصدق، در پاسخ به این سئوال که «آیا مطابق قانون اساسی، در غیاب مجلسین، شاه حقِ صدورِ فرمان عزل نخست وزیر را دارد؟»، پاسخ می‌دهد: [شاه حق صدور عزل نخست‌وزیر را] دارد![۳]

در ۱۸ اوت (۲۷ مرداد ۳۲) مصدق در پاسخ به پرسش هندرسون دربارهٔ فرمان شاه مبنی بر عزل وی؛ تأکید کرد که: «هیچگاه چنین فرمانی را ندیده و اگر هم دیده بود، هیچ تفاوتی نمی‌کرد.[۴]» درحالیکه دیدیم که در فاصلهٔ تعطیلی مجلس سوّم و چهارم، احمدشاه قاجار (پادشاه محبوب مصدق) ۱۴ بار، فرمان

۱- مکّی، ج ۱، صص ۱۹۶-۱۹۷؛ متینی، ص ۳۴۸
۲- سنجابی، صص ۱۳۴- ۱۳۵
۳- سنجابی، ص ۱۳۶
4- Henderson to the Department of State, August 18, 1953, telegram 788,00/8-1853

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

نخست‌وزیری بنام ۱۲تن صادر کرده بود و نیز شخص مصدق ـ با تحصّن در دربار، از محمّدرضا شاه، خواستار عزل ساعد مراغه‌ای در غیاب مجلس بسال ۱۳۲۸ شده بود!

از این گذشته، مصدق در خاطرات خود، ضمن اعتراف به دیدن و دریافت فرمان عزل خود، تأکید کرده است:

«با اینکه صلاح و صرفهٔ شخصی من در این بود که آن [فرمان عزل] را بهانه قرار دهم و دست از کار بکشم، نظر به این که کناره‌جوئی من از کار سبب می‌شد هدف ملّت ایران از بین برود، استقامت کردم و آن [فرمان عزل] را اجرا ننمودم».[1]

بدین ترتیب، با توجّه به قصد و «سَبق تصمیم»[2] مصدق در نفی یا ردّ فرمان شاه، استنباط می‌شود که فرمان عزل مصدق، حتّی اگر با دست شاه و یا در وسط روز نیز به وی ابلاغ می‌شد، با امتناع و عدم اطاعت مصدق روبرو می‌گردید.

مصدق در رسید فرمان عزل خویش، فرمان شاه را «دستخط مبارک» نامیده بود، امّا در توجیه تمرّد یا عدم اطاعت خویش می‌گوید:

ـ «فرمان را که دیدم، تصوّر جعل کردم، معلوم بود سفید مُهر گرفته‌اند و سطرهای آخر را گشاد گشاد نوشته بودند که سطور پُر شود...»[3]

۱ـ مصدق، خاطرات، ص ۲۹۳

۲ـ سبق تصمیم: تصمیم قبلی با نقشهٔ معیّن قبل از ارتکاب جرم (فرهنگ معین)

۳ـ مصدق در محکمهٔ نظامی، ج ۱، ص ۹۲

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

مصدّق ـ بعنوان یک حقوقدان برجسته ـ بخوبی می‌دانست که این سخن، بیشتر یک «توجیه» است و فاقد اساس قانونی و پایهٔ حقوقی و منطقی می‌باشد، زیرا:

۱ ـ «تصوّر»، چه بسا که مبتنی بر توهّم و خیال باشد نه مبتنی بر واقعیّت، از این رو در علم حقوق گفته‌اند که «تصوّر جُرم، جُرم نیست.»

۲ ـ از این گذشته، دانسته نیست که در آن نیمه شب پُرهراس و هیاهو و خستگی،مصدّق ۷۳ ساله، چگونه با دیدن دستخط شاه، فوراً «تصوّر جعل» کرده بود؟

۳ ـ همچنین با «تصوّر جعل»، چرا مصدّق در متن رسید فرمان، نه تنها به این «جعل» اشاره ای ننمود بلکه از فرمان شاه بعنوان «دستخط مبارک» یاد کرده بود؟

٤ ـ با وجود «تصوّر (یا خیال) جعل»، چرا مصدّق متن فرمان شاه را از وزیران کابینه‌اش پنهان کرد؟ با توجّه به مسئولیّت مشترک قانونی وزیران[1]، برای احراز جعل یا اصالت چنان فرمان مهمّ و سرنوشت‌سازی آیا مصدّق موظّف نبود که آن را به وزیر یا وزیران کابینه‌اش (خصوصاً به معتمدترین و مطمئن‌ترین وزیر کابینه‌اش،دکتر غلامحسین صدیقی، وزیر کشور) نشان دهد؟

۱ـ اصل ٦۱ متمم قانون اساسی: «وزراء علاوه بر اینکه به تنهائی مسئول مشاغل مختصّهٔ وزارت خود هستند، به هیأت اتّفاق نیز در کلیّات امور، در مقابل مجلسین، مسئول و ضامن اَعمال یکدیگرند.»

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

دکتر صدیقی (وزیر کشور مصدق) که در ساعت ۵،۳۰ بامداد ۲۵ مرداد به خانهٔ مصدق شتافته بود، در حضور دکتر فاطمی جریانات شب گذشته و موضوع نامه یا فرمان شاه را از مصدق پرسید و مصدق پاسخ می‌دهد: «چیزی نبود! کودتائی در شرف وقوع بود و از آن جلوگیری به عمل آمد!»[۱]

۵ ـ ایراد «گشاد گشاد نوشتن متن» یا انتقاد از «نحوهٔ تاریخ‌گذاری فرمان» نیز درست نیست، زیرا بسیاری از نامه‌ها و فرمان‌های دیگر شاه نیز دارای همین ویژگی می‌باشند، مثلاً نامه‌ها و فرمان‌های شاه به سپهبد رزم‌آرا (نخست وزیر اسبق).[۲]

۶ ـ بنابراین: آیا کودتا نامیدن رویداد شب ۲۵ مرداد، خود، کودتائی برای منکوب و مرعوب کردن مخالفان واعتراض دولت امریکا (در رابطه با رفراندوم غیردموکراتیک و انحلال مجلس هفدهم) نبود؟

۷ ـ و سرانجام، مصدق ـ به درستی ـ مجلس شورای ملی را تنها نهاد قانونی و مشروع برای عزل خود می‌دانست[۳]، اما آیا او فراموش کرده بود که بارها همین مجلس شورا را «دزد خانه» و «خاک بر سر این مجلس» نامیده بود؟ ویا با وجود هشدارها

۱ـ مصدق در محکمهٔ نظامی، ج ۲، ص ۶۵۸

۲ـ نگاه کنید به: خاطرات سپهبد حاجعلی رزم آرا، صص ۴۴۱، ۴۴۴، ۴۴۸، ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۵۳، ۴۵۵، ۴۵۷ و خصوصاً نگاه کنید به فرمان نخست‌وزیری رزم‌آرا، ص ۴۵۸

۳ـ مصدق در محکمهٔ نظامی، ج ۱، صص ۲۷، ۹۲، ۱۴۰-۱۴۱ و ۱۴۶؛ ج ۲، ص ۷۷۸

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

و مخالفت‌های شدید نزدیک‌ترین یارانش، سرانجام با یک رفراندوم شتابزده، غیردموکراتیک و بی‌سابقه، در حمایت گستردهٔ حزب توده (در ۱۲ مرداد ۳۲)، اقدام به انحلال مجلس شورای ملی کرده بود؟ و لذا،همانگونه که دکتر سنجابی، دکتر صدیقی و دیگران می‌گفتند: شاه در غیاب مجلس، حق عزل مصدّق را داشت و...

وقوع «کودتا» در نیمه شب ۲۵ مرداد؟:

امکانات و تدارکات

در روزهای ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳ و ۲٤ مرداد، با تبلیغات عظیم حزب توده، اخبار و شایعات گسترده‌ای مبنی بر احتمال «وقوع کودتا» منتشر شده بود بطوریکه نشریات مختلف حزب توده، مانند روزنامهٔ «بسوی آینده» (ارگان حزب توده) ضمن هشدار وقوع کودتا، حتّی اسامی فرماندهان و افسران کودتاگر را به تفصیل منتشر کرده بودند و لذا این «جنگ روانی» می‌توانست بر روان و روحیهٔ دکتر مصدّق تأثیر اساسی داشته باشد. مصدّق در این باره می‌گوید:

> «در روزهای ۱۹ و ۲۰ مرداد، عده‌ای از اشخاصی که به منزل من می‌آمدند اظهار می‌نمودند که: دربار در خیال کودتاست. روز دوشنبه ۲۲ مرداد، اخبار کودتا به حدّ اشباع رسیده بود.»[1]

۱ـ مصدّق در محکمهٔ نظامی، ج ۱، صص ۲۵ و ۱۳۱

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

مصدق در گفتگو با کریم سنجابی مبنی بر امکان وقوع کودتا گفته بود:

ـ «امّا، امکان کودتا، قدرت حکومت در دست ماست و خودمان از آن [کودتا] جلوگیری می‌کنیم».[1]

الف ـ آرایش نیروهای نظامی دکتر مصدق:

چنانکه در صفحات آینده خواهیم دید، به روایت دکتر سنجابی، حسینقلی سررشته (سرهنگ هوادار دکتر مصدق)، مسعود حجازی (یکی از رهبران مهم جبههٔ ملّی در آن زمان) سرهنگ نجاتی و بابک امیرخسروی (عضو کمیتهٔ مرکزی حزب توده): در آستانهٔ ۲۸ مرداد ۳۲ عموم تیپ‌های ارتش مستقرّ در پادگان‌های تهران به دکتر مصدق وفادار بودند. از این گذشته، بیشتر دوران حکومت ۲۸ ماههٔ مصدق، تحت حکومت نظامی و مراقبت‌های امنیّتی گذشته بود. دکتر مصدق ـ بعنوان فرماندهٔ ارتش و وزیر دفاع ـ تمام نیروهای ارتشی، انتظامی، شهربانی و ژاندارمری را در اختیار داشت و رئیس ستاد ارتش (سرتیپ ریاحی) نیز منتخب مصدق و هوادار و وفادار وی بود. در چنان شرایطی، از روزهای پیش، اقامتگاه مصدق با امکانات دفاعی و امنیّتی، محافظت می‌شد. از این گذشته، ده‌ها افسر عضو حزب توده در درون ارتش، در واقع، چشم و گوش دکتر مصدق علیه هرگونه کودتا و تحرّکات

۱ـ سنجابی، ص ۱۳۴ـ۱۳۵ به نقل از متینی، ص ۳۵۴

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

نظامی بودند و چنانکه دیدیم: امیرخسروی در گزارش دقیق خود از نفوذ اعضاء سازمان افسران حزب توده در عالی‌ترین سطوح نظامی و انتظامی کشور، از کثرت تعداد افسران حزب توده در این زمان بعنوان «سپاه عظیم و رزم‌دیدهٔ توده‌ای‌ها» یاد کرده است[۱].

به روایت مصدّق:

ـ «من از رئیس ستاد ارتش [سرتیپ ریاحی] پرسیدم که در این باب [کودتا] چه اقدامی می‌کنند که کودتا صورت وقوع پیدا نکند؟ ایشان باز جواب دادند: تمام احتیاطات لازمه شده، جای نگرانی نیست... چند مرتبه از آقای سرتیپ ریاحی رئیس ستاد سئوال کردم که وضعیّت خانهٔ من در چه حالی است؟ ایشان گفتند: به هیچ وجه جای نگرانی نیست. شب‌ها در اوّل بعضی از خیابان‌ها که منتهی به خانهٔ من می‌شد، کامیونَ در عرض جاده می‌گذارند که اگر جمعیت‌ها رو به خانهٔ منَ بیایند، دوچرخه‌سواران مواظب، به قوای انتظامیّه اطلاع دهند [تا] آنها حاضر شوند و از خانهٔ من دفاع نمایند... من به ایشان [سرتیپ ریاحی] گفتم که گذاردن کامیون در اوّل خیابان‌هائی که منتهی به منزل من می‌شوند، کار مفیدی نیست، اگر کودتائی صورت گیرد، تا قوهٔ امدادیَ به خانهٔ من برسد، عوامل کودتا آمده و کار خود را تمام کرده‌اند. این [شب ۲۵ مرداد] از آن شب‌هائی نیست که شما به خانهٔ منَ تانک نفرستید. این از آن شب‌هائی نیست که اگر تانک بفرستید، مردم از صدای تانک، ناراضی شوند. بنابراین لازم است در جلوی خانهٔ من به قدرِ کافی تانک و قوهٔ دفاعیه بگذارید که در صورت

۱ـ امیرخسروی، صص ۵۲۴ـ۵۳۴، ۷۰۷ـ۷۲۴، ۷۴۳، ۸۴۷ـ۸۷۳

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

بروز کودتا، از من و خانهٔ من دفاع کنند. آقای سرتیپ ریاحی با این نظر موافقت کردند و دستور فرستادن تانک را دادند که خود من [صدای] تانک‌ها را در منزل حس کردم.»[۱]

در چنان شرایط دفاعی، طبیعی بود که اتومبیل حامل سرهنگ نصیری و افسران و کامیون سربازانِ همراهِ وی، نتوانند از میان تانک‌ها و ماشین‌ها و کامیون‌های مستقر در عرض خیابان‌های مُشرف به اقامتگاه مصدق بگذرند. لذا، اتومبیل حامل سرهنگ نصیری در فاصله‌ای دور از خانهٔ دکتر مصدق، توسط فرماندهٔ گارد محافظ اقامتگاه مصدق (سرهنگ ممتاز) متوقف شد و سرهنگ نصیری پس از توضیحِ داشتن نامه‌ای از طرف اعلیحضرت، فرمان را به سرهنگ دفتری (از بستگان دکتر مصدق و رئیس انتظامات اقامتگاه وی) تسلیم نمود[۲]. مدّتی بعد، سرهنگ دفتری، رسیدِ فرمان شاه را به خطّ دکتر مصدق به سرهنگ نصیری تحویل داد امّا ـ چنانکه گفته‌ایم ـ ناگهان و بطور غیرمنتظره، سرهنگ نصیری توسّط ستوان علی اشرف شجاعیان ـ عضو «سازمان افسران حزب توده» و از همراهان سرهنگ نصیری ـ بازداشت گردید و لذا افسران و سربازانی که منتظر بازگشت سرهنگ نصیری بودند، ازمحل، پراکنده و متواری شدند.

۱ـ مصدق در محکمهٔ نظامی، ج ۱، صص ۲۵-۲۶ و ۱۳۱ـ۱۳۳

۲ـ این سرهنگ دفتری با سرتیپ محمّد دفتری (خواهرزاده دکتر مصدق که در ۲۸ مرداد در کنار نیروهای مخالف مصدق قرار گرفت)، تفاوت دارد.

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

ب ـ آرایش نیروهای نظامی «کودتاچیان»:

ما ضمن ردّ لاف و گزاف‌های کرمیت روزولت (فرماندهٔ اصلی عملیّات کودتا) در کتاب «ضد کودتا»، به هنگام بررسی گزارش ویلبر دیدیم:

۱ـ سازمان سیا در آن زمان برای کمک به طرح «ت.پ آژاکس»، هیچ عامل نظامی در ایران نداشت و سرهنگِ بازنشسته، عباس فرزانگان (افسر سابق مخابرات) نیز پیش از آن، در هیچ عملیات نظامی شرکت نکرده بود و در مورد وقایع پیش‌رو، هیچ نمی‌دانست.

۲ـ بر اساس طرح عملیّات، سرلشکر زاهدی، فاقد هرگونه طرح دقیق یا سازمان و نفرات نظامی بود و هیچیک از افسران مذکور در طرح عملیّات را نمی‌شناخت و لذا «نمی‌شد روی سرلشکر زاهدی، حساب کرد».

۳ـ سرلشکر زاهدی تا ساعت ۴/۵ بعد از ظهر روز ۲۸ مرداد، در یک خانهٔ امن، مخفی بود.

۴ـ برخلاف پیش‌بینی‌های طرح ـ که شاه را کانون محوری عملیّات می‌دانست، در سراسرِ عملیات، شاه از همکاری با طرّاحان کودتا خودداری کرد بطوریکه «فشار بی‌امان بر شاه» یا «اقدام به عملیّات بدون اطلاع یا موافقت شاه» ضرورت یافت.

۵ـ برخلاف پیش‌بینی‌های طرح، هیچیک از علمای معروف مذهبی (آیت‌الله بروجردی و آیت‌الله کاشانی) به درخواست طرّاحان عملیّات، پاسخ مثبت ندادند.

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

۶ ـ و سرانجام، در آغاز عملیات، معلوم شد که «همه چیز با اشکال مواجه شده است».

با آنچه که گفته‌ایم: واقعهٔ شب ۲۵ مرداد را چگونه می‌توان «کودتا» نامید؟ چرا که: «کودتا، سرنگون کردن قدرت سیاسی حاکم از راه‌های غیرقانونی و توسط مداخلهٔ قهرآمیز ارتش است» و دیدیم که در این شب، نه کوششی غیرقانونی صورت گرفته بود و نه از مداخلهٔ قهرآمیز ارتش خبری بود!

ماتیسون (جانشین هندرسون در ایران) در ۹ و ۱۰ بامداد و ۳ بعدازظهر ۲۵ مرداد ۳۲ به وزارت امور خارجهٔ آمریکا چنین گزارش داد:

> «در ساعت ۷ صبح، رادیو تهران اعلام نمود که دیشب کودتائی علیه دولت مصدّق صورت گرفته که دولت [مصدّق] با موفقیّت آن را خنثی نموده است. اطلاعاتی که همزمان به سفارت رسید مؤیّد این واقعیت است که دولت [مصدّق] اوضاع را در اختیار دارد... شایعات رایج که از منابع گوناگون به سفارت رسیده، حاکی از آن است که کودتای ادّعا شده، از سوی دولت [مصدّق] هدایت شده است. استدلال پشت سر این برداشت عمومی اینست که این عمل به مصدّق، بهانهٔ لازم را برای دست زدن به اقدام علیه شاه می‌دهد».[1]

---

1 - Mattison to the Department of State, August 16, 1953, telegram 788,00/8-1653

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

@NA_TA_MA

شاه و ثریا در فرودگاه رُم

کانال تخصصی ناگفته های تاریخ معاصر ایران

Sample output to test PDF Combine only

Scanned with CamScanner

@NA_TA_MA

محمدرضاشاه پهلوی و ثریا اسفندیاری در فرودگاه رم

کانال تخصصی ناگفته های تاریخ معاصر ایران

Sample output to test PDF Combine only

Scanned with CamScanner

ماتیسون افزود:

«در اواخر ساعات صبح امروز [۱۶ ـ اوت = ۲۵ مرداد ۳۲] خبرنگاران آسوشیتدپرس و نیویورک تایمز به درخواست پسر تیمسار زاهدی برای مصاحبه به تپه‌های شمال تهران رفتند. فضل‌الله زاهدی حضور نداشت، ولی پسر او فرمان امضاء شده از سوی شاه را به خبرنگاران ارائه داد و فتوکپی‌هائی از آن را میان خبرنگاران پخش کرد».

ماتیسون، پس از ذکر محتوای فرمان شاه در انتصاب سرلشکر زاهدی به نخست‌وزیری، تأکید کرد:

«مترجم سفارت [علی پاشا صالح، برادر الهیار صالح] که به علت کار و مشاغل قبلی، به خوبی امضاء شاه را می‌شناخت، هنگامی‌که فتوکپی فرمان را دید، صحت و اصالت امضاء شاه را تائید نمود.»

پس از دستگیری نصیری و اعلام خبر «وقوع کودتا» از رادیو تهران، شاه جوان به همراه ملکه ثریا از رامسر به بغداد پرواز کرد و از آنجا به رُم عزیمت نمود. شاه به محض ورود به بغداد، در ساعت ۹/۵ شب ۲۵ مرداد، در ملاقات با «برتون بِری»[1] سفیر آمریکا، اظهار داشت:

ـ «... در هفته‌های اخیر، وی [شاه] بیش از پیش فکر می‌کرده که بایستی علیه مصدق دست به اقدام بزند زیرا مصدق در نقض قانون اساسی گستاخ‌تر شده بود. بنابراین، وقتی که دو هفته پیش به وی [شاه] پیشنهاد شد که هدایت یک کودتای نظامی را بر عهده بگیرد پذیرفت با

1- Berty, Burton

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

این وصف با مطالعهٔ بیشتر، تصمیم گرفت دست به اقدامی زند که در چارچوب اختیارات وی در قانون اساسی باشد نه مبادرت به یک کودتا، بدین‌سبب تصمیم گرفت تا سرلشکر زاهدی را به عنوان نخست وزیر به جای مصدق منصوب نماید...»[۱]

خبرگزاری رویتر گزارش داد:

«پادشاه ایران فقط موقعی حاضر است به ایران مراجعت کند که مصدق از او متابعت کند و امور کشور را به سرلشکر فضل‌الله زاهدی ـ که از طرف شاه به نخست‌وزیری منصوب شده است ـ واگذار نماید. پادشاه ایران استعفاء نداده و قصد استعفا دادن هم ندارد. محافل مُطّلع در بغداد اظهار می‌کنند که سرلشکر زاهدی، کودتا نکرده بلکه فقط فرمان عزل دکتر مصدق را ـ که شاه ایران چهار روز قبل صادر کرده بود ـ به او ابلاغ نموده است».[۲]

* * *

دکتر حسین فاطمی؛ علامت سئوال!؟

دکتر حسین فاطمی جنجالی‌ترین عضو کابینهٔ مصدق، بخاطر قدرت‌طلبی‌ها و مواضع سیّال و گاه تند خویش، در میان بسیاری از افراد جبههٔ ملّی چندان محبوب نبود. او ٤ سال پیش از ۲۸ مرداد ۳۲، نسبت به محمّد رضاشاه نظری مثبت و مساعد داشت و آمریکا را «مجسمهٔ آزادی» با «پیام محبّت» می‌نامید که «ایران را باید از این

---

1 - Berty to the Department of State, August 17, 1953; telegram 788,00/8-1753

۲ـ موحّد، ج ۲، ص ۸۱۷

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

مرگ و فنا نجات دهد»[۱]، امّا با توجّه به موقعیّت ممتاز خود در دولت مصدق (بعنوان وزیر امور خارجه و سخنگوی دولت)، دکتر فاطمی شاید در پیوند با حزب توده، تغییر سیاست داد و به یکی از مخالفان سرسخت شاه و آمریکا بدل گردید.

حسین مکّی می‌نویسد:

«بیشتر بدبختی‌ها را دکتر شایگان و فاطمی برای مصدق ایجاد کردند .... شایگان زمانی که در شیراز محصّل بود، مقالاتی برای روزنامهٔ «طوفان» فرّخی یزدی می‌نوشت و با سفارت شوروی هم ارتباط داشت. این مطلب را دکتر انور خامه‌ای در کتاب «از انشعاب تا کودتا» نوشته است. این ارتباط نه به وسیلهٔ حزب توده، بلکه مستقیماً با سفیر روس بود، بهمین دلیل در محاکمهٔ سران حزب توده، دکتر شایگان وکالت آنها را قبول کرد ... فاطمی هم شاید مدّتی که در اصفهان بود بی‌ارتباط با انگلیسی‌ها نبود، ولی از وقتی به جبههٔ ملّی پیوست، کاملاً به نفع ملّت ایران و ملّی شدن صنعت نفت قدم زد...»[۲]

مهندس عزت‌الله سحابی در بارهٔ دکتر حسین فاطمی یادآور می‌شود:

«ما، آن ایّام ۲۵ تا ۲۸ مرداد علیه فاطمی چیزی نداشتیم، ولی بعدها خیلی شایعات بود که فاطمی با آنها [توده‌ای‌ها] بوده و مخصوصاً جوّ را داغ کرده که روحانیّت علیه مصدق بشورند. بین مردم هم این قضیّه بود. فاطمی هم گم شده بود و این مسأله بیشتر به ابهامات

۱ـ نگاه کنید به روزنامهٔ باختر، مقالهٔ حسین فاطمی، شمارهٔ ۳، دوشنبه ۱۰ مردادماه ۱۳۲۸

۲ ـ مکّی، ج ۱، ص ۱۹۷؛ متینی، ص ۳٦٤

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

و شایعات دامن می‌زد. وقتی که او را در خانهٔ یکی از افسران حزب توده دستگیر کردند معلوم شد که فاطمی وفادار بوده[۱].

محمدعلی موحد در بررسی گزارش ویلبر، زیر عنوان «فاطمی و علامت سئوال»، می‌نویسد:

«مطلب قابل تأمل دیگر در «تاریخچهٔ عملیات سیا»، زیرنویس، راجع به دکتر حسین فاطمی‌است. ما در شرح زمینه‌سازی‌ها برای کودتا آورده بودیم: «قرار شد یک نفر از سازمان اطلاعات انگلیس و یکی دیگر از سیا به دیدن خواهر شاه، اشرف ـ که در فرانسه بود ـ بروند و او را به تهران بفرستند تا برادر [شاه] را از رسمیت و اعتبار کامل اقدامات [کرمیت] روزولت مطمئن سازد»...چنین پیش‌بینی شده بود که اسدالله رشیدیان به فرانسه برود و در دیداری از اشرف، ترتیب ملاقات او را با مأموران بریتانیا و آمریکا بدهد. امّا گرفتن اجازهٔ خروج از کشور [برای رشیدیان] در آن روزها کار آسانی نبود. این مشکل را دکتر حسین فاطمی، وزیر امور خارجهٔ دکتر مصدّق حلّ کرد و خود، اجازهٔ خروج و روادید ورود رشیدیان را در اختیار او گذاشت. گزارشگر سیا پس از این حکایت، در زیرنویس اضافه می‌کند که حسین فاطمی‌در نزد سیا به عنوان عضوی مشکوک شناخته می‌شد که گاه و بی‌گاه آمادهٔ تماس با انگلیسی‌ها بود و دلش می‌خواست در صورت سقوط مصدّق، جایگاهی در میان مخالفان او و هواخواهان بریتانیا داشته باشد. زیرنویس سیا تأکید می‌کند که حسین فاطمی، رشیدیان را

۱ـ نشریهٔ شهروند امروز، بمناسبت ۲۸ مرداد ۳۲، شهریور ۱۳۸۶:
http://shahrvandemroz.blogfa.com/post-192.aspx

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

می‌شناخت و می‌دانست که او عامل انگلیسی‌هاست... این البتّه، نکتهٔ درخور تأمّلی است. برادران رشیدیان به اتفاق سرلشکر حجازی در مهرماه ۱۳۳۱ به اتّهام توطئهٔ کودتا دستگیر شدند و درست در همان ایّام بود که دکتر حسین فاطمی از سفری که برای معالجه در اروپا داشت به ایران بازگشته و به وزارت خارجه منصوب شده بود».[۱]

به اعتقاد ما ـ باوجود قدرت‌طلبی‌های حسین فاطمی و تمایلات جمهوریخواهی وی، تلقّی هرگونه همکاری فاطمی با انگلیسی‌ها می‌تواند نادرست و ناروا باشد.

ما به دشمنی دیرینهٔ سرلشکر زاهدی و حسین فاطمی اشاره کرده‌ایم و اینک اضافه می‌کنیم که در اوایل سال ۱۳۳۰، پس از حمله و اشغال خانهٔ «ریچارد سدان»[۲] ـ نمایندهٔ شرکت نفت انگلیس و ایران ـ که گویا دارای مصونیّت سیاسی بود ـ و کشف اسناد و مدارک شرکت نفتِ انگلیس که به «اسناد خانهٔ سدان» معروف شد، دکتر فاطمی در روزنامهٔ «باختر امروز» مدّعی شد: «در اسناد «خانهٔ سدان»، رابطهٔ پاره‌ای از اشخاص سرشناس و بعضی جراید (مخالف مصدّق) با شرکت نفت به ثبوت رسیده است که بزودی اسامی آنان اعلام خواهد شد». رادیو تهران نیز با پخش مطالب تحریک‌آمیزی در این باره، فضائی از تهدید و ارعاب علیه شخصیّت‌ها و نمایندگان مخالف مصدّق، ایجاد کرده

۱ـ موحّد، ج ۲، صص ۹۶۷-۹۶۸

2 - Richard Seddan

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

بود.[۱] به روایت سپهبد کمال (رئیس شهربانی مصدّق):

«شبی در رادیو، وزیر امورخارجه ـ دکتر حسین فاطمی ـ گفت: «یک گونی سند از ارتباط زاهدی با سفارت انگلیس و شرکت نفت بدست آمده» چون در آن موقع، من رئیس شهربانی بودم، ناچار به مراقبت شدید از سرلشکر زاهدی شدم تا آن که زاهدی نامهٔ تهدید و توهین آمیز به من نوشت. از این جهت، من برای اینکه جوابی به سرلشکر زاهدی بدهم، از دکتر فاطمی در مورد مدارک کشف شده بر علیه زاهدی سئوال کردم [دکتر فاطمی] در جواب فرمودند: «حرف، باد هواست! مدرک نمی‌خواهد! ...» معلوم شد که اصلاً مدرکی [علیه سرلشکر زاهدی] نبوده...»[۲]

فاطمی، بطور نامتعارف و سئوال‌انگیزی در سرمقاله‌های «باختر امروز» (در ۲۵ و ۲٦ مرداد ۳۲) به شدّت به شاه حمله کرد و محمّدرضا شاه را «جوان هوسباز با اندیشهٔ خام و احمقانه» و «قبله‌گاه هر چه دزد، هر چه بی‌ناموس، هر چه واخوردهٔ اجتماع و تنها تکیه‌گاه خارجیان و نقطهٔ اتّکای سفارت انگلیس» خواند و تقاضای محاکمه و اعدام شاه را نمود...

جالب است که در هیچیک از مقالات و سخنرانی‌های فاطمی

۱ـ برای آگاهی از این ماجرا ـ که یادآور واقعهٔ «حمله به سفارت آمریکا در تهران» و «تسخیر لانهٔ جاسوسی» است، نگاه کنید به: رائین، اسرار خانهٔ سدان، همچنین نگاه کنید به: موحّد، ج ۱، صص ۱۷٦-۱۷۷؛ نجاتی، مصدق؛ سال‌های...، ج ۱، صص ۳۱۸-۳۲۲.

۲ـ خاطرات سپهبد کمال، چاپ تهران، ۱۳٦۱ به نقل از: خاطرات اردشیر زاهدی، صص ۱٦۲ ـ ۱٦۳

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

و دیگر سران نهضت ملّی از ۲۵ تا ۲۸ مرداد، هیچ سخنی از توطئه یا کودتای آمریکا و انگلیس نبود!

عصر روز ۲۵ مرداد ۳۲ در میتینگ جبههٔ ملّی و احزاب و اتحادیه‌های هوادار مصدّق در بهارستان، فاطمی «از جنایات دربار پهلوی» و «فرزندِ عاملِ قراردادِ (نفت)» یاد کرد و در «باختر امروز» (روز ۲۶ مرداد) نیز خطاب به شاه نوشت:

> «برواای خائن!... برواای اسیر ارادهٔ اجنبی که تاریخِ جنایت‌آمیز دودمان سی سالهٔ پهلوی را تکمیل کردی... من همیشهٔ گفته‌ام که حقّ این بود که پیش از بستن کنسولگری‌های [انگلیس] و سفارت فخیمه در تهران، آن مرکزِ ننگ و رسوائی [دربار شاه] کوبیده شود و در خانهٔ مُجرَی ارادهٔ اجنبی‌ها را گلّ بگیرند».[1]

این شعارها و دشنام‌ها، یادآورِ دشنام‌های حزب توده در آن زمان بود. رهبری حزب توده که در اوّلین صفحهٔ روزنامهٔ «بسوی آینده» (۱۳ اسفند ۱۳۳۱)، شعار «ما شاه نمی‌خواهیم، برچیده باد این سلطنت!» را برجسته نموده بود، در ۱۸ مرداد ماه ۳۲ ـ پس از انجام رفراندوم ـ به دکتر مصدّق توصیه کرده بود:

> «باید با یک حملهٔ مردانه، قلعهٔ فرتوت دربار را گشود و پرچم فرمانروائی ملّت را بر فرازِ آن استوار کرد».[2]

گویا، در شور و التهاب این دشنام‌ها بود که بدستور مصدّق

۱ـ برای آگاهی از سرمقاله‌های تُند باختر امروز، نگاه کنید به: نصرالله شیفته، زندگینامه و مبارزات سیاسی دکتر حسین فاطمی، صص ۳۲۱ـ۳۲۷

۲ـ روزنامهٔ شجاعت (بسوی آینده)، شمارهٔ ۱۰، بتاریخ ۱۸ مرداد ۳۲، به نقل از: گذشته، چراغِ راه آینده است، ص ۶۲۷

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

(با وجود مخالفت‌های سنجابی، ملکی و دیگران) مجسمه‌های شاه را پائین کشیدند، کاخ‌های سلطنتی را با حضور فاطمی، مُهر و موم کردند و نام شاه را از سرود شاهنشاهی و نیز از دعای شامگاه و صبحگاه سربازخانه‌ها حذف نمودند. دکتر فاطمی‌به سفراء، وزرای مختار و کارداران در خارج، اعلام کرد که «شاه از سلطنت، مخلوع است و نباید مورد استقبال قرار گیرد».[۱]

ـ آیا دکتر فاطمی با رهبران حزب تودهٔ رابطه داشت؟

ـ در هنگامهٔ رویدادهای ۲۸ مرداد، چرا فاطمی، مصدق و یاران وی را وانهاد و به بهانه اینکه «به خانم من خبر داده‌اند که مرا کشته‌اند و او حالش بهم خورده» از خانهٔ مصدق بیرون رفت؟

ـ پس از سقوط مصدق و رویداد ۲۸ مرداد، چرا دکتر فاطمی‌توسط حزب توده، ابتداء در مخفیگاه شخص کیانوری و سپس در خانهٔ یکی از افسران وابسته به حزب توده، مخفی گردید؟

ـ آیا جبههٔ ملّی، آنقدر بی‌پناهگاه و بی‌پایگاه بود که در آن شرایط حسّاس، نمی‌توانست مهم‌ترین چهرهٔ دولت مصدق را پنهان کند؟

ـ چنانکه در اسناد سازمان سیا و وزارت امورخارجهٔ آمریکا آمده، آیا فاطمی‌در صدد اتّحاد بین نیروهای مصدقی و حزب توده برای مقابله با غرب بود؟

۱ـ عاقلی، ج ۱، ص ۳۵۰

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

مکّی ضمن شرح روابط دوستانه‌اش با فاطمی و علل اختلافش با وی، تأکید می‌کند: در ساعت ۱۰ صبح ۲۸ مرداد ـ در اطاق مصدق ـ دکتر فاطمی پیشنهاد می‌کند که به ستاد ارتش دستور داده شود تا اسلحه در اختیار توده‌ای‌ها بگذارند... پس از کشف شبکهٔ حزب توده، معلوم شد که دکتر فاطمی با توده‌ای‌ها همکاری داشته است. این امر، و نیز اختفای فاطمی در مخفیگاه حزب توده، عامل تشدید کنندهٔ اعدام وی بود.[۱]

به گزارش ویلبر: در وقایع ۲۵ مرداد و فرار شاه به بغداد، دکتر فاطمی در یک کنفرانس مطبوعاتی اعلام کرد که: «شورش‌های مهمّی علیه شاه، در بغداد بوقوع پیوسته است»... خبری که کاملاً دروغ بود.[۲]

اینگونه دشنام‌ها، پرونده‌سازی‌ها و دروغپردازی‌ها، بی‌تردید از عوامل مؤثّر در دستگیری فاطمی و سپس اعدام وی پس از ۲۸ مرداد ۳۲ بوده‌اند.

به سوی سرنوشت

پخش نامتعارف و سئوال‌انگیز مقالهٔ پُردشنام فاطمی از رادیو تهران و تکرار آن در طول روز ۲۵ مرداد و سپس، فضای عصبی و اعتراضی مصدق و یاران او و خصوصاً نیروهای حزب توده در تخریب مجسّمه‌های رضا شاه و محمّدرضا شاه و پائین کشیدن

۱ـ نگاه کنید به: مکّی، صص ۴۱۱ ـ ۴۲۱

2- Wilber, Overthrow, Chapter 7, p. 62

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

عکس‌های شاه و افراد خاندان سلطنتی از ادارات و مغازه‌ها و حتی اقدام در تعویض نام خیابان‌های تهران[۱]، همراه با پرچم‌های سرخ و شعارهای حزب توده مبنی بر «برچیده باد سلطنت! پیروز باد جمهوری دموکراتیک»[۲] باعث ترس و نگرانی شدید کسبه، پیشه‌وران و مردم عادی تهران گردید و در ذهن بسیاری از مردم، حضور نیروهای ارتش سرخ (در سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۲٤) را زنده کرد. از طرف دیگر، بافت سنّتی ارتش، مبتنی بر حسّ شاهدوستی بود و شعار «خدا، شاه، میهن» در ساختار عاطفی سربازان، درجه‌داران و نیروهای انتظامی، جایگاه مهمّی داشت. در ذهن بسیاری از سربازان و درجه‌دارانی که از روستاها و شهرهای دور آمده بودند، شاه مظهر اتّحاد و یکپارچگی کشور بشمار می‌رفت و از احترام و تقدّس معنوی برخوردار بود و لذا، حذف نام شاه در دعای صبحگاهی و حذف سرود شاهنشاهی در مراسم پادگان‌ها، عاطفه و احساسات سنّتی سربازان و درجه‌داران و بسیاری دیگر از نیروهای ارتشی و انتظامی را، جریحه‌دار ساخت و این، مسئله‌ای بود که در آن شرایط حسّاس، هم مصدّق و هم یاران پرشور و جوان وی (خصوصاً دکتر فاطمی) از درک آن غافل بودند. چنان شعارها و اقدامات تُندی، مردم عادی را متقاعد کرده بود که هدف مصدّق، نابود کردن

۱ـ سنجابی، ص۱٤۲؛ عاقلی، ج۱، ص ۳۵۰

۲ـ نگاه کنید به: روزنامهٔ شجاعت (بسوی آینده)، شمارهٔ ۱۸، ۲۷ مرداد ۳۲، به نقل از: گذشته، چراغ راه آینده است، ص ٦۵۹.

Sample output to test PDF Combine only

Scanned with CamScanner

سلطنت است نه پیکار با دولت انگلیس برای حلّ مسئلهٔ نفت. چنان شعارها و اقدامات تندی، در واقع، تیرهایی بودند که بقول ماتیسون (کاردار سفارت آمریکا در ایران) می‌توانستند به سوی خود دکتر مصدّق، کمانه کنند و چنانکه در گزارش‌های ویلبر (مأمور برجستهٔ سازمان سیا) خواهیم دید: «چنان اقداماتی به مردم فهماند که مصدّق تا چه اندازه زیاده‌رَوی کرده است. این اقدامات و شعارها مردم را تحریک نمود تا خشمگینانه به نیروهای هوادار شاه مبدّل شوند». هم از این روست که از شامگاه ۲۷ مرداد، فضای روانی جامعه، علیه مصدّق و به نفع شاه و بازگشت او به ایران، تغییر یافت...

با توجّه به تفرقه و پراکندگی نیروهای جبههٔ ملّی ـ که در آن هنگام، عموماً به صفِ مخالفان مصدّق پیوسته بودند ـ احساس ناامنی و حسِّ نهفتهٔ شاهدوستی مردمِ کوچه و بازار، آن «حلقهٔ اتّصال»ی بود که در ۲۸ مرداد ۳۲ با پیوند دادن طبقات و اقشار مختلف به یکدیگر، باعث بروز رویدادهای غیرمنتظره و شگفت در سقوط حکومت مصدّق گردید.

افسانهٔ شعبان جعفری

جنبش‌های پوپولیستی، نه تنها برای توده‌ها و روشنفکران، بلکه برای «اراذل و اوباش» نیز جاذبهٔ بسیار دارند، هم از این روست که در اینگونه جنبش‌ها، «اراذل و اوباش» با «حضورِ همیشه در صحنه» زمینه‌سازانِ قدرت حکومت‌ها می‌شوند.

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

پدیدهٔ «لات» و «لوطی»، محصول جوامع عقب مانده سنّتی است. این افراد، محصول فقر فرهنگی، بی‌ثباتی‌های سیاسی و فقدان امنیّت اجتماعی در جوامع سُنّتی و پدرسالار می‌باشند. به نظر می‌رسد که «لوطی»ها و «مشتی»ها، بازماندگان «عیّاران» و «جوانمردان» در دوره‌های نخست حملهٔ اعراب به ایران باشند که به نسبت ثبات و استقرار حکومت‌ها، قدرت اجتماعی‌شان تقویت یا تضعیف می‌شد. ما حضور و حاکمیّت این دسته‌ها و گروه‌های مختلف را تقریباً در سراسر دوره‌های تاریخ ایران بعد از اسلام مشاهده می‌کنیم. استاد شفیعی کدکنی در تحقیق درخشان خود در بارهٔ «قلندریّه»، ضمن اشاره به تحوّل تدریجی «عیّاران» و «جوانمردان» به گروه‌های آشوبگر و مهاجم، تأکید می‌کند که «بسیاری از آداب و رسوم زورخانه‌ها ـ از چرخ زدن و کبّاده‌کشیدن تا کبودی زدن یا خالکوبی روی بدن ـ همه و همه استمرار سنّت عیّاران است»[1].

در دوران معاصر، مرگ «ستارخان» (سردار ملّی) در جنبش مشروطیّت، داش آکُل (صادق هدایت) و «قیصر» (مسعود کیمیائی) شاید نشانهٔ زوال لوطی‌ها و جوانمردان واقعی و تغییر نقش اجتماعی آنان به «اراذل و اوباش» باشد.

گوبینو ـ سیّاح و سیاستمدار فرانسوی در شرح سفر خود به ایران (در عصر ناصرالدین شاه قاجار) تأکید می‌کند که «حتّی

۱ـ قلندریّه در تاریخ (دگردیسی‌های یک ایدئولوژی)، ص ۱۶۱

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

دولت می‌تواند سپاه مناسبی از قدّاره‌کشان توسّط لوطی‌ها تشکیل دهد»[1].

قدرت بدنی چشمگیر و در عین حال، حمایت از مظلومان، بیوه‌زنان و بینوایان، وجود نوعی «سخاوت»، «صفا» و «مردانگی» و اعتقاد به «شاه مردان، علی»، به «لوطی»ها و «مشتی»ها چنان «وقار»ی می‌بخشند که باعث حرمت آنان در میان طبقات فرودست جامعه می‌شوند، همین خصلت‌ها و خصوصیّات است که لوطی‌ها و مشتی‌ها را از لُمپن‌ها و لُمپنیسم جدا می‌سازند.

در آشوب‌ها و آشفتگی‌های سیاسی ـ اجتماعی، «لوطی»ها و «مشتی»ها ـ با شبکه‌ای از «نوچه»ها ـ میدان‌داران عرصهٔ اجتماع می‌شوند و به ارعاب و تهدید و ضرب و شتم مخالفان می‌پردازند امّا با استقرار ثبات و آرامش نسبی، سرانجام، آنان مقهور یا مجذوب قدرت حاکمه می‌گردند و با کسب اقتدار یا اختیاراتی در محلات خویش، از مزایای حکومتی نیز برخوردار می‌شدند.

با سقوط رضاشاه (شهریور ۱۳۲۰) بخاطر فقدان ثبات سیاسی و امنیّت اجتماعی، فعالیّت «لوطی»ها نیز رونق فراوان یافت بطوری که هریک از احزاب و سازمان‌های سیاسی، گروه‌های لات و لوطی خود

---

1 - Gobineau, Trois ans en Asie (1855-1858) : Voyage en Perse, p. 352
برای بحثی دربارهٔ «لوطی»ها و نقش‌شان در دوران قاجار نگاه کنید به مقالهٔ درخشان ویلهم فلور، در: جستارهائی از تاریخ اجتماعی ایران، ج ۱، صص ۲۶۳-۲۸۹؛ تاریخ و گسترهٔ ادبیات، شمارهٔ ۱، ۱۳۶۲، صص ۷-۲۸.

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

را داشتند[۱]. در دولت دکتر مصدّق گویا برای نخستین بار دکتر حسین فاطمی استفاده از لوطی‌ها و لات‌ها را به رئیس شهربانی کلّ کشور (سرلشکر مزیّنی) پیشنهاد کرد تا بعنوان «مردم همیشه در صحنه» و «نیروی فشار»، از اقدامات دولت، حمایت و پشتیبانی کنند و یا در مواقع لازم، تظاهرات مخالفان دولت را سرکوب نمایند. امّا پیشنهاد دکتر فاطمی با مخالفت سرلشکر مزیّنی روبرو گردید که در نتیجه، باعث استعفای سرلشکر مزیّنی از ریاست کلّ شهربانی گردید[۲].

در رویدادهای مربوط به ۲۸ مرداد ۳۲، عموماً از شعبان جعفری (معروف به «بی‌مُخ») بعنوان «عامل اصلی بسیج اراذل و اوباش در سرنگونی دولت مصدّق» یاد کرده‌اند. گذشته از توهین و تخفیفی که در این باور نسبت به دکتر مصدّق وجود دارد، پرسیدنی است: در حالیکه بخش عظیمی از حمایت مردم و نیروهای نظامی و انتظامی ـ با صدها تانک و توپ و تفنگ ـ و خصوصاً نیروهای رزمی «سازمان افسران حزب توده» تحت اختیار یا در خدمت دکتر مصدّق بودند، «مشتی

۱ـ برای آگاهی از نقش لوطی‌ها و لومپن‌ها در عصر پهلوی نگاه کنید به: لومپن‌ها در سیاست عصر پهلوی (۱۳۰٤-۱۳٤۲)، مجتبی‌زادهٔ محمّدی، نشر مرکز، تهران، ۱۳۸۵

۲ ـ مهندس ملکوتی، «اسرار استعفای سرلشکر مزیّنی از زبان خودش»، مجلهٔ خواندنیها، شمارهٔ ۹۲، ۱۳۳۱، صص ۱۱-۱۳. گفته‌های سرلشکر مزیّنی از طریق سندی مربوط به گزارش ادارهٔ کارآگاهی شهربانی به امیر تیمور کلالی (وزیر کشور و سرپرست شهربانی کلّ کشور) تأئید می‌شود: سند شمارهٔ ۵۶-۳۲۹-۸۱۸۸/ الف، مؤسّسهٔ مطالعات تاریخ معاصر ایران، ص۱۳۷٤٤، به نقل از مجتبی‌زادهٔ محمدی، ص۱۲٤

اراذل و اوباش» چگونه می‌توانستند یک دولت ملّی را سرنگون سازند؟ اینگونه «دلایل» نمونهٔ دیگری از فرافکنی‌های ملّی ما است برای گریز از قبول کمبودها و کاستی‌ها و اشتباهات ما... واقعیّت اینست که شعبان جعفری تا شامگاه ۲۸ مرداد در زندان بود و در واقع پس از سقوط مصدّق، از زندان آزاد گردید. از این گذشته، اسناد تاریخی نشان می‌دهند که شعبان جعفری در سال ۱۳۳۰ به استخدام دولت مصدّق درآمده بود و در آن دوره، در قلع و قمع مخالفان مصدّق، نقش اساسی داشته است بطوری که در واقعهٔ ۱٤ آذر ۱۳۳۰ و حملهٔ شعبان جعفری و اوباش او به مردم و ادارات روزنامه‌های مخالف مصدّق (از جمله: روزنامه‌های فرمان، داد، آتش، سیاسی و طلوع)، عدّه‌ای کشته و مجروح شدند[1]. در بازتاب گستردهٔ این واقعه در مجلس، جمال امامی در جلسهٔ ۱۷ آذر ماه مجلس، متن ابلاغ استخدام شعبان جعفری را که بر طبق دستور ریاست شهربانی کل کشور (تیمسار مزّینی، منصوب و منتخب دکتر مصدّق) از تاریخ ۱۵ آبان ۱۳۳۰ با حقوق ماهی سه هزار ریال به استخدام شهربانی درآمده بود، به این شرح قرائت کرد:

«اداره، دائره، شعبه، رونوشت، گزارش مورخ ۳۰/۸/۲۰، وزارت کشور،
شهربانی کل کشور
محترماً به عرض عالی می‌رساند، تیمسار سرتیپ نخعی، ریاست ادارهٔ انتظامی و سرکلانتری اظهار می‌نماید

۱ـ برای آگاهی از این واقعه و بازتاب‌های آن، نگاه کنید به: مکّی، کتاب سیاه، ج٤ (بعد از خلع ید)، صص ۲۹٤، ۲۹۷، ۳۰۱-۳۰۲، ۳۰٦، ۳۰۹ و ۳۵٦

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

که تیمسار معظم ریاست شهربانی کل کشور، مقرر فرمودند از تاریخ ۱۵ آبان ماه ۱۳۳۰ شعبان جعفری با ماهی سه هزار ریال حقوق از اعتبار محرمانه استخدام گردد. برای استحضار خاطر مبارک، گزارش عرض تا هر نوع امر و مقرر فرمائید اطاعت گردد.

رئیس ادارهٔ حسابداری محرمانه: خدائی

جمال امامی در این باره افزود:

ـ «این، تیمسار سرتیپ شعبان بی‌مخ است که خانهٔ مردم را غارت می‌کرده است و در مقابل این خدمات با ماهی ۳۰۰۰ ریال در شهربانی استخدام شده است... روزنامه‌های طلوع، داد، سیاسی، فرمان، جانسپاران و آتش که توده‌ای نیستند و با حزب توده مبارزه می‌کردند، آنها هم غارت شده‌اند ... پس بگوئید هر کس با دولت ما مخالف است یا موافق نیست یا تنقید می کند با او مبارزه می‌کنیم و او را غارت می‌کنیم[۱] ...»

مصدق، ضمن تأئید اقدام نیروهای انتظامی در سرکوب تظاهرات ۱۴ آذر و ابراز تأسف از مجروح شدن افراد، هیچ پاسخی به انتقادات نمایندگان مجلس دربارهٔ استخدام شعبان جعفری در شهربانی تهران نداد[۲]. پس از این حادثه، مدیران ۲۱ روزنامهٔ غیرتوده‌ای با صدور

۱ـ مکی، ج ٤، ص ۳۰٦ به نقل از صورت مشروح مذاکرات مجلس، یکشنبه ۱۷ آذرماه ۱۳۳۰، جلسهٔ ۲۱۱. همچنین نگاه کنید به: محمد علی سفری، قلم و سیاست، ج ۱، صص ٥٦۳-٥٦٦

۲ـ در رابطه با واقعه ۱٤ آذرماه ۱۳۳۰ و ارائهٔ سند استخدام شعبان جعفری در مجلس، عکسی نیز از شعبان جعفری و دکتر حسین فاطمی (مندرج در روزنامهٔ آتش) ارائه شد که در آن گفته شده «عکسی که از شعبان بی‌مخ با معاون بسیار محترم نخست‌وزیر (دکتر فاطمی) برداشته شده، همکاری این عنصر شریف را

اعلامیه‌هائی به دلیل «عدم امنیّت شغلی» بطور دسته جمعی، در مجلس شورای ملّی و سپس در مجلس سنا متحصّن گردیدند.

شعبان جعفری در آن دوران از احترام و حمایت بسیاری از سران جبههٔ ملّی برخوردار بود بطوری که در مراسم «گلریزان» (افتتاح) باشگاه «شعبان جعفری»، بسیاری از سران و رهبران جبههٔ ملّی نیز حضور داشتند و سخنرانی کرده بودند. روزنامهٔ باختر امروز (دکتر حسین فاطمی) در این باره گزارش داد:

«از ساعت هفت تا ده بعد از ظهر چهارشنبه، جشن آبرومندی در ورزشگاه شعبان جعفری (خیابان شاهپور، مقابل کوچهٔ کربلائی عباسعلی، جنب سینما جهان) بر پا بود که بیش از چهل نفر از نمایندگان مجلس شورای ملّی و عدهٔ زیادی از رجال و محترمین و روزنامه‌نگاران در این جلسه حضور داشتند.

کاشانی‌زاده به نمایندگی از آیت‌الله کاشانی در این مراسم حضور داشت. سپهبد جهانبانی و صدری ـ رئیس تربیت بدنی ـ و مدیران باشگاه‌های ورزشی پایتخت نیز حضور داشتند. ضمن سخنرانی، از دکتر مصدّق و آیت‌الله کاشانی از طرف ورزشکاران و حُضّار، تجلیل خاصی بعمل آمد و کودک ۷ ساله‌ای سخنرانی کوتاهی ایراد و او نیز با فریاد «زنده باد مصدّق» به سخنرانی خود خاتمه داد. سپس مراسم ورزشی بی‌سابقه شروع شد و بعد، مهندس حسیبی سخنرانی مُهیّجی دربارهٔ ورزش و تندرستی و تشویق ورزشکاران بعمل آورد و مقارن ساعت ۱۰، این جشن

می‌رساند»... دکتر فاطمی در همین جلسهٔ مجلس، این عکس را جعلی دانست و گفت: «دو عکس را بهم چسبانیده‌اند»، کتاب سیاه، ج ٤، ص ۳۵٦.

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

ورزشی که در نوع خود جالب توجه بود، پایان یافت و نمایندگان جبههٔ ملّی ـ بخصوص دکتر شایگان، حائری‌زاده، مُشار، دکتر مُعظمی و مهندس حسیبی ـ از این پیشرفت باشگاه شعبان جعفری، اظهار قدردانی نموده و امیدوار بودند که بزودی، باشگاه آبرومندی به کمک ورزش دوستان تشکیل که خدمات ورزشی این باشگاه توسعه یابد.[1]

با چنان جایگاهی، شعبان جعفری به هنگام مبارزات ملّی کردن صنعت نفت، در تظاهرات جبههٔ ملّی حضور فعّال داشته و عکس‌هائی از مصدّق و کاشانی را حمل می‌کرد. شعبان جعفری ضمن اشاره به همدستی خود با یکی از لات‌های معروف تهران (بنام عشقی) و داریوش فروهر، در حمله به اجتماعات ضدمصدّقی تأکید می‌کند:

«مصدّق رو من اون روز (٤ مهر ۱۳۳۰) دَم مجلس رو کونم گذاشتم. اینشون، رو کول من بود، عکسم تو روزنامه چاپ کردن... در این زمان، ما ـ دربست ـ در اختیار مصدّق بودیم... من خیلی با مصدّق بودم، چندین سال با مصدّق بودم».[2]

شعبان جعفری در آغاز جوانی به فدائیان اسلام نواب صفوی نزدیک بود و در سال‌های ۳۰-۳۲ از مریدان آیت‌الله کاشانی بشمار می‌رفت، امّا با اختلافات جبههٔ ملّی و جدا شدن کاشانی، شعبان جعفری نیز به صفِ مخالفان مصدّق پیوست[3]. او در تظاهرات

۱ـ روزنامهٔ باختر امروز، شمارهٔ ۹۱٤، شنبه ۲۹ شهریور ۱۳۳۱؛ همچنین نگاه کنید به: شعبان جعفری، در گفتگو با هما سرشار، صص ۱۱۸ ـ ۱۱۹

۲ـ شعبان جعفری، صص ۸۹-۹۱ و ۱٦۵

۳ـ برای آگاهی از فعالیت‌های شعبان جعفری نگاه کنید به: شعبان جعفری در آینهٔ اسناد، سید عبّاس فاطمی، تهران، ۱۳۸۰

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

@NA_TA_MA

باختر امروز (دکتر حسین فاطمی) : شماره ۹۱٤، شنبه ۲۹ شهریور ۱۳۳۱

کانال تخصصی ناگفته های تاریخ معاصر ایران

Sample output to test PDF Combine only

Scanned with CamScanner

۹ اسفند ۱۳۳۱ به جُرم حمله به خانهٔ مصدق، دستگیر و تا عصر ۲۸ مرداد ۳۲ بازداشت و زندانی بود، بر اساس گزارش «ویلبر» عامل برجستهٔ سازمان سیا در تهران:

«در حوالی عصر ۲۸ مرداد، «ایستگاه رادیو تهران بدست سلطنت‌طلبان افتاد و کارمندان سفارت [آمریکا] با این خبر، دچار شادی و شعف گردیدند. قرار شد که در ساعت ٤/٥ بعد از ظهر سرلشکر زاهدی از پناهگاه خویش خارج شود و در نبش خیابانی خاص با سرلشکر گیلانشاه، ملاقات کند و از آنجا به سوی ایستگاه رادیو تهران روانه شوند تا سرلشکر زاهدی پیام خود به ملّت ایران را ایراد نماید... در ساعت ٥/٢٥ دقیقه بعد از ظهر، زاهدی از رادیو تهران سخن گفت.»[1]

دکتر غلامحسین صدیقی (وزیر کشور مصدق) در روز ۲۸ مرداد از خیابان‌های مهمّ تهران دیدن نموده و چگونگی تصرّف ستاد ارتش، ایستگاه رادیو و محاصره و تصرّف اقامتگاه مصدق را ـ لحظه به لحظه ـ گزارش کرده است. صدیقی می‌نویسد:

«... چند دقیقه از ساعت پانزده گذشته بود... صدای هیاهو و جنجال در رادیوی اتاق مجاور شنیده شد... معلوم شد مخالفین، ادارهٔ رادیو را اشغال کرده‌اند.

حدود ساعت شانزده، رادیو را باز کردیم، احمد فرامرزی نطق می‌کرد. گفتم: آنچه من از ساعت ۱۱ [صبح] از آن می‌ترسیدم و در فکر آن بودم و به آقای نخست‌وزیر هم تلفن کردم و نباید بشود، شده است و قطعاً اوضاع شهرستان‌ها هم مختل خواهد شد.

---

1. Weiber, Overthrow, Chapter 8, pp. 72-73

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

مقارن ساعت هفده: آقای مهندس رضوی برای آنکه سربازان مخالف، تیراندازی را موقوف کنند، ملحفهٔ روی تختخواب آقای نخست‌وزیر را برداشت و بیرون بُرد و به سربازان داخل حیاط داد که آن را [به علامت تسلیم] روی بام نصب کنند...»[1]

شعبان جعفری، پس از آگاهی از تصرّف ایستگاه رادیو در زندان (حدود ساعت ٤-٥ بعدازظهر ۲۸ مرداد) روایت می‌کند:

«توسّط خلعتبری (معاون شهربانی) و بیوک صابر، [سرلشکر] زاهدی ما رو [از زندان] خواست... ما رفتیم اونجا. گفت: «برین نذارین مردم شلوغ کنن دیگه» این بود که ما به حساب راه افتادیم... ولی به خونهٔ مصدّق نرفتیم، خونه‌اش تو دعوای بین مردم و سرهنگ ممتاز [فرماندهٔ گارد حفاظت از خانهٔ مصدّق] و اینا، داغون شده بود».[2]

بدین‌ترتیب، ملاقات زاهدی با شعبان جعفری در زندان می‌بایستی بعد از ساعت ٦ یا ۷ بعد از ظهر ۲۸ مرداد و پس از نطق رادیوئی سرلشکر زاهدی و استقرار وی در مرکز شهربانی صورت گرفته باشد، و این، زمانی بود که از سقوط دولت مصدّق، ساعت‌ها گذشته بود. بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که نقش شعبان جعفری در وقایع ۲۸ مرداد، نقشی حاشیه‌ای و کمرنگ بوده است.

۱ـ نجاتی، ص٥٤٦

۲ـ شعبان جعفری، در گفتگو با هما سرشار، صص ۱٦۱-۱٦۲ و ۱٦٥

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

۲۸ مرداد ۱۳۳۲: گزاره‌ها و گزارش‌ها

مقدمه:

بطوری که پیشتر گفته‌ایم: خوشبختانه در سال‌های اخیر، محققانی مانند مارک گازیوروسکی، مالکولم برن، استفن دوریل، عظیمی و دیگران به ضعف‌ها و اشتباهات مصدّق و خصوصاً به «نقش کلیدی ایرانیان که به صورتی روزافزون در مقابل مصدّق صف‌آرائی کردند» اشاره نموده‌اند.

به دنبال امتناع مصدّق از پذیرش فرمان عزل خویش و اعلام رادیوئی آن بعنوان «کودتای نافرجام افسران گارد شاهنشاهی» در بامداد ۲۵ مرداد، و سپس مقالات تُند و سخنرانی‌های توهین‌آمیز حسین فاطمی نسبت به شاه و پخش آن مقالات و اخبار از طریق رادیو، و در نتیجه: آگاهی مردم تهران از «رفتن شاه» و خصوصاً پرچم‌های سرخ حزب توده در خیابان‌ها، شعارهای ضدسلطنتی و اقدامات تُند و تحریک‌آمیز اعضاء این حزب در تخریب مجسمه‌های رضا شاه و محمّدرضا شاه و به زیر کشیدن عکس‌های خاندان سلطنتی از مغازه‌ها و ادارات دولتی و تعویض نام خیابان‌ها، همه و همه، باعث نگرانی و هراس بازاریان، پیشه وران و مردم کوچه و بازار و نیروهای مذهبی (به رهبری آیت‌الله کاشانی) گردید. کرمیت روزولت با ابراز خوشحالی از آشوب‌ها و اقدامات حزب توده، تأکید می‌کند: «باید به آنان (توده‌ای‌ها) فرصت می‌دادیم تا مردم تهران، آماده قیام

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

گردند و آنان را سر جایشان بنشانند»[1].

منوچهر فرمانفرمائیان ـ که در شب ۲٤ مرداد در خانهٔ ییلاقی پسر مصدق (دکتر غلامحسین مصدق) دعوت بود و در صبح چهارشنبه ۲۸ مرداد نیز با او قرار داشت تا به بیرون شهر بروند ـ یادآور می‌شود که: در روزهای ۲۵-۲٦ مرداد «با شورش و بلوای توده‌ای‌ها در آن موقعیت حساس، محبوبیت مصدق در میان توده‌ها کمرنگ شد. ترس عمیق از کمونیسم چنان با سرشت ایرانیان آمیخته شد که در آن شرایط، آنها را نگران و ملتهب ساخته بود. مردم از خود می‌پرسیدند که آیا ممکن است مصدق واقعاً تسلیم «سرخ‌ها» شده باشد؟»[2] از طرف دیگر: حذف نام شاه از دعای صبحگاهی و ممنوع کردن سرود شاهنشاهی در مراسم پادگان‌ها، احساسات شاهدوستی بسیاری از سربازان، درجه‌داران و نیروهای ارتشی و انتظامی را جریحه دار ساخت. مجموعهٔ این عوامل، باعث گردید تا از شامگاه ۲۷ مرداد، فضای روانی جامعه، به نفع شاه و بازگشت او به ایران، تغییر یابد.

اسناد وزارت امورخارجهٔ آمریکا و خصوصاً گزارش بسیار مهم «ویلبر»، ما را با چگونگی رویدادهای ۲۵ تا ۲۸ مرداد ۳۲ آشنا می‌کند. این اسناد و مدارک اگر با روایت‌های شاهدان حاضر در صحنه، جمع شوند، می‌توانند تصویری واقعی از رویدادهای ۲۵ تا

---

1 - Countercoup, pp. 179-180

۲ـ خون و نفت، ص ۳۵۰

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

۲۸ مرداد و چگونگی سقوط دولت مصدّق بدست دهند. در این باره، ما این اسناد و روایت‌ها را به ۵ بخش تقسیم می‌کنیم:

۱ ـ اسناد وزارت خارجهٔ آمریکا،

۲ ـ گزارش «ویلبر» (کارشناس برجستهٔ سازمان سیا و از طراحان عملیات سرنگونی دولت مصدّق) از حوادث ۲۸ مرداد،

۳ ـ گزارش دقیق و لحظه به لحظهٔ دکتر غلامحسین صدیقی (وزیر کشور دولت مصدّق) از حوادث ۲۸ مرداد،

٤ ـ روایت بابک امیرخسروی، عضو کمیتهٔ مرکزی حزب توده و یکی از افراد فعّال در صحنهٔ ۲۸ مرداد،

۵ ـ و سرانجام، روایت تورج جوادی، از اعضاء حزب زحمتکشان (دکتر بقائی) درگیر در رویدادهای ۲۸ مرداد.

این روایات مختلف، و نیز روایت دکتر کریم سنجابی، مسعود حجازی (از سران و رهبران جبههٔ ملّی) سرهنگ حسینقلی سرشته (طرفدار پرشور مصدّق) و سرهنگ نجاتی ضمن تأکید بر وفاداری عموم تیپ‌های ارتش مستقر در پادگان‌های تهران به مصدّق، به تقاضای مصدّق از هوادارانش برای ماندن در خانه‌ها و خودداری از تظاهرات در ۲۸ مرداد، و نیز به خیزش خودجوش مردم تهران در روز ۲۸ مرداد اشاره می‌کنند بطوریکه هم سلطنت‌طلبان، هم هواداران مصدّق، هم رهبران حزب توده و هم مسئولان سازمان سیا در تهران را

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

غافلگیر و شگفت‌زده کرده بود[1] در برابر این خیزش خودجوش مردم بود که مصدّق ـ بعنوان یک سیاستمدار مردم دوست ـ از مقابله با آن خودداری کرده بود. آیا مصدّق در آخرین لحظات، نقش و نقشهٔ دیگری برای برخورد با حوادث داشت؟

گفتنی است که پس از خلع سلاح افراد گارد شاهنشاهی و انحلال آن توسط دکتر مصدّق در روز ۲۵ مرداد، در وقایع منجر به ۲۸ مرداد ۳۲ عملاً هیچگونه نیروی رزمی هوادار شاه وجود نداشت تا دست به «کودتای نظامی» بزنند... به روایت دکتر کریم سنجابی:

> «من در صبح همان روز (۲۸ مرداد) به دانشکدهٔ افسری رفتم که در آنجا سخنرانی کنم و من یک ربع قبل از ساعت در آنجا در میان جمع امرای ارتش بودم. شاید قریب یک ـ دو هزار نفر از افسران با درجات مختلف برای استماع سخنرانی بنده به دانشکدهٔ افسری آمده بودند و این، خود، بخوبی نشان می‌دهد که جمع کثیری از ارتش، اصلاً غافل و بی‌اطلاع نسبت به این امر (کودتا) بودند... تا بعد از ظهر هم از (سرلشکر) زاهدی و همراهان او هیچگونه خبری نبود.»[2]

۱ـ کمیتهٔ مرکزی حزب توده نیز که در بارهٔ وقوع به اصطلاح کودتای ۲۵ مرداد ۳۲، آنهمه هشدار داده بود، و در یک «آماده‌باش رزمی» بسر می‌برد، در بارهٔ رویداد ۲۸ مرداد تأکید کرد که: «... ما تا خود روز ۲۸ مرداد از آن اطلاعی نداشتیم»! نشریهٔ کمیتهٔ مرکزی حزب تودهٔ ایران، ص۴۹، به نقل از: گذشته چراغ راه آینده، ص ۶۶۰

۲ـ سنجابی، ص ۱۱۴

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

سرهنگ حسینقلی سرشته، از افسران پرشور و هوادار مصدق نیز تأئید می‌کند:

«به عقیدهٔ من، کلیهٔ تیپ‌های مستقر در پادگان‌های تهران (در روز ۲۸ مرداد) به حکومت ملّی آقای دکتر مصدق وفادار بودند»[۱].

سرهنگ نجاتی نیز با تأکید بر گزارش سرتیپ ریاحی (رئیس ستاد ارتش مصدق)، سرهنگ اشرفی (فرماندار نظامی تهران) و سرتیپ مدبّر (رئیس کلّ شهربانی) یادآور می‌شود که: «فرماندهان پنج تیپ نظامی تهران از افسران «قسم خورده» و وفادار به نهضت و مصدق بودند»[۲].

مسعود حجازی، از سران مهم جبههٔ ملّی، نیز ضمن تأکید بر اینکه: نیروهای نظامی آنچنان که در روز ۲۸ مرداد در اختیار مصدق قرار داشت، در هیچیک از موارد قبلی نبود، یادآور می‌شود که «در هیچیک از اسناد و مدارکی که از منابع مختلف منتشر شده، نکته یا مطلبی در بارهٔ الحاق پاسبانان شهربانی به صورت جمعی و یا افراد گارد گمرک در عملیات کودتاچیان قبل از پیروزی کودتا و تأثیر حضور آنان در پیروزی کودتا، ذکر نشده است»[۳].

کاوهٔ بیات، صاحب نظر در تاریخ معاصر ایران نیز معتقد است که «نیروهای هوادار کودتا بطور حتم برای اجرای یک عملیات

۱ـ سرشته، خاطرات من، صص ۱۱۶-۱۱۸

۲ـ نجاتی، مصدق...، ج ۲، ص ۱۰۵

۳ـ حجازی، رویدادها و داوری، صص ٦٤٦ و ٦٦١-٦٧٠

Sample output to test PDF Combine only

Scanned with CamScanner

محدود شهری نیز نیروی لازم را در اختیار نداشتند...»[۱]

بابک امیرخسروی نیز (در نقد خاطرات کیانوری)، نشان می‌دهد که برخلاف نظرات رایج، «هیچ واحد منظم ارتشی در ماجرای ۲۸ مرداد شرکت نداشت»[۲].

۱ـ اسناد وزارت خارجهٔ آمریکا در رابطه با ۲۸ مرداد ۳۲

اسناد سرّی وزارت امورخارجهٔ آمریکا شاهدان اصیلی هستند که ناباوری و شگفتی مأموران سازمان سیا را از وقایعی که در برابر دیدگان شان می‌گذشت، به روشنی نشان می‌دهند. این اسناد، شامل گزارش‌های ساعت به ساعتِ سفارت آمریکا از تهران به واشنگتن دربارهٔ وقایع ۲۸ مرداد می‌باشند که تعدادی از آن‌ها، نمونه وار، در اختیار خوانندگان قرار می‌گیرند[۳]. تا آنجا که نگارنده می‌داند، در میان محقّقان و مترجمان ایرانی، این اسناد برای نخستین‌بار توسط

۱ـ فصلنامهٔ تاریخ روابط خارجی، سال ٤، شمارهٔ ۱۵، تابستان ۱۳۸۲، تهران، ص ۲۹۳

۲ـ امیرخسروی، ص٦٢٨

۳ـ این اسناد در مجموعهٔ اسناد وزارت امور خارجه آمریکا (در آرشیو ملّی ایالات متحده آمریکا) موجوداند:
U.S. National Archives, Building, Washington DC, vol 10 (1951-1954)
بیشتر این اسناد به همّت دکتر احمد علی رجائی و خانم مهین سروری (رجائی) ترجمه و منتشر شده‌اند: اسناد سخن می‌گویند. متأسفانه این ترجمه، فاقد اسناد بسیار مهّم روز ۱۹ اوت ۵۳ (۲۸ مرداد ۳۲) می‌باشد. نگاه کنید به: ج۲، صص۱۱۹٤-۱۲۰٤.

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

آقای بابک امیرخسروی و دوستانش گردآوری، ترجمه و منتشر شده‌اند، از این رو، به احترام حقیقت‌جوئی ایشان و بعنوان رعایت «تقدّم فضل»، این اسناد بسیار مهم و روشنگر را ـ با تغییرات کوچکی در ویرایش بعضی کلمات و عبارات ـ از کتاب وی نقل می‌کنیم[1]. اهمیّت این اسناد زمانی دو چندان می‌شود که بدانیم این اسناد از طرف یک کادر مسئول و فعّال حزب توده در روز ۲۸ مرداد ۳۲ و یکی از اعضاء برجستهٔ کمیتهٔ مرکزی حزب توده و از دوستداران صدیق مصدّق، انتشار یافته‌اند[2].

(۱)

ظهر روز ۱۹ اوت (۲۸ مرداد)، تلگراف شمارهٔ ۷۸۸،۰۰/۹ ـ ۱۹۵۳

از: تهران به: وزیر خارجه

«اندکی پس از ساعت یازده، سفارت اطلاع یافت که مقرّ روزنامه‌های باختر امروز و شورش و حزب ایران به آتش کشیده شده‌اند. دانشجویان دانشکده افسری نیز علیه دولت دست به اعتصاب زده‌اند.

تظاهرات هواداران شاه در حوالی مجلس از سوی بازاریان وابسته به کاشانی و سایر رهبران دینی کم اهمیّت‌تر، حمایت می‌گردد جمعیّت قابل ملاحظه‌ای از طرفداران شاه هم اکنون بسوی بازار در حرکت‌اند.

۱ـ امیر خسروی، صص ۷۲۵ـ۷۳۵

۲ـ تمام تأکیدها و کلمات داخل ( ) از نویسندهٔ این کتاب است.

Sample output to test PDF Combine only

Scanned with CamScanner

هیچگونه گزارشی در مورد اینکه نیروهای انتظامی در پیشگیری و یا ممانعت از تظاهرکنندگان طرفدار شاه دخالت کرده باشند نرسیده است».

هندرسون

(۲)

ساعت ۲ بعدازظهر روز ۱۹ اوت (۲۸ مرداد).
تلگراف شمارهٔ ۱۹۵۳ ـ ۷۸۸,۰۰/۸۸
از: تهران به: وزیر خارجه

«گزارش رسیده است که جمعیتی در حدود ۳۰۰۰ نفر که خواستار بازگشت شاه هستند در حوالی خانهٔ مصدق مورد حمله و تیراندازی نیروهای انتظامی قرار گرفته‌اند. اقدامات قبلی در پراکنده کردن این جمعیت موجب شده است که عده‌ای از سربازان به آنها بپیوندند. این جمعیت بار دیگر در برابر ستاد ارتش به هم پیوستند و مجدداً هدف تیراندازی قرار گرفتند. در برابر وزارت خارجه نیز زد و خورد در جریان است.

طرز برخورد نیروهای انتظامی هنوز حاکی از دودل بودن آنهاست، اما تعداد نظامیان و افسرانی که منفرداً به هواداران شاه می‌پیوندند در حال ازدیاد است. کامیون‌هائی حامل سربازان در سطح شهر دیده شده‌اند که در حال عبور فریاد می‌زنند «زنده باد شاه.» یک کامیون، مجسمهٔ از جا کنده شدهٔ رضاشاه را حمل می‌کرد در حالی که جمعیتی آنرا تعقیب می‌نمود و بنظر می‌رسید که می‌خواهند آنرا

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

مجدداً نصب کنند. تمام انتشارات غیرتوده‌ای هوادار حکومت (مصدق) متلاشی و به آتش کشیده شده‌اند. در میان اینها می‌توان از روزنامه‌های نیروی سوم و شهباز که متمایل به حزب توده هستند، نام برد.

جمعیّت زیادی در حوالی ادارهٔ رادیو دیده می‌شود. ظاهراً آنها مصمّم هستند که ادارهٔ رادیو را اشغال کنند. جادهٔ شرق شمیران (جاده قدیم) که به ایستگاه رادیو منتهی می‌شود از طرف هواداران شاه مسدوده شده است.

سفارت هنوز نتوانسته است تشکیلات و برنامه‌ای برای این فعالیّت‌ها کشف کند.[1] اما بنظر می‌رسد که جمعیّت برای هدف‌های معیّنی جمع شده‌اند».

هندرسون

(۳)

ساعت ٤ بعداز ظهر روز ۱۹ اوت (۲۸ مرداد)

تلگراف شمارهٔ ۱۹۵۳ ـ ۷۸۸,۰۰/۸

از: تهران به: وزیر خارجه

«(وزارت) پست و تلگراف و مرکز تبلیغات، اشغال شده‌اند.

۱ـ گزارش‌های سفیر، هندرسون به وزارت خارجه آمریکا، بالاترین تکذیب بر ادّعاهای واهی کرمیت روزولت در کتاب «ضد کودتا» است که تظاهرات و عملیات ۲۸ مرداد را به حساب و اشارهٔ عوامل خود واریز می‌کند. چگونه باورکردنی است که او کودتایی را تدارک ببیند که سفیر آمریکا از آن تا این حد بی‌خبر باشد؟ می‌دانیم که هندرسون از شرکت‌کنندگان نشست ٤ تیرماه ۱۳۳۲ در واشنگتن است که گزارش و موضع او در تصمیم دولت آمریکا دربارهٔ کودتای نظامی تعیین‌کننده بوده است. (بابک امیرخسروی)

Sample output to test PDF Combine only

Scanned with CamScanner

طبق گزارشهای رسیده، به شهرستان‌ها نیز تلگراف می‌شود تا آنها نیز تشویق شوند تظاهرات مشابه‌ای در هواداری از شاه انجام دهند.

کارمندان سفارت، کامیونهای متعددّ حامل نظامیان و غیرنظامیان را به همراه ۶۰ تانک در خیابانها دیده‌اند که عکس‌هایی از شاه را حمل می‌کرده‌اند.

رادیوی تهران پس از اشغال، برای مدت کوتاهی تنها به پخش موسیقی از پیش ضبط شده پرداخت و سپس در سکوت فرو رفت.

تیمسار دفتری [خواهرزادهٔ دکتر مصدّق] از قرار گزارش رسیده به فرماندهی نظامی‌تهران و ریاست پلیس منصوب شده است. از قرار معلوم، تیمسار دفتری سعی می‌کند از گاردِ گمرک که قبلاً از طرف مصدّق به ریاست آن منصوب شده بود استعفا کند. این مطلب را مرکز استراق سمعِ سفارت از مخابرات تلفنی بدست آورده است».

هندرسون

(٤)

ساعت ۵ بعد از ظهر روز ۱۹ اوت (۲۸ مرداد)

تلگراف شمارهٔ ۱۹۵۳ ـ ۷۸۸,۰۰/۸

از: تهران به: وزیر خارجه

«طبق گزارشات مختلف، از جمله گزارش اعضاء سفارت و سایر مقامات رسمی‌آمریکایی، در شهر حالت یک تعطیلی

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

عمومی حکمفرماست. تمام وسائل نقلیه، چراغ‌های خود را به نشانهٔ پیروزی شاه، روشن کرده‌اند. مردم در پیاده‌روها برای افراد شخصی که در کامیونهای سربازان بنفع شاه تظاهرات می‌کنند، دست می‌زنند و آنان را مورد حمایت و تشویق قرار می‌دهند. «تئاتر سعدی» که اغلب مرکز رفت و آمد توده‌ای‌هاست به آتش کشیده شده است. با آنکه هواداران شاه موفق به پیروزی‌هایی شده اند، خانهٔ مصدق و مرکز ستاد ارتش هنوز در دست هواداران مصدق است».

هندرسون

(۵)

ساعت ۷ بعدازظهر روز ۱۹ اوت (۲۸ مرداد)

تلگراف شمارهٔ ۱۹۵۳ ـ ۷۸۸,۰۰/۸

از: تهران به: وزیر خارجه

به لندن تحت شمارهٔ ۱٤ و به رُم، تحت شمارهٔ ۹

تکرار گردید.

وزارت خارجه، لطفاً این گزارش و سایر تلگراف‌های مورد نظر را برای مسکو هم تکرار کنید.

«طی روز، تظاهرات به نفع شاه در تمام شهر تهران گسترش یافته است. کامیونهای پُر از تظاهرکنندگان در حالی که مورد استقبال عابرین پیاده قرار می‌گیرند در سطح شهر در گردش‌اند. از قرار، اکثریت خُردکنندهٔ مشهود سلطنت‌طلب، گروههای چپ‌گرا را مرعوب و مجبور به سکوت کرده است. انتشارات غیرتوده‌ای، اما

Sample output to test PDF Combine only

Scanned with CamScanner

هوادار حکومت (مصدق) متلاشی و به آتش کشیده شده‌اند. رادیوی تهران توسط چندین هزار نفر از طرفداران زاهدی اشغال شده است. در برنامهٔ بعد از ظهر، زاهدی طی نطق کوتاهی، مسئولیت نخست‌وزیری را که از طرف شاه به او سپرده شده است قبول کرد. رادیو همچنان اعلام کرد که شاه بلادرنگ به کشور بازخواهد گشت.

عملکرد نیروهای انتظامی که درابتداء نامعلوم به نظر می‌رسید، به تدریج ـ با پیوستن تدریجی سربازان، افسران و نیروهای پلیس به تظاهرکنندگان هوادار شاه ـ روشن شده است. تعداد زیادی از کامیون‌های مملو از سربازان و حداقل ٦ تانک در صفوف تظاهرکنندگان به نفع شاه در خیابانها دیده شده‌اند.

خانهٔ مصدق، طبق گزارش رسیده در ساعت ٥ بعد از ظهر مورد حمله قرار گرفته است. صدای تیراندازی گاه به سفارت نیز می‌رسد. میراشرافی از رادیوی تهران اعلام کرد که فاطمی به دست مردم تکه‌تکه شده است. هم چنین طبق گزارش‌های رسیده، سنجابی کشته و یا مجروح شده است. این اظهارات فعلاً باید با احتیاط تلقی شوند. ستاد ارتش که قبلاً با تهاجم ناکام روبرو شده بود هنوز در دست هواداران مصدق می‌باشد. مرکز پلیس نیز هنوز در دست مصدقی‌هاست. تیمسار دفتری از قرار معلوم از طرف مصدق به فرماندهی حکومت نظامی و ریاست پلیس تهران منصوب شده است. تا آنجا که گزارش رسیده است هنوز هیچ لشکر و یا تیپی رسماً به شاه نپیوسته، اما سربازان، افسران و چندین تانک به طور انفرادی از زاهدی پشتیبانی می‌کنند. سرهنگ بختیار از قرار معلوم

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

برای حمایت از زاهدی از کرمانشاه به سوی تهران در حرکت است.
شاید وزارت خارجه از سفارت در رُم بخواهد که این اطلاعات را به شاه برسانند».

هندرسون

(٦)

ساعت ۸ بعد از ظهر روز ۱۹ اوت (۲۸ مرداد)
تلگراف شمارهٔ ۱۹۵۳ ـ ۷۸۸,۰۰/۸
از: تهران به: وزیر خارجه

«اطلاعات موثّق حاکی از آن است که نیروهای وابسته به زاهدی ستاد ارتش و سایر ادارات امنیّتی را در کنترل دارند. خانهٔ مصدّق که در محاصره قرار داشت، اشغال و توسط هواداران شاه غارت شده است، اما هنوز اطلاع دقیقی دربارهٔ مخفیگاه مصدّق در دست نیست.

رادیوی تهران اطلاع داده است که حکومت نظامی تهران، رفت و آمد را از ساعت ۸ شب تا ۵ صبح ممنوع اعلام کرده و از مردم خواسته است که برای برقراری نظم با ارتش همکاری کنند.

اکنون تأیید شده است که تیمسار دفتری حاکم نظامی زاهدی است. بنابراین یا گزارش قبلی سفارت (شمارهٔ ٤۰۰-۱۹ اوت) اشتباه بوده است و یا تیمسار دفتری در آخرین دقایق تغییر موضع داده است»[1].

هندرسون

۱ـ اینهم نکتهٔ مهمّی است در پاسخ به پژوهشگرانی که سرتیپ محمّد دفتری را «خائن درجهٔ یک و از عوامل اصلی شبکهٔ کودتا» دانسته‌اند، در حالیکه سفیر آمریکا در تهران از آن بی‌اطّلاع بوده است! ع.م.

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

(۷)

سند شمارهٔ ۳۴۹، از کتابخانه آیزنهاور، مراسلات آیزنهاور، دوسیه ویت مان[1]، یادداشت توسط جانشین ریاست سیا، کابل[2] به رئیس جمهور، واشنگتن
تاریخ ندارد[3].
محرمانه

«یک شورش غیرمنتظره و نیرومند مردم و نظامیان علیه نخست‌وزیر مصدق باعث شده است که شهر تهران تقریباً بکلّی به تصرّف نیروهای هوادار شاه و نخست وزیرِ انتصابی وی یعنی زاهدی درآید.

گزارش‌های رسیده مبنی بر این است که مصدق و رئیس ستاد ارتشِ وی، سرتیپ ریاحی هنوز در مقرّهای فرماندهی خود پنهان شده‌اند، ولی بی‌خبر و بدون ارتباط هستند، چون وسایل ارتباطی در دست نیروهای سلطنت‌طلب است. بیشتر شهر تحت کنترل نیروهای شاهی است، هر چند گزارش می‌رسد که اینجا و آنجا شماری از طرفداران مصدق درخیابانها هستند. نیروهای

---

1 - Whitmon
2 - Cabell

۳ـ توضیح بابک امیرخسروی: از مضمون این گزارش پیداست که در غوغای روز ۲۸ مرداد ارسال شده است. ویژگی این تلگرام در این است که تنها خبری است که از طریق «سیا» مخابره می‌شود و با توجه به مضمون آن، به نظر می‌رسد که این، همان تلگرافی باشد که کرمیت روزولت در کتاب «ضدکودتا» با باد در غبغب چنین باد می‌کند: پیام ۱۸ اوت شما رسید. خوشحالم که به اطلاع برسانم ر. ن. زیگلر (اسم مستعار زاهدی) به سلامت، و ساوی (اسم مستعار شاه) با پیروزی به ایران باز می‌گردد.

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

سلطنت طلب از همهٔ رسانه‌های گروهی برای ترغیب مردم و ارتش به طرفداری از شاه برخوردار می‌باشند.

اخبار رادیو مبنی بر آنست که استان استراتژیک آذربایجان در دست شاهی‌ها است. ولی رادیو اصفهان در یک بخش که صدای آن ضبط شد، خود را همچنان وفادار مصدّق اعلام کرده است، در این اوضاع آشفته، بنظر می‌رسد که لحن و متن همهٔ اعلامیه‌ها ضد کمونیستی است. از توده‌ای‌ها هیچگونه فعالیّت و واکنشی در این ساعات خطیر مشاهده نمی‌شود. اگر شاهی‌ها برای چیره شدن و قبضه کردن اوضاع عمل کنند، مسلماً توده‌ای‌ها نیرومندترین و قهرآمیزترین مخالفان آنها خواهند بود.

منابع ما، گزارشات مطبوعات و رادیوها را ـ مبنی بر اینکه کنترل شهر تهران در دست شاهی‌هاست و زاهدی به شهر برگشته و در فراخوان رادیوئی به مردم قول اصلاحات اقتصادی و اجتماعی داده است ـ تأیید کرده‌اند. منابع خبری ما گزارش می‌دهند که خیابان‌های تهران، مملو از انبوه مردمی‌است که در تظاهرات خود خواستار بازگشت شاه می‌باشند».

سی. پی. کابل

(۸)

سند بسیار مهم دیگر، گزارش تلگراف محرمانهٔ شمارهٔ ۳٤۸ است که هندرسون در ۲۹ مرداد ماه ۱۳۳۲ به وزارت خارجهٔ آمریکا مخابره کرده است.

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

اگر لحن و جنبه‌های جانبدارانهٔ گزارشِ سفیر آمریکا را ـ که تا حدّی قابل فهم است ـ نادیده انگاریم، گزارش، حاوی مطالب شایان توجّهی از رَوَند وقایع ۲۸ مرداد می‌باشد. و گواهی است بر شگفت‌زدگی آن‌ها از پیروزی آسان بدست آمده. هندرسون تأکید می‌کند:

«نه تنها اطرافیان دولت مصدّق، بلکه شاهی‌ها هم از این پیروزی آسان و سریع که تا حدودی زیاد خودجوش صورت گرفته، در شگفت‌اند».

این گزارش در عین حال به کند و کاوِ عواملی می‌پردازد که از دیدگاهِ او در تکوین چنین جریانی مؤثر افتادند... اینک متن کامل سند:

سند شمارهٔ ۳۴۸ـ تلگراف شمارهٔ ۲۰۵۳ ـ ۷۸۸,۰۰/۸

از: سفیر آمریکا در ایران (هندرسون) به وزارت خارجه

تهران ۲۰ اوت ۱۹۵۳ (۲۹ مرداد ۱۳۳۲) ـ بوقت ظهر. محرمانه

«۱ـ هنوز زود است که بتوانیم جزئیات دقیق جریانات ۳۶ ساعت گذشته را گزارش کنیم. با این همه، در اینجا کوشش می‌شود تا طرح اوّلیه‌ای از عمده‌ترین نکات واقعه، طبق اطلاعات موجودِ در دسترس، ارائه گردد.

۲ ـ در عصر ۱۸ اوت (۲۷ مرداد) به نظر می‌رسید که بین هواداران حزب کمونیست توده و دولت مصدّق نفاق و نزاع

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

در گرفته است. ظاهراً هواداران حزب توده بدون کسب اجازه از دولت مصدق، شروع به تظاهرات خیابانی و عملیات خشونت‌آمیز می‌کنند! مصدق، دستور می‌دهد که تظاهرات، موقوف و خیابان‌ها از تظاهرکنندگان خالی شود. برای اولین بار در چند ماه گذشته، زد و خوردی جدی بین نیروهای انتظامی و توده‌ای‌ها صورت گرفت.

۳ـ صبح روز ۱۹ اوت (۲۸ مرداد) هواداران شاه به منظور نشان دادن تداوم احساسات موافق به نفع او در کشور، شروع به تظاهرات می‌کنند. تظاهرکنندگان در مقیاس کوچکی از بازار به راه می‌افتند. ولی این شعلهٔ اولیه، بطور شگفت‌انگیزی گسترش یافت و بزودی به آتش خرمن‌سوز عظیمی تبدیل می‌شود که در طول روز، تمام تهران را فرا می‌گیرد. نیروهای انتظامی که برای پراکندن مردم فرستاده می‌شوند، از فرمان حمله به جمعیّت سر باز می‌زنند و حتّی بعضی از آنها به تظاهرکنندگان می‌پیوندند و بعضی دیگر هم منفعل می‌مانند. همین که جمعیّت در نقاط مختلف شهر، انبوه‌تر می‌شود، دستجات شروع به حمله به ادارات روزنامه‌هائی می‌کنند که در چند روز گذشته، دشنام‌های رکیک و سخیفانه، نثار شاه کرده بودند. روزنامه‌های طرفدار مصدّق و ارگان‌های طرفدار حزب کمونیستِ توده از آن جمله بودند.

یکی از نقاط حسّاس استراتژیک که به تصرّف جمعیّت در می‌آید، ساختمان مرکزی پست و تلگراف بود که از آنجا پیام‌های تهییج‌کننده به اطراف کشور در همه جا پخش می‌شد.

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

@NA_TA_MA

حمله به خانه دکتر محمد مصدق

کانال تخصصی ناگفته های تاریخ معاصر ایران

Sample output to test PDF Combine only

Scanned with CamScanner

از مرکز شهر، انبوه جمعیّت هیجان‌زده، هر چه ماشین و کامیون بود در اختیار می‌گیرند و به شمال شهر می‌شتابند و رادیو تهران را محاصره می‌کنند. کارکنان سفارتخانه در طی این جریان فرصت خوبی داشتند که از نزدیک نوع تظاهرکنندگان را بسنجند. اینها بیشتر غیرنظامی‌بودند که در میان شان تعدادی از نیروهای انتظامی‌مسلّح نیز مشاهده می‌شدند. ولی بهر حال به نظر می‌رسید که رهبری جمعیّت دست شخصی‌ها است نه نیروهای نظامی. در ضمن، شرکت‌کنندگان هم از نوع معمول چاقوکش و عربده‌جو که معمولاً در تظاهرات اخیر مشاهده می‌شد، نبودند. به نظر می‌رسید که اینها از اقشار و طبقات مختلف و مرکب از کارگر و کارمند و دکاندار و کاسب و دانشجو باشند و روحیهٔ جمعیّت، سرشار از یک عزم و شادی است. هر چند این حالتِ ولنگاری مانع از این نشد که اینجا و آنجا قهر و خشونت اعمال نشود. اقلاً دو نفر به قتل رسیدند. مدافعین رادیو نتوانستند آنرا از کار بیندازند و در اوایل بعد از ظهر که رادیو بدست تظاهرکنندگان افتاد، مرتّب به نفع جمعیّت و برای نگهداشت روحیهٔ آنها پیام‌های تهییج‌کننده می‌فرستاد.

٤ ـ حملهٔ تظاهرکنندگان به خانهٔ نخست‌وزیر، اوایل صبح شروع می‌شود که توسط گارد [اقامتگاه مصدّق] پدافند شده و چند تن کشته می‌شوند. اواخر روز ـ با وجود عملیات دفاعی محافظان ـ خانهٔ نخست‌وزیر توسط جمعیّت، تسخیر و تخریب

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

@NA_TA_MA

حمله به خانه دکتر مصدق

کانال تخصصی ناگفته های تاریخ معاصر ایران

Sample output to test PDF Combine only

Scanned with CamScanner

می‌شود. ظاهراً نخست‌وزیر (مصدّق) از این غائله به سلامت جسته، گریخته و پنهان شده است، هنوز شب نشده بود که ستاد ارتش بدست دولت زاهدی می‌افتد و سرلشکر باتمانقلیچ، خود را رئیس ستاد اعلام می‌کند و به کار مشغول می‌شود. در همان زمان، سرلشکر زاهدی پشت میز دفتر نخست‌وزیر نشست که هیچگاه مورد استفاده مصدّق قرار نگرفته بود.

۵ ـ تا شبانگاه، نگرانی زیادی در مورد موضعی که فرماندهان گردانهای ارتش در حومهٔ شهر اتخاذ خواهند کرد وجود داشت. بعضی می‌ترسیدند که این یگان‌های ارتشی به فرمان سرتیپ ریاحی (رئیس ستاد مصدّق) بسوی شهر سرازیر شوند و شهر را شبانه دوباره به نفع مصدّق اشغال کنند. همچنین پچ پچ و زمزمه هست که وقتی شاهی‌ها از جنب و جوش افتادند، توده‌ای‌ها می‌خواهند ضرب شست خودشان را نشان بدهند. اما به نظر می‌رسد همین که باتمانقلیچ ریاست ستاد ارتش را بر عهده گرفت، یگان‌های ارتش در اطراف تهران یکی بعد از دیگری سر به فرمان او گذاشته‌اند. و بالاخره صدور دستورات برای خالی کردن خیابانها و ممنوعیت رفت و آمد از ساعت ۸ شب به بعد امکان‌پذیر گردید. از ساعت ۸ شب گذشته، دستورات انتظامی اکیداً به مورد اجرا گذاشته شد. طرح دستگیری رهبران حزب توده در صبح امروز بناکامی انجامیده و بنظر می‌رسد که این، در نتیجهٔ ناشی‌گری پلیس بوده است. شایع است که توده‌ای‌ها در تدارک حملهٔ متقابل هستند. نیروهای انتظامی برای

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

مقابله با چنین حرکت احتمالی بسیج می‌شوند. فرجام این برخورد و مبارزه مسلماً برای نظم شهر و آیندهٔ ایران دارای اهمیّت فوق‌العاده است.

۶ ـ درحال حاضر اخبار موثّقی از شهرستان‌ها در دست نیست ولی گزارشات غیرموثّق حاکی از آن است که بیشترِ ایران در زیر کنترل دولت جدید است. گزارشی مبنی بر مقاومت در اصفهان رسیده. راجع به این مطلب در تلگرافات آینده، اطلاعات ارائه خواهد شد.

۷ـ نه تنها اعضاء دولت مصدّق، بلکه شاهی‌ها هم از این موفقیّتِ آسان و سریع که تا حدود زیادی خودجوش صورت گرفته، در شگفت هستند. در میان عواملی که به باور ما در این جریان مؤثّر بودند می‌توان موارد زیرین را برشمرد:

الف ـ مردم ایران از هر طبقه‌ای، در برابرِ وقاحتی که نیروهای ضدشاهی نشان داده بودند مُشمئز شده بودند. مثلاً وقتی که دستجات اوباش با پرچم‌های سرخ ظاهر شدند و شعارهای کمونیستی سردادند و به تخریب و پائین کشیدن مجسّمه‌های شاه و پدرش پرداختند و در و پنجرهٔ خانه‌ها و دکاکین مردم را به بهانهٔ پاره کردن عکسِ شاه، خُرد نمودند، مردم منزجر شدند.

همچنین، مردم از دشنام‌ها و حرف‌های رکیک وزیر خارجه، دکتر فاطمی و سردبیران روزنامه‌ها در حمله به شاه، احساس تنفّر و انزجار کردند.

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

ب ـ بعلاوه، به نظر می‌رسید که مردم ایران از طبقات مختلف، از سازش موقّت بین مصدّقی‌ها و توده‌ای‌ها نگران شده بودند. مردم با دیدن تظاهرات هزاران هزار توده‌ای ـ که آنها را گماشتهٔ شوروی‌ها محسوب می‌کنند ـ و ریختن انبوه آنها به خیابان‌ها و گفتنِ «مرده باد شاه» یا از شعارِ «مرگ بر غرب و آمریکا»ی آنان، دچار وحشت شده بودند. سیاست حزب توده، این باور را در مردم بوجود آورده بود که باید بین مصدّق و اتحاد شوروی از یکسو و شاه و دنیای غرب از سوی دیگر، یکی را انتخاب کنند.

ج ـ مردم ایران، دیگر از سختی‌ها و فشارهای دو سال اخیر، فرسوده شده بودند و دلشان می‌خواست که دورهٔ تازه و بی‌دردسری فرا رسد تا نفس راحتی بکشند و فرصت بهبود زندگی خودشان را پیدا کنند. بسیاری از مردم، دیگر از اینکه بتوانند تحت دولت مصدّق زندگی‌شان را سر و سامان دهند ناامید شده بودند.

د ـ اختلاف و تفرقه بین دولت مصدّق و حزب توده در عصر ۱۸ اوت (۲۷ مرداد) باعث شد تا این دو نیروی ضد شاه نتوانند با یکدیگر همکاری مؤثری کنند و در برابر تظاهرکنندگان طرفدار شاه مقاومت نمایند. توده‌ای‌ها تمام روز در صحنه آفتابی نشدند. شاید رهبران حزب یقین داشتند که در طیّ روز، هر آن ممکن است مصدّق از آنها درخواست کمک کند. ولی وقتی تظاهرات طرفداران

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

شاه حسابی به راه افتاد، دیگر، مصدّق و دولت او در موقعیتی نبودند که بتوانند حتّی چنین تقاضای همیاری و کمکی را بکنند.

ذ ـ بیشتر نظامیان و بسیاری از مردم، قلباً به شاه وفادارند، زیرا با این باور بزرگ شده‌اند که شاه، نماد اتحاد ملّی و ثبات کشور است. مخصوصاً ارتش بی‌اندازه دوستدار آمریکاست. بعلت ترس از همسایهٔ نیرومند شمالی [روس‌ها] و تا اندازه‌ای هم بدلیل کمک‌های نظامی آمریکا به ایران در سالهای اخیر، و هم بخاطر کمک‌های فنّی در بین ایرانیان غیرنظامی، وجههٔ خوبی برای آمریکا فراهم شده بود.

بسیاری از ایرانیان نظامی و غیرنظامی بالاخره متقاعد شده بودند که این سیاست‌های مصدّق بود که سدّ راه همکاری نزدیک ایران و آمریکا گردیده و فقط تحت رهبری شاه است که این همکاری می‌تواند تداوم یابد.

۸ ـ همچنانکه اشاره شد، هر چند جمعیّت در مواردی، وحشیانه رفتار می‌کردند، ولی بطور کلّی، فارغ‌البال بنظر می‌رسیدند. به خارجیان تعرّض نمی‌کردند، بجز تظاهرات مختصری در برابر سفارت شوروی و تخریب ادارهٔ مطبوعاتی شوروی‌ها، کسی فریاد «یانکی به خانه‌ات برگردد!» را نمی‌شنید و هیچ آمریکائی سنگباران نشد. فقط ادارهٔ «اصل چهار» تهران ـ که نزدیک خانهٔ مصدّق بود و مصدّق اندک زمانی در تظاهرات ۲۸ فوریه (۹ اسفند گذشته) به آنجا پناهنده شده بود ـ قدری آسیب دید، شاید به این

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

تصوّر که مصدّق دوباره در آنجا پنهان شده است! تا آنجا که اطلاع یافته‌ایم هیچ آمریکائی یا خارجی در تظاهرات دیروز آسیب ندیده است.

انبوه جمعیّت در همه جا دستور می‌دادند که مردم، چراغ ماشین‌های‌شان را ـ بعنوان طرفداری از شاه ـ روشن کنند و عکس‌های شاه را به شیشهٔ خودروها نصب نمایند. جمعیّت، اتومبیل وابستهٔ دریائی ما را متوقّف کردند و دستور دادند که عکس شاه را به شیشه ماشین بچسباند. او یک اسکناس با عکس شاه را درآورد و به شیشه چسباند، که مردم دست زدند و خندیدند.

هندرسون

(۹)

از: تهران به: وزیر خارجه، ۲۱ اوت ۱۹۵۳ (۳۰ مرداد ۳۲) ساعت ۱ بعد از ظهر

به: وزارتخانه فرستاده شد، تحت شمارهٔ ٤۳٤

تلگراف شمارهٔ ۲۱۵۳ ـ ۷۸۸,۰۰/۸

به لندن تحت شمارهٔ ۱۱۵

به بغداد تحت شمارهٔ ۱۲

۱ـ روز ۲۰ اوت (۲۹ مرداد) در تهران و ظاهراً در تمام شهرستانها با جوّ نسبتاً آرامی آغاز شد. مردم کشور ظاهراً به خود قبولانده‌اند که دعوای بین شاه و مصدّق بالاخره فرجام یافته و عموماً از نتیجهٔ آن خشنودند. با این احوال، در بین محافل آگاه‌تر، هنوز تا اندازه‌ای نگرانی احساس می‌شود. آنان می‌گویند اگر چه

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

دولت زاهدی تقریباً به سراسر مملکت چیره است، مشکل بتوان باور کرد که توده‌ای‌ها آرام بنشینند و ضربهٔ متقابل نزنند. تا زمانی که توده‌ای‌ها ـ با آن انضباط سختِ تشکیلاتی و رهبرانی که در تاکتیک‌های انقلابی و اصول تبلیغاتی، کارکشته هستند ـ وجود دارند، نباید این دشمنِ خطرناک، را دست کم گرفت.

نقشه‌هائی که قرار بود برای توقیف رهبران سرشناس حزب توده در اول وقتِ دیروز اجراء شود بجائی نرسید. رئیس بخش سیاسی شهربانی که در مورد این عدم کارائی در دستگیری، مورد مؤاخذه قرار گرفته، ادعا کرده است که این رهبران، زیر زمین رفته و مخفی شده‌اند، با اینهمه، این بدگمانی وجود دارد که شاید او هم مانند بسیاری از صاحب‌منصبان ایرانی دیگر، ترجیح داده تا رأساً وارد عملیاتی نشود که باعث شود نام او در لیست سیاه حزب توده قرار گیرد. این واهمه و ترس ـ که کسانی که از حمایت همسایهٔ قدرتمند شمالی برخوردارند، بر طبق قانون جاذبهٔ سیاسی، بالأخره ممکن است قدرت را بدست گیرند ـ غالباً از کارائی دستوراتی که برای قلع و قمع عناصر مُخرّب کمونیست صادر شده، کاسته و کار را مشکل کرده است[1].

۲ـ عامل دیگری که به استمرار حس نگرانی کمک می‌کند

۱ـ بطوری که در گزارش بابک امیر خسروی و سرگرد فریدون آذرنور خوانده‌ایم (صص۲۱۱-۲۱۷) این «عدم کارائی» ناشی از حضور و نفوذ اعضاء «سازمان افسران حزب توده» در دستگاه‌های امنیّتی و اجرائی ـ حتّی در دفتر سرلشکر زاهدی (نخست‌وزیر)، تیمسار تیمور بختیار (فرماندار نظامی تهران) ـ بود ا.ع.م.

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

اینست که خطرناک‌ترین رهبران ملّی‌گرا هنوز آزادند. مصدق، فاطمی، شایگان، حسیبی و دیگران ممکن است هم اکنون با رهبران حزب توده مشغول توطئه باشند. حقیقت این است که فاطمی - با اینکه شایعهٔ مرگ او در روز ۱۹ اوت به گوش رسیده بود - هنوز زنده است، و زنده بودن او مخصوصاً باعث نگرانی است. زیرا او جزء زیرک‌ترین و خطرناک‌ترین کسانی است که گرد مصدق بودند. اعتقاد ما این است که فاطمی اگر برای انتقام‌کشی هم شده، در ایجاد اتحاد بین ملیون و حزب توده برای مقابله با غرب، تردیدی بخود راه نخواهد داد...»

۲ ـ گزارش ویلبر از حوادث ۲۸ مرداد ۳۲

با امتناع دکتر مصدق از پذیرش فرمان عزل خویش و تلقّی آن به عنوان «کودتای نافرجام افسران گارد شاهنشاهی» در بامداد ۲۵ مرداد، سردرگمی، آشفتگی و ناامیدی محسوسی در پایگاه سازمان سیا در تهران چیره شد و دیری نگذشت که فرمانده و مسئول عملیات در تهران (کرمیت روزولت) این پیام ناامید کننده را از انگلیس و آمریکا دریافت کرد:

«عملیات علیه مصدق باید متوقف شود».[1]

«ساعت ۵،۴۵ دقیقهٔ بامداد ۲۵ مرداد ۳۲ / ۱۶ اوت ۱۹۵۳ رادیو تهران اطلاعیهٔ رسمی دولت مصدق مبنی بر «شکست کودتای

1- Wilber, Overthrow, pp. 124, 130, 133, 135-136.

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

انسران گارد شاهنشاهی» را پخش کـرد و بدنبال آن، مـردم تـهران توسط رادیوهای بین‌المللی (مانند BBC) از رفتن شاه از ایـران آگـاه شدند.

در حالیکه روزنامه‌های «داد» و «شـاهد» ـ هـر دو ـ دولـت مصدّق را بخاطر استفاده از اصطلاح کودتـا، ملامـت و سـرزنش کردند، شاه در پیامی به ملّت ایران ـ که متـن آن از طریـق رادیوهـای بین‌المللی پخش شد ـ تأکید کرد که «جانش در خطر بوده، از سلطنت کناره‌گیری نکرده و به وفاداری مردم نسبت به خود اطمینان دارد»[1].

«میتینگ جبههٔ ملّی و خصوصاً تظاهرات هـواداران حـزب توده و شعارهای جمهوریخواهانهٔ آنان، مردم را متقاعد کـرد کـه مصدّق در آستانهٔ نابودی سلطنت است».[2]

«متن سرمقالهٔ دکتر حسـین فـاطمی در بـاختر امـروز (در ۲۵ مرداد) که توسّط رادیو تهران نیز پخش شد، چیزی نبود جز حمله‌ای مفصّل و مغرضانه به شاه و رضاشاه، مردی که تودهٔ مردم هنـوز از او با احترام و ادب فراوان یاد می‌کردند. شـاید بتـوان گفـت کـه ایـن سرمقاله، تنفّر و انزجاز عمومی علیه مصدّق را برانگیخت[3].»

«در میتینگ جبههٔ ملّی، عموم مردم آگاه شدند که شـاه، ایـران را ترک کرده است.

---

1 - Wilber, p. 60
2 - Wilber, p. 62
3 - Wilber, pp. 63-65

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

SECRET

INCREASING PRESSURE AGAINST THE SHAH

From the very beginning it had been recognized that the Shah must be forced to play a specific role, however reluctant he might prove to be. Therefore, the plan prepared a series of measures designed to rid him once and for all of his pathological fear of the "hidden hand" of the British, and to assure him that the United States and the United Kingdom would firmly support him and had both resolved that Mossadeq must go. The measures were also intended to produce such pressure on the Shah that it would be easier for him to sign the papers required of him than it would be to refuse.

On 23 June the timetable covering all the envoys to be sent to the Shah was drawn up at Headquarters. In execution all these steps went off as planned.

The initial task was to brief Princess Ashraf, who was thought to be in Paris at that time. It was planned to approach her about 10 July in Paris and have her back in Tehran to see the Shah about 20 July. Asadollah Rashidian, still in Geneva, was to call upon her first and prepare her for the joint visit of Derbyshire for SIS and Meade for CIA. (SIS had assured Headquarters that this call could be made in Paris at any time.) Meade arrived in London by air on

SECRET

گزارش ویلبر (یکی از مسئولان عملیات سرنگونی مصدق):

افزایش فشار بر شاه برای پذیرش طرح کودتا

Sample output to test PDF Combine only

Scanned with CamScanner

اقدام روزنامه‌های «داد» و «شاهد» ـ که فرمان شاه مبنی بر عزل مصدّق را چاپ کرده بودند ـ و خبر رادیوهای بین‌المللی، به آگاهی عموم مردم در این باره افزود. اینک مردم از خود سئوال می‌کردند:

ـ «آیا حقیقت دارد که شاه فرمان‌هائی را صادر کرده است؟ اگر چنین است پس چرا مصدّق در مورد آن دروغ می‌گفت؟ آیا این زشت‌ترین کار نیست؟»

فرار شاه، مردم را بگونهٔ هیجان‌انگیز، تحت تأثیر قرار داد و به آنان فهماند که مصدّق تا چه اندازه زیاده‌روی کرده است. از این رو آنان را تحریک نمود تا خشمگینانه به نیروهای هوادار شاه مبدّل شوند.

در حالی که در روز ۱۸ اوت (۲۷ مرداد) تنها روزنامهٔ «شاهد» (روزنامهٔ دکتر بقائی) فرمان شاهانه مبنی بر انتصاب زاهدی به مقام نخست‌وزیری را به چاپ رسانیده بود، در بامداد ۱۹ اوت (۲۸ مرداد) مردم می‌توانستند رونوشت نسخهٔ حروف‌چینی شدهٔ این فرمان را در روزنامه‌های ستارهٔ اسلام، آسیای جوان، آرام، مرد آسیا، ملّت، ژورنال دو تهران، ببینند... افزون بر چهار روزنامهٔ نخست، روزنامه‌های شاهد و داد، گویا مصاحبه‌ای با زاهدی ترتیب داده بودند که او در آن اظهار داشته بود دولتش تنها دولت قانونی است... نیز اندکی پس از آن در بامداد همان روز، نخستین نسخه‌ها از هزاران اعلامیه‌ای که رونوشت فرمان شاه و متن بیانیهٔ زاهدی را

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

در بر می‌گرفت، در خیابان‌ها دیده می‌شدند. با اینکه هریک از این روزنامه‌ها با تیراژ معمولی و محدودی به چاپ رسیدند، امّا خبر آنها بی‌درنگ دهان به دهان در سراسر تهران انتشار یافت زیرا پیش از ۹ بامداد گروه‌های هوادار شاه در منطقهٔ بازار گرد هم آمده بودند. اعضاء این گروه‌ها نه تنها میان مصدّق و شاه، شخص مورد نظرشان را برگزیده بودند، بلکه از اقدامات روز گذشتهٔ حزب توده نیز تحریک گشته و آمادهٔ حرکت شده بودند. آنان تنها به رهبر نیاز داشتند.[1]

«در ۱۹ اوت ۱۹۵۳ (۲۸ مرداد ۳۲) تظاهراتی که از ناحیهٔ بازار به هواداری از شاه آغاز شده بود ابعاد گسترده‌ای بخود گرفت. این تظاهرات تا اندازه‌ای خودجوش و نشان‌دهندهٔ اعتبار عمیق شاه و نگرانی عموم مردم از شعارهای جمهوریخواهانهٔ کمونیست‌ها (حزب توده) و پاره‌ای از اعضاء جبههٔ ملّی بود. ارتش خیلی زود به جنبش هواداری از شاه پیوست و تا ظهر روشن بود که گروه‌های خیابانی هوادار شاه و نیز واحدهای ارتش، کنترل تهران و برخی از شهرستان‌ها را در اختیار دارند.

... امّا پیام‌های دلگرم کننده ـ مبنی بر اینکه در اواخر دیشب در جریان سرکوب گروه‌های وابسته به حزب توده، سربازها با قنداق تفنگ به جان آنان افتاده و وادارشان کرده‌اند که فریاد بکشند «زنده باد شاه!».

1 - Wilber, p. 67

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

این خبر که رویدادهائی کاملاً تکان‌دهنده و شگفت‌انگیز در حال وقوع است، با شتاب هرچه بیشتر در سراسر شهر منتشر شد.

ساعت ۹ صبح، پایگاه سیا از این خبرها آگاه شد و در ساعت ۱۰ صبح خبر یافت که دفتر روزنامهٔ باختر امروز (حسین فاطمی) و نیز مرکز اصلی حزب ایران درهم کوبیده شده و به غارت رفته است.

تا چه اندازه، فعالیت‌های انجام شده، نتیجهٔ تلاش‌های ویژه عوامل (سازمان سیا) بود، موضوعی است که هرگز دانسته نخواهد شد، هر چند احتمالاً جزئیات بی‌شماری از شور و هیجان آن روز بتدریج آشکار خواهد شد»[1].

«۹,۵ صبح روز ۲۸ مرداد، سیل خروشانی از مردان، زنان و کودکان فریاد می‌کشیدند: «شاه پیروز است»! آنان به گونه‌ای، مصمّم می‌نمودند و فضای شاد روزهای تعطیل بر آنان حاکم بود، گوئی فشارهای موجود برداشته شده و احساسات واقعی مردم، خود را نمایان کرده است... برخلاف هفته‌های پیش، تودهٔ مردم، شامل اراذل و اوباش نبودند بلکه از همهٔ طبقات در آن حضور داشتند و بسیاری از آنان، لباس‌های خوب بر تن داشتند و توسّط دیگر شهروندان هدایت و حمایت می‌شدند. حوالی ظهر (۲۸ مرداد) بود

۱ـ این نظر ویلبر نیز پاسخ روشنی است به ادعاهای واهی کرمیت روزولت در کتاب «ضد کودتا» که جوادث ۲۸ مرداد را حاصل ابتکارات و عوامل خود دانسته است! ع.م.

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

که کامیون‌ها و اتوبوس‌های حامل غیرنظامیان که ابراز احساسات می‌کردند، به راه افتادند و ۵ دستگاه تانک و ۲۰ دستگاه کامیون پر از سرباز به آنان پیوستند. بنابراین، تظاهرات، شکل و سیمای دیگرگونه بخود گرفت... عکس‌های شاه، با شور و شوق به نمایش درمی‌آمد. حدود ظهر، اتومبیل‌ها ـ در حالی که چراغ‌های‌شان به عنوان نشانهٔ ملموسی از وفاداری، به شاه ـ روشن بود، در رفت و آمد بودند.

حدود ساعت ۱۰,۵ صبح، سرتیپ ریاحی به مصدق اطلاع داد که دیگر کنترلی بر ارتش ندارد و خواستار جایگزین کردن شخص دیگری به جای خود شد، امّا مصدق از او دیدار کرد و خواست تا محکم در پُست خود بماند».[1]

«حدود ظهر، [کرمیت] روزولت به خانه‌هائی رفت که سرلشکر زاهدی و [گیلانشاه] در آنجا مخفی بودند. رویدادهای صبح به طور کامل به آگاهی آن دو رسید و به آنان گفته شد تا منتظر دستورات بعدی باشند».[2]

«در اوایل بعدازظهر، بیشتر هدف‌های مهّم در مرکز شهر به تصرّف سلطنت‌طلبان درآمده بود و با کنترل شبکه‌های مهم تبلیغاتی (مانند ادارهٔ تلگراف و تلفن) ارسال موج تلگراف‌ها به استان‌ها و تشویق مردم استان‌ها در حمایت از شاه، امکان‌پذیر شد.

1- Wilber, Party 8, pp. 66-67
2- Wilber, Party 8, p. 69

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

حتّی در اوج گرمای روز، هیچ نشانی از کم شدن فعالیّت‌ها دیده نمی‌شد».[1]

«ایستگاه رادیو تهران، مهم‌ترین هدف بود، زیرا که تصرّف آن نه تنها بر موفقیّت در پایتخت مُهر تأئید می‌گذاشت، بلکه در سوق دادن سریع شهرها و استان‌ها به خطّ دولت جدید مؤثّر واقع می‌شد... با برتری مطلق نیروهای سلطنت‌طلب بر مدافعان ایستگاه رادیو، در ساعت ۲ و ۱۲ دقیقهٔ بعدازظهر، ایستگاه رادیو تهران بدست هواداران سلطنت افتاد».[2]

«در سفارت [آمریکا] افراد پایگاه [سیا] برنامه‌های رادیو تهران را دنبال می‌کردند و هنگامی که ایستگاه رادیو ـ ناگهان ـ بدست سلطنت‌طلبان افتاد، دچار شادی و خوشحالی فراوان گردیدند. [کرمیت] روزولت بار دیگر عازم مخفیگاه سرلشکر زاهدی شد و اندکی قبل از ساعت ٤ بعدازظهر با وی ملاقات کرد... توافق شد که سرلشکر زاهدی در ساعت ٤,٥ بعدازظهر، در نبش یک خیابان خاص با تانک، با سرلشکر گیلانشاه ملاقات کند تا سرلشکر زاهدی به ایستگاه رادیو رفته و با ملّت ایران سخن بگوید... در ساعت ٥ و ۲٥ دقیقهٔ بعدازظهر، سرلشکر زاهدی در رادیو تهران سخن گفت و...»[3]

1- Wilber, Party 8, p. 70
2- Wilber, Party 8, pp. 70-71
3- Wilber, Party 8, pp. 72-73

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

«طرف‌های ذینفع دیگر، چگونه این روز هیجان‌انگیز را سپری کردند؟ یکی از طرف‌ها می‌بایست احساس نگرانی واقعی کرده باشد. این طرف، اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و عوامل آن در ایران بود. رادیو مسکو از بقیهٔ جهان، بسیار عقب‌تر بود و تا ساعت ۱۱ شب به وقت گرینویچ خلاصهٔ حوادث آن روز تهران را گزارش نکرد...»[1]

«سایر طرف‌های طرح اصلی، احساس سربلندی و احتمالاً رضایت خاطر می‌کردند، در حالی که واکنش‌های شاه در رُم بسیرون از حدّ این بررسی است، یک یا دو مورد از اشارات او ارزش ذکر کردن دارد چون برخی از فرضیه‌های اصلی طرح «ت.پ.آژاکس» را تأیید می‌کند. شاه گفت: «این مردم من بودند که به من نشان دادند به سلطنت ایمان دارند و دو سال و نیم تبلیغات دروغ، کافی نبود» و یا «کشور من کمونیست‌ها را نمی‌خواست و بنابراین به من وفادار ماند».

«در سراسر روز، تنها دو تلگراف مربوط به «ت.پ.آژاکس» از تهران دریافت شد، با این همه، روزی بود که هرگز نمی‌بایست پایان یابد، چون آنقدر احساس هیجان و جشن و سرور داشت که بی‌تردید در نوع خود بی‌نظیر بود، برگ برندهٔ ما غلبه کرده بود و شاه پیروز شده بود».[2]

1- Wilber, Party 8, pp. 75-76
2- Wilber, Party 8, pp. 76-77

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

۳ـ گزارش دکتر غلامحسین صدیقی، از وقایع ۲۸ مرداد

گزارش دقیق و صدیق دکتر غلامحسین صدیقی، وزیر کشور نرهیختهٔ دولت مصدّق، نمونه‌ای از اخلاق، اعتدال و انصاف در روایت لحظه به لحظهٔ رویدادهای ۲۸ مرداد ۳۲ است. این گزارش در عین حال نشان دهندهٔ تعهّد و پای‌بندی صدیقی به اجرای مقررات قانونی و بی‌اعتنائی به آنها از طرف دکتر مصدّق است. نکتهٔ شگفت و سئوال‌انگیز اینست که در تمام مدّت روزهای بحرانی ۲۵-۲۸ مرداد ۳۲، بسیاری از تصمیم‌ها و عملکردهای مصدّق، فاطمی و دیگران بدون اطّلاع وزیر کشور (دکتر غلامحسین صدیقی) صورت گرفته بود.[۱]*

* *

«ساعت شش و نیم صبح روز چهارشنبه ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، خشنودیان تلفونچی خانهٔ جناب آقای دکتر مصدّق، با تلفن خبر داد که آقای نخست‌وزیر فرمودند، پیش از رفتن به وزارتخانه، به اینجا بیایید. من در ساعت شش و پنجاه دقیقه با اتومبیل وزارتی (با ابراهیم خان همایون رانندهٔ وزارت کشور) حرکت کرده، در ساعت هفت صبح به اتاقی که [جلسهٔ] هیئت وزیران در آنجا تشکیل می‌شد، وارد شدم. تیمسار سرتیپ تقی ریاحی، رئیس ستاد ارتش و سرکار سرهنگ حسینقلی اشرفی، فرماندار نظامی در آن اطاق بودند.

۱ـ نگاه کنید به: مصدّق در محکمه...، ج ۲، صص ۶۲۹، ۶۴۱ و ۶۶۰

* همهٔ تأکیدها در متن گزارش از نگارندهٔ این کتاب است.

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

بعد از تعارفات، آقای حاج‌محمّدحسین راسخ‌افشار، از وجوه بازرگانان، وارد شدند و با ایشان راجع به بازماندگان شهدای ۳۰ تیر ۱۳۳۱ و مشکلی که بر اثر اوضاع مجلس شورای ملی در این باب پیش آمده بود مذاکره می‌کردند که آقای نخست‌وزیر مرا احضار فرمودند. به اتاق معظّم‌له رفتم، گفتند چون شاه از کشور تشریف برده‌اند و لازم است تکلیف قانونی و وظایف مقام سلطنت معیّن شود، من با جمعی از آقایان صاحب اطلاع شوُر کردم، رأی آقایان این است که شورای سلطنتی بوسیلهٔ مراجعه به آرای عمومی تشکیل شود. شما به فرماندار تلگراف کنید که از محل مأموریّت خود خارج نشوند و آنان که به مرخصی رفته‌اند به محل خدمت خود مراجعت نمایند تا پس از دادن دستور مراجعه به آراء عمومی، این کار را انجام دهند.

گفتم: چون مقرّرات مربوط به رفراندم در این باب باید به تصویب هیئت وزیران برسد، بهتر آن است که امروز عصر آن را در هیأت دولت مطرح کنیم و پس از آن که هیأت دولت آن را تصویب کردند، فوراً تلگراف مخابره شود.

فرمودند: چون تأخیر در کار، مصلحت نیست، بهتر است امروز تلگراف کنید.

گفتم: اگر این کار فوریّت دارد دستور فرمایید امروز پیش از ظهر، جلسهٔ هیأت‌وزیران تشکیل شود.

فرمودند: هنوز شوُر من با آقایان تمام نشده و آقایان نیز

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

مطالعات و مشورت خود را تمام نکرده‌اند. شما تلگراف را مخابره کنید، آقایان تا امروز عصر کار خود را تمام می‌کنند و نتیجه را عصر به اطلاع هیأت دولت می‌رسانیم، اگر آن را قبول کردند، بعد دستور اجرای مراجعه به آرای عمومی داده میشود. اگر نه، این تلگراف کأنّلم یکن خواهد بود و هر تصمیم که هیأت دولت اتخاذ کرد به آن عمل می‌کنیم.

من چون بیان معظم‌له را صحیح دیدم برخاسته، بیرون آمدم و مقارن ساعت هشت، به وزارت کشور وارد شدم و آقای خواجه نصیری، رئیس کارگزینی و آقای داناپور، رئیس ادارهٔ انتخابات را خواستم و دستور تهیهٔ تلگراف را چنانکه با آقای نخست‌وزیر مذاکره شده بود به ایشان دادم و گفتم دستور اجرای رفراندم در صورت تصویب هیأت وزیران بوسیلهٔ تلگراف بعد به استانداری‌ها و فرمانداری‌ها ابلاغ خواهد شد. ضمناً به تیمسار سرتیپ ریاحی، رئیس ستاد، تلفن کردم که ادارهٔ بی‌سیم ارتش، تلگراف مربوط به حضور فرمانداران و بخشداران را در محل خدمت مخابره کنند. ایشان گفتند فوراً دستور خواهم داد. سپس به آقای شایان، فرماندار تهران و معاون استانداری تلفن کردم که به وزارت کشور بیایند. ایشان پس از چند دقیقه حاضر شدند. گفتم چون در نظر است بزودی رفراندمی صورت گیرد، شما فهرست اسامی اشخاصی را که باید برای تشکیل حوزه‌ها و نظارت و اجرا دعوت شوند، تهیّه بفرمایید و سعی کنید حتّی‌المقدور نام صالح‌ترین اشخاص ثبت شود.

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

آقای شایان رفتند. من آقای دکتر جواد اعتماد رئیس دفتر را خواستم که کارهای فوری را بیاورند که آقای شجاع ملایری (رئیس ادارهٔ آمار و بررسی‌ها) وارد اتاق شدند و گفتند آقای رحیمی لاریجانی الان از بیرون آمده‌اند و می‌گویند که در میدان سپه، دسته‌ای از مردم «زنده باد شاه» می‌گویند و شعارهائی بر ضد دولت می‌دهند. من نیز، عدّه‌ای پاسبان را که در دو کامیون شهربانی سوار بودند دیدم که آنها هم دست‌ها را تکان داده با آن دسته هماهنگی می‌کردند.

من به آقای شجاع ملایری گفتم یکی از اتومبیل‌های سرویس را سوار شوید و به میدان سپه بروید و اوضاع آنجا را ببینید و به من اطلاع دهید. اتفاقاً دو رانندهٔ اتومبیل‌های سرویس، هیچ کدام نبودند و کلید اتومبیل‌ها هم نزد دانایی بود و آقای شجاع ملایری نتوانست آن کار را انجام دهد. در این موقع به سرتیپ مدبّر (رئیس شهربانی) تلفن کردم و گفتم به من این طور گزارش میدهند، جریان امر چیست؟ و چون هماهنگی پاسبان‌ها را به وی گفتم، با لحن استفهام و تعجّب گفت: چه؟ پاسبان‌ها؟... و بر من معلوم شد که او از این واقعه اطّلاع داشت و تجاهل می‌کرد یا اینکه واقعاً بی‌اطّلاع بود. به هر حال، اگر به واقع از پیش‌آمد بی‌خبر بود، این امر هم در جای خود موجب تعجّب است. رئیس شهربانی گفت: حالا تحقیق می‌کنم و نتیجه را به عرض می‌رسانم. گفتم فوراً موضوع را تحقیق کنید و نتیجهٔ اقدام را به من اطلاع دهید ولی او، بعد خبری به من نداد!

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

در این وقت، تیمسار ریاحی به من تلفن کردند که بنا به امر جناب آقای نخست‌وزیر دستور فرمایید که حکم تیمسار سرتیپ شاهنده را به سمت رئیس شهربانی صادر کنند. من دانستم که اوضاع شهربانی خوب نیست و عمل پاسبان‌ها، به اطلاع نخست‌وزیر رسیده است... تأخیر اجرای دستور رئیس دولت و تأمّل در آن را جایز ندانسته به رئیس کارگزینی گفتم فوراً ابلاغ سرتیپ شاهنده را به ریاست شهربانی کلّ کشور صادر کنند و آن را به افسری که از ستاد برای گرفتن آن می‌آید بدهد تا وی آن را به سرتیپ شاهنده برساند. رئیس کارگزینی ابلاغ را تهیه کرد و من آن را امضاء کردم و سرگرد یارمحمد صالح، آجودان رئیس ستاد ارتش، آن را گرفت و رفت.

در اثنای این احوال خبر رسید که در چند جای شهر، دسته‌های دویست و سیصد نفری، با همکاری افسران و سربازان، با کامیونها و وسایل ارتشی، به تظاهرات بر ضدّ جناب آقای دکتر مصدّق و دولت پرداخته، به نفع شاه و مخالفت با رئیس دولت شعار می‌دهند و نیز خبر رسید که جمعی به تلگرافخانه هجوم برده، می‌خواهند تلگرافخانه را اشغال کنند و دسته‌ای دیگر، در حدود سیصد نفر از خیابان باب همایون، به مقابل وزارت دادگستری و از آنجا به میدان جلو وزارت کشور و بازار آمده‌اند. جمعی در سه چهار کامیون نشسته، شعار می‌دادند و به آهستگی حرکت می‌کردند و عدّه‌ای مردم سر و پا برهنه، به دنبال

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

تاریخ ۲۵/۲/۲۵
شماره ۱۷۲۰۹
پیوست

نخست وزیر

سند آرشیو

مقتضی است بامورین مربوط اکیدا دستور فرمائید نهایت
مراقبت را بعمل آورند که از افراد سرلشکر زاهدی جلوگیری
نشود. چنانچه تامینی در اینباب بعمل آید موجب
مسئولیت شدید خواهد بود. تصمیم دیگر

و پیرامون آنها می‌دویدند و فریاد می‌کردند و به نفع شاه شعار می‌دادند و یک کامیون پاسبان هم با آنها بود که در سرِ پیچ خیابان جلو وزارت کشور به طرف مشرق پیچیده، برابر در استانداری تهران توقف کرد. تظاهرکنندگان به طرف مغرب متوجّه شدند و به راه خود به صورت پراکنده ادامه دادند. چون من خود، این منظره را از پنجرهٔ اتاق وزارت کشور دیدم، به فرماندار نظامی تلفن کردم و از او ـ سرهنگ اشرافی ـ پرسیدم که علت این اغتشاش و بی‌نظمی چیست و چرا حرکت این دسته‌ها را مانع نمی‌شوید؟ او در جواب گفت: ما به سربازان خود اطمینان نداریم. عده‌ای را که برای جلوگیری تظاهرات این دسته‌ها می‌فرستیم با آنها همراه می‌شوند. من یقین کردم که نقشه‌ای در کار است و کسانی هستند که بازیگر و بازیگردانند.

تغییرات پی‌درپی در شهربانی

در همین وقت (ساعت یازده صبح) آقای نخست‌وزیر با تلفن به من گفتند: با مطالعاتی که کرده‌ام مقتضی است دستور بدهید ریاست شهربانی کل را به تیمسار سرتیپ محمّد دفتری بدهند و فرمانداری نظامی هم به عهدهٔ او واگذار شده است و او فعلاً در شهربانی است. من با این که از تغییر فوری تصمیم قبلی راجع به سرتیپ شاهنده و انتخاب سرتیپ دفتری و صدور این دستورهای متناقض، در چنان اوضاع و احوال، متعجّب و متوحّش شدم،

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

ناچار به ملاحظاتی که در چنین اوقات رعایت آن واجب است، به رئیس کارگزینی دستور دادم ابلاغ را تهیه کند و پس از امضاء آن به ایشان گفتم بفرستند ابلاغ مربوط بـه سـرتیپ شـاهنده را بگیرند و خواستم با سرتیپ دفتری با تلفن صحبت کنم، سرتیپ مدبّر جواب داد و گفت: سرتیپ دفتری حالا آمده‌اند و مشغول معرّفی رؤسا بـه ایشان هستم...

حمله به شهرداری

بعد، شهردار تهران، آقای دکتر سیّد محسن نصر به من تلفن کرد و به فرانسه گفت که جمعی به شهرداری هجـوم آورده و فعلاً در دالان و سرسرا هستند و سربازان اقدامی نمی‌کنند. من آن چه را که فرماندار نظامی گفته بود به وی گفتم و دستور دادم که با تدبیر و رفق، هر چه می‌دانند و می‌تواننـد بکننـد و از تجـاوز بـه اتاق‌هـا و دفاتر، با وسایل داخلی و خارجی جلوگیری نمایند... در ایـن موقع بار دیگر تظاهرات در مقابل وزارت کشور تکرار شد و مقارن ظـهر، جمعیت که در این وقت به حدود پانصد تن رسیده بود، داخل ادارهٔ تبلیغات شد. عدّه‌ای از آنان به اتاق‌ها رفته، دفـاتر و اوراق را بـیرون ریختند...

سـاعت ۱۳ (آخـر وقـت اداری) خـبر دادنـد کـه جمعـی تلگرافخانه و مرکز تلفن کاربر را اشغال کرده‌اند (با این خـبر وجود نقشهٔ منظّم، محقّق گشت) و در شهربانی هم جنبشی نیست. من بـه

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

آقای نخست‌وزیر تلفن کردم و جریان اوضاع را گزارش دادم و گفتم امر بفرمایید به هر ترتیب که ممکن باشد، مرکز بی‌سیم و ادارهٔ رادیو را حفظ و مراقبت کنند، زیرا اگر تظاهرکنندگان به مرکز بی‌سیم و ادارهٔ رادیو رخنه کنند، عمل آنها موجب تشنّج و اختلال نظم فوری در سراسر کشور خواهد شد.

حمله به وزارت کشور

از ساعت یازده و نیم تا سیزده، که به سبب انقضای وقت اداری خطر هجوم مرتفع گردید، سه بار تظاهرکنندگان به طرف وزارت کشور آمدند و هر بار، ستوان دوم حجّت و پنج پاسبان وزارت کشور، درِ وزارتخانه را بستند و در پلکان خارج، با تدبیر آنها را دور کردند.

در ساعت چهارده و چهل و پنج دقیقه، سوار اتومبیل شدم و ابراهیم‌خان، بستهٔ پرونده و کیف مرا برداشت و پهلوی راننده نشست. از خیابان جلیل‌آباد (خیّام) وارد خیابان سپه شد، بعد از خیابان شاهپور و شاهرضا، به خیابان پهلوی رسیدیم. مقصود من از اطالهٔ راه این بود که وضع شهر و مردم را در این خیابان‌ها ببینم ولی در مسیر خود، به دسته و جماعتی برنخوردیم.

در سر پیچ خیابان شاهرضا به پهلوی، به اشارهٔ افسر شهربانی، که چند تن پاسبان و سرباز با وی بودند، راننده، اتومبیل را نگاه داشت. چهل پنجاه نفر تماشاچی هم در این جا مجتمع بودند. پس

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

از آن که افسر مرا شناخت، به راه افتادیم و داخل خیابان انستیتو پاستور شدیم و سر پیچ آن خیابان، به خیابان کاخ رسیدیم. در این جا تانک و سرباز متوقف بود. سربازان مانع پیشرفت شدند. ستوان دوم جوانی از ارتش پیش آمد. ابراهیم‌خان مرا معرفی کرد و گفت میخواهند به خانهٔ جناب نخست‌وزیر بروند. افسر با ادب به من گفت: عبور وسائط نقلیّه از این محل ممنوع است. گفتم پیاده می‌شوم و این چند قدم را پیاده میروم و کیف را به دست گرفته به ابراهیم‌خان گفتم بستهٔ پرونده‌ها را به خانهٔ ما بدهید و بروید، و خود به طرف خانهٔ آقای نخست‌وزیر روان شدم. مقابل خانهٔ آقای حشمت‌الدّولهٔ والاتبار که رسیدم، صدایی شنیدم که گفت: آقای وزیر، آقای وزیر... سر را بلند کرده دیدم آقای حشمت‌الدّوله، در لباس خانه، پشت پنجرهٔ طبقهٔ دوم ایستاده سلام کردم، گفتند: «آقای وزیر کشور، به آقای دکتر مصدّق بگویید یک اعلامیه بدهند که ما با شاه مخالفت نداریم». گفتم آقای نخست‌وزیر با شاه مخالفتی ندارند که چنین اعلامیه‌ای بدهند، گفتند «این اعلامیه را بدهند مفید است» دیدم گفتگو فایده‌ای ندارد. گفتم بسیار خوب و خداحافظی کردم.

در دو طرف خانهٔ آقای دکتر مصدّق، با کمی فاصله از آن، و در سر پیچ‌های نزدیک خانه در خیابان کاخ، سربازان با چند تانک و کامیون متوقّف بودند. چون وارد اتاق نخست‌وزیر شدم، چند دقیقه از ساعت پانزده گذشته بود، دیدم جمعی، همه در حال انتظار و تفکر نشسته‌اند. آقای نخست‌وزیر پرسیدند چه خبر دارید؟ گفتم

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

اوضاع خوب نیست ولی ناامید نباید بود. آقای دکتر حسین فاطمی گفتند چه باید کرد؟ گفتم لابد دستورهای لازم از طرف جناب آقای نخست‌وزیر داده شده، ولی فعلاً آنچه بر هر چیز مقدّم است حفظ مرکز بی‌سیم و رادیو است که باید بوسیلهٔ یک عده سرباز و افسری لایق و مطمئن صورت گیرد. آقایان گفتند وضع شهر چطور است گفتم چندان خوب نیست، زیرا هر چند عدهٔ مخالف قلیل است ولی چون افسران و سربازان با تظاهرکنندگان همکاری می‌کنند، دفع آنان مشکل است و بر تجرّی آنان افزوده شده و معلوم نیست آیا برای ستاد ارتش و فرمانداری نظامی، انتخاب چند افسر مورد اطمینان و با تدبیر در چنین وقت میسّر است تا به اوضاع خاتمه دهند! آقای دکتر فرمودند به رئیس ستاد دستور داده‌ام. دکتر فاطمی گفتند: حالا ببینیم سرتیپ دفتری چه میکند.

در این وقت، زنگ تلفن پهلوی تخت‌خواب آقای نخست‌وزیر صدا کرد، حضّار از جای برخاستند و به اتاق‌های دیگر رفتند. پس از آن که مکالمهٔ تلفنی آقای نخست‌وزیر تمام شد، من وارد اتاق معظّم‌له شدم و پیغام حشمت‌الدّوله را رسانیدم. فرمودند حالا رئیس ستاد به من تلفن میکرد و او نیز همین مطلب را میگفت و سرتیپ دفتری هم همین پیشنهاد را کرده. به ایشان گفتم اتفاقاً همین جواب را من به آقای والاتبار دادم.

بعد به اتاقی که هیأت وزیران در آن تشکیل میشد رفتم. مهندس کاظم حسیبی، متفکّر در گوشه‌ای روی صندلی نشسته بود. آقایان

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

@NA_TA_MA

۲۸ مرداد تصرف ایستگاه رادیو توسط مردم

کانال تخصصی ناگفته های تاریخ معاصر ایران

Sample output to test PDF Combine only

Scanned with CamScanner

دکتر سید علی شایگان و مهندس سید احمد رضوی در اتاق متصل به آن، روی فرش دراز کشیده بودند. آقای دکتر حسین فاطمی روی صندلی، روبه‌روی مهندس حسیبی نشسته بود. من پهلوی او نشستم. چون هر دو، ناهار نخورده بودیم، (دیگران در اتاق پایین غذا خورده بودند) مشهدی مهدی، گماشته آقای دکتر، نان و کره و مربا و چای آورده، یک لقمه خوردیم. لقمهٔ دوم را که به دهان گذاشتیم، صدای هیاهو و جنجال در رادیوی اتاق مجاور، که محل کار دکتر ملک اسماعیلی معاون نخست‌وزیر بود، شنیده شد. برخاسته و به آن اتاق رفتیم. معلوم شد مخالفین ادارهٔ رادیو را اشغال کرده‌اند. مدتی صداهای عجیب و غریب، که حاکی از حال کشمکش در استودیو بود شنیده میشد. بعد چند دقیقه صدا قطع شد، سپس دوباره هیاهو درگرفت و بعد سکوتی شد. سپس تا چند دقیقه صفحهٔ سرود شاهنشاهی متوالیاً صدا میکرد. بعد، نطق میراشرافی و مهدی پیراسته را شنیدیم.

در این وقت گفتند حال آقای نخست‌وزیر به هم خورده، جمعاً به اتاق ایشان رفتیم. دیدیم، به شدت گریه می‌کنند. گفتم چیست؟ معلوم شد به ایشان تلفن زده‌اند که مخالفین، دکتر فاطمی و دکتر کریم سنجابی را دستگیر کرده و کشته‌اند. من گفتم دکتر فاطمی اینجاست و دکتر سنجابی هم دستگیریش به همین قرینه قطعاً دروغ است و این اخبار برای آزار شماست. ایشان را به زحمت ساکت کردیم و نشستیم و رادیو را باز کردیم. احمد

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

فرامرزی نطق میکرد (در حدود ساعت شانزده) گفتم آنچه من از ساعت یازده، از آن می‌ترسیدم و در فکر آن بودم و به آقای نخست‌وزیر هم تلفن کردم و نباید بشود، شده است و قطعاً اوضاع شهرستانها هم مختل خواهد شد!...

صدای تیر و تفنگ و توپ متناوباً شنیده میشد. تلفن صدا کرد، خواستیم برخیزیم و آقای نخست‌وزیر گفتند بمانید و منگنه پای تلفن را فشار دادند تا ما هم صدای طرف مقابل را بشنویم. سرتیپ ریاحی رئیس ستاد بود. گزارش داد که بلواکنندگان نقاط حساس شهر را گرفته و مرکز بی‌سیم را اشغال کرده‌اند. خوب است اعلامیهٔ دستور ترک مقاومت صادر بفرمایید. آقای نخست‌وزیر گفتند: آقا، چه اعلامیه‌ای؟ سرتیپ ریاحی با حالت گریه‌گونه‌ای؛ با کلام مقطع گفت: جناب آقای نخست‌وزیر، مصلحت در این است و حالا تیمسار سرتیپ فولادوند به خدمت جنابعالی می‌آیند، قول ایشان را مانند قول یک مشاور بپذیرید. ما از این نحوهٔ بیان دانستیم که ستاد ارتش را نیز اشغال کرده‌اند و سرتیپ ریاحی گرفتار است و این مطالب را به دستور دیگران می‌گوید.

صدای تیر و تفنگ و گلوله توپ که تقریباً از بیست و پنج دقیقه قبل، یعنی از حدود ساعت شانزده شنیده میشد، رو به شدت و توالی نهاد. ما از اتاق آقای نخست‌وزیر به خارج میرفتیم که اطلاعی از بیرون کسب کنیم. بار دیگر به اتاق آقای نخست‌وزیر وارد شدیم آقای دکتر حسین فاطمی آمدند و گفتند: آقا، به خانم من خبر

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

داده‌اند که مرا کشته‌اند و او، حالش به هم خورده، من به خانهٔ خود میروم و خداحافظی کرد و با آقای دکتر سعید فاطمی خواهرزاده خود که ساعتی پیش به خانه نخست‌وزیر آمده بود، بیرون رفت.

سرهنگ عزت‌الله ممتاز، فرماندهٔ تیپ کوهستان، که مأمور حفظ انتظام و دفاع در پیرامون خانهٔ نخست‌وزیر بود، وارد شد و به نخست‌وزیر گفت: قوای مخالفین رو به تزاید است و من مصمم هستم همانطور که به من مأموریّت داده شده است، تا پای جان وظیفهٔ سربازی خود را انجام دهم.

بیان این افسر در چنین وقت، با وضع خاصی که او مطلب خود را ادا کرد، تأثیر عجیبی در حضّار نمود. همگان او را تحسین کردند و او خارج شد.

شلیک تیر شدّت یافت و گلوله‌ای به پشت در شمالی بالای سر آقای نخست‌وزیر خورد، ایشان با تذکار حضّار برخاسته روی صندلی که در سمت شرقی اتاق بود نشستند و ما همه، نزدیک به هم و فشرده، در طرف مغرب و جنوب غربی اتاق پیش ایشان نشسته بودیم.

در ساعت شانزده و چهل دقیقه، بار دیگر سرهنگ ممتاز وارد شد و گفت: دو تانک «شرمن» را که قویتر از تانک‌های ما است و در برابر کلانتری خیابان پهلوی بود، مخالفین تصاحب کرده به طرف ما آورده‌اند. با این حال، مقاومت مشکل است ولی من مأموریت خود را، تا جان دارم، انجام میدهم و شرف سربازی خود را حفظ

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

میکنم. چون سلام نظامی داد و خواست برود، آقای نخست‌وزیر، که روی صندلی نشسته بودند او را به نزدیک خود خواندند و در آغوش گرفته بوسیدند و او بیرون رفت.

اعلامیهٔ تسلیم!

در حدود ساعت شانزده و چهل و پنج دقیقه، سرتیپ فولادوند، وارد اتاق شد. و روی صندلی عسلی پهلوی تخت‌خواب [دکتر مصدّق] نشسته و گفت: «با وضع فعلی، ادامه تیراندازی دو دسته نظامیان به یکدیگر بی‌نتیجه است و موجب اتلاف نفوس میشود و برای جنابعالی و آقایان، خطر جانی دارد. اعلامیه‌ای صادر بفرمایید که مقاومت ترک شود، آقای نخست‌وزیر فرمودند: من در اینجا می‌مانم. هر چه میشود بشود. بیایند و مرا بکشند. سرتیپ فولادوند از جا برخاست و ایستاده با حال مضطرب گونه‌ای گفت: آقا، جنابعالی به فکر ساکنین و آقایان باشید. جان اینها در خطر است!... و چون در این وقت، شلیک تیر تقریباً متوالی بود و پس از هر صدایی، سراسیمه، حرکتی مخصوص که دور از تصنّع نبود میکرد و قول قبل خود را، با تغییر کلمات تکرار می‌نمود، بالاخره گفت: «من چه کاری بود که کردم. کاش این مأموریّت را قبول نمیکردم.» و باز مُصرّانه، تقاضای صدور اعلامیهٔ مطلوب را تجدید کرد.

آقای مهندس رضوی گفت: آقا! اعلامیه‌ای می‌نویسیم و خانه را بلادفاع اعلام می‌کنیم. آقای دکتر مصدّق پذیرفتند و آقایان

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

مهندس رضوی و دکتر شایگان و مهندس احمد زیرک‌زاده، به اتاق دیگر رفتند و آقای مهندس رضوی، اعلامیه‌ای قریب به این مضمون نوشتند:

«جناب آقای دکتر مصدق خود را نخست‌وزیر قانونی میدانند،حال که قوای انتظامی از اطاعت خارج شده‌اند، ایشان و خانهٔ ایشان بلادفاع اعلام می‌شود. از تعرض به خانهٔ معظم‌له خودداری شود.»

پس از قرائت متن اعلامیه و قبول آقای نخست‌وزیر، آقای مهندس رضوی و دکتر شایگان و محمود نریمان و مهندس زیرک‌زاده آن را امضاء کردند و به سرتیپ فولادوند دادند. مقارن ساعت هفده آقای مهندس رضوی برای آن که سربازان مخالف، تیراندازی را موقوف کنند، ملحفهٔ روی تخت‌خواب آقای نخست‌وزیر را برداشت و بیرون برد و به سربازان داخل حیاط داد که آن را روی بام نصب کنند.

تیراندازی پس از تسلیم اعلامیه و برافراشتن پارچهٔ سفید، همچنان به شدت از طرف مخالفین دوام داشت و ظاهراً به گرفتن اعلامیه برای تضعیف قوای مدافع و تشجیع قوای مهاجم و شاید انتشار آن به خاطر تسلیم طرفداران دولت در تهران و شهرستان‌ها بود و بر طبق نقشه، مهاجمین بایستی به کار خود ادامه دهند تا به آن نتیجه برسند که بعد رسیدند.»[1]

۱ـ نجاتی، صص ۵۳۹-۵۴۶

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

٤ ـ روایت بابک امیر خسروی از رویداد ۲۸ مرداد

گزارش بابک امیر خسروی، عضو کمیتهٔ مرکزی حزب توده و کادر برجسته و فعّال این حزب در رویدادهای ۲۸ مرداد ۳۲، نمونهٔ دیگری از اعتدال، انصاف و آزادگی در روایت تاریخی است. امیر خسروی با ابراز ارادت و علاقهٔ عمیق به دکتر مصدّق، اذعان می‌کند که «ما نیز به سهم خود، بخشی از بار سنگین گناهان تاریخی رهبری حزب تودهٔ ایران را در قبال جنبش ملّی آن زمان، بر دوش داریم. مشوّق من ـ به مثابهٔ یکی از کادرهای بازماندهٔ فعّال آن ایّام ـ در بیان حقایق دردآور، از جهاتی پاسخ به ندای وجدان و پوزش از ملّت ایران است»[1].

امیر خسروی با آنکه ـ به روشنی ـ نشان می‌دهد «برای روز ۲۸ مرداد، طرح کودتائی به قصد سرنگون ساختن حکومت دکتر مصدّق، برنامه‌ریزی نشده بود [و لذا] تصوّر «کودتای دوّم» بمثابهٔ طرح جانشین برای جبران شکست کودتای ۲۵ مرداد... نه با داده‌های معتبر می‌خواند و نه با امکانات و وضع آشفته و ازهم گسیختهٔ دشمنان نهضت ملّی ایران جور درمیآید»[2]، با این حال، وی گاه از رویداد ۲۸ مرداد به عنوان «کودتای ۲۸ مرداد» نام می‌برد!

اگر بپذیریم که «حقیقت، آنست که دشمن نیز بر آن گواهی دهد»، گزارش بابک امیر خسروی ـ بعنوان یکی از برجسته‌ترین اعضاء حزب توده و از دشمنان سرسخت محمّد رضاشاه ـ دارای

۱ـ امیرخسروی، ص ٤۹۱

۲ـ امیر خسروی، صص ۵۳۵ـ۵۳۶

Sample output to test PDF Combine only

Scanned with CamScanner

ارزش و اهمیّت فراوان خواهد بود. حقیقت‌جوئی بابک امیرخسروی، مصداق روشن سخنِ آن فرزانه است که گفت:

ـ «زندگی، کوتاه ست امّا حقیقت، دورتر می‌رود و بیشتر عُمر می‌کند، بگذار تا حقیقت را بگویم!»[1].

* *

«... عصر و شب روز ۲۷ مرداد، دستجات توده‌ای به طور غیرمجاز و بی‌اعتنا به اعلامیّه‌های شهربانی کل کشور و حکومت نظامی، در خیابان‌ها و میدان‌های شهر به راه افتادند.

تأکید این نکته ضرورت دارد که حکومت مصدّق از هر تظاهرات خیابانی توده‌ای‌ها جلوگیری نمی‌کرد. حزب تودهٔ ایران بارها، با پوشش «جمعیّت ملّی مبارزه با استعمار»، با کسب اجازهٔ قبلی، میتینگ و راه‌پیمایی برپا کرد. این وضع به ویژه در ماه‌های آخر حکومت دکتر مصدّق رایج‌تر بود. پس از شکست کودتای ۲۵ مرداد، نمایشات و قدرت‌نمائی خیابانی توده‌ای ها از همان عصر روز ۲۵ مرداد برقرار بود. اظهارات دکتر صدیقی، وزیر کشور دکتر مصدّق در این رابطه حائز اهمیّت است. دکتر صدیقی در بررسی علل پیروزی کودتای ۲۸ مرداد از جمله می‌گوید: «بعد از شکست کودتای شب ۲۵ مرداد، اشتباهات متعدّد مهم دیگری روی داد. وقتی میتینگ عصر روز ۲۵ مرداد در میدان بهارستان تمام شد، مردم را به حال خودشان رها کردند. بعد از آن سخنان تند، باید مردم

۱ـ تمام تأکیدها و کلمات داخل ( ) از نگارندهٔ این کتاب است.

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

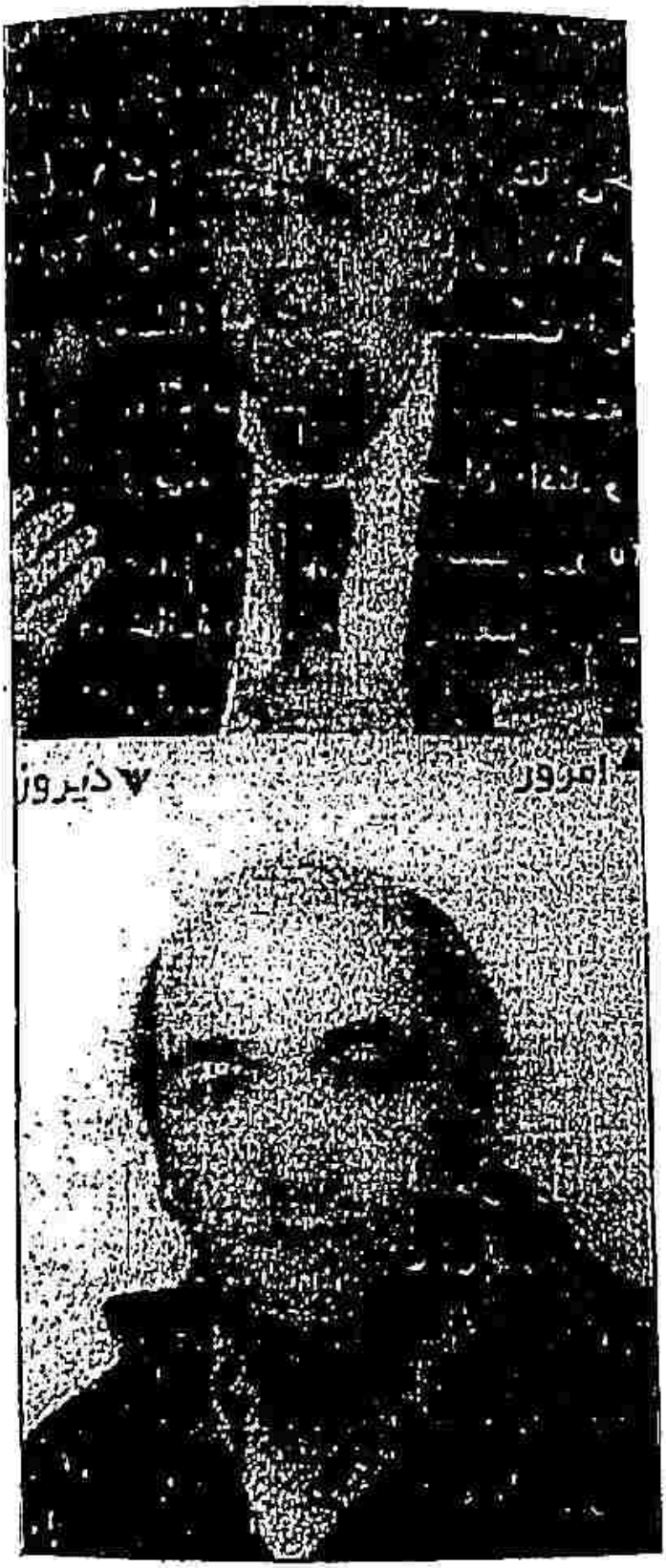

بابک امیرخسروی

Sample output to test PDF Combine only

Scanned with CamScanner

عصبی و تحریک شده را راهنمائی می‌کردند. از همان پایان میتینگ، افراد حزب توده در شهر پراکنده شدند و هرچه خواستند گفتند و انجام دادند. این همان چیزی بود که دشمنان ما و مجریان کودتا می‌خواستند...

از روز ۲۵ [مرداد] به بعد، یعنی تا روز ۲۸ مرداد، در تهران هیچ اجتماعی به وسیلهٔ احزاب و جمعیت‌های ملّی صورت نگرفت و در عوض، افراد حزب توده در دسته‌های کوچک، آزادی عمل یافتند و بهانه بدست خارجیان دادند و مردم را نگران ساختند. دکتر صدیقی بیاد می‌آورد که عصر روز ۲۵ مرداد، رئیس شهربانی به او در خانهٔ دکتر مصدّق تلفن می‌کند و می‌گوید: «توده‌ای‌ها از میدان بهارستان در حال شعار دادن به حرکت درآمده‌اند و معلوم نیست برنامه آن‌ها چیست و کسب تکلیف کرد». وی می‌افزاید: «چند ساعت بعد از فرار شاه نمی‌شد بگوئیم قوای انتظامی، تظاهرکنندگان را با خشونت پراکنده بکنند و حادثه بیافرینند».

پس از پایان میتینگ جبههٔ ملّی در میدان بهارستان، صفوف حزب توده همچون سیل خروشان، به سوی میدان توپخانه روان شد تا میتینگ خود و سخنرانی و شعارهای خود را به نمایش بگذارد. جمعیّت بسیار انبوهی، میدان توپخانه و خیابان‌های اطراف را پوشانده بود. از سوی شهرداری تهران، بالکن شهرداری در اختیار «جمعیّت ملّی مبارزه با استعمار» قرار گرفت. آن گاه محمد رضا قُدوه پشت میکروفون رفت و با تغییراتی در شعر حافظ، سخنرانی خود را چنین آغاز کرد:

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

اگر شه لشکر انگیزد که خون مردمان ریزد
من و ملّت بهم سازیم و بنیادش براندازیم!

این شعر، شور و هیجان عجیب و وصف‌ناپذیری به وجود آورد که قلم از شرح آن عاجز است. آهنگ حرکات روزهای بعد، با همین شعر ساز شد...

طی روز ۲۶ مرداد نیز توده‌ای‌ها با تشکیل میتینگ‌های موضعی متعدّد برای تبلیغ شعار مجلس مؤسّسان، یا با حمله به مجسمه‌های رضاشاه و محمد رضاشاه، که به جنگ و گریز با نظامیان و پلیس می‌انجامید، شهر را به آشوب کشیدند...

آقای مُکری که به خاطر موقعیّت‌اش در رهبری «جمعیّت ملّی مبارزه با استعمار» شاهد اوضاع بود، پس از توضیح اینکه رهبری حزب پس از طرح شعار مجلس مؤسّسان در ۲۶ مرداد از طریق «جمعیّت ملّی...» بدون بررسی این که شعار «تا چه حدّ در بین توده‌ها جا خواهد افتاد و حتّی بدون اینکه منتظر عکس‌العمل جبهه ملّی و شخص دکتر مصدّق و هوادارانش باشد، بار دیگر دستخوش شتابزدگی شد و تقریباً به فاصله چند ساعت شعار تشکیل جمهوری دموکراتیک ملّی را طرح و اعلام کرد. افراد حزب و هواداران می‌بایستی حول این شعار جدید در همه جا به کار تهیج و تبلیغ بپردازند». او می‌نویسد: «حزب تصوّر می‌کرد که کار رژیم سلطنتی تمام شده است و برای اینکه به اصطلاح پیش‌تازیش را اثبات کند، آن‌چنانکه گفتیم دستخوش شتابزدگی شد ولی افراد د

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

هواداران در عرصهٔ واقعی مبارزه، یعنی در خیابان‌ها و سینماها و کوچه‌ها، با مناظر دیگری روبرو بودند که در محاسبات رهبری اصلاً به حساب نیامده بودند: توضیح اینکه از همان روزی که «جمعیت ملّی مبارزه با استعمار» شعار تشکیل مجلس مؤسّسان را اعلام کرد، همه جا افراد جمعیّت و هواداران در خیابان‌ها با عکس‌العمل شدید قوای انتظامی اعمّ از افراد پلیس و نظامیان مواجه شدند، قوای انتظامی با گاز اشک‌آور و باطوم و سرنیزه، میتینگ‌های موضعی را پراکنده می‌ساختند و افراد را به شدّت مضروب و مجروح می‌کردند و تا آنجا که می‌توانستند آنان را بازداشت می‌کردند، به کیفیّتی که در روزهای ۲۶ و ۲۷ مرداد ما امکان نداشتیم که در محلّ جمعیّت به کار روزمرّه و عادی بپردازیم، چون آنقدر گلوله‌های گاز اشک‌آور در آن حوالی منفجر کرده بودند که امکان تنفّس نبود...».

گزارشگر روزنامه کیهان تصویر نسبتاً جامعی از آنچه آقای مکری اشاره‌وار از آن می‌گذرد، از حوادث عصر و شب ۲۷ مرداد را بدست می‌دهد و در خاطره‌ها زنده می‌کند و خواننده در فضای پرتنش و ملتهب آن شبی که آبستن حوادث شوم فردا بود، قرار می‌گیرد:

«دسته‌های مختلف با شعارهایی که در دست داشتند در خیابان‌های مرکزی شهر به راه افتاده علیه شاه و برقراری رژیم جمهوری شعار می‌دادند... این وضع تا ساعت ۸ شب ادامه داشت. مقارن همین ساعت، جمع کثیری از جوانان وابسته به حزب توده در میدان سپه جمع شدند و یک پارچهٔ سفید که روی آن نوشته بود

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

«زنده باد حزب توده ایران» به وسط میدان آوردند.

طولی نکشید که چند کامیون پاسبان و سرباز وارد میدان شدند و به جمعیّت اخطار کردند متفرّق شوند...

هر چند دقیقه یک بار به جمعیّت هجوم می‌آوردند و مردم را تا داخل خیابان‌های اطراف تعقیب می‌کردند و عقب‌ماندگان را با تفنگ و باتوم می‌کوبیدند و بالاخره مأمورین، گاز اشک‌آور به کار بردند و عدّه‌ای از آنان را سخت مجروح کردند...

سربازان در جلو صف تظاهرکنندگان قرار گرفته و در حالی که تفنگ خود را روی دست بلند می‌کردند، زنده‌باد شاه، مرده باد خائنین، برقرار باد مشروطه، نابود باد حزب توده شعار می‌دادند. در این وقت مأمورین تظاهرکنندگان را تعقیب می‌کردند و هرکس را که علیه شاه شعار می‌داد می‌گرفتند. یک جوان که شعار ضدّ شاه می‌داد بر اثر اصابت سرنیزه نقش زمین شد و از پای درآمد. سپس به تعقیب پرداختند، به هر کس که می‌رسیدند می‌زدند. در این جریان عدّه کثیری بازداشت شدند.

... جوانان حزب توده ارگان رسمی حزب را علناً می‌فروختند و علیه رژیم سلطنتی شعار می‌دادند. مأمورین انتظامی و افراد حزب پان‌ایرانیست و نیروی سوم هنگام فروش روزنامهٔ مردم به توده‌ای‌ها حمله می‌کردند و روزنامهٔ آنان را گرفته پاره می‌کردند. کار پاره کردن روزنامه کم کم توسعه یافت، تا جایی که سربازهای طرفدار سلطنت، کلیّه روزنامه‌های عصر را هم که مقالاتی علیه شاه

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

نوشته بودند از دست روزنامه فروش‌ها گرفته پاره می‌کردند.

در خیابان‌های لاله‌زار، اسلامبول، نادری، فردوسی، منوچهری و شاه‌آباد دسته‌های نیروی انتظامی مرتباً به دنبال تظاهرکنندگان می‌دویدند و فریاد می‌زدند:

ـ «برقرار باد سلطنت».

مدت سه ساعت وضع خیابان‌های شهر یک‌پارچه جنجال شده بود و مردم این طرف و آن‌طرف می‌دویدند و طوری شده بود که هیچکس به وضع خود اطمینان نداشت و اغلب زیر دست و پا می‌افتادند و مصدوم می‌شدند.

در این وضع، طرفداران شاه در خیابان‌ها به راه افتادند و به جمعیت‌های چپ حمله‌ور شدند. به چند مرکز توده‌ای حمله شد و اثاثیه و اموال آن‌ها را به تاراج بردند و هریک از توده‌ای‌ها را می‌دیدند می‌زدند. چند مغازه مربوط به توده‌ای‌ها را غارت کردند» (روزنامهٔ کیهان، ۲۹ مردادماه ۱۳۳۲، به نقل از: تجربهٔ ۲۸ مرداد، ف.جوانشیر = فرج‌الله میزانی)، صص۲۹۹-۳۰۰).

بابک امیر خسروی در ادامهٔ روایت خود تأکید می‌کند:

«برای روز ۲۸ مرداد، نه کودتائی برنامه‌ریزی شده بود، و نه اساساً دشمنان نهضت ملّی پس از شکست کودتای ۲۵ مرداد قادر به اجرای برنامه‌ای بودند که بتوانند حکومت ملّی مصدّق را در چنین فاصلهٔ زمانی کوتاهی برانداز‌ند. باوجود این، در روز ۲۸ مرداد، پیش‌آمدها و عوامل متعدّدی، که حتّی ریشه‌های متفاوتی داشتند،

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

چنان همسو عمل کردند که طیّ چند ساعت، همه چیز زیر و رو شد. سرلشکر زاهدی که در بامداد ۲۸ مرداد همچنان در مخفی‌گاه خود با نگرانی به سر می‌برد و قصد عزیمت و پناه بردن به کرمانشاه را داشت، عصر همان روز بر صندلی نخست‌وزیری تکیه زد...

کرمیت روزولت که صبح روز ۲۸ مرداد دستور تلگرافی از وزارت خارجه کشورش دریافت کرده بود که «بساطت را جمع کن و بزن به چاک!»، در برابر رویدادهای ناگهانی و غیرمنتظره، چند ساعتی دست به دست می‌کند. آن‌گاه در پاسخ پیروزمندانه‌ای به مقامات دولت آمریکا، خبر سقوط حکومت مصدّق و روی کار آمدن زاهدی را مژده می‌دهد!...

پژوهشگرانی که کودتای ۲۸ مرداد را سلسلهٔ عملیّات برنامه‌ریزی شده‌ای می‌دانند که گویا «مستر روزولت» پس از شکست کودتای ۲۵ مرداد طرّاحی نموده بود، رویدادهای مختلف روز ۲۸ مرداد را اقداماتی به‌هم‌پیوسته و طبق نقشه قبلی تلقّی می‌کنند. عمق فاجعه در این است که واقعیّت غیر از این بود.

پافشاری من بر این نکته که کودتای ۲۸ مرداد، اقدامی از پیش برنامه‌ریزی شده نبود، چالش صِرف روشنفکری نیست، بلکه تلاش در جهت ارائه تصویری از واقعیّت است که به گمان من، بیشتر به حقیقت نزدیک است.

در حقیقت، آنچه در صبح ۲۸ مرداد روی داد، در شامگاه روز ۲۷ مرداد ـ آنگاه که حزب توده با تظاهرات پر سر و صدائی برای

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

تبلیغ جمهوری دموکراتیک و براندازی سلطنت به میدان آمده بود ـ در مقیاس کوچکی چهره نموده بود. در صفحات پیش به نقل از گزارشگر کیهان نشان دادیم که چگونه در اواخر شب، گروه‌های طرفدار شاه به بهانهٔ مقابله با توده‌ای‌ها، به کارزار سایر گروه‌های ضدتوده‌ای نظیر سومکا و پان‌ایرانیست‌ها پیوستند که با توده‌ای‌ها در زد و خورد بودند. شعار «مرگ بر توده‌ای» را با شعار «زنده باد شاه» درآمیختند. نظامیان و نیروهای انتظامی نیز که مأموریت داشتند توده‌ای‌ها را متفرق سازند، در خیابان‌های مرکزی شهر به ضرب و شتم جمهوری‌خواهان پرداخته، آنها نیز شعار مرگ بر توده‌ای را با شعار «برقرار باد سلطنت» و «زنده‌باد شاه» توأم ساختند. در ۲۸ مرداد نیز همین گروه‌های مزدور و شاه‌پرست، منتهی با تدارک بیشتر با همان شعارها وارد میدان شدند. عدّه‌ای از سربازها و پاسبان‌ها که برای متفرق کردن اوباش، اعزام شده بودند، و یا در گوشه و کنار شهر مأموریت‌هائی داشتند، به جای سرکوب جمعیتی که شعارشان زنده‌باد شاه بود، با آن‌ها هم‌آوا شدند و یا تماشاگر بی‌طرف، باقی ماندند. بخلاف اظهارات کیانوری (خاطرات نورالدّین کیانوری، ص۲۷۷)، به شاهد یا نوشتهٔ معتبری در تأیید این نظر که گویا «واحدهای منظّم ارتش به هنواداری از کودتاچیان در گوشه‌های شهر وارد عمل شدند»، دست نیافتم. بدبختانه، تانک‌ها و نیروهای زرهی، که خانه مصدّق را ویران کردند، متعلّق به همان واحدهائی بودند که سرتیپ کیانی، معاون ستاد ارتش

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

به دستور سرتیپ ریاحی برای سرکوب و متفرق کردن آشوبگران راهی خیابان‌ها کرده بود که در اثر ندانم‌کاری و اهمال او و نیرنگ‌سازی و خیانت سرتیپ دفتری، بدست افسران پاکسازی شده و کودتاچی افتاد و یا تانک‌هائی بودند که تصادفاً فرماندهی بعضی از آن‌ها اتفاقاً در دست افسران توده‌ای، نظیر شادروان قربان‌نژاد یا ستوان ایروانی قرار داشت که به خاطر نبود رهنمود و سرگردانی در خیابان‌ها، در خدمت کودتاچیان قرار گرفت.

با گذشت زمان، از حدود ساعت یک بعدازظهر، بدین خاطر که از سوی حکومتگران در برابر آشوبگران، قاطعیّت نشان داده نشد و توده‌ای‌ها نیز بطرز باورنکردنی به تماشاگران منفعلی مبدّل شدند که فاجعه ملّی در برابر چشمان نگران‌شان روی می‌داد، سایر مخالفان نهضت ملّی نیز آرام آرام جرأت عرض اندام یافتند. جمعیّت فزونی یافت و سرکوب آن دیگر مستلزم خونریزی زیادی بود که به قول دکتر صدیقی «نه آقا آن را می‌خواست و نه ما»!...

در بررسی رویدادهای آن روز، تعمّق در رفتار، روانشناختی (پسیکولوژی) و روحیّه درجه‌داران و نفرات ردهٔ پائین ارتش و نیروهای انتظامی، نظیر سربازها، پاسبان‌ها، گروهبان‌ها، از ضروریّات است. چه شد که سربازان و پاسبان‌هائی که در سی تیر ۱۳۳۱ از تیراندازی بسوی مردمی که فریاد می‌کشیدند: «یا مرگ یا مصدّق» خودداری ورزیدند، این بار در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، بخشی از آنها با جمعیّتی که شعارشان «زنده باد شاه»

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

مرگ بر مصدّق» بود، هم‌آواز گردیدند؟ چه عواملی سبب شد که ده‌ها هزار نفر از مردم و افراد و هواداران سازمان‌ها و احزاب ملّی که دو هفته پیش در رفراندم، به تداوم حکومت ملّی مصدّق رأی داده بودند، اینک در برابر مشتی اراذل و اوباش و فوجی از مخالفان نهضت ملّی، منفعل ماندند؟

بی‌تردید، در پیدایش و تکوین وضع بالا، تندروی‌ها و چپ‌نمائی‌های حزب توده در روزهای ۲۵، ۲۶ و به ویژه ۲۷ مرداد، مؤثر بود و ثمرات تلخ خود را در ۲۸ مرداد بار آورد. همان‌گونه که در بحث‌های قبلی خاطرنشان کردیم، بزرگ‌ترین خطای تاکتیکی رهبری حزب پس از شکست کودتای ۲۵ مرداد، تمرکز دادن تمام امکانات و توان تبلیغی و تهییجی خود علیه شاه و سلطنت و تغییر رژیم بود. میدان‌داری‌های حزب در روزهای ۲۶ و ۲۷ مرداد و برنامه‌ریزی‌های آن برای تظاهرات پی در پی، پیامدی جز چالش با حکومت ملّی بر سر کار، ببار نیاورد. دکتر مصدّق نیاز داشت که پس از فرار شاه و خلأ ناشی از آن، اقتدار و قابلیّت خود را برای حکومت کردن به مردم و جهانیان نشان بدهد. رهبری حزب توده با اعمال و شعارهای خود، درست همین امر را زیر سؤال برد.

نتیجه آن شد که تمام توجّهٔ دکتر مصدّق، ستاد ارتش و نیروهای انتظامی به سوی حزب توده معطوف گردید... منهار کردن حزب توده در رأس برنامه‌ها قرار گرفت. تصمیمات کمیسیون امنیّت در صبح روز ۲۷ مرداد در منزل دکتر مصدّق، اعلامیّه‌های

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

حکومت نظامی و شهربانی کلّ کشور در همان روز در بارهٔ ممنوع ساختن میتینگ‌ها و تجمّعات غیرمجاز، دستور دکتر مصدّق مبنی بر دخالت سربازان و نیروهای انتظامی در عصر و شب روز ۲۷ مرداد برای پراکنده ساختن تظاهرات جمهوریخواهانهٔ توده‌ای‌ها و تصمیم‌گیری‌های وی در صبح روز ۲۸ مرداد، نمونه‌های آنست. در کتاب «۵ روز رستاخیز ملّت ایران» با استفاده از مندرجات مطبوعات آن روزها، آمده است که دکتر مصدّق ساعت شش و سی دقیقه صبح روز ۲۸ مرداد، سرهنگ اشرفی فرماندار نظامی را به حضور می‌پذیرد و از او می‌خواهد که در برابر اخلالگری توده‌ای‌ها به شدّت ایستادگی کند. دکتر مصدّق می‌گوید، قانون امنیّت اجتماعی را برای چند ماه دیگر تمدید خواهد کرد و برای جلوگیری از تظاهرات و آشوب‌های خیابانی مادّه دیگری به آن اضافه خواهد نمود. بنا به همان منبع، دکتر مصدّق ساعت ۸ صبح ۲۸ مرداد، داریوش فروهر، رهبر حزب ملّت ایران بر بنیاد پانایرانیسم را به حضور می‌پذیرد و از فروهر، که به خاطر عدم دخالت نیروهای انتظامی در جریان حملهٔ روز قبل توده‌ای‌ها به مقرّ حزب ملّت ایران گله‌مند بود، دلجوئی می‌کند. دکتر مصدّق به او خاطرنشان می‌کند که به فرمانداری نظامی دستور داده است که از «عملیّات توده‌ای‌ها جلوگیری کنند و در صورت لزوم برای جلوگیری از کارهای خلاف قانون آن‌ها تیراندازی هم بنمایند. بنابراین شما به اعضای حزب خودتان بگوئید که از مقابله به مثل خودداری کنند و متفرّق شوند

و اطمینان داشته باشند که مأمورین طبق مقـــررات و دستورات صادره عمل خواهند کرد» (۵ روز رستاخیز ملّت ایران، منصور اتابکی و احمد بنی احمد، ص۱۸۷). از قرار، دکتر مصدّق برای آرام کردن جـوّ و کاستن تنش سیاسی در خیابان‌ها، توصیه‌های مشـابهی به سایر احزاب وابسته به جبهه ملّی نیز می‌نماید. همایون کاتوزیـان می‌نویسد: «از آنجا که خانواده‌ها و مردمان عادی از بی‌نظمی شهر به وحشت افتاده بودند، روز بیست و هفتم، مصدّق به خلیـل ملکـی تلفن زد و از او خواست که اعضاء «نیروی سـوّم» را در روز بعد مرخص کند و به آنـان جـدّاً توصیـه نمـاید کـه از شـرکت در تظاهرات خیابانی (تا چه رسد بـه تشـکیل تظـاهرات خیابـانی) پرهیز کنند. در نتیجه، بخشی از اعضـاء «نـیروی سـوّم» در آن روز تـاریخی، در انتظـار دسـتور تشـکیلاتی در خانه‌های‌شـان بودنـد» (خاطرات سیاسی خلیل ملکی، ص۱۰۵).

دکتر سنجابی نیز در خاطرات خـود تـأیید می‌کنـد کـه دکـتر مصدّق بدون اینکه بداند چه سرنوشتی در انتظار اوست، عصـر روز ۲۷ مرداد، بدین خاطر که «بهانهٔ آشوب و بلوا و ترس و وحشت بـه مردم ندهند»، به طرفداران خود توصیه می‌کند که روز ۲۸ مـرداد بـه خیابان نیایند و تظاهرات نکنند!» (امیدها و ناامیدی‌ها، ص۱۴۵)

این‌ها همه، از پیامدهای منفی رفتار و عملکـرد حـزب تـوده ایران در آن چند روز بود که عرصه را بر حکومتیان و ملیـّون تنگ کرده و همه را نگران ساخته بود.

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

کارزار تبلیغاتی حزب توده در حمله و ناسزاگوئی به شاه، شعار ضدّ سلطنت و جمهوریخواهی که عصر روز ۲۷ مرداد به اوج خود رسید، و کلاً مجموعهٔ اقدامات تحریک‌آمیزی که در تهران و شهرستان‌ها، چه از سوی توده‌ای‌ها و چه حکومتیان و احزاب ملّی صورت گرفت، نه فقط احساسات لایه‌هائی از ارتشی‌ها و نیروهای انتظامی را جریحه‌دار نمود و به تعرّض واداشت، بلکه حتّی بخشی از مردم را نیز رماند و به صفوف مخالفان راند و یا به ناظران منفعلی مبدّل ساخت.

درست است که حزب توده در صف مقدّم تندروی‌ها و چپ‌گرائی‌ها و به ویژه اقدامات و تبلیغات ضدّ شاه و سلطنت قرار داشت، اما دور از انصاف و واقع‌بینی است که بار همهٔ گناهان را در این زمینه به دوش رهبری حزب توده بیندازیم.

برخی از حکومتیان، به ویژه زنده‌یاد دکتر حسین فاطمی و بعضی احزاب وابسته به جبههٔ ملّی، نظیر حزب ایران، نیروی سوّم و حزب ملّت ایران، که از کودتای ۲۵ مرداد و مشارکت شاه در آن بسیار عصبانی بودند، به درجات متفاوت در این تندروی‌ها سهیم بودند. اساساً در کلّ جامعهٔ سیاسی کشور، با توجّه به ضعف فرهنگ دموکراسی و آزادیخواهی و سلطهٔ قهر و خشونت در جامعه و وسعت دامنهٔ نابرابری‌ها و محرومیّت‌ها، کشش به «رادیکالیسم» و چپ‌نمائی بسیار قوی و تا حدّی همه‌گیر بود. بر چنین بستری از فرهنگ سیاسی حاکم بر کشور، چپ‌گرائی‌های حزب توده، به مثابه

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

بزرگ‌ترین و متشکل‌ترین حزب سیاسی ایران، اثـرات منفـی تشـدید کننده داشت. تودهٔ حزبی نیز متأثر از همین جـوّ عمومی بود. متأسفانه رهبران سیاسی با تفکّر اعتدالی، نظیر ایرج اسکندری و خلیـل ملکـی در جناح چپ، یا دکتر صدیقی در میان ملیّون، بسیار اندک بودند کـه بتوانند در روند رویدادهـا اثـر لازم بگذارنـد. کافیسـت کـه عنـوان و مطالب مطبوعات روزهای ۲۵ تا ۲۸ مرداد، نظیر بـاختر امـروز (دکـتر فاطمی)، جبههٔ آزادی (ارگان حزب ایران)، نیروی سوّم (ارگان حزب «نیروی سوّم»)، خاورزمین و... نظری بیفکنیـم تـا تصـوّری از جـوّ سیاسی افراطی و تندروی‌ها بدست بیاید.

پائین کشیدن مجسّمه‌های رضاشاه و محمّـد رضاشـاه در تهران و شهرستان‌ها، حمله به آرامگاه رضاشاه و قصـد تخریـب آن، برگزاری ده‌ها و ده‌ها میتینگ موضعی به ابتکار حـزب تـوده در خیابان‌ها و میدان‌های شهرهای مختلف علیه سلطنت؛ یـورش به مغازه‌ها و ادارات برای پائین کشیدن عکـس شـاه و خـانوادهٔ سلطنتی، توهین و ناسزاگوئی به آنان، درگیری با کسـبه و مـردم، بسیاری را آزرد و موجب رمیدن آن‌ها از حکومت مصـدّق شـد. آنگاه که ایـن اعمـال بـا شـعار بـرپائی جمـهوری دموکراتیـک بـه میدان‌داری توده‌ای‌ها، فروش علنی «نامهٔ مردم» ارگان حزب و شـعار علنی کردن حزب توده و قدرت‌نمائی‌های آن توأم گشت، بسـیاری از مردم را به وحشت انداخت و نسبت به آینـده کشـور نگـران ساخت. این فکر قـوّت گرفت که در نبود شاه، دکـتر مصـدّق و

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

@NA_TA_MA

کانال تخصصی ناگفته های تاریخ معاصر ایران

Sample output to test PDF Combine only

Scanned with CamScanner

سازمان‌های سیاسی ضعیف و هوادار او، توان مقابله با حزب تودهٔ ایران که از حمایت شوروی برخوردار بود، نداشته باشند. در یکی از گزارشات سرّی سفارت آمریکا [در تهران]، در بررسی علل پیروزی کودتای ۲۸ مرداد، همین نکتهٔ مورد تأکید قرار گرفته است: «سیاست حزب تودهٔ ایران این باور را در مردم به وجود آورده بود که باید بین مصدق و اتّحاد شوروی از یکسو و شاه و دنیای غرب در سوی دیگر، یکی را انتخاب کنند.» این واقعیّت تأسف‌بار را، ف.م. جوانشیر (فرج‌الله میزانی) از مُبلّغان برجستهٔ سیاست رهبری حزب، در ارزیابی از اوضاع و احوال آن چند روز، با زبان حزبی چنین مطرح می‌سازد: «در آن زمان، واقعاً لحظهٔ تصمیم بود. دو راه بیشتر وجود نداشت: اتّحاد با حزب توده ایران، سرنگونی شاه، طرد امپریالیسم و نجات کشور، و یا اتّحاد با عُمّال ارتجاع و امپریالیسم و جلب نظر آمریکا، سرنگونی مصدق و اسیر کردن کشور» (تجربهٔ ۲۸ مرداد، ف.م. جوانشیر، ص۲٦٤). می‌توان به سهولت به اثرات مخرّب و تفرقه‌افکن سیاستی که مردم را در قبال چنین انتخابی قرار می‌دهد، به ویژه اقشار میانی و هواداران نهضت ملّی، پی برد.

واقعیّت این است که ما غرق در دنیای خود بودیم. کتاب‌ها و رمان‌هائی که می‌خواندیم، شیوهٔ زندگی ما، دامنهٔ معاشرت ما، حتّی با خانواده خود، و محافلی که آمد و شد داشتیم، عالَم خود را داشت و ما را بتدریج از مردم جدا ساخته بود.

در درون و عمق فاجعه، واقعیّت‌هائی جریان داشت که ما

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

نمی‌دیدیم و یا نادیده می‌انگاشتیم. و این‌ها ثمرات تلخ خود را در روز ۲۸ مرداد ببار آورد. از جمله، ذهنیّت تودهٔ مردم آن ایّام در قبال شاه و رژیم سلطنتی بود. این مقوله، یک بارِ فرهنگی داشت که طی سده‌ها و هزاره‌ها، در ناخودآگاه تودهٔ مردم ریشه دوانده بود... سلطنت و شاه در جهان‌بینی و ناخودآگاه مردم، نوعی قدّوسیّت داشت، گوئی بخشی از فرهنگ ما بود!

... بهر حال آن روزها، فرهنگ سیاسی حاکم بر کشور چنین بود و حزب ما با آن بیگانه. سربازان و پاسبان‌ها، فرزندان روستائیان و اقشار پائین جامعه، تربیت یافتگان این فرهنگ بودند. به ویژه در ارتش و نیروهای انتظامی، وفاداری به مقام شامخ سلطنت و شخص شاه، در همهٔ مراسم صبحگاهی تا دعای شامگاهی به شدّت تلقین می‌شد.

در چنین سطحی از فرهنگ مردم، به ویژه در میان ارتشیان است که باید بازتاب زیاده‌روی‌های حزب توده ایران و برخی از ملیّون را سنجید: اقداماتی نظیر پائین آوردن مجسّمه‌ها، حمله به مقبرهٔ رضاشاه، یورش به مغازه‌ها و ادارات و اماکن عمومی به قصد اهانت و ناسزاگوئی به شاه و فریاد شعارهای ضدّ سلطنت و جمهوریخواهی، پاره کردن عکس‌ها و یا حذف نام شاه از دعای صبحگاهی و شامگاهی در پادگان‌ها و مقاله‌های شدیداللحن و توهین‌آمیز دکتر فاطمی در «باختر امروز» که از رادیو هم پخش می‌شد و سایر اقدامات مشابه.

کنسول آمریکا در اصفهان گزارش می‌دهد که مجسّمه شاه را

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

به قصد توهین سوار خر کرده در شهر می‌گرداندند. بی‌گمان توده‌ای‌ها و عدّه‌ای دیگر از این نمایش‌ها کیف می‌کردند. امّا بی‌تردید این گونه اعمال، اکثریّت خاموش جامعه را منزجر می‌ساخت و از نهضت ملّی دور می‌نمود...

در عدم پرهیز از تندروی‌ها، متأسّفانه خود حکومتیان نیز خطاکارند، برخی از اقدامات کاملاً قابل اجتناب بود و واقعاً ضرورت و فوریّت نداشت. زیرا تغییر و جایگزینی آنچه که وارد عرف و عادات مردم شده و به نوعی، به فرهنگ آن مبدّل گردیده است، حتّی اگر ضروری و بجا باشد، بایستی در طول زمان، با نرمش و مدارا و کار دراز مدّت توضیحی، صورت می‌گرفت. حال آنکه ستاد ارتش در اقدامات ضدّ شاهی، فرمان و بخشنامه و دستور تلگرافی را کافی دانست، و این برای سربازها و درجه‌داران قابل هضم نبود و عکس‌العمل ایجاد کرد و دشمنان نهضت ملّی نیز با مهارت و کاردانی از آن بهره جستند...

در ۲۸ مرداد، آسان نبود که از سربازان و نیروهای انتظامی که با فرهنگ شاه‌پرستی بار آمده بودند و دفاع از شاه، مقدّم بر میهن به آن‌ها تلقین شده بود، انتظار داشت که به روی جمعیّتی ـ صرف‌نظر از عناصر متشکّلهٔ آن ـ که با حمل عکس تمام قد شاه و فریاد «زنده‌باد شاهنشاه» در شهر جولان می‌داد، تیراندازی کنند، بنه ویژه آنکه سیاست رسمی حکومت مصدّق نیز در این جهت نبود...

مکث من بر این رویدادها و نقل برخی نمونه‌ها، که شاهدان

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

عینی نیز آن را تأیید کرده‌اند، بدان خاطر است که نشان دهم، برخلاف اظهارات کیانوری و برخی دیگر، هیچ واحد منظم ارتشی، در ماجرای رویداد ۲۸ مرداد شرکت نداشت...»[۱]

۵ـ روایت تورج جوادی از روز ۲۸ مرداد

تورج جوادی از عناصر فعّال در سازمان جوانان حزب زحمتکشان (دکتر مظفّر بقائی) در رویدادهای روز ۲۸ مرداد ۳۲، نقشی فعّال داشته است. وی سال‌های بعد ابتداء بعنوان کارمند سازمان ملل متحد و سپس در سازمان امور اداری و استخدامی ایران خدمت کرده است.

* *

«ویژه‌گی برجستهٔ دکتر بقائی، شجاعت سیاسی و شرافت اخلاقی و نوعی «کاریزما» بود که هر بیننده‌ای را مجذوب خود می‌کرد برخلاف تبلیغات حزب توده و بسیاری از مصدّقی‌ها، اینگونه نبود که دکتر بقائی «عامل آمریکا یا دست نشاندهٔ دربار» بوده باشد، به این دلیل روشن که بعد از ۲۸ مرداد، بقائی نیز جز تبعید و زندان و دربدری، «پاداش» دیگری نیافت! او استاد فلسفه و اخلاق بود و با دکتر غلامحسین صدیقی در پاریس، همدوره بود و با آن خصلت‌ها و خصوصاً استقلال رأی و آزادمنشی، روشن بود که او با «سیّاس‌ها» (یعنی با سالوس و ریای سیاستمداران کهنه‌کار) نمی‌توانست «بسازد». حدود ساعت ۹ صبح روز ۲۸ مرداد ۳۲ برای خرید روزنامه

۱ـ امیرخسروی، صص ۵۸۱-۶۱۵

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

از خانه خارج شدم. منزل ما نزدیک تقاطع خیابان «عین‌الدوله» و سه‌راه «امین‌حضور» بود و بساط روزنامه‌فروش در کنار همان تقاطع. روزنامه‌های مخالف دولت اکثراً توقیف بودند و هرچه روزنامه بود متعلق به موافقین حکومت بود. به فاصله هر چهل پنجاه متر، پرده‌های مختلفی با شعارهای مختلف به نفع مصدق در عرض خیابان کشیده شده بودند.

در این موقع ناگهان صدای گروهی که می‌گفتند «زنده باد شاه» بگوش رسید. باور کردنی نبود. مغازه‌داران با تعجب از مغازه‌های خود بیرون آمدند. جمعیت با کامیون‌ها به طرف خیابان عین‌الدوله در حرکت بودند و در مسیر، پرده‌ها و پلاکاردهائی را که شعار هواداران مصدق روی آنها نوشته شده بود پاره کردند. صدای مخالفی از احدی بلند نمی‌شد. من فوراً به منزل مراجعه کرده و پس از تعویض لباس موضوع را به خانواده‌ام توضیح داده و برای دریافت اطلاعات به حزب زحمتکشان ملت ایران (در اول خیابان اکباتان، ضلع جنوب غربی میدان بهارستان) رفتم. در این موقع آقای بُنکدار از یاران دکتر مظفر بقائی قراز شد به زندان عشرت‌آباد برود و از دکتر بقائی دستور حزبی بگیرد ولی چون از بازگشت او زمانی طولانی گذشت، شخصاً بطرف خیابان شاه‌آباد حرکت کردم. به خیابان شاه‌آباد وارد شدم. وضع غیرعادی بود، گروه‌های ۵۰ تا ۱۰۰ نفری در حرکت بودند و شعار «زنده‌باد شاه» می‌دادند و کم‌کم بهم می‌پیوستند. در این موقع به خیابان نادری رسیدم. جمعیت زیاد شده

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

بودند. مقابل دیوار سفارت انگلیس در خیابان نادری عکاسخانهٔ ساکو بود مخصوص عکس‌های خاندان سلطنتی. خود ساکو در بالکن عکاسخانه مشغول تماشای تظاهرکنندگان بود. از توی خیابان با او صحبت کردم و درخواست عکس شاه را نمودم. او از پیشنهاد من استقبال کرد و عکس بزرگی از شاه را بمن داد. لحظه‌ای بعد متوجه شدم اتوبوسی آهسته از طرف شمال خیابان فردوسی بطرف جنوب در حرکت است. نزدیک ما که رسید جلوی آن را گرفتیم و تظاهرکنندگان تا آنجائی که جا داشت، داخل، روی سقف، روی گلگیرهای جلو، روی سپر سوار شدند. از راننده خواستم بطرف منزل مصدق برود (مثل اینکه راه را کاملاً می‌دانست). بطرف منزل مصدق حرکت کردیم. دویست متری منزل مصدق به علت تیراندازی گارد منزل مصدق بطرف مردم، از اتوبوس پیاده شدیم و بطرف منزل او در پناه دیوار حرکت کردیم ما کاملاً در محاصره قرار گرفته بودیم و از بالای خانهٔ مصدق در خطر بودیم بطوریکه یکی از تظاهرکنندگان لب جوی آب با من مشغول صحبت بود که از بالای خانهٔ مصدق هدف تیر قرار گرفت و در دَم جان سپرد. با کمک دیگران، جنازهٔ او را بلند کردیم و در یک ماشین کامانکار ارتشی که از طرفداران پادشاه بودند قرار دادیم که دیدم چند جنازهٔ دیگر نیز در آنجا است. جمعیّت لحظه به لحظه زیادتر می‌شد و صدای تیر و توپ قطع نمی‌شد. یکی از تظاهرکنندگان اظهار داشت برویم بی‌سیم پهلوی. به پیشنهاد او تعدادی پیاده حرکت کردیم که

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

@NA_TA_MA

تورج جوادی در عکس با ⟵مشخص شده است

کانال تخصصی ناگفته های تاریخ معاصر ایران

Sample output to test PDF Combine only

Scanned with CamScanner

در مسیر، یک کامیون پر از جمعیّت در حرکت بود. جلوی او را گرفتم و بسختی خودمان را تا جائیکه امکان داشت داخل آن جای دادیم. کامیون بطرف بی‌سیم پهلوی حرکت کرد. شعار «زنده باد شاه» بلاانقطاع ادامه داشت. سر پیچ شمیران، پیرزنی را دیدم که روی یک چهارپایه، مجمع (سینی بزرگ) پر از آتش قرار داده بود و برای عابرین اسپند دود میکرد و می‌گفت: «جوان! خدا قوّت! پیر بشی!» و دود اسپند را بطرف مردم فوت می‌کرد. این صحنه آنچنان منقلب کننده بود که انسان در آن لحظه دست به هر کاری می‌زد. پس از گذشتن از این صحنهٔ فراموش نشدنی به طرف خیابان شمیران رفتیم. هرچه جلوتر می‌رفتیم ترافیک سنگین‌تر و بیشتر می‌شد تا جائیکه حرکت کامیون غیرممکن بود. نزدیک به یک کیلومتر مانده به ادارهٔ رادیو (بی‌سیم پهلوی) اجباراً از کامیون پیاده شدیم. جمعیّت، بسیار زیاد بود و شعار «زنده باد شاه» می‌دادند. بیست متر مانده به ادارهٔ رادیو، متوجّه شدم عدّه‌ای فریاد می‌زنند «برید کنارا برید کنارا» در این موقع یک اتومبیل سواری با تعدادی سرنشین ـ که عدّه‌ای هم روی گلگیر و رکاب آن سوار بودند ـ راه را باز می‌کرد و یک تانک هم دنبال آن بود. مردم می‌گفتند سرلشکر زاهدی می‌آید. بعد از اینکه کاملاً راه را باز کردند زاهدی داخل بی‌سیم پهلوی شد و در بسته شد. در جادهٔ شمیران جای سوزن انداختن نبود و شعار «زنده باد شاه» قطع نمی‌شد. ساعت حدود ۵ یا ۵،۳۰ بعدازظهر ۲۸ مردادبود.

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

خسته و خون‌آلود بطرف خانه برگشتم. گونی وظیفه‌ای داشتم که انجام داده بودم. ساعت از ۸ شب گذشته بود که بخانه رسیدم و ماجرای صبح تا ساعت بازگشت شبانه را برای خانواده تعریف کردم و بالاخره پس از سه روز پُر هرج و مرج و تخریب مجسّمه‌های شاهان پهلوی و ناامنی در شهر و کشور، شب را آسوده بخواب رفتم...»

سرتیپ محمّد دفتری: خدمت یا خیانت؟

در رویدادهای منجر به ۲۸ مرداد ۳۲، انتصاب سرتیپ محمّد دفتری از سوی دکتر مصدّق به ریاست شهربانی کلّ کشور و نیز فرمانداری نظامی تهران، بعنوان «اشتباه بزرگی که بیش از هر عامل دیگری پیروزی کودتاچیان را هموار ساخت» یاد شده و سرتیپ دفتری را «خائن شمارهٔ یک» و «جزو افسران اصلی در شبکهٔ کودتا» دانسته‌اند که گویا «با استفاده از خویشاوندی با مصدّق، او را فریب داده و...»[1] در حالیکه نه در اسناد «سازمان سیا» و نه در اسناد وزارت امور خارجهٔ آمریکا، هیچ نامی از سرتیپ محمّد دفتری به عنوان «یکی از افسران اصلی در شبکهٔ کودتا» وجود ندارد[2]. این امر، جلوهٔ دیگری از فرافکنی‌ها و توجیه اشتباهات در آسیب‌شناسی شکست دکتر مصدّق است.

۱ـ نگاه کنید به: نجاتی، صص۳۹۳، ٤٤١ و...؛ امیرخسروی، صص ٦۳۰-٦۳۳ و ۷٤٥

۲ـ نگاه کنید به گزارش ویلبر: پیوست د، «جنبه‌های نظامی عملیات ت.پ.آژاکس»؛ گزارش‌های هندرسون (سفیر آمریکا در ایران) به وزارت امور خارجهٔ آمریکا از حوادث روز ۲۸ مرداد ۳۲

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

سرتیپ محمّد دفتری ـ خواهرزادهٔ دکتر مصدّق ـ فرماندهٔ گارد مسلّح گمرک بود. او پس از سوء قصد به شاه (در ۱۵ بهمن ۱۳۲۷) مأموریّت تبعید آیت‌الله کاشانی را بر عهده داشت و سپس در دوران جنبش ملّی شدن صنعت نفت، ضمن علاقه و ارادت به مصدّق، با شخصیّت‌های نظامی این جنبش (خصوصاً با سرلشکر زاهدی) پیوند داشت.

به روایت دکتر صدیقی ـ وزیر کشور دولت دکتر مصدّق ـ در صبح ۲۸ مرداد: نخست‌وزیر، ابتداء به او دستور می‌دهد تا سرتیپ شاهنده را بجای سرتیپ مدبّر[1] به ریاست شهربانی کلّ کشور منصوب کند، امّا هنوز مرکّب حُکم او خشک نشده بود که حوالی ساعت یازدهٔ صبح روز چهارشنبه ۲۸ مرداد با آگاهی از اوضاع بد شهربانی و حمایت پاسبان‌ها از تظاهرکنندگان و هواداران شاه، ضمن دستور تازه‌ای ریاست شهربانی کلّ را به تیمسار سرتیپ محمّد دفتری واگذار می‌کند و این در شرایطی بود که فرمانداری نظامی تهران نیز به وی واگذار شده بود. دکتر صدیقی می‌گوید: «در همین وقت (ساعت ۱۱ صبح ۲۸ مرداد) آقای نخست‌وزیر با تلفن به من گفتند: با مطالعاتی که کرده‌ام، مقتضی است دستور بدهید ریاست شهربانی کلّ را به تیمسار سرتیپ محمّد دفتری بدهند و فرمانداری نظامی هم به عهدهٔ او واگذار شده است... من با این که از

۱ـ به روایت دکتر صدیقی: سرتیپ مدبّر در ساعت ۳،۵ صبح ۲۵ مرداد ۳۲، «خبر کودتا و شکست آنرا اطلاع داده بود»! نگاه کنید به: نجاتی، ص۵۳۶

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

تغییر فوری تصمیم قبلی راجع به سرتیپ شاهنده و انتخاب سرتیپ دفتری و صدور این دستورهای متناقض، در چنین اوضاع و احوال، متعجّب و متوحّش شدم، ناچار به ملاحظاتی که در چنین اوقات رعایت آن واجب است، به رئیس کارگزینی دستور دادم ابلاغ را تهیّه کند و پس از امضای آن به ایشان گفتم بفرستید و ابلاغ مربوط به سرتیپ شاهنده را بگیرند. خواستم با سرتیپ دفتری با تلفن صحبت بکنم. سرتیپ مدبّر جواب داد و گفت: سرتیپ دفتری حالا آمده‌اند و مشغول معرّفی رؤسا به ایشان هستم...»[1].

سرتیپ ریاحی (رئیس ستاد ارتش دکتر مصدّق) می‌گوید:

«صبح روز ۲۸ مرداد «دکتر مصدّق به من تلفن کرد و فرمودند سرتیپ دفتری را جای سرتیپ مدبّر به ریاست شهربانی منصوب کنم... خدمت ایشان عرض کردم که به هیچ وجه به دفتری اعتماد ندارم... آقای دکتر مصدّق اصرار فرمودند که قطعاً ایشان باید رئیس شهربانی شود، چون به او اعتماد دارم... نتیجهٔ انتصاب دفتری به ریاست شهربانی این شد که به کمک فرماندار نظامی از یک واحد متحرّک نظامی در شهر استفاده نماید که «بلوا» را خاموش کند ولی طبیعی است که او، عکس این عمل را انجام داد و شهربانی را با واحد نظامی، متّفقاً به سود آشوبگران و علیه حکومت ملّی دکتر مصدّق وارد عمل کرد. متأسّفانه وقتی ما متوجّه شدیم که دیگر وارد کردن واحدهای ارتشی که بنفع دکتر مصدّق کار می‌کردند به معرکه، باعث می‌شد خون‌های زیادی ریخته شود و این چنین کشتاری را هرگز

۱ـ نجاتی، صص ۵۴۰-۵۴۱

دکتر مصدّق به سود خود تجویز نمی‌کرد...»[۱].

به ادّعای دوستداران دکتر مصدّق: در جریان ابلاغ فرمان عزل مصدّق توسّط سرهنگ نصیری (در شب ۲۵ مرداد ۳۲) سرتیپ دفتری با «کودتاچیان» همدست بوده است و عجیب‌تر آنکه دکتر مصدّق از همدستی سرتیپ دفتری با «کودتاچیان» آگاه بود. سرتیپ شایانفر اظهار می‌دارد که روز ۲۷ مرداد تمام اطّلاعات دریافتی از «کودتاچیان» را به تفصیل برای نخست‌وزیر شرح داده است. دکتر مصدّق از شنیدن همدستی سرتیپ دفتری با «کودتاچیان» با حیرت می‌گوید: «... عجیب است! ما قوم و خویشیم! باور کردنی نیست»[۲]. با اینحال مصدّق در صبح ۲۸ مرداد، ضمن انتصاب سرتیپ دفتری به ریاست شهربانی کلّ کشور، او را به فرماندهی نظامی تهران نیز منصوب نمود، آنچنانکه سرتیپ ریاحی (رئیس ستاد ارتش دکتر مصدّق) تأکید می‌کند که «اگر مصدّق به اصرار، سرتیپ محمّد دفتری را به ریاست شهربانی منصوب نمی‌کرد، جریانات روز ۲۸ مرداد اتّفاق نمی‌افتاد»[۳].

به اعتقاد ما، اینگونه اتّهامات علیه سرتیپ دفتری، نوعی فرافکنی و بیشتر برای توجیه شکست دکتر مصدّق است در حالیکه اصل مسئله را باید در تصمیم آگاهانه و خردمندانهٔ مصدّق در تغییر تاکتیک و استراتژی مبارزه در آن لحظات سرنوشت‌ساز دانست. از این گذشته علاوه بر سرتیپ دفتری، یکی دیگر از

۱ـ روزنامهٔ پرخاش، ۲۸ مرداد ۱۳۵۸، به نقل از: نجاتی، صص ۴۴۱-۴۴۲

۲ـ نجاتی، صص ۶۰۴-۶۰۵

۳ـ نجاتی، مصدّق...، ج ۲، ص ۱۱۰

Sample output to test PDF Combine only

Scanned with CamScanner

خویشاوندان مصدّق نیز در کنار مخالفان وی بود: سرهنگ فرهنگ خسروپناه (فرماندهٔ هنگ بهادر). معروف است که بهنگام انتصاب سرهنگ خسروپناه به فرماندهی هنگ مذکور، وی مورد سوء ظنّ قرار گرفت، امّا مصدّق گفته بود: «او خیانت نمی‌کند زیرا خودم انگشتر ازدواجش را به انگشتش کرده‌ام!»[۱]

در روز ۲۸ مرداد، مصدّق حتّی با نزدیک‌ترین یارانش مشورت نکرد و آنچه را که می‌اندیشید به کسی نگفت، بقول دکتر محمّد علی موحّد: «گوئی که مصدّق می‌خواست تمام بار مسئولیّت‌ها را خود بر دوش گیرد»[۲].

مهندس زیرک‌زاده که از ساعات اولیّه روز ۲۸ مرداد در خانهٔ مصدّق بود، می‌گوید:

> «در حدود ساعت ۱۰ یا ۱۱ خبر حرکت دسته‌هائی از جنوب شهر که «زنده باد شاه» می‌گفتند به نخست‌وزیر رسید... به نظر می‌آمد که سرتیپ ریاحی خود را مسلّط بر اوضاع می‌داند و نگران نیست ولی رفته رفته خبرها بدتر شد و مخصوصاً چند نفر از آقایان حاضر به دکتر مصدّق اصرار کردند که با رادیو پیامی بدهد و مردم را دعوت کند که به کمک او بیایند، امری که دکتر مصدّق حاضر نشد انجام دهد و در طبیعت او هم نبود، همچنان که در وقایع سی تیر هیچ‌گونه استمدادی از مردم نکرد... در آن روز، واضح بود که دکتر مصدّق مردم را در صحنه نمی‌خواهد. از همان ساعات اوّل که خبر آشوب به نخست‌وزیری رسید تمام

۱ـ نجاتی، صص ۳۹۳ و ۶۰۵؛ نجاتی، مصدّق...، ج ۲، ص ۷۷
۲ـ موحّد، ج ۲، ص ۸۵۷

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

آن‌هائی که در آن روز در خانهٔ نخست‌وزیر (بودند) بارها و بارها، تک‌تک و یا دسته‌جمعی از او خواهش کردند اجازه دهد مردم را به کمک بطلبیم، موافقت نکرد و حتّی حاضر نشد اجازه دهد با رادیو مردم را باخبر سازیم. من هنوز قیافهٔ خشمناک دکتر فاطمی را در خاطر دارم که پس از آن که اصرارش - برای باخبر کردن مردم - به جائی نرسیده بود از اطاق دکتر مصدّق خارج شده، فریاد زد:

- «این پیرمرد آخر همهٔ ما را به کشتن می‌دهد...»

... مصدّق با تقاضای او [دکتر فاطمی] برای خبر کردن مردم، مخالفت کرده بود. مصدّق نقشهٔ خود را داشت و حاضر نبود در آن تغییری بدهد... »[1]

نقش و نقشهٔ دیگر مصدّق در روز ۲۸مرداد

آنهمه آگاهی دکتر مصدّق از هویت «کودتاچیان» و تعلّل یا عدم علاقهٔ وی به فراخواندن مردم برای مقابله با «کودتاچیان» آیا نشانهٔ تصمیم و نقشهٔ دیگر مصدّق در برخورد با رویدادهای جاری بود؟ تصمیمی که در سخن مصدّق به صدیقی (وزیر کشور) و مهندس زیرک‌زاده مبنی بر «با مطالعاتی که کرده ام» و «مصدّق نقشهٔ خود را داشت و حاضر نبود در آن تغییری دهد» معنا می‌یافت، وآیا واگذاری توأمان ریاست شهربانی کلّ کشور و فرمانداری نظامی تهران در صبح ۲۸ مرداد به سرتیپ محمد دفتری برای تحقّق همین نقش و نقشهٔ دیگر بود؟

۱- زیرک‌زاده، پرسش‌های بی پاسخ، صص ۱۴۰، ۳۰۴ و ۳۱۱ به نقل از: موحّد ج۲، صص ۸۵۷-۸۵۹

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

دکتر سنجابی ضمن تأکید بر وفاداری عموم ارتشیان به مصدق، با شگفتی فراوان یادآور می‌شود:

«فقط برای من عجیب است که چطور شده بود که از طرف دولت دکتر مصدق، دستور به طرفداران دکتر مصدق داده شد که روز ۲۸ مرداد به خیابان نیایند و تظاهرات نکنند. نتیجه این شد که روز ۲۸ مرداد، هیچ یک از طرفداران مصدق توی خیابان نبودند، برای اینکه به همه دستور داده بودند که در خانه‌های‌تان بمانید.»[۱]

این «خالی کردن میدان»، هم ناشی از شرایط حساس سیاسی جامعه بود و هم ناشی از خُلق و خوی دکتر مصدق. او، با وجود عصبیّت‌ها و عصبانیّت‌هایش ـ اساساً ـ مرد اصلاح و مسالمت و مدارا بود و نه مرد انقلاب. ما چنین سیاست و تاکتیکی را در تیرماه ۱۳۳۱ نیز شاهد بوده‌ایم که طی آن، مصدق ضمن استعفاء و با «خالی گذاشتن میدان»، نه استعفای خود را از رادیو اعلام کرد و نه دلایل آن را با نزدیک‌ترین همکارانش در میان گذاشت.[۲]

بنابراین:

۱ ـ در تحقّق این «نقش و نقشهٔ دیگر»، با توجّه به پیوند فامیلی بین مصدق و سرتیپ دفتری و وابستگی آشکار سرتیپ دفتری به شاه و دربار، مصدق با انتصاب وی به ریاست شهربانی کلّ کشور و فرمانداری نظامی تهران، شاید می‌خواست تا با ایجاد نوعی

۱ـ سنجابی، ص ۱۴۵

۲ـ نگاه کنید به: کاتوزیان، ص۱۵۲؛ موحّد، ج۲، ص۸۴۶

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

«حفاظ فامیلی و امنیّتی»، خود و یارانش را از آسیب‌های احتمالی نیروهای مخالف، مصون و محفوظ بدارد[۱].

۲ ـ گفتگوهای هندرسون با مصدّق در شامگاه ۲۷ مرداد و تأکید هندرسون براینکه «دولت آمریکا دیگر نمی‌تواند حکومت او(مصدّق) را به رسمیت بشناسد و به عنوان نخست‌وزیر قانونی با وی معامله کند... دولت آمریکا، دولت زاهدی را تنها دولت رسمی و قانونی ایران می‌داند...»[۲]، شاید در عزم و ارادهٔ دکتر مصدّق تأثیر داشته است.

۳ ـ و لذا، در آخرین لحظات، مصدّق معتقد شده بود: «از پیشگاه اعلیحضرت همایون شاهنشاه درخواست شود تا هرچه زودتر به ایران مراجعت فرمایند... چون که تغییر رژیم، موجب ترقّی ملّت نمی‌شود»[۳]...

٤ ـ با توجّه به حضور توانمند حزب توده، مصدّق، بدرستی، ادامهٔ نبرد را دیگر به سود خود و به صلاح ایران نمی‌دانست و بهمین جهت ـ باوجود اصرار و پافشاری یارانش ـ تقاضای کمکِ مردمی از طریق رادیو را بی‌فایده می‌دید.

۵ ـ و بدین ترتیب: از بامداد ۲۸ مرداد ۳۲ تظاهرات در تهران

۱ـ به عقیدهٔ محمّد علی موحّد: این امر «کوششی بود که مصدّق برای حفظ جان خود و حفظ جان دوستانی که تا آخرین لحظات او را ترک نگفته بودند، می‌کرد». نگاه کنید به: موحّد، ج۲، صص۸٦۷-۸٦۸

۲ـ خواندنیها، شمارهٔ ۹٦، ص۷، ۳۱ مرداد ۱۳۳۲؛ آبراهامیان، ص۲۵۲؛ آبراهامیان، تجربهٔ مصدق...، ص۱۸٤؛ موحّد، ج۲؛ صص۸۲۷-۸۲۸

۳ ـ مصدّق، خاطرات و تأمّلات، صص۲۷۲-۲۷۳.

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

تغییر شکل یافت[۱]: در حالیکه هواداران مصدق، بدستور او از آمدن به خیابان‌ها خودداری کردند[۲] و به اشارهٔ مصدق حتّی دانشگاه‌ها و مدارس و بازارها تعطیل شده بودند، فرماندار نظامی و انتظامی تهران (سرتیپ محمّد دفتری) با داشتن فرمان دکتر مصدق برای استقرار نظم و سرکوب تظاهرکنندگان ضد شاهی،آماده بود.

منوچهر فرمانفرمائیان، دولتمرد و کارشناس برجستهٔ نفت و از بستگان نزدیک دکتر مصدق که در بامداد ۲۸ مرداد با پسر مصدق (غلامحسین مصدق) قرار داشت، یادآور می‌شود که در روز ۲۸ مرداد «دیدم چند کامیون سرباز می‌آید و فریاد «زنده باد!» شنیده می‌شود، ولی درست معلوم نبود چه کسی را می‌گفتند. حدس زدم مصدق تصمیم گرفته کلک شاه را بکند و این کامیون‌ها هم برای تشویق مردم به خیابان آمده‌اند، ولی نزدیک‌تر شدم و شنیدم می‌گویند «زنده باد شاه!» خیلی عجیب بود! چطور جرأت می‌کردند چنین بگویند و چطور هزاران مردمی که در اطراف بودند اعتنائی به آنها نمی‌کردند؟ ما ناظر تحوّل عمیقی بودیم...»[۳]

مهندس عزّت‌الله سحابی، از فعّالان ملّی ـ مذهبی می‌گوید: «... ما بچه‌های انجمن (اسلامی دانشجویان) این نگرانی را داشتیم که

۱ـ عاقلی، ج ۱، ص ۳۵۱

۲ـ نگاه کنید به: سنجابی، ص ۱۴۵؛ موحّد، ج ۲، صص ۸۲۷-۸۲۸؛ امیرخسروی، ص ۶۱۸؛ ملکی، ص ۱۰۵؛ کاتوزیان، ص ۲۳۴؛ آبراهامیان، ص ۲۵۲؛ گازیوروسکی، ص ۲۷۴

۳ـ فرمانفرمائیان، ص ۷۲۲

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

@NA_TA_MA

تهران: ۲۸ مرداد ۱۳۳۲
مردم یکی از تانك های ارتش را تصرف کرده اند و در خیابان شاهرضا به حمایت از شاه عکس او را در دست دارند

کانال تخصصی ناگفته های تاریخ معاصر ایران

Sample output to test PDF Combine only

Scanned with CamScanner

توده‌ای‌ها دارند می‌برند، یعنی کشور کمونیستی می‌شود... ما نگران حاکمیت کمونیست‌ها بودیم. بعد از ۲۵ مرداد و شکست کودتای اوّل، تصوّر ما این بود که کودتا تمام شده و ایران دارد به سمت یک جریان کمونیستی می‌رود. این نگرانی موجب شده بود که در آن ۳-٤ روز، بی‌طرف بودیم»[1].

دکتر ابراهیم یزدی، یکی دیگر از فعّالان ملّی ـ مذهبی نیز تأکید می‌کند: «اگر در آن زمان از هر ملّی‌گرائی می‌پرسیدند که بین دربار و کمونیسم (حزب توده) کدام گزینه را انتخاب می‌کنید؟ همگی بدون شک، دربار را انتخاب می‌کردند»[2].

همانطور که در آغاز گفتیم: این‌ها مسائل انسانی، شخصیتی و روانشناختی هستند که با توجّه به پیری، بیماری و تنهائی دکتر مصدّق در آن لحظات حسّاس و سرنوشت‌ساز، می‌توانستند بر عزم و ارادهٔ وی تأثیری قاطع داشته باشند.

نتیجه اینکه:

با وجود طرح عملیّات «ت. پ. آژاکس» در سرنگونی دولت دکتر مصدّق،

با توجه به مخالفت پایدار شاه با کودتا و اعتقاد وی به برکناری مصدّق از طریق قانونی و در نتیجه؛ صدور فرمان عزل او،

۱ـ نشریهٔ شهروند امروز، بمناسبت ۲۸ مرداد، شهریور ۱۳۸٦.

۲ـ سخنرانی ابراهیم یزدی در تالار شیخ انصاری دانشکدهٔ حقوق دانشگاه تهران، به تاریخ ۲۱ اسفندماه ۱۳۸٤

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

و با توجّه به دستگیری غیرمنتظرهٔ سرهنگ نصیری توسّط یکی از اعضاء سازمان افسران حزب توده و سپس امتناع دکتر مصدّق از قبول و اجرای فرمان عزل خویش، و عصبّیت‌ها و اقدامات تُند بعضی از یاران مصدّق (خصوصاً دکتر حسین فاطمی)، از بامداد ۲۵ مرداد، جامعهٔ ایران در آشفتگی، ناامیدی و خصوصاً ترس از سلطهٔ کمونیست‌ها (حزب توده)، در ۲۸ مرداد ۳۲ خواستار بازگشت شاه گردید.

چنانکه پیشتر گفته‌ایم: حسّ نهفتهٔ شاهدوستی مردم کوچه و بازار و احساسات سُنّتی سربازان و بسیاری از درجه‌داران و ارتشیان نسبت به شاه، آن «حلقهٔ مفقوده»ای بود که در ۲۸ مرداد ۳۲، زنجیرهٔ طبقات و اقشار مختلف اجتماعی را بهم پیوند داد و باعث بروز رویدادهای شگفت‌انگیز در سقوط مصدّق گردید، «حلقهٔ مفقوده»ای که در آن شرایط عصبّی و عصیان، نه مصدّق و نه یاران نزدیک او، قادر به دیدن یا درک آن نبودند.

عدم مقاومت دکتر مصدّق یا مقابلهٔ قهرآمیز وی با خیزش مردم - با وجود اصرارها و پافشاری‌های حسین فاطمی و دیگر یاران مصدّق - و یا تمایل مصدّق به بازگشت شاه شاید نشانهٔ درایت، دوراندیشی و حسّ ایران‌دوستی مصدّق بود که نمی‌خواست ایران را در یک جنگ داخلی، نصیب حزب توده و اتحاد جماهیر شوروی سازد. خالی کردن میدان از طرف دکتر مصدّق از صبح ۲۸ مرداد، انتصاب ناگهانی و غیرمنتظرهٔ سرتیپ محمّد دفتری (خواهرزادهٔ دکتر مصدق) به ریاست شهربانی کلّ کشور

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

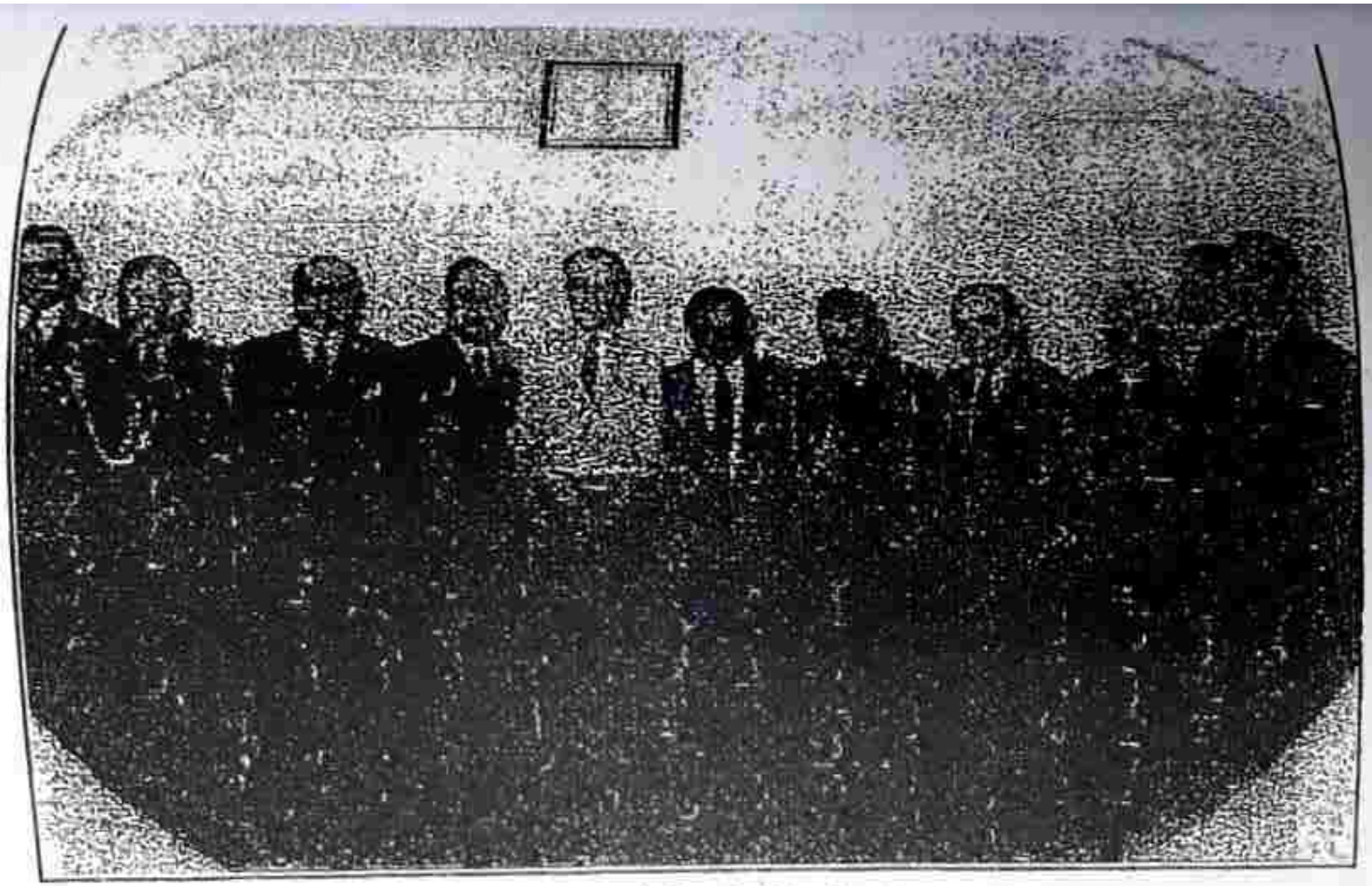

اعضای کابینهٔ سرلشکر زاهدی

از راست به چپ: رضا جعفری (وزیر فرهنگ)، موسی سرابنده (معاون وزیر)؛ دکتر جمال‌الدین اخوی (وزیر دادگستری)، دکتر مسعود ملکی (وزیر کار)، سرلشکر عباس گرزن (وزیر راه)، دکتر علی امینی (وزیر دارائی)، سرلشکر زاهدی (نخست‌وزیر)، دکتر جهانشاه صالح (وزیر بهداری)، دکتر فخرالدین شادمان (وزیر اقتصاد)، سرلشکر عبدالله هدایت (وزیر جنگ) و دکتر جمشید مفخم (کفیل وزارت پیشه و هنر).

Scanned with CamScanner

Sample output to test PDF Combine only

و فرمانداری نظامی تهران در صبح ۲۸ مرداد (با وجود مخالفت‌های شدید دکتر فاطمی و دیگر یاران دکتر مصدق و تأکید آنان به وابستگی سرتیپ دفتری به «عوامل کودتا»، انفعال یا عدم درخواست کمک مردمی از طریق رادیو توسط مصدق، همه و همه، شاید نشانهٔ همین دوراندیشی و ایراندوستی دکتر مصدق بود.

* *

«سلامت را نمی‌خواهند پاسخ گفت!»[1]

«پیروزی، کینه می‌آفریند چون شکست خوردگان ناخشنودند»

شکست نامنتظر، آسان و شگفت‌انگیز مصدق، و تبلیغات گسترده و دیرپای حزب توده (که با وقوع ۲۸ مرداد، امید ایجاد «ایرانستان» وابسته به شوروی را بر باد رفته می‌دید)، وخصوصاً اشتباه بزرگ شاه و دولت زاهدی در محاکمهٔ ناروای مصدق و استفادهٔ هنرمندانهٔ مصدق از تریبون این محکمهٔ نظامی و تأثیرات عمیق آن بر روان سیاسی و حافظهٔ ملی ایرانیان...، همه و همه، محکومیت تاریخی ۲۸ مرداد را ـ بعنوان یک «کودتا» ـ بر حافظهٔ تاریخی جامعهٔ ما تثبیت کرد. از این زمان زمستان فکر و اندیشهٔ سیاسی آغاز شد و بار دیگر، «تاریخ» به «تقویم» بدل گردید و «عقل نقّاد» به «عقل نقّال»، سقوط کرد و اندیشهٔ سیاسی، به آئین‌ها و عزاداری‌های مذهبی تبدیل شد و بقول فروغ فرخزاد:

۱ـ از شعر «زمستان» مهدی اخوان ثالث که در پیوند با رویداد ۲۸ مرداد ۳۲ سروده شده است.

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

«مرداب‌های الکل
انبوهِ بی‌تحرّکِ روشنفکران را
به ژرفنای خویش کشیدند
در دیدگانِ آینه‌هاگوئی
حرکات و رنگ‌ها و تصاویر
وارونه منعکس می‌گشت
دیگر کسی به عشق نیاندیشید
و هیچکس، دیگر به هیچ چیز
نیاندیشید.»

هم از این روست که گفته‌ایم: انقلاب اسلامی ایران، محصول عصبیّت‌ها، دشمنی‌ها و نااندیشی‌های روشنفکران و رهبران سیاسی ما در سراسر این دوران است.

محمّدعلی موحّد (با وجود ارادت و احترام فوق‌العاده نسبت به مصدّق) می‌نویسد:

«اینک پس از گذشت سالیان دراز ـ که شور و التهاب شگفتِ آن روزها فراموش گشته است ـ در یک نگرش منطقی و واقع‌بینانه، به نظر می‌رسد که دکتر مصدّق در تیرماه ۱۳۳۱، بهترین موقع، و هم بهترین دستاویز را برای کنارجوئی انتخاب کرده بود. در آن زمان، هنوز سرطان نفاق و شقاق پنجه در پیکر نهضت ملّی ایران، محکم نکرده بود. هنوز حرمت و اعتبار دکتر مصدّق و آیت‌الله کاشانی لطمه نخورده بود. در آن شرایط، هر راه حلّی برای مسئلهٔ نفت در برابر جانشین مصدّق

می‌گذاشتند، مسلّماً از آنچه در آخر کار ایران را مجبور به قبول آن کردند، بهتر بود»[۱].

واقعیّت این بود که دکتر مصدّق، باوجود شهامت بسیار در ویران کردن نهادهای موجود سیاسی ـ اجتماعی و پیکار شجاعانه و پیگیرانه با سلطهٔ انگلیس، «به نحو غم‌انگیزی، فاقد روحیهٔ ساختن بود»[۲].

خلیل ملکی در تحلیلی از علل شکست دکتر مصدّق تأکید می‌کند:

«به نظر ما نهضت ملّی ایران یک ضرورت و یا جبر تاریخی بوده است. اگر ما پس از پیروزی، دچار شکست شدیم، تقصیر از خود ما بود... اگر رهبری نهضت [دکتر مصدّق] به یک سلسلهٔ اقدامات دست می‌زد و از یک سلسله اقدامات خودداری می‌شد، هم از شکست جلوگیری می‌گردید و هم نهضت ملّی پیروزمندانه جلو می‌رفت... بقدر کافی واقع‌بین نبودن رهبری نهضت، ضربه را زد. در مسئلهٔ نفت، رهبری واقع‌بین می‌بایست توجّه داشته باشد که نتیجهٔ نهائی رد همهٔ پیشنهادها چه خواهد بود. امروز جریان حوادث نشان داده است که نتیجه چیست! در آن زمان نیز بعضی از عناصر آگاه و هشیار و واقع‌بین، همین وضع را پیش‌بینی کرده و گذشت بیشتر و حلّ واقع‌بینانهٔ مسئله [را] تشویق می‌کردند. پیشنهاد بانک بین‌المللی و کلیّهٔ پیشنهادهائی که پس از آن داده شد، اگر [چه] ایده‌آل نبودند، از لحاظ سیاست واقع‌بینانه، قابل طرح و بالاخره قابل قبول بودند...

قهر کردن و توی خانه نشستن و به امید ایده‌آل مطلق «یا همه چیز یا هیچ چیز»، هر چیز را از دست دادن، اگر هم ارزش اخلاقی داشته باشد، ارزش اجتماعی و

۱ـ موحّد، ج ۱، ص ۵۰۸

۲ـ مک‌گی، ساندرا، ایرانی‌ها (ایران، اسلام و روح یک ملّت)، ص ۲۰۵

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

سیاسی ندارد... عوض این که مردم را رهبری کنیم به دنبال آن‌ها روانه شدیم و اسیر احساسات بودیم که به مردم عوام تلقین شده بود. عوض این که مصلحت کشور و مردم را در نظر بگیریم، دائماً می‌گفتیم: «مردم در بارهٔ این کار چه خواهند گفت؟»... رهبری، دنباله‌روی از عوام نیست...

تظاهرات تحریک‌آمیز [حزب توده] رفته رفته شدیدتر شد و مؤتلفین و پشتیبانان نهضت ملّی، متدرّجاً، نگران و نگران‌تر می‌شدند. بازاری‌ها صریحاً از این اوضاع ناراضی بودند. عدّه‌ای از بازرگانان اصفهان و سایر شهرها به تهران آمده و از رجال نهضت می‌پرسیدند، آیا واقعاً مملکت، کمونیستی خواهد شد؟ روشنفکران و دانشگاهیان نگران و حیران بودند و از خود می‌پرسیدند به کجا می‌رویم؟... به مناسبت آخرین جشن سی تیر پیش از ۲۸ مرداد، میتینگ پرجمعیّت و باشکوهی که حزب توده در میدان بهارستان برگزار کرد، تمام محافل داخلی و خارجی را لرزاند و پشتیبانان نهضت را مردّد و دشمنان داخلی و خارجی را مصمّم ساخت»[1].

اگر «کودتای ۲۸ مرداد» نبود!

در عرصهٔ تاریخ و تحقیق، هرچند که «اگر»ها ارزش و اعتباری ندارند، امّا برخی چنین وانمود می‌کنند که: «کودتای ۲۸ مرداد، یک فرصت تاریخی برای گذار به دموکراسی را از ایران سلب کرد» و یا «اگر کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ نمی‌بود، ایران - به رهبری

۱- ملکی، صص ۱۴۱، ۱۴۷، ۱۵۹، ۱۸۲، ۲۰۳، ۲۰۵-۲۰۷.

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

مصدق ـ می‌توانست به شاهراه ترقّی، استقلال، آزادی، دموکراسی و جامعهٔ مدنی نائل آید» و...

چنین اعتقادی، گذشته از اینکه ناشی از نوعی «اراده‌گرائی» است، با عملکردها و کارنامهٔ دو سالهٔ حکومت مصدق نیز ـ چنانکه دیده‌ایم ـ همخوانی ندارد.

محمّد علی موحّد، محمّد علی همایون کاتوزیان و فخرالدّین عظیمی، با همهٔ اخلاص و علاقهٔ عمیق خویش به دکتر مصدق، ضمن طرح این سئوال، از مشکلات اساسی در تحقّق این آرمانها سخن گفته‌اند[1].

به عقیدهٔ ما: مصدق ـ به عنوان یکی از برجسته‌ترین و پاک‌ترین نمایندگان جنبش مشروطه‌خواهی، میراث‌خوار کمبودها، ضعف‌ها و محدودیّت‌های تاریخی جنبش مشروطیّت نیز بود.

ـ بررسی وقایع این دوران نشان می‌دهد که از سال ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲، به مدّت ۱۲ سال، در ایران ۱۲ نخست‌وزیر، ۱۷ کابینه تشکیل دادند و این نخست‌وزیران، حدود ۲۳ بار کابینه‌های خود را ترمیم کردند. میانگین عُمر کابینه‌ها، ۸ ماه و با محاسبهٔ ترمیم‌ها فقط ۳٫۵ ماه بود. این بررسی ـ همچنین ـ نشان می‌دهد که محمّد رضاشاه جوان تا سال ۱۳۳۰ در کسوت یک پادشاه مشروطه و دموکرات، پایبند به قانون اساسی مشروطیّت بود، امّا روند حوادث و آشفتگی‌های موجود و

---

۱ ـ موّحد، ج۲، ص۱۸۷۰؛ عظیمی، تجربهٔ مصدق...، ص۲۹-۳۰؛ عظیمی، حاکمیّت ملّی و دشمنان آن، صص۲۶-۲۷ و ۲۰۵-۲۳۰؛ کاتوزیان، صص۳۸-۳۹

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

تغییر کابینه‌ها و خصوصاً غائلهٔ آذربایجان (۱۳۲٤)، سوء قصد به جان شاه (۱۵ بهمن ۱۳۲۷) و آشوب‌ها و آشفتگی‌های سیاسی دیگر باعث گردید تا شاه ـ بتدریج ـ به عرصهٔ کسب قدرت سیاسی قدم بگذارد و در تصمیم‌گیری‌های سیاسی، دارای نقش و نفوذ کارساز گردد. در جریانات منجر به ۲۸ مرداد ۳۲ نیز، مخالفت پایدار محمّد رضاشاه با طرح کودتا و اعتقاد او به برکناری مصدّق از طریق قانونی (توسّط مجلس) مورد تأیید و تصدیق عموم محقّقان است.

ـ بدین ترتیب: ناکامی روشنفکران عصر مشروطیّت یا شکست مصدّق می‌تواند طبیعی‌ترین نتیجهٔ ساختار نامناسب اجتماعی باشد. به عبارت دیگر: با چنان سطحی از رشد و توسعهٔ اجتماعی، نه رضاشاه، نه مصدّق و نه محمّد رضاشاه ـ هیچیک ـ نمی‌توانستند حامل آزادی و دموکراسی باشند.

ـ استقرار آزادی، دموکراسی و جامعهٔ مدنی، نیازمند مقدّمات و زمینه‌هائی‌ست که فقدان هریک از آنها، دست‌یابی به آزادی و دموکراسی را غیرممکن یا بسیار دشوار خواهد ساخت. اینکه در تمامت دوران مشروطیّت و مصدّق دیدیم که: مشروطه‌خواهان ما به استبداد گرویدند، آزادیخواهان ما آزادی دیگران را پایمال کردند و حامیان و مدعیان حکومت قانون، بی‌قانونی‌ها نمودند، ناشی از این کمبودها یا نشانه این دشواری‌هاست.

ـ تراژدی تکرار یا بازتولید خودکامگی و استبداد سیاسی در کشورهای خاورمیانه (خصوصاً در کشورهای اسلامی) ناشی از

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

فقدان رشد مناسبات سرمایه‌داری، عدم توسعهٔ ملّی و تجدد اجتماعی و نیز ناشی از فقدان رشد و گسترش طبقهٔ متوسّط مدرن شهری در این کشورهاست، چرا که طبقهٔ متوسّط مدرن شهری تنها ضامن استقرار، پایداری و تداوم آزادی و دموکراسی است.

ـ جنبشی که دکتر مصدّق رهبر آن بود ـ همانند جنبش مشروطیّت ـ یک جنبش شهری و اساساً روشنفکری بود، ضمن اینکه زنان شهرها نیز در آن هیچ رأی و جایگاهی نداشتند.

ـ ادغام اقتصاد روستائی در اقتصاد شهری، فقدان یک ساختار مدرن اجتماعی و نیز ادغام شعارها و آرمان‌های عرفی و ملّی با مفاهیم اسلامی و در نتیجه: پیوند و اتّحاد مصدّق با محافل سنّتی بازار و روحانیّت شیعه (آیت‌الله کاشانی و فدائیان اسلام) جنبه‌های لائیک و ترقیخواهانهٔ آرمان‌های مصدّق را مخدوش و محدود می‌کرد. در واقع، از این زمان است که ما شاهد ظهور جریانی بنام «ملّی ـ مذهبی» در عرصهٔ سیاست ایران هستیم.

ـ سلطهٔ ایدئولوژی انقلابی و گستردهٔ حزب توده در میان کارگران، کارمندان، معلّمان و دانشجویان و تضاد آن با آرمان‌های اصلاح‌طلبانهٔ دکتر مصدّق و خصوصاً نفوذ «سازمان افسران حزب توده» در لایه‌های مختلف نظامی و انتظامی، مصدّق را از حرکت‌های آرام و بسترسازی‌های فرهنگی ـ سیاسی باز داشت و باعث عصبیّت‌ها و کشاکش‌های گسترده گردید.

ـ با وجود پاکدامنی سیاسی دکتر مصدّق، باید تأکید کرد که

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

فلسفه و عملکرد سیاسی وی ـ چنانکه دیده‌ایم ـ با لیبرالیسم و یا با دموکراسی واقعی، تفاوت آشکار داشت، او نه نمایندهٔ لیبرالیسم بلکه نمایندهٔ پوپولیسم سیاسی یک جامعهٔ «توده‌وار» (Société de masse) بود و لذا، عملکردهایش با ضروریّات و ملزومات یک جامعهٔ مدنی (Société civile) فاصلهٔ فراوان داشت.

ـ مصدّق با پاکدامنی، ایراندوستی، عظمت‌طلبی و غرور ملّی، به ملّت ایران وعده‌ها و امیدهائی داده بود که بخاطر محدودیّت‌های تاریخی و سیاسی، تحقّق آنها بسیار دشوار یا غیرممکن بود، او متأسّفانه در این راه بجای شعور و عقلانیّت سیاسی، اساساً از شور و هیجانات عاطفی مردم بهره‌مند بود، و این، چنانکه گفته‌ایم یکی از ویژگی‌های جنبش‌ها و رهبران پوپولیست می‌باشد.

ـ اعتلای جنبش ملّی کردن صنعت نفت به رهبری دکتر مصدّق، با توسّل به عصبیّت و خشونت و قهر ـ و حتّی ترور مخالفان ـ همراه بود و لذا، این جنبش، در عصبیّت و خشونت و قهر مخالفان مصدّق نیز می‌بایست به پایان می‌رسید. به عبارت دیگر: از آن هنگام که اقدامات مسلّحانهٔ «فدائیان اسلام» در ترور مخالفان ـ به عنوان «مدافع، ضامن و ضابط انتخابات آزاد و بازوی مسلّح منافع ملّت در نهضت ملّی شدن صنعت نفت»، مورد تقدیر و حمایت مصدّق و یاران غیرمذهبی او قرار گرفت، طبیعی بود که از بطن خونین این جریان سیاسی، نه آزادی و دموکراسی، بلکه جز خون و خشونت و قهر، زاده نشود و آنچه که مصدّق و یارانش علیه رزم‌آراء، هژیر و دیگران روا

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

داشته بودند، دامنگیر خودِ آنان گردد.[۱]

مهندس زیرک‌زاده ـ که تا آخرین لحظات در کنار مصدق بود ـ در بارهٔ سرنوشت محتوم حکومت مصدق تأکید می‌کند:

«... به نظر من، جنبش (نهضت ملّی)، پس از جدائی‌ها و تفرقهٔ پایه‌گذاران آن، محکوم به زوال بود و هیچ چیز او را نجات نمی‌داد».[۲]

محمد علی موحّد نیز ـ بدرستی ـ یادآور می‌شود:

«... از اسناد و مدارکی که برای ما باقی مانده، این استنباط حاصل نمی‌شود که دکتر مصدق تا پایان زمامداری خود به موفقیّت خود در حلّ مسئلهٔ نفت «یقین» داشت. در واقع هم، چنین باوری به کلّی غیرواقع‌بینانه بود... ما ـ حتّی ـ فکر نمی‌کنیم که دکتر مصدق می‌توانست به سهولت، کودتای ۲۸ مرداد را سرکوب کند و یک یا چند ماه دیگر دوام بیاورد. وضع ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ با وضع ۳۰ تیر ۱۳۳۱ به کلّی متفاوت بوده».[۳]

ـ روندها و رویدادهای سیاسی در ایران (از انقلاب مشروطیّت تا انقلاب اسلامی) نشان می‌دهند که برخلاف نظر «مُستشارالدوله»[۴]، مشکلِ جامعهٔ ما «یک کلمه» (یعنی قانون) نیست، بلکه **مشکل اساسی جامعهٔ ما یک مشکل ساختاری، معرفتی و فرهنگی است و به همین اعتبار، نیازمند مهندسی اجتماعی و یک پیکار تاریخی و درازمدّت است.**

۱ـ نگاه کنید به بحث علی رهنما، در: نیروهای مذهبی بر بستر حرکت نهضت ملّی، صص ۱۱۵-۱۵۵ و ۱۹۴-۲۰۳، ۹۰۰-۹۰۳

۲ـ موحّد، ج ۲، ص ۸۸۲

۳ـ موحّد، ج ۲، صص ۸۵۹-۸۶۰

۴ـ نگاه کنید به: آدمیت، فریدون، فکر آزادی، ص ۱۸۲.

Sample output to test PDF Combine only

Scanned with CamScanner

کانال تخصصی ناگفته های تاریخ معاصر ایران
@NA_TA_MA

تأمّلاتی در بارهٔ
انقلاب اسلامی ایـــران
(از انقلاب مشروطیّت به انقلاب اسلامی)

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

کانال تخصصی ناگفته های تاریخ معاصر ایران
@NA_TA_MA

Sample output to test PDF Combine only

Scanned with CamScanner

اشاره:

انقلاب ۵۷، حکایت پایان‌ناپذیری است که همروزگاران ما فراوان دربارهٔ آن نوشته‌اند و آیندگان نیز از آن خواهند نوشت.

تحلیل‌های رایج از چگونگی برآمدِ انقلاب یا علل و عوامل آن، عموماً، ماهیّتی سیاسی ـ ایدئولوژیک داشته و بیشتر در خدمت توجیه یا تبرئهٔ «اصحاب دعوی» می‌باشند تا در جهت حقیقت گوئی و روشنگری تاریخی.

در سال‌های اخیر، کتاب‌ها و تحقیقات ارزشمندی در بارهٔ علل و عوامل انقلاب ۵۷ و ظهور آیت‌الله خمینی انتشار یافته‌اند. مقالهٔ حاضر، بدنبال یک بحث تئوریک و آکادمیک در این باره نیست، این مقاله، تنها تأمّلاتی است گذرا دربارهٔ برخی جنبه‌های رویداد بزرگی که ـ درست یا نادرست ـ «انقلاب اسلامی» نامیده می‌شود. به عبارت دیگر: این مقاله نشان می‌دهد که شعارها و گفتمان‌های عرفی یا غیرشرعی روشنفکران انقلاب مشروطه، چگونه به شعارها و گفتمان‌های انقلاب مشروعه (اسلامی) در سال ۵۷ سقوط کرده‌اند.

از دوست عزیزم، عباس احمدی (مزدک) که تأمّلات زیر را از خلال گفتگوها و مقالاتم ـ در سال‌های ۱۹۹۳-۲۰۰٤ ـ استخراج و تنظیم کرده‌اند، صمیمانه سپاسگزارم

Sample output to test PDF Combine only

Scanned with CamScanner

انقلاب اسلامی ایران دگرگونی‌های ژرفی در عرصهٔ سیاست، فرهنگ، اخلاق و رفتارهای اجتماعی در ایران بوجود آورده و بار دیگر سئوالات مهمّی را در برابر مردم و خصوصاً روشنفکران ما قرار داده است: «چرا انقلاب؟»، «چرا آیت‌الله خمینی؟» و «چه باید کرد؟»

انقلاب اسلامی ایران شاید **نالازم‌ترین و غیرضروری‌ترین انقلاب در تاریخ انقلاب‌های دو قرن اخیر بود**[1] زیرا که بیشتر انقلاب‌های دو قرن اخیر در اوج انحطاط اقتصادی و زوال اجتماعی روی داده‌اند، در حالیکه انقلاب ۵۷ در دوران رشد اقتصادی و رونق مناسبات اجتماعی بوقوع پیوسته است. از این گذشته، وقوع دو رویداد عمدتاً غیرمذهبی (لائیک) یعنی انقلاب مشروطیّت (۱۹۰۶) و جنبش ملّی کردن صنعت نفت در ایران (۱۹۵۰) ابهامات و تناقضات موجود در چرائی ظهور خمینی و وقوع انقلاب اسلامی را دو چندان می‌کند.

دربارهٔ انقلاب ۵۷، سال‌ها پیش، مسائلی را طرح کرده‌ایم[2] اینک با اشارهٔ کوتاه به آن مسائل، می‌توان ملاحظات یا پرسش‌های تازه‌ای را مطرح کرد.

۱ـ داریوش همایون، انقلاب اسلامی را «یک انقلاب نالازم» دانسته است.
۲ـ دیدگاه‌ها، ۱۹۹۳، صص ۹۱-۱۰۲

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

ابتداء بهتر است که دربارهٔ خصلت «اسلامی» یا «غیراسلامی» انقلاب ایران اشاره‌ای کنیم. می‌دانیم که قبل از پیدائی خمینی و «جمهوری اسلامی»، جامعهٔ ما، بطور مشخص، سه رویداد مهمّ سیاسی ـ اجتماعی را پشت سر گذاشته بود:

اوّل: انقلاب مشروطیت.

دوّم: جنبش ملّی کردن صنعت نفت.

سوّم: شورش ۱۵ خرداد ۴۲.

توجّه به این سه دورهٔ مهمّ از این نظر اهمیّت دارد که می‌تواند پاسخی به ماهیّت «اسلامی» یا «غیراسلامی» انقلاب ۵۷ بدست دهد.

انقلاب مشروطیت ایران، در حقیقت تبلور اجتماعی مقابلهٔ «بدعت» (تجدّد) با «سنّت» (شریعت) بود. متفکران مشروطه برای اولین بار کوشیدند تا هویّت ملّی را جایگزین هویّت اسلامی سازند. نوعی رنسانس (بازگشت به تاریخ و فرهنگ و تمدّن ایران باستان) در عقاید متفکران مشروطه (مانند میرزا آقاخان کرمانی و میرزا فتحعلی آخوندزاده) وجود داشت که یادآور اندیشه‌های متفکران دورهٔ رنسانس اروپا بود. متفکران دورهٔ مشروطیت نیز معتقد بودند که راز رهائی جامعهٔ ایران از درماندگی و فلاکت تاریخی، گسستن از قید و بندهای دینی و توسّل به علم و دانش مدرن است. با چنین دیدگاهی، در انقلاب مشروطیّت، روزنامه‌ها و گروه‌های سیاسی، شعارها و خواست‌های مردمی ـ عمدتاً ـ غیراسلامی بودند،

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

و مشروعه ـ علیرغم داشتن رهبران برجسته‌ای مانند «شیخ فضل‌الله نوری» ـ و با وجود شعار «ما دینِ نبی خواهیم / مشروطه نمی‌خواهیم» نتوانست بر هواداران مشروطه پیروز شود. انزوای اجتماعی و سیاسی مشروعه‌خواهان آنچنان بود که چاپخانه‌های تهران و مراکز استان‌ها، از چاپ و انتشار اعلامیه‌های آنان خودداری می‌کردند. جالب است بدانیم که تعدادی از علمای اسلامی‌نیز ـ خواسته یا ناخواسته ـ خود، در حقیقت، ایدئولوگ مشروطه‌خواهی بودند (مانند علاّمه محمّدحسین نائینی).

در جنبش ملّی کردن صنعت نفت نیز علیرغم حضور رهبر مذهبی برجسته‌ای (مانند آیت‌الله کاشانی) رهبری جنبش ـ اساساً ـ در دست نیروهای غیراسلامی(لائیک) بود. اعلامیه‌ها و نشریات آن زمان، به روشنی فضای غیرمذهبی جنبش مردم را نشان می‌دهند. در آن زمان نیز، نشریات و روزنامه‌های مهم، اتحادیه‌های کارگری، کشاورزی، زنان و کمیتهٔ اصناف ـ بطور عمده ـ فاقد خصلت اسلامی بودند.

در شورش ۱۵ خرداد ٤۲ نیز توده‌های شهری و روستائی، پاسخی به ندای «آیت‌الله خمینی» ندادند، بهمین جهت، این شورش در یکی دو روز اوّل، در تهران و قم خاموش شد.

روشن است که چه در انقلاب مشروطیت، چه در جنبش ملّی کردن صنعت نفت و چه در ۱۵ خرداد ٤۲، جامعهٔ ایران به

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

اصطلاح «اسلامی‌تر» از سال ۵۷ بود و «انقلاب اسلامی» طبیعتاً می‌بایست در این سه دورهٔ مهم از تاریخ سیاسی ایران صورت می‌گرفت نه در سال ۵۷ که بخاطر رفرم ارضی و اجتماعی شاه (در سال‌های ۴۰-۵۰) و تحولات اقتصادی و اجتماعی متعاقب آن، مذهب (بعنوان یک آرمان حکومتی) اساساً به حاشیهٔ «حوزه»ها و مسجدها رانده شده بود و اساساً نقشی در تحولات سیاسی - اجتماعی ایران نداشت، بنابراین: تلقی از مساجد و مدارس اسلامی به عنوان «شبکهٔ عظیمی در سازماندهی و بسیج توده‌ای در سال‌های ۵۰-۵۷» تا حدود زیادی اغراق‌آمیز است، زیرا که قبل از انقلاب ۵۷، این شبکه‌ها - پنهان و آشکار- تحت نظر دولت (سازمان اوقاف و ساواک) قرار داشتند و از عملکردهای سیاسی ناچیزی برخوردار بودند. یکی از رهبران مذهبی انقلاب ۵۷ - خود - تأکید کرده که: «بزرگترین نقطهٔ قوت ما، بی‌سازمانی ماست».

برای اینکه درک روشنی از حال و روز سیاسی خمینی در یکی - دو سال پیش از انقلاب اسلامی داشته باشیم یادآور می‌شوم که در سال ۵۵ یکی از مقامات عالی رتبهٔ ایرانی (ایرج گلسرخی، مسئول امور اوقاف و حج و زیارات) سفری به عراق داشت و با استفاده از فرصت به زیارت مرقد امام علی در نجف رفت. بهنگام زیارت، فردی به مقام ایرانی نزدیک شد و گفت: «لطفاً ساعت ٤ صبح فردا در حرم باشید، شخص مهمی کار واجبی با شما دارد...» مقام عالی رتبهٔ ایرانی، سحرگاه فردا به حرم امام علی رفت و با

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

تعجّب دید که آن شخص مهمّ، «آیت‌الله روح الله خمینی» است که آمده بود و از مقام ایرانی می‌خواست که واسطه شود تا او (خمینی) در آن سن و سال پیری از تبعید به ایران برگردد و... متأسفانه به دلایل نامعلوم، شرح این ملاقات به شاه گزارش نشد بلکه ـ برعکس ـ مدتی بعد، آن مقام عالی رتبه بجرم «رشوه و فساد مالی» دستگیر و زندانی شد[1].

به روایت دوست آگاه دیگری: درخواست بازگشت خمینی قبلاً نیز توسط «امام موسی صدر» (از طریق سفارت ایران در بیروت) به ساواک گزارش شده بود اما به اطّلاع شاه نرسید.[2]

از این گذشته، برای روستائیان ایران، بازگشت «خمینی» بمعنای «بازگشتِ اربابان به ده» و بمنزلهٔ استقرار مجدّد «روابط ارباب و رعیّتی» بود، بهمین جهت، روستائیان ـ علیرغم باورهای اسلامی خود ـ در مجموع از حوزهٔ تبلیغات سیاسی مُلاّها بر کنار بودند و لذا نقشی در انقلاب ۵۷ نداشتند.

همین جا گفتنی است که حکومتِ «رضاشاه» اگر چه بر سیادت قطعی علمای مذهبی خاتمه نداد، امّا بر منافع مادی و معنوی آنان ضربه‌های جدّی وارد ساخت. اصلاحات ارضی و اجتماعی سال‌های ۴۰ محمدرضا شاه نیز به سلطهٔ بلامنازع علمای مذهبی در

۱ـ روایت دکتر سیروس آموزگار

۲ـ روایت هوشنگ معین‌زاده که در آن زمان در سفارت ایران در بیروت، مسئولیّت مهمّی داشته است.

Sample output to test PDF Combine only

Scanned with CamScanner

شهرها و روستاها خاتمه داد (کنترل املاک موقوفه، بودجه‌بندی مدارس مذهبی و مساجد از طریق ادارهٔ اوقاف) بهمین جهت است که «آیت‌الله خمینی» در سخنرانی‌های خود، آنهمه نسبت به «این پدر و پسر» ابراز تنفّر و انزجار کرده است.

نیروهای فعّال سیاسی و فرهنگی در سال‌های ۵۰ (روشنفکران و دانشجویان) اکثراً، نیروهای غیرمذهبی بودند. رشد روزافزون نیروهای غیرمذهبی و انزوای نیروهای اسلامی در عرصهٔ حیات سیاسی ـ فرهنگی جامعه آنچنان بود که بقول شریعتی و حجّت الاسلام سیّد محمّد خاتمی: «دانشگاه‌ها، مرعوب هیاهوی تبلیغی الحاد بودند و بچه‌های مسلمان در دانشگاه‌های ایران «قاچاقی» زندگی می‌کردند. در این دوران، مدرنیسم و مارکسیسم در دو جبهه، باورهای اسلامی‌را مورد هجوم قرار دادند.»[1]

با این ترکیب: درحوادثی که به انقلاب ۵۷ منجر شد، اولین گروه‌های اعتراضی علیه رژیم شاه، روشنفکران لائیک و دانشجویان بودند: «شب شعرِ کانون نویسندگان ایران» و ادامهٔ آن در دانشگاه آریامهر (شب شعر سعید سلطانپور) به اعتراضات و اعتصابات دانشجوئی دامن زد. برای اولین بار، شرکت‌کنندگان در این شب‌ها، به خیابان‌ها ریختند و مبارزهٔ ضد دولتی را عمومی کردند، تنها پس از اعتراضات روشنفکران و اعتصابات دانشجویان بود که نیروهای مذهبی (بازاریان و طلاّب) جرأت یافتند و شروع به اعتراض، بستن

۱ـ نگاه کنید به: میرفطروس، صص ۱۱۲ـ۱۱۴.

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

بازارها و راهپیمائی کردند. شعارهای مردم تا دی ماه ۵۷، شعارهای دموکراتیک و غیراسلامی‌بود (آزادی مطبوعات، آزادی زندانیان سیاسی و...) چاپ نامهٔ توهین‌آمیز و سئوال‌انگیز «رشیدی مطلق» در روزنامهٔ اطلاعات (۱۸ دی‌ماه ۵۶) علیه آیت‌الله خمینی و تقارن تظاهرات ضد حکومتی با ماه محرّم (خصوصاً در تاسوعا و عاشورا) در سال ۵۷ به اعتراضات سیاسی و عرفی مردم، رنگ مذهبی داد و شخصیّت سیاسی ـ مذهبی آیت‌الله خمینی را برجسته‌تر نمود. از این هنگام، ما شاهد شعار «حزب فقط حزب الله، رهبر فقط روح الله» و یا «استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی» بودیم و از این زمان بود که «حاشیه‌نشین‌های شهری» نیز قدم به میدان انقلاب گذاشتند.

انقلاب ایران، یک «انقلاب شهری» بود و جایگاه و پایگاه آن مراکز شهرها بود. روستائیان ـ که نصف جمعیّت ایران را تشکیل می‌دادند ـ همانطور که گفتیم، در انقلاب ۵۷ حضوری نداشتند. از این گذشته: وجود اقوام مختلف سُنّی مذهب در ایران (کردها، ترکمن‌ها و بلوچ‌ها) عملاً چیزی بنام «حکومت اسلامی به رهبری خمینی شیعه مذهب» را برای بخش عظیمی از مردم ایران، منتفی می‌ساخت. بهمین جهت ـ چه قبل و چه بعد از روی کار آمدن خمینی ـ نواحی سُنّی‌نشین ایران (خصوصاً کردستان و ترکمن صحرا)، هیچگاه با عقاید سیاسی و مذهبی او همراه نشدند.

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

انقلاب ایران ـ همچنین ـ بر اساس میانگینِ سنّی عناصر فعّال و کارسازِ آن (چریک‌ها، دانشجویان، دانش آموزان، خرده بورژوازی مدرن، کارمندان) اساساً یک انقلاب جوان بود. این طیف گسترده اماً فعّال، پرشور و جوان، از نظر سیاسی نه خاطره‌ای از «خمینی» و شعارهای او در ۱۵ خرداد ٤۲ داشت و نه حافظه‌ای از تاریخ معاصرِ ایران، بهمین جهت ـ با توجّه به پویائی و جوانی خود ـ از یک رادیکالیسم کور سیاسی برخوردار بود... با این خصوصیّات، نیروهای انقلابی در سال‌های ۵۰ـ۵۷ با «ردِ تئوری بقا» و با نفی «سلاح فرهنگ» به ترویج «فرهنگِ سلاح» و «شهادت‌طلبی» پرداختند. طبیعی است که در فقدانِ احزابِ سیاسیِ مستقل (جبههٔ ملّی و...) و عدمِ حضورِ شخصیّت‌های سیاسی سرشناس در سال ۵۷، مذهب و مساجد می‌توانستند جایگاه و پناهگاه مناسبی برای ابرازِ «حضورِ جمعی» در مخالفت با شاه باشند. جالب است یادآور شویم که اکثر علمای مذهبی و مراجع تقلید (مانند شریعتمداری، گلپایگانی، خوئی و...) در سراسر حوادث ۵۷، موضعی محافظه‌کارانه در مخالفت با شاه داشتند. بنابراین: نامیدن انقلاب ایران بعنوان یک «انقلاب اسلامی» چندان دقیق نیست.

* *

معمولاً انقلاب‌ها یا علل داخلی دارند یا عوامل خارجی. دربارهٔ علل و زمینه‌های داخلی انقلاب ۵۷ باید گفت که تا ٦ ماه پیش از سال ۵۷ نشانه‌ای از یک انقلاب ـ آنهم از نوع اسلامی آن

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

ـ در ایران وجود نداشت. رژیم شاه اگر چه با دشواری‌هائی در زمینهٔ گرانی اجناس و کمبود مسکن روبرو بود، اما این مشکلات آنچنان نبود که آبستن یک انقلاب عظیم باشد.

از نظر اقتصادی، در آستانهٔ انقلاب ۵۷ درآمد سرانهٔ مردم در مقایسه با دیگر کشورهای در حال توسعه، رقم بالائی بود (بیش از دو هزار دلار) اکثر مردم شهرها نسبت به سال‌های پیش، وضع مادی بهتری داشتند و طبقهٔ متوسط شهری (کارمندان و حقوق بگیران) از رفاه مناسبی برخوردار بودند. در این میان، آتش‌سوزی «سینما رکس آبادان» (در مردادماه ۵۷) به تأثرات و هیجانات مردم دامن زد. این فاجعهٔ هولناک (که بدست مذهبی‌های هوادار خمینی انجام شده بود) بُعد تازه‌ای به مبارزات مردم علیه شاه داد.

در عرصهٔ خارجی، رژیم شاه نه مدیون بانک‌های خارجی بود و نه در جنگ با همسایگانش (مثلاً عراق) ضعیف و ناتوان شده بود بلکه از نظر مالی و اقتصادی، ایران در آن زمان دارای چنان قدرت و بضاعتی بود که به بسیاری از کشورهای اروپائی، آسیائی و آفریقائی وام و یا کمک مالی داده بود، هر چند که درآمدهای سرسام آور نفتی و بی برنامه گی‌های رژیم در سرمایه‌گذاری درست این درآمدها، باعث نوعی اختلال در ساختار اقتصادی ایران شده بود.

بنابراین دربارهٔ عوامل خارجی انقلاب ۵۷، می‌توان این ملاحظات یا سئوالات را مطرح کرد:

۱ـ حضور اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در مرزهای

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

۱۹۰۰ کیلومتری با ایران و تحرّکات و تحریکات دائمی‌این دولت برای دستیابی به آب‌های خلیج فارس و سلطه بر ایران،

۲ ـ تحولات سیاسی در افغانستان و احتمال ایجاد یک رژیم کمونیستی وابسته به شوروی (خصوصاً احتمال استقرار «ارتش سرخ» در این کشور) آیا خطر کمونیسم در ایران و در نتیجه: ضرورت ایجاد یک «کمربند سبز» در مقابله با «ارتش سرخ» را در ذهن و ضمیر دولت‌های غربی (از جمله آمریکا) تقویت نکرده بود؟

۳ـ استقلال‌طلبی‌های شاه در میان کشورهای منطقه و خصوصاً رهبری وی در هدایت سازمان «اوپک» جهت استقلال سازمان و افزایش قیمت نفت و انعکاسات این افزایش قیمت یا «شوک نفتی» بر اقتصاد اروپا و آمریکا و خصوصاً تهدیدات صریح شاه در افزایش هرچه بیشتر قیمت نفت و سپردن کامل تأسیسات نفتی ایران به دست متخصّصان و مهندسان ایرانی و... آیا مورد رضایت یا خوشایند دولت‌های آمریکائی و اروپائی بوده؟

٤ـ سودای شاه در ایجاد یک ارتش مدرن و بسیار قدرتمند (با توجّه به حساسیّت ژئوپولیتیکی ایران در منطقه) و تلاش‌های پیگیر شاه برای خرید و احداث نیروگاه اتمی‌و ارتقاء ایران به یک قدرت اتمی در منطقه، آیا باعث نگرانی دولت‌های اروپائی و آمریکائی نبود؟

۵ـ «معاهدهٔ الجزایر» و مذاکرات پیروزمندانهٔ شاه با رژیم عراق (صدام حسین) در استیفای حقوق تاریخی ایران در «اروند

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

رود» و در نتیجه: انتقال توجّه ارتش عراق از مرزهای ایران به اسرائیل و شعارهای ضد اسرائیلی رژیم عراق (که بعد از جمال عبدالناصر، سودای رهبری «پان عربیسم» را در سر داشته)، تا چه حد مورد قبول و رضایت اسرائیلی‌ها و آمریکائی‌ها می‌توانست باشد؟

۶ـ همهٔ این استقلال‌طلبی‌ها و خصوصاً تأکید شاه بر ناسیونالیسم ایرانی و تاریخ و تمدن ایران باستان آیا در ذهن و ضمیر دولت‌های آمریکائی و اروپائی از شاه تصویر یک «یاغی» یا «سرکش» را تداعی نمی‌کرد؟

۷ـ آیا کنفرانس «گوادولوپ»[1] طرحی برای سرنگونی شاه و آوردن خمینی نبود؟ (در سال‌های اخیر، از جمله خاطرات ژیسکاردستن[2]، رئیس جمهوری فرانسه در زمان انقلاب ایران، وجود این طرح را تأئید می‌کند).

۸ـ ندانم کاری‌ها و آشفتگی‌های دولت‌های وقت، بر فقدان یک «کمیتهٔ بحران» در دربار و سرانجام: تصمیم نادرست شاه برای خروج از ایران، به تحوّلات انقلابی شتاب بیشتری بخشید.

این‌ها سؤالاتی است که پس از سال‌ها فاصله، امروز می‌توان بهتر و روشن‌تر به آنها پاسخ داد و از این طریق می‌توان به زمینه‌ها، علل و عوامل ظهور «امام خمینی» پی برد.

* * *

1- Guadeloupe
2- Giscard D'Estaing

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

حکومت رضاشاه باعث گسست قطعی جامعهٔ ایران از مناسبات قبیله‌ای (پیش سرمایه‌داری) گردید. اصلاحات اجتماعی رضاشاه اگرچه بسیاری از آرمان‌های ناکام جنبش مشروطیت را جامهٔ عمل پوشاند، اما بخاطر ساختار اجتماعی ایران، ماهیت آمرانه و استبدادی سلطان (دولت) دست‌نخورده باقی ماند. ضعف نهادهای مستقل اقتصادی ـ اجتماعی و سیاسی و فقدان یک طبقهٔ متوسط شهری نیرومند، به حضور قاهرهٔ حکومت در عرصه‌های فوق، توان بیشتری بخشید.

در حکومت محمدرضا شاه، سرمایه داری صنعتی رشد چشم‌گیری یافت بطوری که پیدایش نهادهای مدنی و کارخانه‌های متعدد صنعتی، نشانهٔ پیدایش و گسترش نیروهای نوین اجتماعی بود، اما تداوم «مالکیت دولتی» و خصوصاً تکیه حکومت بر درآمد سرشار نفت، اساساً، مشارکت اقشار و طبقات «مالیات ده» را در عرصهٔ سیاست، منتفی ساخت. بر این اساس ـ برخلاف جوامع غربی ـ در ایران هیچگاه «دولت پاسخگو» در برابر «شهروندهای مالیات ده» بوجود نیامد و این امر، قدرت قاهرهٔ حکومت (دولت) را در عرصه‌های سیاسی ـ اجتماعی تقویت کرد.

فروپاشی ساختار قبیله ای ـ «فئودالی» و رشد و رونق مناسبات سرمایه‌داری، فلسفهٔ سیاسی و جهان بینی نوینی را برای جامعهٔ در حال تحول ایران ضروری ساخت، اما در تمامت این دوران، ما نه تنها شاهد ظهور فیلسوف یا اندیشمند نوآوری نبودیم بلکه عموم «فیلسوف»های ما با بازنویسی و بازسازی فلسفه

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

اسلامی(شیعه)، عقل ستیزی خویش را در پردهٔ غرب ستیزی پوشاندند و «انجمن شاهنشاهی فلسفه» نیز ـ که با عنایت به «۲۵۰۰ سال شاهنشاهی در ایران» قرار بود فلسفه‌ای ایرانی ـ مبتنی بر اندیشه‌های ایران باستان ـ تدوین نماید، در سلطه و سیادت کسانی چون دکتر سیدحسین نصر و آیت‌الله مرتضی مطهری ـ عملاً ـ به تدوین فلسفهٔ شیعی پرداخت.

در هیاهوی روشنفکران و فلاسفهٔ تجدّدستیزی مانند جلال آل احمد، دکتر احمد فردید، دکتر رضا داوری و شاگردان و مریدان ایرانی هانری کُربَن[1] (دکتر سید حسین نصر و دیگران) نه تنها نهال نورس تجدّد در ایران بارور نگردید بلکه عقاید و افکار این دسته از متفکران، میخ‌هائی بودند بر تابوت نوزاد نیمه جان تجدّد در ایران. بدین‌ترتیب: روح شیخ فضل‌الله نوری «همچون پرچمی» نه تنها بر بام «حوزه‌های علمیّه»، بلکه بر بلندای دانشگاه‌ها و «حوزه‌های علمی» ما برافراشته شد.[2]

بر بستر این بی‌بضاعتی فکری و بی‌نوائی فلسفی، هر کس «یوسف گم گشته»ی خود را در «کنعان» اندیشه‌ها و ایدئولوژی‌های ضدتجدّد می‌یافت و در فضائی از اسطوره و وهم و خواب و خیال زمزمه می‌کرد:

1- H. Corbin

۲ـ اشاره به سخن جلال آل احمد در ستایشِ «نعشِ آن بزرگوار» (شیخ فضل الله نوری): غرب‌زدگی، ص ۳٦.

Sample output to test PDF Combine only

Scanned with CamScanner

«من خواب دیده‌ام که کسی می‌آید
من خواب یک ستارهٔ قرمز را
وقتی که خواب نبودم دیده‌ام
کسی دیگر
کسی بهتر
و مثل آنکسی است که باید باشد.
و قدّش از درخت‌های خانهٔ معمار هم بلندتر است
و صورتش
از صورت امام زمان هم روشن‌تر
و اسمش، آنچنان که مادر
در اوّل نماز و در آخر نماز
صدایش می‌کند
یا قاضی القُضَات
یا حاجت الحاجات است
و می‌تواند کاری کند که لامپ الله
(که سبز بود، مثل صبحِ سَحَر، سبز بود)
دوباره روی آسمان مسجد مفتاحیان
روشن شود...
کسی می‌آید
کسی می‌آید.»[1]

۱ـ گفتنی است که این شعر «فروغ فرّخزاد» در سال‌های ۴۰ سروده شده بود و لذا ربطی به انقلاب اسلامی سال ۵۷ نداشت.

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

و سرانجام: شاعری بنام نعمت میرزازاده (م، آزرم) در تعبیر عینی این خواب‌زدگی و در ستایش و استقبال از «امام خمینی»، سرود:

«سوی پاریس شوا ای پیک سبکبال سحر
نامهٔ مردم ایران سوی آن رهبر برا
تا ببال و پرِ خونین نشوی سوی امام
هم پر و بال بشویی به گلاب قمصر
نامه‌ای از سوی ابنای وطن نزد امام
تهنیت‌نامه‌ای از خلق به سوی رهبر..
ای امامی‌که ترا نیست زعیمی همدوش
ای خمینی که ترا نیست به گیتی همبر».[1]

* * *

روحانیّت سُنّتی شیعه ـ که در دوران رضاشاه دچار ضربات مهلکی شده بود ـ در زمان محمّدرضا شاه و در بیم رژیم از «شبح کمونیسم»، جانی تازه یافت و در پیلهٔ «انتظار» از طریق شبکه‌ها و انجمن‌ها و هیأت‌های مذهبی به بازسازی خویش پرداخت با اینحال: وضعیّت مذهب در میان روشنفکران و دانشجویان و جوانان ایران آنچنان بود که علی شریعتی و مرتضی مطهری از آن بعنوان «حالت نیمه مرده و نیمه زندهٔ مذهب و وضعیّت بسیار بسیار خطرناک آن» یاد کرده‌اند.[2]

۱ـ روزنامهٔ اطلاعات، شمارهٔ ۱۵۷۶۱، ۲۶ دی ماه ۱۳۵۷
۲ـ نگاه کنید به: میرفطروس، صص ۱۰۶-۱۰۸

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

در چنان شرایطی، وقتی دکتر شریعتی با زبانی شعرگونه و شورانگیز از «پروتستانتیسم اسلامی» یاد کرد و از «شیعه، یک حزب تمام» سخن گفت، ناگهان باورهای سنگ شده و سُنّتی شیعه، از درون منفجر شد و بعد، چون آواری هستی فکری جوانان و دانشجویان ما را در خود گرفت.

در آن فضای شعر و شور و افسانه و افسون، روشنفکران معروف و لائیک ما نیز ضمن پیش‌بینی «طلوع انفجار»، انقلاب حضرت محمّد را «بزرگترین انقلاب تاریخ بشر» و پیام محمّد را «پیام یک انقلابی کامل عیارِ زمینی» می‌دانستند و لذا «بازگشت به سرچشمه» (اسلام) را توصیه می‌کردند[1]. رهبران جبههٔ ملّی و ملیّون ایران که در کربلای ۲۸ مرداد سینه می‌زدند، از تدوین یک فلسفهٔ ملّی، معقول و معاصر بازماندند. شماری از «اندیشمندان حکومتی» نیز در غوغائی از تملّق‌ها و بزرگ‌نمائی‌های تاریخی، و در گرایش درونی به «آفاق تفکر معنوی اسلام ایرانی»، راه «یوسف گم گشته»ی انقلاب آینده را هموار می‌کردند.

* * *

بنظر ما تحلیل‌های عامیانهٔ مارکسیستی و تئوری‌های ساده انگارانهٔ «**اختناق سیاسی = انقلاب**» برای تبیین علل انقلاب ۵۷ اعتبار چندانی ندارند چرا که تحوّلات سیاسی در پرتغال، کرهٔ جنوبی، برزیل، مکزیک و خصوصاً اسپانیا، شیلی و آفریقای جنوبی

۱ـ نگاه کنید به: حاج سید جوادی، علی اصغر، طلوع انفجار، تهران، ۱۳۵۷.

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

نشان می‌دهند که این کشورها ـ علیرغم مشکلات عظیم سیاسی و تنش‌های عمیق اجتماعی ـ توانستند بدون انقلاب از حکومت‌های فردی و استبدادی، به آزادی و دموکراسی سیاسی سیر نمایند. بهمین جهت ادعای اینکه «انقلاب اسلامی، محصول اختناق سیاسی رژیم شاه» و یا «محصول کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ بود» بنظر من، تنها برای ساده کردن مسئله و نوعی فرافکنی و فرار از مسئولیّت کسانی‌ست که «آتش بیار معرکهٔ انقلاب» بودند.

از این گذشته، روند مدرنیسم، توسعهٔ ملّی و تجدّد اجتماعی در ایران، سبب پیدایش طبقهٔ متوسط شهری شده بود که بتدریج بر اختناق و ساختار سیاسی رژیم شاه تأثیر گذاشته بود و بطوریکه گفتیم: پیدایش جناح‌های «اندیشمند»، «سازنده» و «پیشرو»، و فضای باز سیاسی، برای ایجاد اصلاحات در ساختار سیاسی رژیم بود.

گفتنی است که بی‌توجهی به آزادی و دموکراسی، مختصّ رضاشاه یا محمّد رضاشاه نبود بلکه این بی‌توجهی، در عقاید بیشتر رهبران سیاسی و روشنفکران این دوران نیز وجود داشت با این تفاوت اساسی که در نزد روشنفکران عصر رضاشاه، به علت ساختار عقب ماندهٔ اجتماعی و فقدان شرایط ذهنی و فرهنگی جامعه (خصوصاً بی‌سوادی عمومی)، استقرار دموکراسی و آزادی‌های سیاسی به آینده‌ای دور موکول شده بود، در حالیکه در دوران محمّد رضاشاه، مقولاتی مانند آزادی و دموکراسی در باور اکثر روشنفکران و رهبران سیاسی ما، مقولاتی «بورژوائی» و «متعفّن»

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

قلمداد می‌شدند، لـذا در دسـتگاه فکـری و مفـهومی آنان ـ اساساً ـ جائی نداشتند. به عبارت دیگر: جامعهٔ توحیدی روشنفکران دینـی یا جامعـهٔ سوسیالیسـتی روشـنفکران لنینـی زمـانی می‌توانسـت متحقّق گردد که از نقیض آن (یعنی آزادی و دموکراسی) اثـری نباشد. ادبیّات و ایدئولوژی‌های سیاسی ۳۰ـ۴۰ سال قبل از انقلاب ۵۷ بهترین شـاهد ایـن مدّعـا اسـت، مثـلاً جـلال‌آل احمـد (یعنـی معروف ترین و جنجالی‌ترین روشنفکر و نویسندهٔ آن زمـان) معتقـد بود:

> «ما نمی‌توانیم از دموکراسی غربی سرمشق بگیریم... احـزاب و سـازمان‌های سیاسـی در کشـورهای غربـی منبرهائی هستند برای تظـاهرات مالیخولیـاآمیز آدم‌هـای نامتعادل و بیمارگونه... لذا تظـاهر بـه دموکراسی غربـی، یکی از نشانه‌های بیماری غرب زدگی است»[1].

روشنفکران و انقلاب ۵۷

استقرار جامعـهٔ مدنی، نظام مشـروطه و حکومـت قـانون در اروپا از یکطرف با رشد مناسبات شهرنشـینی و رونـق بـازرگـانی و تجارت و علم و دانش همراه بوده و از طرف دیگر، این امر، حاصل پیکار علیه حاکمیّت سیاسی و فرهنگـی کلیسـا و محصـول نوعـی رفرم دینی بود. در حالیکه نهضت مشروطیّت ـ اساساً ـ یک جنبش روشنفکری بود و پایگاه توده‌ای چندانی نداشت. به عبـارت دیگـر:

۱ـ آل‌احمد، ص۹۱

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

ادغام اقتصاد روستایی در اقتصاد شهری، عدم رشد بازرگانی و تجارت، وجود یک بورژوازی دلاّل و ترسو، فقدان یک طبقهٔ متوسط شهری قدرتمند که آگاه و حامی شعارهای اساسی جنبش باشد و همچنین، استسلام (اسلامی کردن) مفاهیم غربی، التقاط مذهب با مقولات عُرفی و نیز درگیری‌ها و اختلافات موجود میان مشروطه‌طلبان تندرو، و نیروهای معتدل، جنبش مشروطه‌خواهی را شدیداً آسیب‌پذیر می‌ساخت. بهمین جهت، بعضی از روحانیون دوراندیش و خصوصاً درباریان و عوامل ضدمشروطه، خیلی زود، لباس مشروطه‌خواهی پوشیدند و بسیاری از مواضع و مقامات مهم (مانند مجلس، دادگستری و نظمیه) را در اختیار گرفتند. قانون اساسی مشروطیّت ـ در واقع ـ حاصل مصالحهٔ نیروهای لائیک با روحانیّت حاکم بود. بدین ترتیب، آن تضادهایی که قرار بود در جنبش مشروطیّت حل و فصل شوند، به علّت ساختار اجتماعی و توسعه نیافتگی سیاسی جامعهٔ ایران، در حکومت‌های رضا شاه، مصدّق و محمّد رضاشاه نیز تداوم یافت[1].

روشنفکران عصر مشروطه، به مشکلات ایران بطور تاریخی یا ریشه‌ای نگاه می‌کردند در حالیکه روشنفکران بعدی، مسائل و

۱ـ بنابراین، غیرمنطقی نیست اگر بگوئیم: دعواها و کشمکش‌هایی که اینک در جامعهٔ ایران بین روحانیّت محافظه‌کار سُنّتی و نیروهای لائیک (چه مذهبی و چه غیرمذهبی) در جریان است، ادامهٔ همان دعواها و تضادهای جنبش مشروطیّت است که بخاطر ضعف‌ها و محدودیت‌هایی که گفتیم، پنهان و ناتمام مانده بود.

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

مشکلات ایران را بشکل لحظه‌ای و سطحی می‌دیدند، یعنی تنها به تغییر رژیم سیاسی فکر می‌کردند نه به ساختار و بافتار فرهنگی جامعه در پیوند با آزادی و دموکراسی، و دیدیم که رژیم حکومتی تغییر کرد اما هم آزادی‌های اجتماعی قربانی شد و هم توسعه و تجدد ملّی.

از این گذشته، روشنفکران عصر مشروطه با برخورداری از یک ناسیونالیسم مثبت و انسانی، اساساً به منافع ملی ما فکر می‌کردند در حالیکه روشنفکران بعدی، با اعتقاد به انترناسیونالیسم کمونیستی یا پان اسلامیسم، به مصالح عالیهٔ «جهان سوسیالیستی» یا «اُمّت اسلامی» فکر می‌کردند. بنابراین عجیب نبود که ناسیونالیسم و میهن‌دوستی، هم در سازمان‌های کمونیستی و هم در دیدگاه‌های روشنفکران اسلامی، نوعی «شرک» یا مقوله‌ای «بنورژوائی» بشمار می‌رفت.

بی‌تردید در انقلاب مشروطیّت، هم درجهٔ شعور و آگاهی توده‌های مردم بسیار پایین‌تر بود، هم امکانات فرهنگی روشنفکران جهت آگاهی و آشنایی از تحولات سیاسی ـ اجتماعی جهان کمتر بود، و هم خصوصاً استبداد و اختناق سیاسی عصر قاجار، بیشتر و گسترده‌تر بود، امّا می‌بینیم که در اساسی‌ترین مسائل سیاسی ـ فرهنگی (از جدائی دین و دولت تا نگاه به تاریخ ایران و اسلام، فلسفهٔ سیاسی و غیره)، درک روشنفکران انقلاب مشروطه از درک روشنفکران ما در انقلاب ۵۷ جلوتر و پیشرفته‌تر بود. چرا؟ برای

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

اینکه روشنفکران عصر مشروطه چشمی به تاریخ و فرهنگ ایران داشتند و چشم دیگری به تحولات سیاسی ـ اجتماعی اروپا، یعنی اخذ و اقتباس درست از آنچه که خودی و بیگانه بود. بهمین جهت است که در انقلاب مشروطیت، فقیه برجسته و با نفوذی مثل شیخ فضل الله نوری را بجرم «مشروعه‌طلبی» بدار آویختند، اما در انقلاب ۵۷، رهبران سیاسی و روشنفکران ما، خَلَف همین شیخ فضل الله (یعنی آیت الله خمینی) را به حکومت رساندند.

در یک نمای کلّی: بعد از انقلاب مشروطیّت و خصوصاً از دوران رضاشاه تا انقلاب ۵۷، ما شاهد پیدایش سه دسته روشنفکر بودیم:

دستهٔ اول: روشنفکرانی که با تکیه بر تاریخ و فرهنگ ایران، اصلاحات فرهنگی و سیاست‌های آموزشی و تربیتی و تحوّلات آرام اجتماعی را مدّ نظر داشتند. این دسته از روشنفکران که در واقع فرزندان بلافصل روشنفکران عصر مشروطه (مانند: آخوندزاده، میرزا آقاخان کرمانی و میرزا ملکم خان) بودند، ضمن حمایت پنهان و آشکار از اصلاحات رضاشاه جهت نوسازی، ایجاد امنیت ملّی و استقرار نهادهای مدنی در جامعه، هستهٔ فکری ناسیونالیسم دوران رضاشاه را تشکیل می‌دادند. روشنفکرانی مانند: محمدعلی فروغی (ذکاءالملک)، مشیرالدولهٔ پیرنیا، محمود افشار، ابراهیم پورداوود، عباس اقبال، سعید نفیسی، احمد کسروی، عارف قزوینی، علی دشتی، ملک الشعراء بهار ... و هستهٔ نویسندگان

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

نشریهٔ «ایرانشهر» و «کاوه» (در برلین آلمان) یعنی: کاظم زادهٔ ایرانشهر، رضازادهٔ شفق و سید حسن تقی زاده ...

دستهٔ دوم: روشنفکرانی که تحت تأثیر انقلاب شوروی، خواستار تغییرات انقلابی و سوسیالیستی در ایران بودند. این دسته از روشنفکران، که در واقع فرزندان فکری کمونیست‌های عصر مشروطه (مانند حیدرخان عمواوغلی، احسان‌الله خان و سلطان زاده) بودند، بدون توجه به محدودیت‌های تاریخی و ظرفیت‌های فرهنگی مردم و بدون آگاهی از ضرورت‌ها و اولویت‌های اساسی جامعهٔ ایران، با تشکیل گروه «۵۳ نفر» و بعد «حزب تودهٔ ایران» به مخالفت با رضاشاه و اصلاحات اجتماعی او پرداختند.

حزب توده که در آغاز، محفلی از فئودال‌زاده‌های تحصیل کرده اُروپا بود ـ ضمن آرزوی تحقّق ساختمان سوسیالیستی در ایران، تحت تعالیم و توصیه‌های استالین، مبارزات سیاسی را، ابتدائاً از زاویهٔ مبارزه با امپریالیسم جهانی (به سرکردگی انگلیس و بعد آمریکا) آغاز کرد. انترناسیونالیسم حزب توده (که در خدمت مصالح و منافع دولت شوروی بود) در واقع بر ضد ناسیونالیسم دورهٔ رضاشاه بود و اگر چه بر اساس تحلیل‌های اوّلیهٔ کمینترن، رضا شاه بعنوان «نمایندهٔ بورژوازی پیشرو ایران» بشمار می‌آمد، اما بزودی مبارزه با حکومت رضاشاه و مخالفت با رژیم بورژوائی او، سرشت و سرنوشت سیاسی روشنفکران چپ ایران را تعیین کرد. حزب توده ـ که از انسجام ایدئولوژیک و حمایت مالی و تدارکاتی دولت

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

شوروی (و خصوصاً استالین) برخوردار بود و با همین امکانات، در جامعهٔ ایران «افکار عمومی» می‌ساخت، بتدریج به جریان مسلط سیاسی و روشنفکری ایران تبدیل شد و از این تاریخ، جریان اصیل و ملّی روشنفکری ایران در هجوم تبلیغات حزب توده، خاموش و فراموش گردید.

دستهٔ سوم: با واقعهٔ «سیاهکل» (اسفند ۴۹) دوران جدیدی در تاریخ روشنفکری ایران بوجود آمد که نه غنای فرهنگی روشنفکران عصر مشروطیت را داشت و نه مجهز به آگاهی‌های مارکسیستی ـ کمونیستی حزب توده بود. «مبارزهٔ مسلّحانه: هم استراتژی، هم تاکتیک» در واقع تیر خلاصی بود بر پیکر نیمه‌جان اندیشه و تعقّل سیاسی در ایران... انهدام‌گرائی، شهادت‌طلبی، قهرپرستی، تحقیر کتاب و فرهنگ و هنر، مطلق کردن استبداد سیاسی رژیم و نفی امکان هرگونه مبارزهٔ صنفی و دموکراتیک، بن‌بست سیاسی ایران را عمیق‌تر ساخت... دیگر، همه بجای اندیشیدن «نقل قول» می‌کردند. سلاح فرهنگ به چاهِ ویلِ فرهنگِ سلاح سقوط کرد و فولکلور مذهبی خون و شهادت، دلیل بر حقانیت مبارزه و جایگزین خِرَد سیاسی گردید و «شهید، قلب تاریخ» شد... در این زمان، حتی گروه مارکسیستی معروفی مانند گروه «جزنی ـ ضیا ظریفی» که تأمّلی در تاریخ و فرهنگ ایران داشتند ـ بوسیلهٔ منادیان افراطی مبارزهٔ مسلحانه، مدت‌ها تکفیر و تحریم شدند. به این اعتبار، در این دوران، ما به اندازهٔ

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

بسیـــوادهای‌مان «روشـنفکر» داشـتیم و رهـبری سیاسـی، دیگر نـه احتیاجی به تجربـــهٔ سیاسـی داشـت و نـه نیـازی بـه آگاهی‌هـا و تحصیلات دانشـگاهی. صلاحیـت رهـبران سیاسـی، تنـها بـا معیـار «شکنجه و زندان» ارزیابی می‌شد.

تأکید بر عدالت‌خواهـی و فلسفـــهٔ شـهادت بـاعث همدلـی روشنفکران مارکسیست و شیعی (مجـاهدین و هـواداران شـریعتی) گردید، شعار «فدائی ـ مجاهد پیوندتان مبارک!» در واقـع، بیـانگر نوعـی وحـدت سیاسـی ـ استراتژیک روشـنفکران مارکسیسـت و مذهبی بود، استراتژی واحـــدی کـه در آن از آزادی و دموکراسـی و حقوق بشر سخنی نبود و جنبه‌های مثبت فرهنگ و تمدن غرب نـیز ـ یکجا ـ نفی و انکار می‌گردید. در این دوران، مترقّی بودن افـراد و گروه‌ها، ابتداء از زاویـــهٔ مخـالفت بـا شـاه و امپریالیسـم ارزیـابی می‌شد، بی‌آنکه به ماهیّت ارتجـاعی افکـار و عقـاید آنـان توجـــه گردد. اینکه «اکثریّت» بزرگترین سازمان سیاسی چپ ایران بـهنگام انقلاب (یعنی سـازمان چریکـهای فدائـی خلـق) بـا اولیـن «کیش» تئوریک حزب توده، «مـات» گردیـد و سـران و رهـبران آن بدامـان کیانوری افتادند و ـ بعد ـ هر دوی این سازمان مارکسیستی، مجذوب شعارهای ضدامپریالیستی امام خمینی شدند، نتیجـهٔ همین همدلـی و وحدت سیاسی ـ استراتژیک بوده است. با اینهمه باید دانست کـه نسـل سـوم روشـنفکران ایـران (گروه‌هـای چریکـی) بـا مبـارزه و فداکاری‌های حماسی خود، زندگی و آینـدهٔ بـهتری را بـرای مـردم

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

ایران می‌خواست اگر چه بخاطر فقدان آگاهی‌های تاریخی و سیاسی در دام رادیکالیسمی هولناک و ویرانگر گرفتار شد و بقول احمد شاملو:

«عاشقان،
سرشکسته گذشتند
شرمسار آوازهای بی‌هنگام خویش».

روشنفکران عصر مشروطیت و رضاشاه ـ اساساً ـ متکی بر اندیشه‌های متفکران عصر روشنگری فرانسه (مانند روسو، ولتر و منتسکیو) بودند، در حالیکه روشنفکران عصر محمد رضاشاه ـ عمدتاً ـ متکی بر آراء و عقاید لنین و مارکس و مائو و چه گوارا (و حتی انور خوجه!!) بودند، این دوره، یکی از فقیرترین و حقیرترین دوره‌های اندیشهٔ سیاسی در ایران بشمار می‌رود. روشنفکران عصر مشروطه و رضاشاه در پی نوسازی و مهندسی اجتماعی تدریجی (به تعبیر پوپر) بودند، در حالیکه روشنفکران عصر محمد رضاشاه ـ عموماً ـ در پی ویرانی و سرنگونی بودند. به عبارت دیگر: احزاب و ایدئولوژی‌های بعد از مشروطیت (چه دینی و چه لنینی) عموماً در پی انقلاب و کسب قدرت سیاسی بودند، بهمین جهت این احزاب و ایدئولوژی‌ها در ذات خویش حامل یا مُروّج خشونت و خونریزی و کشتار بودند. نفوذ اندیشه‌های انقلابیون روسی و خصوصاً پیروزی انقلاب اکتبر در روسیه و تأثیر آن بر روشنفکران ایرانی، خشونت را به ابزاری لازم در نزد روشنفکران و مبارزان ایرانی بدل ساخت.

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

به عبارت دیگر: بعد از مشروطیت و خصوصاً بعد از شهریور ۱۳۲۰ تا انقلاب ۵۷، با رواج مارکسیسم حزب توده در ایران، نقش قاهرهٔ دولت (سلطان)، به رهبری حزب یا «سازمان پیشتاز» واگذار شد و توده‌های هوادار، تحت قیمومیت یا ولایت و رهبری حزب و سازمان، از خودشان سلب تفکر کردند. نفی فردیت انسان و تأکید بر «اولویت جامعه بر فرد» و سقوط عقل نقّاد به عقل نقّال، نفی لیبرالیسم، حقوق بشر، ملیت و میهن‌دوستی در سازمان‌های مارکسیستی و خصوصاً رواج اندیشه‌های تجددستیز و خردگریز روشنفکرانی مانند جلال آل احمد، احمد فردید و علی شریعتی و سلطهٔ ایدئولوژی‌های خونفشان انقلابی در این دوران، بر مشکلات نظری تحقق جامعهٔ مدنی در ایران افزود.

روشنفکران عصر مشروطه و دورهٔ رضاشاه، عموماً درگیر توسعه و تجدّد اجتماعی، گسترش سوادآموزی و حفظ وحدت ملّی بودند در حالیکه از شهریور ۱۳۲۰ و سقوط رضاشاه تا انقلاب ۵۷، روشنفکران ما اساساً درگیر آزادی‌های سیاسی و ایدئولوژی‌های رنگارنگ سیاسی بودند بی‌آنکه به پایه‌ها و زمینه‌های این آزادی و دموکراسی آگاهی داشته باشند. در واقع بعد از سقوط رضاشاه تا انقلاب ۵۷ اکثریت روشنفکران ما فاقد حس مسئولیت در مهندسی اجتماعی جهت توسعهٔ ساختارهای شهری بودند.

* *

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

بسیاری از روشنفکران عصر محمدرضا شاه را می‌توان «روشنفکران همیشه طلبکار» نامید، روشنفکرانی که نه تنها هیچ طرح یا برنامه‌ای برای نوسازی کشور یا مهندسی اجتماعی (به تعبیر پوپر) نداشتند بلکه ضمن چشم بستن بر تحولات جاری جامعه، مسیح‌وار، همواره صلیب یک «نه !» را بر شانه‌های خویش حمل می‌کردند بی‌آنکه بدانند یک نظام سیاسی را تنها عوامل آن نظام تعیین نمی‌کنند بلکه اپوزیسیون و مخالفان نیز در سازندگی یا تخریب آن نظام، نقش دارند. گویا در خطاب به این دسته از روشنفکران و رهبران سیاسی بود که افلاطون می‌گوید:

«ای فرزانگان! اگر شما از حکومت دوری کنید،
گروهی ناپاک آنرا اشغال خواهند کرد».

با آن «نه !» و با آن «جبههٔ امتناع» بود که روشنفکرانی مانند آل احمد در برابر اصلاحات اجتماعی شاه، یا به نفی و انکار پرداختند و یا معتقد شدند که: «خلیل ملکی سوسیالیسم را در دهان حکومت شاه گذاشته است و شاه این برنامه‌ها (اصلاحات ارضی، حقوق زنان و کارگران، تحصیل و تغذیهٔ رایگان، سپاه دانش و...) را از امثال خلیل ملکی دزدیده است...»[1] و در آن میانه کسی (حتی رهبران جبههٔ ملی) نبود که بگوید: «بسیار خوب، چه مانعی دارد؟ حالا که شاه طرح و برنامه‌های خلیل ملکی را پذیرفته و اجرا می‌کند، چرا ما از آن حمایت و پشتیبانی نکنیم؟...» با این خصلت

۱ـ در خدمت و خیانت روشنفکران، ج۲، ص۱۶۶

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

«روشنفکران همیشه طلبکار» بود که جلال آل‌احمد ـ بعنوان معروف‌ترین و تأثیرگذارترین نویسنده و روشنفکر آن زمان ـ در بارهٔ تحوّلات و اصلاحات اجتماعی دوران محمّدرضا شاه ـ غیرمنصفانه ـ چنین قضاوت می‌کرد:

«حکومتی که در زیر پوشش «ترقیات مشعشعانه»، هیچ چیز جز خفقان و مرگ و بگیر و ببند نداشته است»[1]!

اختناق و استبداد سیاسی رژیم شاه، مسلّماً در رشد و رونق گرایش‌های انقلابی، تأثیر داشت، اما واقعیّت اینست که در آن زمان، عموم روشنفکران ما بوسیلهٔ انواع و اقسام ایدئولوژی‌های انقلابی (از مارکسیسم چینی و کوبائی گرفته تا تشیّع سرخ علوی) مسخ و افسون شده بودند، بهمین جهت، در کنار اختناق سیاسی، تحوّلات اقتصادی ـ اجتماعی و فرهنگی جامعه را نمی‌دیدند، تحلیل‌های رایج چنان بود که اختناق سیاسی را مخالف و مغایر توسعهٔ اجتماعی می‌دانست. طبق این تحلیل‌ها، با وجود اختناق سیاسی، توسعه، تجدّد و پیشرفت اجتماعی، دروغ یا غیر ممکن بود[2].

با چنین دیدگاهی، عموم روشنفکران ایران در قبل از انقلاب ۵۷ خود را از دیدن و بررسی تحوّلات جاری جامعه، بی نیاز

۱ـ کارنامهٔ سه ساله، ص۹۸

۲ـ مثلاً وقتی عکس افتتاح سدّ عظیم «دز» (در خوزستان) در نشریات خارجی چاپ شد، بحث بسیاری از فعّالین سیاسی در خارج از کشور این بود که: «این عکس، فتوتراژ است و ساختن چنین سدّ عظیمی در ایران، دروغ تبلیغاتی رژیم شاه است!...»

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

می‌دیدند و با اعتقاد به ضرورت انقلاب، با نوعی رادیکالیسم کور، موجب تشدید و گسترش اختناق و استبداد سیاسی رژیم گردیدند. آنان با تشکیل نوعی «جبههٔ امتناع» و با اعتقاد بر این باور نادرست که: «روشنفکران با حکومت نیستند، بر حکومت هستند»، هم جامعه و هم رژیم حاکم را از داشتن روشنفکران آگاه و هدایت‌گر محروم کردند.

از این گذشته، ما دارای ۱۹۰۰ کیلومتر مرز مشترک با شوروی‌ها بودیم که همیشه چشم به منافع ملّی ما داشتند، و بعد، حزب توده که رهبرانش با یک شبکهٔ سراسری بعنوان عامل شوروی‌ها عمل می‌کردند. خود همین مسئله، همیشه فضای سیاسی ایران را متشنّج و پر از سوء ظنّ و تردید و توطئه کرده بود و باعث کنش و واکنش‌های متقابل رژیم و نیروهای سیاسی جامعه شده بود. علاوه بر این، در آن زمان «جبههٔ امتناع روشنفکران»، رژیم شاه را فاقد مشروعیّت سیاسی می‌دانست و لذا هرگونه همکاری و همسوئی با آنرا کفر می‌شمرد[1]. البتّه بودند روشنفکرانی که با هوشیاری، شجاعت و واقع‌بینی به نفوذ در دستگاه دولتی و اصلاح رژیم از درون معتقد بودند، مانند: دکتر عنایت‌الله رضا، مهندس پرویز نیکخواه، دکتر مهدی بهار (نویسندهٔ «میراث خوار استعمار»)، دکتر عباس میلانی، دکتر چنگیز پهلوان، دکتر کوروش لاشائی و

۱ـ برای نمونه، نگاه کنید به خاطرات دکتر منوچهر ثابتیان (از رهبران کنفدراسیون): فصل کتاب، شمارهٔ ۲، بهار ۱۳۶۹، صص ۶۶ـ۸۲.

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

خصوصاً فرزانه‌ای مانند فیروز شیروانلو (از رهبران برجستهٔ کنفدراسیون دانشجویان ایرانی در خارج از کشور)[۱].

بعلّت ساختار روستائی جامعه و دیگر محدودیّت‌های تاریخی، هم رضاشاه و هم محمّدرضا شاه، اولویّت را به تجدّد اجتماعی و توسعهٔ ملّی و ایجاد یک زیربنای اقتصادی مدرن گذاشته بودند و بهمین جهت به اصل آزادی و استقرار دموکراسی بی‌توجه بودند. گفتنی است که در صحبت از نبودن آزادی در زمان رضاشاه و محمّدرضا شاه، معمولاً، آزادی‌ها تا حد آزادی سیاسی، تقلیل می‌یابند. بعبارت دیگر، فقدان آزادی‌های سیاسی با فقدان آزادی‌های مدنی اشتباه می‌شود در حالیکه می‌دانیم که در آن دوران اگر چه آزادی‌های سیاسی پایمال می‌شد اما آزادی‌های اجتماعی رشد بی‌سابقه‌ای یافته بود. تحرّک اجتماعی و ارتقاء یا جابجائی طبقاتی در جامعه آنچنان بود که افراد وابسته به طبقات پائین می‌توانستند به مقامات و موقعیّت‌های ممتاز نائل شوند. مثلاً طبق آمار موجود، در سال‌های بین ۱۹۷۰ـ۱۹۷۹، ۱۴٪ دانشجویان دانشگاه‌های ایران از

۱ـ فیروز شیروانلو پس از جریان سوءقصد به شاه در «کاخ مرمر» و پس از سال‌ها زندان، طیّ آگاهی و شناخت نزدیک از تحوّلات اجتماعی و توسعهٔ صنعتی ایران، با ترجمه و انتشار کتاب ارزشمند «ضرورت هنر در روند تکامل اجتماعی» ارنست فیشر و تشکیل فرهنگسرای نیاوران و با حضور فعّال در سازماندهی و گسترش «کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان»، فضای نوینی در عرصهٔ فرهنگی و انتشاراتی ایران بوجود آورد که تأثیرات مثبت آن بر هیچ نویسنده و متفکّری پوشیده نیست. او در ایجاد این فضای هنری و فرهنگی، از حمایت‌های فرح پهلوی برخوردار بود.

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

طبقات پائین و کارگری بودند، در حالیکه در همان زمان در فرانسه، این رقم فقط ٤٪ بوده است[1]. چنانکه گفتیم: پس از سقوط رضاشاه (یعنی از شهریور ۱۳۲۰ تا ۲۸ مرداد ۳۲)، به مدت ۱۲ سال، بقول دوست و دشمن، آزادی و دموکراسی سیاسی (و خصوصاً آزادی قلم و بیان و مطبوعات) در ایران وجود داشت اما روشنفکران ما نتوانستند از آزادی‌های سیاسی موجود، استفادهٔ درست و شایسته‌ای بکنند. این وضع در تمامت دوران حکومت مصدق نیز حاکم بود.

ادبیات و انقلاب

جامعهٔ روشنفکری ما اسیر دو مطلق‌گرائی یا دو بنیادگرائی بود: یکی بنیادگرائی دینی و دیگری بنیادگرائی لنینی. وجه مشترک این دو بنیادگرائی، نیاندیشیدن و مقابله با مدرنیسم، تجدّدگرائی و توسعهٔ زمان رضاشاه و خصوصاً محمّدرضا شاه بود. یکی، جامعه را بسوی «ناکجاآباد ۱٤۰۰ سال پیش» می‌خواند، و دیگری، جامعه را بسوی مدینهٔ فاضلهٔ «سوسیالیسم واقعاً موجود». بنابراین، همدلی‌ها و همگامی‌های این دو نحلهٔ ایدئولوژیک در آستانهٔ انقلاب ۵۷، چندان هم عجیب نبود:

ـ «مجاهد! فدائی! پیوندتان مبارک!»

۱ـ اشاره به این آزادی‌های اجتماعی از این جهت اهمیّت دارد که امروزه مردم ما حتّی در پوشیدن لباس، انتخاب رنگ‌های دلخواه، داشتن امنیّت در رفت و آمدهای خانوادگی و اجرای مراسمی مانند عروسی یا جشن تولّد هم آزاد نیستند و خصوصاً زنان ایران از بسیاری از آزادی‌های اجتماعی و مدنی محروم شده‌اند...

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

در اینهمه سال‌ها متون مارکسیست ـ لنینیستی فراوانی ترجمه شد و بخورد جوانان و دانشجویان داده شد، اما حتّی یک نفر از میان روشنفکران ما پیدا نشد که کتاب «نقد خِرَد ناب» (کانت) را ترجمه کند! چرا؟ برای اینکه کتاب کانت، خواب روحی و آسودگی ذهنی روشنفکران ما را برهم می‌زد. در چنین شرایط ذهنی و سیطرهٔ ایدئولوژیک است که وقتی کتابی مثل «غرب‌زدگی» (آل احمد) منتشر شد، هیچ کس بضاعت یا جرأت نقد و بررسی آن را نداشت[1] و یا کتاب کوچکی مثل «ماهی سیاه کوچولو» نه تنها کتاب بالینی آدم‌های ۸ ساله تا ۸۰ ساله بود، بلکه برخی روشنفکران شناخته شده و مارکسیست ایران، از آن، انواع و اقسام تزِ «مبارزهٔ مسلّحانه» و «رهائی ملّی» را کشف کردند! به عبارت دیگر «ماهی سیاه کوچولو» به «مانیفست» روشنفکران ما تبدیل شده بود.

در آن سال‌ها همه علیه تحولات اجتماعی آن دوران عصیان کرده بودند بی‌آنکه ـ خود ـ سنگی حتّی ـ در ساختمان آن جامعهٔ نوین گذاشته باشند. همه از رژیم «طلبکار» بودند، بی‌آنکه بپرسند: «آیا خودمان به وظایف و مسئولیّت‌های‌مان عمل می‌کنیم؟». واقعیّت این بود که رژیم شاه دست به اصلاحات ارضی و اجتماعی مهمّی زده بود که حتّی دکتر محمّد مصدق هم ـ از ترس آیت‌الله کاشانی و فدائیان اسلام ـ جرأت انجام آنها را نداشت، امّا روحیهٔ

۱ـ غیر از داریوش آشوری که بهمین جرم! سال‌ها از طرف روشنفکران آن زمان، بایکوت شده بود

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

ایلی ـ ایدئولوژیکو رهبران سیاسی و روشنفکران ما، توان جذب و هضم مدرنیسم، توسعه و تجدّد اجتماعی را نداشت زیرا بقول آل احمد:

«آنوقت غرب‌زدگی ایجاب می‌کند که همین روستاها را بیاندازیم زیر لگد تراکتورهای جورواجور... و این تراکتورها چه می‌کنند؟ همهٔ مرزها و سامان‌های اجدادی را بهم می‌زنند».[۱]

شعر و ادبیات ما در آن زمان بجای اینکه سازنده و راهگشا باشند، عموماً ویرانگر بودند. همه از «شب» (شاه) حرف می‌زدند و از «صبح»ی که با رفتن «شب» (شاه) خواهد آمد. می‌خواستند «شب» (شاه) را بکُشند امّا معلوم نبود که در پشت دروازهٔ شهر تهران، کدام «انوشیروان عادل» را منتظر نگهداشته بودند. همه علیه تحوّلات اجتماعی آن زمان عصیان کرده بودند: فقر و ثروت، ظالم و مظلوم، فئودالیسم و بورژوازی، کارگر و کارفرما، انقلاب و ضد انقلاب روز و شب به همدیگر «کیش» می‌دادند بی‌آنکه «پدران سیاسی» جامعه بکوشند تا بر این بازی هولناک، نقطهٔ پایان بگذارند. چشم‌انداز اجتماعی روشنفکران ما، «حلبی‌آباد» و «جنوب شهر» بود. شعر و ادبیات ما ـ اساساً ـ از این نواحی «الهام» می‌گرفت بی‌آنکه به رشد قشر عظیم طبقهٔ متوسط جدید شهری (که در واقع حامیان اصلی آزادی و دموکراسی بودند) توجهی کنند. همه از «بچّه‌های احمق» سخن می‌گفتند که بقول شاملو: «بر جنگل بی‌بهار می‌شکفند / و بر

۱ـ غرب زدگی، ص ۱۰

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

درختان بی‌ریشه، میوه می‌آورند» بی‌آنکه بدانیم کـه ایـن «بچـه‌های اعماق» ممکن است بسیجی‌های زنجیر بدست یا پاسداران سرکوبگرِ فاشیسم باشند.

شعر و ادبیات ما از «جنوب شهر» برمی‌خاسـت کـه بـا بـاران (انقلاب) ویران می‌شد:

«جنوب شهر را باران ویران خواهد کرد
جنوب شهر را باران ویران خواهد کرد
و من شگفتا! غمگین نمی‌شوم
سقوط عاطفه‌های لطیف را در خود، باید، امشب، جشن بگیرم
من، این زمان، رسا و منفجرم، مثل خشم
و مثل خشم، توانایم
و می‌توانم دیوان شعر «حافظ» را بردارم
و برگ برگش را، با دست‌های خویش، پاره پاره کنم
و می‌توانم ـ چون خنجر و پلاسیدن ـ لزوم خون و خـزان را باورم کنم
و می‌توانم در رهگذار باد، قد افرازم
و باغی از شکوفه و شبنم را، پَرپَر کنم
و می‌توانم
ـ حتّی از نزدیک ـ
سر بُریدن یک تا هزار بـرّهٔ نوباوه را نظاره کنم
نگاه کن! نگاه کن!

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

که گفته است که ویران شدن تماشائی نیست؟
که گفته است که ویران شدن غم‌انگیز است؟
جنوب شهر ویران خواهد شد
و جای هیچ غمی نیست
جنوب شهر را آوارِ آب، ویران خواهد کرد
شمال شهر را ویرانی جنوب...»

روشنفکران ما ـ در آن زمان ـ حتّی با جشن هنر شیراز، جشنوارهٔ طوس، بنیاد فرهنگ ایران، تالار رودکی و فرهنگسرای نیاوران هم میانه‌ای نداشتند، در واقع هر چه که از «بالا» می‌آمد، «بو» می‌داد و اشرافی و بورژوائی تلقّی می‌شد.

«جبههٔ امتناع» روشنفکران و رهبران سیاسی، تمرکز بیش از حد قدرت در دست شاه، اشتباهات غیرقابل توجیه رژیم و خصوصاً سلطهٔ جهنّمی‌ساواک، چاقوی مخالفان و روشنفکران انقلابی را تیزتر می‌کرد و در این میان روشنفکران و رهبران سیاسی ما فراموش کرده بودند که استقرار آزادی و دموکراسی به زیرساخت‌های اقتصادی ـ اجتماعی و فرهنگی مناسب و به ظهور طبقات یا اقشار معینی نیاز دارد. به عبارت روشن‌تر: دموکراسی، همزاد سرمایه داری است. بهمین جهت است که گفته‌اند: در یک جامعهٔ فئودالی، استقرار آزادی و دموکراسی غیرممکن است.

دموکراسی، مقوله‌ای است تاریخی و محصول رشد و تکامل مناسبات سرمایه‌داری، و به یک زیرساخت اقتصادی ـ اجتماعی د

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

حقوقی مناسب نیاز دارد. دموکراسی، حاصل یک روند تاریخی و درازمدت است که بدنبال توسعهٔ ملّی و تجدّد اجتماعی رشد می‌کند. بنابراین: جامعهٔ ایلی ـ ایدئولوژیک روشنفکری ما ـ با نفی عوامل رشد دموکراسی (یعنی با نفی زیرساخت‌های بورژوائی نظام گذشته) نمی‌توانست حامل آزادی، دموکراسی و حقوق بشر باشد.

با چنان ایدئولوژی و اعتقادی، اکثریت قریب باتفاق روشنفکران و رهبران سیاسی ما در آن دوران، عکس برگردان امام خمینی (یا در شکل خوشبینانه و «پیشرو») شبیه کیم ایل سونگ، کاسترو یا انورخوجه بودند.

نوعی ماهیّت‌گرائی مطلق در ارزیابی رژیم شاه (بعنوان یک رژیم وابسته و دست‌نشانده) روشنفکران و رهبران سیاسی ما را از درک تضادهای محمّدرضا شاه با دولت‌های اروپائی و آمریکائی باز داشت. در واقع، در فضائی از اشتباهات یا ندانم کاری‌های سیاسی، هر یک (هم رژیم شاه و هم روشنفکران و رهبران سیاسی) آتش بیارِ معرکهٔ انقلاب بودند...

روند مدرنیسم، توسعه و تجدّد ملّی از زمان رضاشاه در ایران آغاز شد و در زمان محمّدرضا شاه اوج بی‌سابقه‌ای یافته بود. این توسعهٔ صنعتی و تحوّلات اجتماعی، باعث رشد چشمگیر طبقهٔ متوسط و مدرن شهری شده بود و لذا بر اختناق سیاسی رژیم هم تأثیر گذاشته بود، بطوریکه در سال‌ها ۵۶-۵۷، زمینه برای استقرار آزادی‌های سیاسی فراهم بود، امّا عموم روشنفکران و رهبران سیاسی

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

ایران در آن زمان به چیزی جز «سرنگونی» و «انقلاب» نمی‌اندیشیدند...

* * *

اشتباه رضاشاه و خصوصاً محمّدرضا شاه در این بود که به مشارکت واقعی مردم بی‌توجّه بودند و همه چیز از «بالا» سازمان می‌یافت. این امر باعث شد تا شکافی که بطور تاریخی بین دولت و ملّت (Nation-Etat) وجود داشت، در زمان رضاشاه و محمّد رضا شاه نیز باقی بماند و ملّت اقدامات و اصلاحات دولت را از آن خویش نداند. رضاشاه و محمّدرضا شاه با اهمیّت دادن به تجدّد ملّی و توسعهٔ صنعتی و اقتصادی و نیز با ایجاد دادگستری و کوتاه کردن دست ملاّها از عرصه‌های قضائی کشور و با تدوین و اجرای قوانین مترقی (خصوصاً در بارهٔ حقوق زنان) گام‌های مهمی در تجدّد اجتماعی، توسعهٔ ملّی و قانونمندی جامعه برداشتند اما بخاطر فاصله بین ملّت و دولت و عدم مشارکت طبقهٔ متوسط علاقمند اصلاحات شان، اهمیّت اجتماعی لازم را نیافت... و این چنین بود که در آستانهٔ رویدادهای سال ۵۷ وقتی که شاه «صدای انقلاب مردم» را شنید، طبقهٔ علاقمند و متشکّلی وجود نداشت تا از دستاوردهای رژیم دفاع نماید. به عبارت دیگر: اگر بپذیریم که حاکمیّت قانون، ناسیونالیسم و ترقیخواهی (تجدّد) و استقرار آزادی‌های سیاسی، چهار محور اساسی آرمان‌های مشروطیّت بودند، می‌توان گفت که رضاشاه و محمّدرضا شاه با اهمیّت دادن به

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

توسعهٔ اقتصادی، صنعتی، تجدّد اجتماعی و با تأکید بر نوعی ناسیونالیسم انسانی، از تحقّق چهارمین آرمان جنبش مشروطیّت (یعنی توسعهٔ سیاسی و استقرار آزادی) باز ماندند...

اینکه در جامعه‌ای مثل ایران (نه در جامعهٔ سوئیس یا فرانسه و انگلیس) در جامعه‌ای مثل ایران (با آن گذشتهٔ تاریخی و آن ساختار ایلی ـ روستائی و خصوصاً با توجه به حضور روس‌ها که همیشه چشم به منافع ملّی ما داشتند) در چنان جامعه‌ای آیا ابتداء تجدّد و توسعهٔ ملی، مقدّم بود یا استقرار آزادی و دموکراسی سیاسی؟ مسئلهٔ بسیار مهمّی است که باید منصفانه به آن پرداخت. بطوریکه گفته‌ایم: روشنفکران عصر مشروطیّت و رضاشاه ـ عموماً ـ به توسعهٔ ملّی، سوادآموزی، تجدّدگرائی، استقرار امنیّت و حکومت قانون، جدائی دین از حکومت، وحدت ملّی، ناسیونالیسم، و به ایجاد مدارس و آموزش و پرورش نوین توجّه داشتند و از آزادی و دموکراسی سیاسی، سخن چندانی نگفته‌اند (از میرزا آقاخان کرمانی و میرزا فتحعلی آخوندزاده تا کاظم‌زادهٔ ایرانشهر، محمّدعلی فروغی، عارف قزوینی، فخرالدّین شادمان، کسروی و دیگران). آنها معتقد بودند در جامعه‌ای که ۹۵٪ افراد آن بیسواد هستند، آزادی و دموکراسی سیاسی نمی‌تواند معنائی داشته باشد. در واقع رضاشاه بر زمینهٔ این اعتقاد عمومی روشنفکران آن زمان ظهور کرد و محصول آن شرایط مشخص تاریخی بود. این اعتقاد به «بیسوادی عوام» و کم بهاء دادن به آزادی و دموکراسی سیاسی ـ چنانکه گفته‌ایم ـ در

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

عقاید عموم روشنفکران دورهٔ بعد هم وجود داشت با این تفاوت اساسی که بر خلاف روشنفکران مشروطه و دورهٔ رضاشاه (که معتقد به تجدّد و توسعهٔ ملّی و رواج آموزش و پرورش نوین بودند) روشنفکران بعدی، ضمن جهل از ماهیّت آزادی و دموکراسی غربی و مخالفت با آن، معتقد به «بازگشت به خویش» یا «بازگشت به سرچشمه» (یعنی بازگشت به اسلام و فلسفهٔ تشیّع) بودند. با چنان اعتقادی آل‌احمد معتقد بود که «احزاب در جوامع غربی منبرهائی هستند برای تظاهر مالیخولیاآمیز آدم‌های نامتعادل و بیمارگونه»[۱]. بدین ترتیب آل احمد ضمن تحقیر آزادی‌ها و دموکراسی‌های غربی، اعتقاد داشت:

> «ما نمی‌توانیم از دموکراسی غربی سرمشق بگیریم، فقط وقتی می‌توان در این مملکت دَم از آزادی و دموکراسی زد که بسیاری از مقدّمات، آن فراهم شده باشد، برای اینکه کسی که اُجرت مدّت بیکار شدن افراد را می‌دهد تا آنها را بپای صندوق‌های رأی ببرد و یا کسی که فقط وسیله مجانی رفت و آمد اهالی یک حوزه را بپای صندوق رأی فراهم می‌کند، آخرین نفری است که رأی مردم را در دست دارد. چنین انتخاباتی چیزی جز انتخاب عوام نخواهد بود...»[۲]

آل احمد، سرانجام، «بعنوان مدافع کلیّت تشیّع اسلامی»[۳]،

۱ـ آل احمد، غرب‌زدگی، ص۱۰۴
۲ـ غرب زدگی، صص ۷۸ و ۹۱-۹۲
۳ـ آل احمد، ص۷۸

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

ضمن سفر به مکّـه (بسـال ١٣٤٣) در نامـه‌ای خطـاب بـه آیـت‌الله خمینی، خود را «فقیر گوش به زنگ و به فرمان و فرمانبردار» نـامید و...[1]

شریعتی نیز ضمن توجـه بـه بیسـوادی جامعـه و «بی‌ارزشـی آرای عوام» تأیید می‌کرد:

> «آزادی و دموکراسـی غربـی تماماً خرافـه‌ای بیـش نیستند... آزادی، دموکراسـی و لیبرالیسـم غربـی چونـان حجاب عصمت به چهرهٔ فاحشه است.»[2]

او رعایت آزادی و دموکراسی را در جامعه‌ای مانند ایران را نه تنها «خطرناک و ضدانقلابی» می‌دانسـت، بلکه تأکید می‌کرد که:

> «رهبر انقلاب و بنیـانگذار مکتـب، حـق نـدارد دچار وسوسهٔ لیبرالیسـم غربـی شـود و انقـلاب را بـه دموکراسی رأس‌ها[3] بسپارد...»[4]

لنینیسم و استالینیسم حزب تـوده بـه ماهیـت توتالیتاریسـتی فلسفهٔ سیاسی در ایـران رنـگ تـازه‌ای زد و بـزودی تبلیـغ «اسـلام راستین» و «تشیّع انقلابی» (توسـط شـریعتی و مجـاهدین خلـق) و بعد، تبلیغ «غرب‌زدگی» و فلسفهٔ «بازگشـت بـه خویـش» (توسّط آل‌احمد، شریعتی، احمد فردید، رضا داوری، مرتضی مطهری، سـید

١ـ نگاه کنید به: میرفطروس، ص١٠٦

٢ـ نگاه کنید به: شریعتی، حسین، وارث آدم، ص٩٩؛ امّت و امامت، ص٦٢٢

٣ـ با توجّه به مضمون بحث، بنظر می‌رسد که دکتر شریعتی کلمهٔ «رأس‌هـا» را بمعنای «چارپایان» آورده است!

٤ـ شریعتی، امّت و امامت، صص٦٠٤ و ٦٠٧ و ٦٢٢؛ شیعه، یک حـزب تمـام، ص٤٧

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

حسین نصر و دیگران) تجدّدگرائی نوپای ایران را عقیم کردند. این افکار، در واقع، میخ‌هائی بودند بر تابوت نوزاد نیمه جانِ تجدّد در ایران.

«بازگشت به خویش» در نزد روشنفکران برجستهٔ مشروطیت، (مانند آخوندزاده و میرزا آقاخان کرمانی) بازگشت به فرهنگ شاد و زندگی‌سازِ ایران پیش از اسلام بود با اخذ و تلفیقی از تمدّن و تکنولوژی غربی، در حالیکه هدف جلال آل احمد و دکتر شریعتی از «بازگشت به خویش» در واقع بازگشت به «خیش» بود.

آل احمد، شکست انقلاب مشروطیت را نه در ضعف نیروهای نوین اجتماعی، نه در ضعف بورژوازی دلاّل و ترس خورده، متزلزل و وابسته به اشرافیت قاجار و نه در سلطهٔ روحانیون شیعه و دخالت آنان در تدوین قانون اساسی مشروطه بلکه او ـ اساساً ـ علل شکست انقلاب مشروطیت را در «دور شدن از آرمان‌های اصیل اسلامی» و در فاصله گرفتن از سُنّت‌های بومی» و دخالت روشنفکران غرب‌زده در تدوین قانون اساسی» و خصوصاً در کناره‌گیری روحانیت شیعه در امر حکومت و سیاست می‌دانست. از این رو: او ضمن ابراز تأسف از «خلع ید از روحانیت»، دربارهٔ «شیخ شهید» (شیخ فضل‌الله نوری) می‌گفت: «خلع ید از روحانیت، حاصل اصلی مشروطه بود و گویا امروز ما حق داریم که نظر شیخ شهید (فضل الله نوری) را صائب بدانیم که به مخالفت با مشروطه برخاست و مخاطرات آنرا برای روحانیت گوشزد نمود ... و من»

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

نعش آن بزرگوار (شیخ فضل الله نوری) را بر سرِ دار همچون پرچمی می‌دانم که بعلامت غرب‌زدگی بر بام سرای این مملکت افراشته شده است.»

آل احمد (بعد، شریعتی و دیگران) با روشنفکران عصر مشروطیت برخوردی انتقادی و سرزنش‌وار داشت و متأسف بود که روح و بینش مشروطه، پیش از آنچه که متأثر از جهان‌بینی سیاسی و ایدئولوژیک اسلام یا شیعه باشد، تحت تأثیر فرهنگ انقلاب کبیر فرانسه است...

به عبارت دیگر، هر قدر که روشنفکران عصر مشروطه، اهل تفکر و اندیشه و تحقیق بودند، روشنفکران ما، در انقلاب ۵۷ـ بر عکس ـ اهل تقلید و تکرار و «نقل قول» بودند. طبیعی است که: «از محقّق تا مقلّد فرق‌هاست.»

خاطرات و خطرات!

در پایان این بخش، ضمن طرح خاطراتی از روزهای انقلاب ۵۷، بار دیگر نشان می‌دهیم که شعارها و گفتمان‌های روشنفکران انقلاب مشروطیت چگونه در انقلاب ۵۷ به گفتمان‌ها و شعارهای «مشروعه‌طلبان» فرو کاهید:

انقلاب اسلامی و شخص آیت‌الله خمینی از آغاز برای من نوعی توهین بزرگ به حرمت انسانی بود. من در آن روزها در یک مسافرخانهٔ کوچک بنام «بیستون» در خیابان امیرکبیر (چراغ برق)

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

زندگی می‌کردم. در واقع بعد از انتشار نشریهٔ دانشجوئی «سهند» (بهار ۱۳۴۹) و اذیّت و آزارهای ساواک، من مجبور شده بودم که در این مسافرخانه زندگی کنم، در یک اطاقک ۲٫۳ متری. بنابراین طبیعی بود که از آنهمه آزار و اختناق رژیم گذشته بیزار باشم، با اینهمه در حوادث و رویدادهای منجر به انقلاب ۵۷، من دارای حالتی دوگانه بودم: بیزار از آزار و اختناق ساواک، و گریزان از آنچه که بنام انقلاب و انقلاب اسلامی در حال وقوع بود. انتشار کتاب «اسلام‌شناسی» (فروردین ۱۳۵۷) و خصوصاً «حلاج» (اردیبهشت ۵۷) و «آخرین شعر» (مرداد ۱۳۵۷) بازتاب این هراس و بیزاری و نفرت بود.

خیابان امیرکبیر (چراغ برق) و خصوصاً «سرچشمه» از یکطرف به میدان سپه و بهارستان و ژاله و دانشگاه تهران می‌رسید و از طرف دیگر به بازار تهران و خیابان سیروس (بوذرجمهری)، سه راه آذری تا خیابان ری و بهشت زهرا.

در آن حالت دوگانهٔ بیزاری و گریز، ساعت ٤ بعدازظهر روز ۲٦ دی ماه ۵۷ وقتی خبر «رفتن شاه» مثل بُمبی در سراسر ایران ترکید، من در «میدان سپه»ی تهران بودم، در اقیانوسی از مردمی بی‌چهره، گمگشته، گنگ و گیج... روزنامه‌های کیهان و اطلاعات با تیتر بسیار درشتِ «شاه رفت» در دست‌های مردم هیجان‌زده می‌رقصیدند، در اینحال، وقتی مجسمهٔ رضاشاه را در «میدان سپه» بزیر می‌کشیدند، من هیچ احساس شادمانی یا رضایتی نداشتم،

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

«آخرین شعر» ـ در واقع ـ گویای این حس و حالت من نسبت به انقلاب اسلامی و شخصیت خمینی بود. بعد از این «آخرین شعر»، من دیگر بطور کلی از شعر کناره گرفتم و به تاریخ و مطالعات تاریخی کشیده شدم:

آخرین شعر

ـ «نه!
نه!
نه!
مرگ است این
که به هیأت قدّیسان
بر شطّ شادِ باورِ مردم
پارو کشیده است ...»

این را خروس‌های روشنِ بیداری
ـ خون کاکلانِ شعله ورِ عشق ـ
گفتند

ـ «نه!
این،

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

منشورهای منتشرِ آفتاب نیست
کتیبهٔ کهنهٔ تاریک‌ست -
که ترس و
تازیانه و
تسلیم را
تفسیر می‌کند.
آوازهای سبزِ چکاوک نیست
این زوزه‌های پوزهٔ «تازی»هاست
کز فصل‌های کتابسوزان
وز شهرهای تهاجم و تاراج
می‌آیند.»

این را سرودهای سوخته
- در باران -
می‌گویند.

*

خلیفه!
خلیفه!
خلیفه!
چشم و چراغ تو روشن باد!!!
اخلافِ لافِ تو

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

ـ اینک ـ

در خرقه‌های توبه و تزویر
با مُشتی از استدلال‌های لال
حلاّج دیگری را
بر دار می‌برند

خلیفه!
خلیفه!
چشم و چراغ تو روشن باد !!!

*

در عمقِ این فریبِ مُسلّم
در گردبادِ دین و دغا ـ
مردی
از شعله و
شقایق و
شمشیر
رنگین کمانی می‌افرازد...

* * *

از خاطرات مختلف زمان انقلاب ۵۷، آنچه را که در اینجا می‌توانم بگویم اینست:
در رویدادها و حوادث خونین روزهای ۱۶ تا ۲۲ بهمن، من دو سه بار در بهشت‌زهرا شاهد تشییع و تدفین «شهداء» بودم. در

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

یکی از این روزها از سر کنجکاوی یا همدلی، به هنگام تدفین یکی از شهداء، دیدم که در «گور» بجای جسد شهید، مقداری روده و جگر و استخوان ریخته‌اند، با تعجب و حیرت از یکی از عزاداران پرسیدم:

ـ پیکر شهید چه شد؟

مردی «ریشمند» با گریه و زاری جواب داد:

ـ «برادرا زیر تانک! زیر تانک‌های ارتشی، له شده!»

این صحنه ـ با توجه به آن فضای خون و جنون و شهادت ـ در ذهن من بود تا در دسامبر ۱۹۸۹ حوادث مربوط به رومانی و سرنگونی چائوشسکو پیش آمد. در جریان حوادث این کشور بود که دیدم جسدهائی را از ادارهٔ پزشکی قانونی بیرون کشیده بودند و به عنوان «شهید» در برابر تلویزیون‌های جهانی قرار دادند. بعدها گزارشگر معروف شبکهٔ ۱ تلویزیون فرانسه پاتریک بورا[1] در یک برنامهٔ تلویزیونی به این «صحنه‌سازی»ها اشاره کرد و اعتراف نمود که تعداد ۷-۸ هزار کشته در حوادث رومانی، بسیار بسیار اغراق آمیز بوده است!

* *

پس از انقلاب، ما در یک آپارتمان کوچک، واقع در خیابان نادرشاه شمالی (جنب تهران کلینیک) زندگی می‌کردیم. در آن روزها، مسئلهٔ ماهیّت انقلاب اسلامی، جنگ عراق، اشغال سفارت

1- Patrick Bourrat

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

آمریکا و «خصلت ضدامپریالیستی امام خمینی» مسئلهٔ روز نیروهای سیاسی و روشنفکری بود که هر کس می‌بایستی به اصطلاح «تعیین موضع» می‌کرد.

با توجّه به استقبال گسترده از کتاب کوچک «اسلام‌شناسی» و خصوصاً «حلاّج» و انتشار «آخرین شعر» و بعد، نقدی که از حوزهٔ علمیهٔ قم در روزنامهٔ «آیندگان» چاپ شده بود و خصوصاً کتاب تهدیدآمیز و فتواگونهٔ یکی از اساتید حوزهٔ علمیهٔ قم بنام «سیدمحمود میردامادی» (نشر «انجمن اسلامی صاحب‌الزمان خمینی شهر») و دستگیری و شکنجهٔ شدید ناشر «اسلام‌شناسی»، من بتمِ اصطلاح «مهدورالدّم» شده بودم و دیگر زندگیم را «تمام شده» می‌دیدم. بنابراین، در آن روزها توجّهٔ چندانی به غوغاهای سیاسی ـ سازمانی دوستان نداشتم بلکه بیشتر به نوشتن کتاب «بابک خرّمدین» (جنبش سرخ جامگان) مشغول بودم... در این میان، به پیشنهاد آقای «حبیب کاوش» کارگردان فیلم «فصل خون» (دربارهٔ شورش ماهیگیران بندر انزلی در نخستین ماه‌های انقلاب اسلامی)، شروع به تهیهٔ فیلمنامه‌ای بر اساس کتاب «حلاّج» کردیم. برای نوشتن این فیلمنامه، من ابتداء به دوستان عزیزم زنده‌یاد سعید سلطانپور و بعد محسن یلفانی مراجعه کردم تا سرانجام، احمد شاملو پذیرفت که فیلمنامهٔ «حلاّج» را بنویسد و بهمین جهت جلساتی در خانهٔ من با شاملو تشکیل می‌شد.

احمد شاملو (صرف نظر از ضدّیت غیرمنصفانه‌اش با رژیم

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

شاه و عصبیّت ناشایسته‌اش در بارهٔ شاهنامهٔ فردوسی) شاعری بود بسیار «طنّاز» (طنزگو) و مُدرن (در تعریف اروپائی کلمه) که شناخت شگفتی از موسیقی کلاسیک غرب و ادبیات اروپائی داشت. او براستی «شاعر آزادی» بود[1]. شاملو از جملهٔ روشنفکرانِ نادری بود که در آن روزهای پر تب و تاب، نسبت به حاکمیّت جمهوری اسلامی هشدار می‌داد و مبارزهٔ شدیدی را علیه سیاست‌های شاعران و نویسندگان «توده ای» (بخاطر حمایت بیدریغ شان از امام خمینی) آغاز کرده بود که سرانجام، منجر به اخراج یا انشعاب آنان از «کانون نویسندگان ایران» گردید.

شعر درخشان احمد شاملو خطاب به خمینی، بدون نام شاعر، در همین زمان انتشار یافته بود:

«ابلها مردا!
ابلها مردا!
عدوی تو نیستم
من،
انکار توأم!...»

در کنارِ افسون‌ها و افسانه‌سرائی‌های اکثریت رهبران سیاسی و روشنفکران ایران، بودند روشنفکرانی که از آغاز، «صدای پای فاشیسم» را شنیده بودند و نسبت به استقرار یک فاشیسم مذهبی،

۱ـ بقول دکتر بهمن مقصودلو

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

هشدار داده بودند که علاوه بر احمد شاملو، باید از دکتر مهدی بهار (نویسندهٔ کتاب معروف «میراث‌خوار استعمار»)، دکتر مصطفی رحیمی، پرویز اوصیاء و خانم مهشید امیرشاهی نام بُرد.

من در آن روزهای تعقیب و گریز، کمتر به اصطلاح «آفتابی» می‌شدم. در آن روزها، کتابفروشی مدرنی بنام «کتابفروشی تاریخ» در منطقهٔ عباس‌آباد تهران، به همّت استاد ایرج افشار و فرزندش (بابک افشار) تأسیس شده بود که بسیار غنی و چشم‌گیر بود. این، اولین کتابفروشی به سبک کتابفروشی‌های اروپائی در ایران بود.

در یکی از غروب‌ها، وقتی به کتابفروشی «تاریخ» وارد شدم دیدم که شاهرخ مسکوب، استاد عبدالحسین زرّین کوب، فریدون مشیری و محمّد پروین گنابادی با دکتر مهرداد بهار دربارهٔ خمینی و سیاست‌های حزب توده و شخصیّت کیانوری «مجادله» می‌کنند.

مهرداد بهار، شاهرخ مسکوب و محمّد پروین گنابادی (مترجم نامدار کتاب «مقدّمه»ی ابن‌خلدون) در جوانی از مسئولان برجستهٔ حوزه‌های حزب توده در اصفهان و مشهد بودند.

روشن بود که حمایت مهرداد بهار از خمینی نه بخاطر اعتقادات مذهبی او بلکه بیشتر بخاطر تعلّقات گذشته‌اش به حزب توده و ضدّیتش با شاه بود، امّا ـ در هر حال ـ در آن روزها، موضع گیری‌های مهرداد بهار برایم بسیار بسیار سئوال‌انگیز بود:

ـ پسر استاد ملک‌الشعراء بهار و استاد بزرگ اساطیر و تاریخ ایران باستان چرا و چگونه از خمینی حمایت می‌کند؟

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

در چنان حالتی از «پرستش» و «پُرسش»، وقتی به خانه رسیدم و ماجرا را به همسرم گفتم؛ پرسید:

ـ بالاخره تو با کی هستی؟ با دکتر مهرداد بهار؟ یا با شاهرخ مسکوب؟

گفتم:

ـ با همهٔ علاقه و ارادتم به مهرداد بهار، من در کنار حزب توده و انقلاب اسلامی نخواهم بود!

بعدها ـ در پاریس ـ وقتی که از آن «مجادله» با شاهرخ مسکوب صحبت می‌کردیم، او گفت:

ـ «مهرداد بهار برای رفتن شاه و آمدن خمینی، حتّی حاضر بود نماز هم بخواند!»

*

در آن روزها، شاعران و نویسندگانی به خانهٔ ما رفت و آمد می‌کردند و در صَدَد بودند تا من و همسرم را به حزب توده یا سازمان فدائیان (اکثریت) «جذب» کنند. مثلاً دوست شاعری، غالباً با انبوهی از نشریات حزب توده و سازمان فدائیان اکثریت، به خانه می‌آمد و در آستانهٔ در می‌خواند: «پایان فصل‌های پراکندگی است، برگردید!...» او از شخصیّت «پدر کیانوری» (یعنی همان رفیق کیانوری) تعریف‌ها می‌کرد و حضور بزرگوارانی مانند سیاوش کسرائی، به آذین، سایه و دیگران را دلیل دُرستی «راه توده» می‌دانست و... از همین زمان بود که من، این دوستان را «فدائیان حزب توده» نامیدم.

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

تنها سه سال بعد (۱۳۶۱) با دستگیری رهبران حزب توده و سرکوب شبکه‌های حزبی و سازمانی، دوست شاعر ما ـ بی هیچ «مقصدی» ـ هراسان و درمانده و پریشان آمده بود و بدنبال پناهگاهی می‌گشت و ظاهراً خانهٔ کوچک‌مان را «مخفی‌گاه» خود یافته بود!!؟

و یا: روزی که دوست ژورنالیست ما ـ سرمست از شعار «پاسداران را به سلاح‌های سنگین مجهز کنید!» به خانه آمده بود، با عصبیّت و پرخاش به وی گفتم:

ـ «خانم! شما با این «نسخه‌های بقراطی»، گوری برای ملّت ما می‌کَنید که همهٔ ما در آن خواهیم خُفت!»

پدرم (حاج سیدمحمّدرضا میرفطروس) اولین و قدیمی‌ترین کتابفروشی شهرمان (لنگرود) را تأسیس کرده بود. او مصدّقی مورد احترام مردم و آزاده‌ای بود که با وجود اعتقادات مذهبی‌اش، در فروش یا ارائهٔ کتاب‌های مترقّی و روشنگر، می‌کوشید. بنابراین: کتابفروشی لنگرود، از آغاز، یکی از سنگرهای مبارزه علیه انقلاب اسلامی و تفکرات حزب توده بشمار می‌رفت. این امر ـ صد البتّه ـ برای «انصار حزب الله» و «فدائیان حزب توده» بسیار گران و ناگوار بود و چه بسا کینه و دشمنی آنان را بر می‌انگیخت.

در آن زمان، فردی بنام «امیر. ج» (یکی از مسئولان حزب توده در لنگرود) آنچنان «ذوب در ولایتِ» امام خمینی و رهبری

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

نورالدّین کیانوری شده بود که بنام حزب توده، دسته‌های «سینه‌زنی» و عزاداری در شهر به راه می‌انداخت. من، این فرد را ـ به تمسخر ـ آقای «جواهر کلام» خطاب می‌کردم. او می‌کوشید تا به هر وسیله‌ای از فعالیّت‌های کتابفروشی پدر جلوگیری کند و... سرانجام، روزی که «انصار حزب الله» به کتابفروشی حمله کردند، آقای «جواهر کلام»، در آنسوی خیابان، با «لبخند فاتحانه»ای، نظاره‌گرِ غارت و چپاول کتابفروشی و توهین و ضرب و شتم پدرم بود. بقول شاعر:

آنکه دائم هوسِ سوختن ما می‌کرد
کاش می‌آمد و از دور تماشا می‌کرد

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

کتابشناسی و منابع

آبادیان، حسین: زندگینامهٔ سیاسی دکتر مظفر بقائی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات سیاسی، ۱۳۷۷.

آدمیت، فریدون: ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران، تهران، انتشارات پیام، بی‌تاریخ.

آدمیت، فریدون: فکر آزادی و مقدمهٔ نهضت مشروطیت ایران، چاپ پنجم، تهران، انتشارات خوارزمی، ۱۳۵۵.

آدمیت، فریدون: فکر دموکراسی اجتماعی در نهضت مشروطیت ایران، تهران، پیام، ۲۵۳۵.

آل احمد، جلال: در خدمت و خیانت روشنفکران، ۲ جلد، تهران، انتشارات خوارزمی، ۱۳۵۷.

آل احمد، جلال: غرب زدگی، تهران، نشر ستیغ، بی تاریخ.

آل احمد، جلال: کارنامهٔ سه ساله، تهران، انتشارات زمان، ۱۳۵۳.

ابن خلدون: مقدمهٔ ابن خلدون، ترجمهٔ محمد پروین گنابادی، ۲ جلد، تهران، بنگاه نشر و ترجمهٔ کتاب، ۱۳٤۵.

اتابکی، منصور علی و احمد بنی احمد: پنج روز رستاخیز ملت، تهران، ۱۳۳۲.

اسپونویل، آندره، کشت: رسالهٔ کوچک در باب فضیلت‌های بزرگ، ترجمهٔ مرتضی کلانتریان، تهران، آگاه، ۱۳۸٤.

اسناد سخن می‌گویند، [پژوهش و برگردان احمد علی رجائی و مهین سروری]، ۲ جلد، تهران، انتشارات قلم، ۱۳۸۳.

اشرف، احمد: موانع تاریخی رشد سرمایه‌داری در ایران، تهران، انتشارات پیام، ۱۳۵۹.

کانال تخصصی یافته های تاریخ معاصر ایران
@TA_MA

Sample output to test PDF Combine only

Scanned with CamScanner

اعتصامی، پرویز: «اسرار ناگفته‌ای از کودتای مرداد ۱۳۲۳» در: مصدق در پیشگاه تاریخ، به کوشش محمود طلوعی، تهران، نشر علم، ۱۳۷۹.

افراسیابی، بهرام: (ویراستار): زندگی طوفانی: خاطرات سیّد حسن تقی‌زاده، تهران، علمی، ۱۳۷۲.

افراسیابی، بهرام: (ویراستار): مصدق و تاریخ، تهران، نیلوفر، ۱۳۶۰.

افراسیابی، بهرام: خاطرات و مبارزات دکتر حسین فاطمی، تهران، انتشارات سخن، ۱۳۶۶.

افشار، ایرج: «درد دل‌های سیاسی خلیل ملکی با الهیار صالح» در: فصلنامهٔ نگاه نو، شمارهٔ ۶۳، آبان ۱۳۸۳.

افشار، ایرج: پرونده‌های صالح (در بارهٔ الهیار صالح)، تهران، کتاب روشن، ۱۳۸۴.

اکبری، علی اکبر: علل ضعف تاریخی بورژوازی ایران، تهران، نشر سپهر، ۱۳۵۷.

امیر خسروی، بابک: نظر از درون به نقش حزب توده ایران، تهران، اطّلاعات، ۱۳۷۵.

امینی، علیرضا: تاریخ روابط خارجی ایران در دوران پهلوی، تهران، صدای معاصر، ۱۳۸۱.

انقطاع، ناصر: پان‌ایرانیست‌ها، لوس‌آنجلس آمریکا، شرکت کتاب، ۲۰۰۵.

برهان، عبدالله: کارنامهٔ حزب توده و راز سقوط مصدق، تهران، علم، ۱۳۷۹.

بزرگمهر، جلیل (ویراستار): مصدق در محکمهٔ نظامی، ۲ جلد، تهران: تاریخ ایران، ۱۳۶۳.

بزرگمهر، جلیل: مصدق در دادگاه تجدید نظر نظامی، تهران، انتشار، ۱۳۶۵.

بزرگمهر، سرهنگ جلیل: تقریرات مصدق در زندان در بارهٔ حوادث زندگی خویش، تنظیم شده به کوشش ایرج افشار، تهران، انتشارات فرهنگ ایران زمین، ۱۳۵۹.

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

بزرگمهر، سرهنگ جلیل: ناگفته‌ها و کم‌گفته‌ها از دکتر محمّد مصدّق و نهضت ملّی ایران، تهران، نشر کتاب نادر، ۱۳۷۹.
بقائی، مظفّر: خاطرات دکتر مظفّر بقائی کرمانی، از مجموعهٔ «طرح تاریخ شفاهی ایران»، مصاحبه کننده: حبیب لاجوردی، با مقدمه و ویرایش: محمود طلوعی، تهران، نشر علم، ۱۳۸۲.
بقائی، مظفّر: دکتر مظفّر بقائی کرمانی در پیشگاه تاریخ، کرمان، پارم چاپ، ۱۳۵۸.
بهار، ملک‌الشعراء: تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، چاپ سوم، تهران، ۱۳۵۷.
بهروز، مازیار: «کودتای سال ۱۳۳۲ و میراث حزب توده»، در: مصدّق و کودتا، ترجمهٔ علی مرشدی‌زاده، تهران، نشر قصیده‌سرا، ۱۳۸٤.
بهزادی، علی: شبه خاطرات، تهران، زرین، ۱۳۷۵.
بیل، جیمز، راجر لویس (ویراستاران): مصدّق، نفت، ناسیونالیسم ایرانی، ترجمهٔ عبدالرضا هوشنگ مهدوی و کاوهٔ بیات، تهران، نشر نو، ۱۳٦۸.
پزشکزاد، ایرج: «قانون اختیارات مصدّق و انحلال مجلس از نظر حقوقی»، در: مجلهٔ بخارا، شمارهٔ ۲۵، مرداد ـ شهریور ۱۳۸۱.
پوریا، ارسلان (به اهتمام): کارنامهٔ مصدّق و حزب توده، ۲ جلد، فلورانس، مزدک، بی تاریخ.
پهلوی، اشرف: چهره‌هائی در آینه، چاپ آمریکا، ۱۹۸۰.
پهلوی، رضاشاه: سفرنامهٔ مازندران (سفرنامهٔ خوزستان، سفرنامهٔ مازندران) چاپ جدید، هامبورگ، نشر تلاش، ۱۳۸۲.
پهلوی، محمّد رضا شاه: «نامهٔ محمّد رضاشاه به مادرش تاج الملوک»، در: فصلنامهٔ تاریخ معاصر ایران، شمارهٔ ٤، تهران، ۱۳۷۱.
پهلوی، محمّد رضا شاه: مأموریّت برای وطنم، چاپخانهٔ سازمان سمعی و بصری هنرهای زیبای کشور، تهران، ۱۳٤۰؟
ترکمان، محمّد (گردآورنده): نامه‌های دکتر مصدّق، ۲ جلد، تهران، هزاران، ۷ـ۱۳۷٤.

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

ترکمان، محمّد: اسرار قتل رزم‌آرا (به نقل از منابع انتظامی و قضائی)، تهران، رسا، ۱۳۷۰.
ترکمان، محمّد: تشنّجات، درگیریهای خیابانی و توطئه‌ها در دوران حکومت دکتر محمّد مصدّق، تهران، رسا، ۱۳۵۹.
ترکمان، محمّد: توطئه ربودن و قتل افشارطوس، تهران، رسا، ۱۳۶۳.
تفرشیان، ابوالحسن: قیام افسران خراسان، تهران، انتشارات اطلس، چاپ دوم، ۱۳۶۷.
تمدّن، محمّد حسین: «دولت ساعد» در: رزم ماهانه، شمارهٔ ۶، ۱۳۲۷.
ثابتیان، منوچهر: «نگاهی از درون به جنبش چپ ایران»، در: فصل کتاب، شمارهٔ ۲، لندن، بهار ۱۳۶۹.
جوانشیر، ف.م: «تجربهٔ بیست و هشتم مرداد، نظری به جنبش ملّی شدن صنعت نفت، تهران، ۱۳۵۹.
حائری، عبدالهادی: نخستین رویاروئی‌های اندیشه‌گران ایران با دو روبهٔ تمدّن بورژوازی، تهران، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۶۷.
حاج سیّاح: خاطرات حاج سیّاح، به کوشش حمید سیّاح، تهران، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۵۶.
حجازی، مسعود: رویدادها و داوری (۱۳۳۹-۱۳۲۹)، تهران، انتشارات نیلوفر، ۱۳۷۵.
حقدار، علی اصغر: محمّد علی فروغی و ساختارهای نوین مدنی، تهران، انتشارات کویر، ۱۳۸۴.
حکمت، علی اصغر: سی خاطره از عصر فرخندهٔ پهلوی، تهران، انتشارات وحید، ۱۳۵۵.
خامه‌ای، انور: از انشعاب تا کودتا، تهران، انتشارات هفته، ۱۳۶۳.
خسروپناه، محمد حسین: سازمان افسران حزب توده ایران (۱۳۲۳-۱۳۲۳)، تهران، شیرازه، ۱۳۷۸.
خلیلی خو، محمّد رضا: توسعه و نوسازی ایران در دورهٔ رضاشاه، تهران، دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۷۳.

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

خواجه‌نوری، ابراهیم: بازیگران عصر طلائی، تهران، انتشارات جاویدان، ۲۵۳۷.

دروویل، گاسپار: سفرنامه، ترجمهٔ جواد محبّی، تهران، انتشارات گونبرگ، بی‌تاریخ.

دوریل، استفن: «ایران: خواب‌های آشفته»، ترجمهٔ مهرنوش میراحسان، در: فصلنامهٔ تاریخ معاصر ایران، شمارهٔ ۳۵، تهران، پائیز ۱۳۸٤.

دولت‌آبادی، یحیی: حیات یحیی، تهران، انتشارات عطار، ۱۳۷۱.

ذبیح، سپهر: ایران در دورهٔ مصدق، ترجمهٔ محمّد رفیعی مهرآبادی، تهران، انتشارات عطائی، ۱۳٦۳.

رائین، اسماعیل: اسرار خانهٔ سدان، تهران، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۵۸.

رائین، اسماعیل: فراموشخانه و فراماسونری در ایران، ج۱، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۷.

رزم‌آرا، حاجعلی: خاطرات و اسناد سپهبد حاجعلی رزم‌آرا، بکوشش کامبیز رزم‌آرا و کاوه بیات، تهران، انتشارات شیرازه، ۱۳۸۲.

روبین، باری: جنگ قدرت‌ها در ایران، ترجمهٔ محمود مشرقی، تهران، انتشارات آشتیانی، ۱۳٦۳.

روحانی، فؤاد: «امیر علائی و ماجرای ملّی شدن نفت» در: فصلنامهٔ ره‌آورد، شمارهٔ ۳۸، چاپ آمریکا، بهار ۱۳۷٤.

روحانی، فؤاد: تاریخ ملّی شدن صنعت نفت ایران، تهران، جیبی، ۱۳۵۲.

روحانی، فؤاد: زندگی سیاسی مصدّق در متن نهضت ملّی ایران، چاپ انگلستان، نشر نهضت مقاومت ملّی ایران، ۱۳٦٦.

رهنما، علی: نیروهای مذهبی بر بستر نهضت ملّی، تهران، نشر گام نو، ۱۳۸٤.

ریمن، فرهنگ: «کاشانی و مصدّق»، جبهه آزادی، ۱٦ اردیبهشت، ٦ خرداد ۱۳۳۲.

زادهٔ محمّدی، مجتبی: لومپن‌ها در سیاست عصر پهلوی (۱۳۰٤-۱۳٤۲)، تهران، نشر مرکز، ۱۳۸۵.

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

زهتاب فر، رحیم: افسانهٔ مصدق، تهران، نشر علمی، ۱۳۷۶.
زهتاب فر، رحیم: خاطرات در خاطرات، تهران، انتشارات ویستار، ۱۳۷۳.
زهتاب فر، رحیم: خاطرات و مشاهدات به انضمام مکاتبات، بکوشش سید فرید قاسمی، نشر انوشه، تهران، ۱۳۷۹.
زیرک زاده، احمد: پرسشهای بی‌پاسخ در سالهای استثنایی: خاطرات مهندس احمد زیرک‌زاده، بکوشش ابوالحسن ضیا ظریفی ـ خسرو سعیدی، تهران، نیلوفر، ۱۳۷۶.
سالمی، حسن: «مصاحبه در بارهٔ روز قبل از کودتای ۲۸ مرداد و نامهٔ سید ابوالقاسم کاشانی» در: فصلنامهٔ تاریخ و فرهنگ معاصر، شمارهٔ ۱-۲، تهران، ۱۳۷۴.
سررشته، حسینقلی: خاطرات من، تهران، ۱۳۶۷.
سرشار، هما (ویراستار): شعبان جعفری، لس‌آنجلس، ناب، ۲۰۰۲.
سعیدی سیرجانی، علی اکبر: دکتر بقائی و دکتر مصدق، در: فصلنامهٔ ره‌آورد، چاپ آمریکا، شمارهٔ ۳۱، پائیز ۱۳۷۱.
سنجابی، کریم: امیدها و ناامیدی‌ها، لندن، جبهه، ۱۳۶۸.
شریعتی علی: بازگشت به خویش، تهران، نشر ابوذر، ۱۳۵۷.
شریعتی علی: حسین؛ وارث آدم، تهران، انتشارات قلم، ۱۳۶۱.
شفیعی کدکنی، محمّد رضا: قلندریّه در تاریخ (دگردیسی‌های یک ایدئولوژی)، تهران، انتشارات سخن، ۱۳۸۶.
شمسا، مهپور: نویافته‌هائی در ارتباط با محمّد مصدق، ج ۱، تگزاس آمریکا، بدون تاریخ.
شمشیری، مهدی: زندگی‌نامهٔ محمّد مصدق از تولد تا پایان تحصیلات، اخذ تابعیّت سویس، بکوشش علی صالحی، تگزاس، ۲۰۰۲/۱۳۸۱.
شیخ‌الاسلامی، جواد: سیمای احمدشاه قاجار، تهران، گفتار، ۱۳۶۸.
شوکت، حمید: تبررس حادثه (زندگی سیاسی قوام‌السلطنه)، نشر اختران، تهران، ۱۳۸۵.

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

شیرازی، اصغر: مدرنیته، شبهه و دموکراسی، تهران، نشر اختران، ۱۳۸۶.
شیفته، نصرالله: زندگینامه و مبارزات سیاسی دکتر حسین فاطمی، تهران، ۱۳۶۶.
صباحی، هوشنگ: سیاست انگلیس و پادشاهی رضاشاه، ترجمهٔ پروانه ستاری، تهران، نشر گفتار، ۱۳۷۹.
صدیق، عیسی: رضاشاه و تحولات فرهنگی ایران، تهران، وزارت فرهنگ و هنر، ۱۳۵۶..
صدیقی، غلامحسین: «گفتگو با دکتر غلامحسین صدیقی» در: جنبش ملّی شدن صنعت نفت ایران، غلامرضا نجاتی، تهران، شرکت انتشار، ۱۳۷۳.
صفائی، ابراهیم: اشتباه بزرگ؛ ملّی شدن نفت، تهران، کتاب سرا، ۱۳۷۱.
صفری، محمّد علی: از استعفای رضاشاه تا سقوط مصدّق، تهران، ۱۳۷۱.
صفری، محمّد علی: قلم و سیاست، ج۱، تهران، نشر نامک، ۱۳۷۱.
طباطبائی، سیّد جواد: دیباچه‌ای بر نظریهٔ انحطاط ایران، تهران، نشر نگاه معاصر، ۱۳۸۰.
طباطبائی، سیّد جواد: زوال اندیشهٔ سیاسی در ایران، تهران، کویر، ۱۳۷۳.
طلوعی، محمود: (به کوشش)، مصدّق در پیشگاه تاریخ، تهران، نشر علم، ۱۳۷۹.
طلوعی، محمود: راز بزرگ، ج۲، تهران، نشر علم، ۱۳۸۰.
عارف قزوینی: شاعر ملّی ایران، تدوین سیّد هادی حائری‌زاده، تهران، انتشارات جاویدان، ۱۳۶۴.
عارف قزوینی: کلیّات عارف قزوینی، به اهتمام عبدالرحمن سیف آزاد، چاپ چهارم، تهران، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۴۲.
عاقلی، باقر: ذکاالملک فروغی و شهریور ۱۳۲۰، تهران، نشر علمی، ۱۳۶۷.

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

عاقلی، باقر: روزشمار تاریخ ایران از مشروطه تا انقلاب اسلامی، ۲ جلد، چاپ پنجم، تهران، نشر گفتار، ۱۳۷۹.

عاقلی، باقر: میرزا احمدخان قوام‌السلطنه در دوران قاجاریه و پهلوی، تهران، انتشارات جاویدان، ۱۳۷۶.

عباسی، روح‌الله: خاطرات یک افسر توده‌ای (۱۳۳۵-۱۳۳۰)، مونترال (کانادا)، انتشارات فرهنگ، ۱۹۸۹.

عظیمی، فخرالدین: «تأملی در نگرش سیاسی مصدق»، در: نگاه نو، شمارهٔ ۳۶، ۱۳۷۷.

عظیمی، فخرالدین: «حاکمیت ملّی و دشمنان آن»، در: تجربهٔ مصدق در چشم‌انداز آیندهٔ ایران، به کوشش هوشنگ کشاورز صدر و حمید اکبری، مریلند آمریکا، ۲۰۰۵.

عظیمی، فخرالدین: بحران دموکراسی در ایران (۱۳۳۲-۱۳۲۰)، ترجمهٔ عبدالرضا هوشنگ مهدوی - بیژن نوذری، تهران، نشر البرز، ۱۳۷۲.

عظیمی، فخرالدین: حاکمیت ملّی و دشمنان آن، تهران، نشر نگارهٔ آفتاب، ۱۳۸۳.

علا، حسین: «گزارشهای روزانه به شاه»، در: فصلنامهٔ تاریخ معاصر ایران، شمارهٔ ۲، تهران، تابستان ۱۳۷۶.

علم، مصطفی: نفت، قدرت و اصول ملّی شدن نفت ایران و پیامدهای آن، ترجمهٔ غلامحسین صالحیار، تهران، انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۱.

عمونی، محمّد علی: دُرد زمانه، تهران، انزان، ۱۳۷۷.

غنی، سیروس: ایران؛ برآمدن رضاخان؛ برافتادن قاجار و نقش انگلیسی‌ها، ترجمهٔ حسن کامشاد، تهران، انتشارات نیلوفر، ۱۳۷۷.

فاتح، مصطفی: پنجاه سال نفت ایران، تهران، انتشارات جهر، ۱۳۳۵.

فاطمی، حسین: «خاطرات» در: مصدق و تاریخ، به کوشش بهرام افراسیابی، تهران، نیلوفر، ۱۳۶۰.

فاطمی، سیّد عبّاس: شعبان جعفری در آینهٔ اسناد، تهران، جهان کتاب، ۱۳۸۰.

Sample output to test PDF Combine only

Scanned with CamScanner

فرمانفرمائیان، منوچهر: از تهران تا کاراکاس (نفت و سیاست در ایران)، تهران، نشر تاریخ معاصر ایران، ۱۳۷۳.
فروغی، محمود: خاطرات محمود فروغی، مجموعهٔ «تاریخ شفاهی ایران»، ویراستار حبیب لاجوردی، مرکز مطالعات خاورمیانهٔ دانشگاه هاروارد، ۱۳۸۲.
فلور، ویلهم: جستارهائی از تاریخ اجتماعی ایران در عصر قاجار، ترجمهٔ ابوالقاسم سری، ج ۱، تهران، انتشارات توس، ۱۳۶۶.
فوران، جان: مقاومت شکنندهٔ تاریخ اجتماعی ایران از صفویه تا سال‌های پس از انقلاب اسلامی، ترجمهٔ احمد تدین، چاپ دوم، تهران، انتشارات رسا، ۱۳۷۷.
قدس، رضا: «ناسیونالیسم ایرانی و رضاشاه»، ترجمهٔ علی طایفی، در فرهنگ و توسعه، شمارهٔ ۲۳.
قنات آبادی، شمس: سیری در نهضت ملّی شدن نفت: خاطرات شمس قنات آبادی، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی، ۱۳۷۷.
کاتم، ریچارد: ناسیونالیسم در ایران، ترجمهٔ احمد تدین، تهران، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۷۱.
کاتوزیان، محمد علی (همایون): «معاصی کبیرهٔ مصدق‌السلطنه» در: مجلهٔ کلک، شمارهٔ ۳۵-۳۶، اسفندماه ۱۳۷۱.
کاتوزیان، محمد علی (همایون): استبداد، دموکراسی و نهضت ملّی، تهران، نشر مرکز، ۱۳۸۱.
کاتوزیان، محمد علی (همایون): اقتصاد سیاسی ایران، ترجمهٔ محمد رضا نفیسی و کامبیز عزیزی، تهران، نشر مرکز، ۱۳۶۹.
کاتوزیان، همایون: مصدق و مبارزه برای قدرت در ایران، ترجمهٔ فرزانه طاهری، چاپ سوم، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۸.
کاشانی، محمود: «اصل تفکیک قوا، بحران سیاسی دی‌ماه ۱۳۳۱ در ایران»، در: فصلنامهٔ تاریخ و فرهنگ معاصر، شمارهٔ ۶-۷، تهران، ۱۳۷۲.
کریمی، علی: «بازداشت و تبعید آیت‌الله کاشانی توسط قوام‌السلطنه» در: فصلنامهٔ تاریخ و فرهنگ معاصر، شمارهٔ ۱۵-۱۶، تهران، زمستان ۱۳۷۴.

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

کلالی، امیر تیمور: ناگفته‌هائی از دولت دکتر مصدق، به کوشش مرتضی رسولی‌پور، مؤسسهٔ مطالعات تاریخ معاصر ایران، تهران، ۱۳۸۰.
کوهستانی نژاد، مسعود: اختیارات، اصلاحات و لوایح قانونی دکتر محمد مصدق، تهران، نشر نی، ۱۳۸۳.
کی استوان، حسین: سیاست موازنهٔ منفی، ۲ جلد، تهران، انتشارات مصدق، ۱۳۵۶-۱۳۵۵.
کیانوری، نورالدین: خاطرات نورالدین کیانوری، تهران، اطلاعات، ۱۳۷۱.
گازیورسکی، مارک ـ برن، مالکوم (به اهتمام): مصدق و کودتا، ترجمهٔ علی مرشدی زاد، تهران، نشر قصیده‌سرا، ۱۳۸٤.
گازیورسکی، مارک، ج: سیاست خارجی آمریکا و شاه، ترجمهٔ فریدون فاطمی، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۱.
گازیوروسکی، مارک، ج: «کودتای سال ۱۳۳۲ علیه مصدق»، در: مصدق و کودتا، ترجمهٔ علی مرشدی‌زاد، تهران، نشر قصیده، ۱۳۸٤.
گذشته، چراغ راه آینده است [پژوهش گروهی جامی]، ویراستار نیک‌بین، چاپ دوم، تهران، نشر نیلوفر، ۱۳٦۲.
گلشائیان، عباسقلی: گذشته‌ها و اندیشه‌های زندگی یا خاطرات من، ۲ جلد، تهران، انشتین، ۱۲۷۷.
لاجوردی، حبیب: اتحادیه‌های کارگری و خودکامگی در ایران، ترجمهٔ ضیاء صدقی، تهران، نشر نو، ۱۳٦۹.
لوی، والتر: «نفت ملّی شدهٔ ایران»، ترجمهٔ مسعود کوهستانی نژاد، در: فصلنامهٔ مطالعات تاریخی، شمارهٔ ۳، تهران، تابستان ۱۳۸۳.
مارش، استیو: «ایالات متحده، ایران و عملیات آژاکس»، ترجمهٔ محسن غنی یاری، در: فصلنامهٔ مطالعات تاریخی، شمارهٔ ۱۰، تهران، زمستان، ۱۳۸٤.
متینی، جلال: نگاهی به کارنامهٔ سیاسی دکتر محمد مصدق، لوس‌آنجلس، شرکت کتاب، ۱۳۸٤.
محبوبی اردکانی، حسین: تاریخ مؤسسات تمدنی جدید در ایران، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۵٤.

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

مسکوب شاهرخ: داستان ادبیات و سرگذشت اجتماع، تهران، نشر فروزان، ۱۳۷۳.
مسکوب، شاهرخ: در بارهٔ سیاست و فرهنگ (مصاحبه با علی بنو عزیزی)، پاریس، انتشارات خاوران، ۱۳۷۳.
مصدق، غلامحسین: در کنار پدرم به انضمام مذاکرات منتشر نشدهٔ دکتر مصدق با وزارت امور خارجهٔ آمریکا، ترجمه و تنظیم غلامرضا نجاتی، تهران، انتشارات رسا، ۱۳۶۹.
مصدق، محمّد: خاطرات و تألمات (ویراستار ایرج افشار)، تهران، علمی، ۱۳۶۵.
مصوّر رحمانی، غلامرضا: خاطرات سیاسی؛ بیست و پنج سال در نیروی هوائی ایران، تهران، رواق، ۱۳۶۳.
مصوّر رحمانی، غلامرضا: کهنه سرباز؛ خاطرات سیاسی و نظامی، تهران، رسا، ۱۳۶۷.
مک گی، ساندرا: ایرانی‌ها (ایران، اسلام و روح یک ملّت) ترجمهٔ شیوا رویگردان، تهران، انتشارات ققنوس، ۱۳۸۵.
مکّی، حسین: تاریخ بیست سالهٔ ایران، تهران، علمی، ۱۳۶۸.
مکّی، حسین: خاطرات سیاسی حسین مکّی، تهران، علمی، ۱۳۶۸.
مکّی، حسین: کتاب سیاه، ۸ جلد، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب - علمی، ۱۳۷۷-۱۳۶۰.
مکّی، حسین: کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، تهران، علمی، ۱۳۶۸.
مکّی، حسین: گفتگو؛ تاریخ معاصر ایران، شمارهٔ ۱، تهران، بهار ۱۳۷۶.
مکّی، حسین: وقایع سی تیر ۱۳۳۱، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۰.
ملکی احمد: تاریخچهٔ جبههٔ ملّی، با مقدمهٔ سعید رهبر، استکهلم (سوئد)، نشر آرش، چاپ دوم، پائیز ۲۰۰۵.
ملکی، خلیل: خاطرات سیاسی، با مقدمهٔ محمّد علی همایون کاتوزیان، چاپ دوم، اروپا، ۱۳۶۰.
ملکی، خلیل: نامه‌ها، با مقدمهٔ امیر پیشداد و محمّد علی همایون کاتوزیان، تهران، نشر مرکز، ۱۳۸۱.

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

ملکی، خلیل: نهضت ملّی ایران و عدالت اجتماعی، بکوشش عبدالله برهان، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۷.
موحّد، محمّد علی: خواب آشفتهٔ نفت؛ دکتر مصدّق و نهضت ملّی ایران (۲ جلد)، تهران، نشر کارنامه، چاپ دوم، ۱۳۸٤.
مور، برینگتن: ریشه‌های اجتماعی دیکتاتوری و دموکراسی، ترجمهٔ حسن بشیریه، تهران، نشر دانشگاهی، ۱۳٦۹.
موسوی، محمّد حسین: «قتل دکتر زنگنه و ملّی شدن صنعت نفت ایران؛ آغاز اختلاف با دکتر مصدّق»، در: تاریخ و فرهنگ معاصر، شمارهٔ ۹-۱۰، تهران، ۱۳۷۳.
موسوی، محمّد حسین: یادمانده‌ها از برباد رفته‌ها، آلمان، انتشارات مهر، ۲۰۰۳/۱۳۸۱.
موسوی‌زاده، جهانگیر (گردآوری و نگارش): تبریز زیر چکمه‌های ارتش سرخ، تهران، نشر موسوی‌زاده، ۱۳۸۱.
مهدی نیا، جعفر: زندگی سیاسی قوام‌السلطنه، تهران، ۱۳۷۰.
میرفطروس، علی: تاریخ در ادبیات، چاپ دوم، کانادا، نشر فرهنگ، ۲۰۰۸.
میرفطروس، علی: دیدگاه‌ها (به همّت بهروز رفیعی)، سوئد، عصر جدید، ۱۹۹۳.
میرفطروس، علی: رو در رو با تاریخ، آلمان، نشر نیما، ۱۹۹۹.
میرفطروس، علی: ملاحظاتی در تاریخ ایران، چاپ چهارم، کانادا، نشر فرهنگ، ۲۰۰۱.
مینا، پرویز: (مصاحبه)، تحوّل صنعت نفت ایران؛ نگاهی از درون، ویراستار غلامرضا افخمی، بتسدا آمریکا، بنیاد مطالعات ایران، ۱۹۹۸/۱۳۷۷.
نجاتی، غلامرضا: جنبش ملّی شدن صنعت نفت ایران و کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، تهران، شرکت انتشار، چاپ هفتم، ۱۳۷۳.
نجاتی، غلامرضا: مصدّق؛ سالهای مبارزه و مقاومت، ۲ جلد، رسا، ۱۳۷٦.
نراقی، احسان: آزادی (مجموعهٔ مقالات و مصاحبه‌ها)، تهران، نشر افکار، ۱۳۸۳.

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner

نصیری، طیّبی منصور: «نقش قشقائی‌ها در نهضت ملّی شدن نفت و کودتای ۲۸ مرداد ۳۲» در: فصلنامهٔ تاریخ روابط خارجی، شمارهٔ ۱۵، تهران، تابستان ۱۳۸۲.
نظری، حسن (غازیانی): گماشته‌های بی‌فرجام، آلمان، ۱۳۷۶.
وطن‌دوست، غلامرضا و آصفی رامهرمزی، عبدالله: سردار سپه و فروپاشی دودمان قاجار (۱۲۹۹-۱۳۰۴ش)، شیراز، انتشارات نوید، ۱۳۸۳.
هدایت: مهدی قلی‌خان (مخبرالسلطنه)، تهران، رنگین، ۱۳۲۹.

Diba, Farhad : Mossadegh: a Political Biography, ed. Hardcover, 1986
Gasiorowski, Mark J. : The 1953 coup d'Etat in Iran, International Journal of Middle East Studies, n°3, August 1987
Gobineau, J.A. de : Trois ans en Asie, Paris, Métailié, 1980
Hannah Arendt : Le système totalitaire, Paris, Seuil, 1972
Nahavandi, Houchang : Carnets Secrets, Chute et mort du Shah, Paris, Ed. Osmondes 2003
Nahavandi, Houchang : Iran, le choc des ambitions, Ed. Aquilion, 2006
Newsweek, August 10, 1953
Roosevelt, Kermit : Countercoup, The Struggle for the control of Iran, New York, McGraw-Hill, 1979
Soraya : Le Palais des Solitudes, Michel Lafon, Paris 1991
U.S. National Archives Building, Washington D.C., Vol.10, 1951-1954
Washington Post, August 4, 1953
Wilber, Donald N. : Adventures in the Middle East : Excursions and Incursions, Princeton, N.J., Darwin Press, 1986
Wilber, Donald N. : Overthrow of Premier Mossadeq of Iran, November 1952-August 1953, Central Intelligence Agency, March 1954
Woodhouse, C.M : Something ventured, London, Granada Publishing, 1982

Sample output to test PDF Combine only
Scanned with CamScanner